

"آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل
ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور
اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل"
حضرت بهاء الله
نفحات ظهور
حضرت بهاء الله

جلد اوّل

دوران بغداد

۱۸۶۳ - ۱۸۵۳ میلادی

۱۲۷۹ - ۱۲۶۹ هجری قمری

تألیف

ادیب طاهرزاده

ترجمه

باهر فرقانی

۱۵۴ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی

مؤسسه معارف بهائی، دانداس، انتاریو، کانادا

شماره بین المللی کتاب ۲-۲۴-۱۹۶۱۹۳-۱

NAFAHÁT-I-ZUHÚR
HADRAT-I-BAHÁ U LLÁH
THE
REVELATION OF BAHÁ U LLÁH
VOLUME ONE
Baghdád 1853 - 1863
By
Adib Taherzadeh
Translated by
Baher Forghani

Copyright © 1997, 154 B.E.
ISBN 1-896193-24-2
Association for Bahá'í Studies in Persian
P.O. Box 65600, Dundas Ontario L9H 6Y6 Canada
Telephone: (905)628 3040 Fax: (905)628 3276 Email: PIBS@BCON.COM
Nafahát-i-Zuhúr-i-Hadrat-i-Bahá u lláh Volume one
The Revelation of Bahá u lláh Volume one
By: Adib Taherzadeh
Tranlated by: Baher Forghani
Original published in English by George Ronald Publisher 1974, 1976, 1980
Publisher: Association for Bahá'í Studies in Persian, Dundas, Ontario, Canada
Printed in Ontario, Canada 154 B.E. 1997 in 1000 copies
ISBN 1-896193-24-2

نفحات ظهور حضرت بهاءالله، جلد اول دوره بغداد ۱۸۶۳ _ ۱۸۵۳

تألیف ادیب طاهرزاده

ترجمه باهر فرقانی

نشر اصلی به زبان انگلیسی توسط مؤسسه انتشاراتی جرج رونالد ۱۹۷۴

ناشر مؤسسه معارف بهائی، دانداس، انتاریو، کانادا

چاپ اول به زبان فارسی در ۱۰۰۰ نسخه. ۱۵۴ بدیع، ۱۹۹۷ میلادی

طرح روی جلد از بهزاد جمشیدی

شماره بین المللی کتاب ۱_۸۹۶۱۹۳_۲۴_۲

فهرست

۵	دیباچه
۹	مقدمه _ مظاهر مقدسه الهی
۱۵	فصل اول _ ولادت امر بهائی
۲۱	فصل دوم _ آغاز سرگونی حضرت بهاء الله
۲۷	فصل سوم _ کلمه الله
۲۷	کلمه الله از علوم اکتسابی بی نیاز است
۳۰	ماهیت ظهور حضرت بهاء الله
۳۹	نیروی خلاقه کلمه الله
۴۱	کلمه الله سرچشمه علم و دانائی است
۴۲	آثار قلم اعلی
۴۸	اعتبار آیات الهی
۵۱	علم و عرفان واقعی
۵۵	فصل چهارم _ نخستین تجلیات قلم اعلی
۵۵	قصیده رشح عما
۵۸	مدینه طهران
۶۰	خواهران حضرت بهاء الله
۶۱	مناجات حضرت بهاء الله هنگام ترک ایران
۶۳	فصل پنجم _ نخستین الواح نازل در عراق
۶۳	شرایط و مقتضیات نزول الواح مبارکه در عراق
۶۵	لوح کل الطعام
۷۰	بعضی از الواح که در کردستان نازل شده است
۷۴	قصیده مبارکه "ساقی از غیب بقا"
۷۵	یوم الله

۷۸	بازگشت حضرت بهاءالله به بغداد
۸۱	فصل ششم _ کلمات مکنونه
۹۵	فصل هفتم _ یادی از مؤمنین اولیه
۹۵	ملاّرضای محمّدآبادی
۱۰۳	نبیل اکبر
۱۰۹	فصل هشتم _ هفت وادی
۱۱۴	سیّد اسمعیل زواره‌ای (ذبیح)
۱۱۷	چهار وادی
۱۱۹	فصل نهم _ بعضی الواح مهمّه نازلّه در بغداد
۱۱۹	صحیفه شطیه
۱۲۲	لوح مدینه الرّضاء
۱۲۳	لوح مدینه التّوحید
۱۳۳	سورة القدير
۱۳۶	حروفات عالین
۱۳۹	لوح حوریّه
۱۳۹	لوح آیه نور
۱۴۲	لوح فتنه
۱۵۲	سورة نصح
۱۶۳	لوح شکرشکن
۱۷۰	جواهرالاسرار
۱۷۳	فصل دهم _ کتاب ایقان
۱۷۳	شان نزول کتاب ایقان
۱۸۰	اهمّیت کتاب ایقان
۱۸۲	مطالب مهمّه کتاب ایقان (قسمت اول)

۱۸۳	علل مخالفت ناس با مظاهر مقدسه الهیه
۱۸۵	علامات رجعت مسیح
۱۸۶	تفسیر آیات متشابهات
۱۹۱	علل دیگر اعراض ناس از مظاهر مقدسه الهیه
۱۹۵	مطالب مهمه کتاب ایقان (قسمت دوم)
۱۹۵	حقیقت الوهیت و مظاهر مقدسه الهیه
۱۹۹	سلطنت انبیای الهی
۲۰۲	معنی حیات، موت و قیامت
۲۰۴	حجاب علم
۲۰۵	شرایط و صفات مجاهد حقیقی
۲۰۷	براهین ظهور حضرت باب
	حضرت بهاء الله ظهور خود را پیش بینی فرموده اند ۲۱۱
۲۱۵	فصل یازدهم _ بعضی دیگر از مؤمنین صدر امر
۲۱۵	حاجی میرزا محمد تقی افغان
۲۱۹	نبیل اعظم
۲۲۴	اصحاب حضرت بهاء الله
۲۲۹	فصل دوازدهم _ در آستانه اظهار امر حضرت بهاء الله
۲۳۰	لوح سبحان ربی الاعلی
۲۳۲	لوح غلام الخلد
۲۳۸	لوح حور عجاب
۲۳۸	قصیده از باغ الهی
۲۳۹	قصیده هله هله یا بشارت
۲۴۱	فصل سیزدهم _ دوست و دشمن
۲۴۱	حاجی سید جواد کربلائی

۲۴۴	چند دشمن قوی
۲۴۷	فصل چهاردهم _ لوح ملاح القدس
۲۶۱	الواح نازله ديگر در اين ايام
۲۶۵	فصل پانزدهم _ ميرزا يحيى و سيد محمد اصفهاني
۲۷۵	فصل شانزدهم _ اظهار امر حضرت بهاء الله در باغ رضوان
۲۷۵	نفوذ حضرت بهاء الله در ميان ساكنين بغداد
۲۷۷	عيد اعظم رضوان
۲۸۲	لوح ايوب
۲۹۲	اهميت ايام رضوان
۲۹۶	سه بيان مهم از لسان جمال اقدس ابهي
۲۹۸	تحقق بشارات حضرت باب
۲۹۹	حرکت حضرت بهاء الله از باغ رضوان
۳۰۱	فصل هفدهم _ سفر حضرت بهاء الله به اسلامبول
۳۱۳	فصل هيچدهم _ من يظهره الله
۳۳۵	ضميمه شماره يك _ ميرزا آقاجان
۳۴۱	ضميمه شماره دو _ حاجي محمد طاهر الميري
۳۴۹	ضميمه شماره سه _ وحيد
۳۵۵	ضميمه شماره چهار _ حاجي ميرزا كريم خان
۳۵۹	مآخذ و يادداشت ها

ديباچه

نگارش اين كتاب كوششي است باين اميد كه بزباني كه هر اندازه هم نارسا و قاصر باشد شمه‌اي از عظمت ظهور حضرت بهاء الله كه في الحقيقه اعظم واقعه روحاني در تاريخ اين عصر نوراني است مورد توجه قرار گيرد.

کلمهٔ خلاقهٔ الهی در هر دوری از ادوار از طریق انبیا و رسل آسمانی به عالم انسانی عنایت شده است حضرت بهاءالله که باعتقاد پیروان کثیرشان در سراسر جهان جدیدترین برگزیدهٔ یزدان در سلسلهٔ انبیا و مظاهر خداوند منانند واسطهٔ نزول کلام الهی در این قرن رحمانی هستند آیات مقدسه و بیانات مبارکه که از قلم و لسان حضرت بهاءالله بلسان عربی و فارسی نازل و ثبت گشته و بصحّه آن حضرت رسیده آثار نزولی امر بهائی محسوب و اغلب بنام الواح خوانده می شود.

برای اینکه سابقه و شأن نزول بعضی از آثار مبارکهٔ حضرت بهاءالله در دوران چهل سالهٔ رسالتشان بهتر بیان شود بنظر چنین رسید که مطالعهٔ قسمتی از شرح حیات آن هیکل مبارک و بعضی از پیروان و اصحاب که مخاطب قلم اعلیٰ قرار گرفته اند لازم باشد. معرفی نفوسی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر آیات نازله قرار گرفته اند، کسانی که در کار ثبت، استنساخ و انتشار الواح مبارکه خدمت کرده اند و اشخاصی که در تبلیغ پیام آن حضرت در مهد امرالله و ممالک مجاوره فعالیت داشته اند نیز ضروری بنظر می رسد. نگارندهٔ این کتاب در تهیهٔ این سوابق از یادداشت ها و خاطراتی که این نفوس محترمه از خود بیادگار گذاشته اند استفاده کرده و در اغلب موارد آنها را بزبان انگلیسی برگردانده است.

این کتاب اولین جلد از یک مجموعهٔ چهارجلدی است که در آنها آثار نازله از قلم حضرت بهاءالله در سراسر دوران رسالتشان مورد مطالعه قرار گرفته است. در جلد اول فقط تعدادی از الواح مبارکه که در طی دوران اقامت ده سالهٔ هیکل مبارک در عراق از قلم اعلیٰ صادر گشته و اغلب تنها بلسان اصلی در دسترسند بررسی می شود بدیهی است معرفی تمام الواحی که در این دوره یا هر دورهٔ دیگری از قلم اعلیٰ نازل شده امکان پذیر نیست چه که نزول آثار مبارکه در این ظهور اعظم بقدری سریع و عجیب بوده که هر کوششی که برای معرفی آنها انجام گیرد در حکم جا دادن دریائی عظیم در کاسه ای حقیر محسوب می شود.

بعلاوه چون بسیاری از آثار حضرت بهاءالله هنوز بزبان انگلیسی ترجمه نشده است نویسنده ناچار بوده شمه‌ای از روح حقیقی و مفاهیم معنوی این الواح مبارکه را بزبان خود توجیه کند و این امر هم بسبب محدود بودن بصیرت انسان و وسعت و کثرت آثار قلم‌اعلی و قدرت و عظمت نامحدود آنها امری دشوار بلکه غیرممکن بوده است.

حال اگر حتی جزء کوچکی از قدرت و زیبایی موجود در آیات مقدسه در این صفحات تراوش کرده باشد مقصد اصلی کتاب تا حدی تحقق یافته است.

دیباچه نشر تازه در سال ۱۹۷۶

اخیراً بعضی مدارک معتبر که در موقع نگارش این کتاب در دسترس نبود بدست اینجانب رسید این مدارک اغلب در باره دو لوح مبارکی است که در بغداد از قلم‌اعلی نازل شده از این جهت بعضی از عبارات در بین صفحات ۱۶۴ و ۱۷۲ مورد تجدید نظر قرار گرفت.

ادیب طاهرزاده

از حرکت قلم‌اعلی روح جدید معانی به امر آمر حقیقی در اجساد و الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا. اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده.

حضرت بهاءالله

امروز عالم به انوار ظهور منور و جمیع اشیاء به ذکر و ثنا و فرح و سرور مشغول. در کتب الهی از قبل و بعد بیاد این یوم مبارک عیش اعظم برپا طوبی از برای نفسی که فائز شد و به مقام یوم آگاه گشت.

حضرت بهاءالله

قرنها بگذرد و دهرها به سرآید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع و سطوع نماید... چه قدر شکرانه لازم و چه قدر حمد و ثنا سزاوار که به این نعمت عظمی موفق و مؤید گشته‌ایم، صد هزاران جان فدای این فوز و فلاح، صد هزاران جان قربان چنین لطف و نجاج ...

حضرت عبدالبهاء

مقدمه

مظاهر مقدسه الهی

انبیای الهی و مؤسّسین شرایع رحمانی پیروان خود را در طی اعصار و قرون بوجود خدای واحد مطمئن ساخته و به محبت و پرستش آن ذات یگانه هدایت فرموده‌اند بنابراین می‌توان گفت که انوار ساطعه از وجود و تعلیمات این شמוש حقیقت در طول هزاران سال در ادوار سابق تا یوم حاضر هادی و رهنمای انسان در شناسائی خالق متعال بوده‌است.

ولکن نور هدایت که از آیات مقدسه حضرت بهاءالله در تنویر این مطلب ساطع شده بحدی قویست که در ادوار گذشته سابقه و نظیر نداشته‌است این آثار مبارکه حاکی از آنست که خداوند بعنوان خالق کائنات مافوق تمام مخلوقات قرار دارد و انسان که در حقیقت مخلوق دست قدرت پروردگار است هرگز نمی‌تواند بکنه ذات خالقش پی برد هر نوع توصیف و توضیح و تشبیه و تمثیل که ممکن است در باره حقیقت و هویت الوهیت ارائه شود جز تصوّرات مغز انسان چیز دیگری نیست زیرا ممتنع و محال است که وجود نامحدود با مغز محدود درک شود و یا در آن جای گیرد.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

بر اولى العلم و افئدة منيره واضح است که غیب هویت و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر و اصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ چه میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه. (۱)

ولی خداوند یگانه که ذات غیب ناشناخته است صفات خود را در عالم وسیع خلقت بصورت مادّی و معنوی، جسمانی و روحانی ظاهر و آشکار می‌کند جماد که پست‌ترین حالت حیاست ولی در عین حال محور و منشأ انواع دیگر حیات در روی زمین محسوب

می‌شود بعضی از صفات الهی را منعکس می‌کند ولی این پست‌ترین حالت ظهور این صفات است مثلاً قوه جاذبه که از خواص مواد معدنی است در حقیقت تظاهر و انعکاس سجدیه الهی محبت در عالم جماد است.

نبات که در زمین ریشه می‌دواند و مواد معدنی برای حفظ حیات و رشد خود از زمین اخذ می‌کند بسبب نیروی رشد مافوق عالم جماد است صفات الهی که در عالم نبات جلوه می‌کند کاملتر و قویتر از آنست که در عالم جماد دیده می‌شود دانه، گل و میوه فی‌المثل مظاهر زمینی قدرت الهی است.

مرتبه بعدی از جلوه صفات الهی در عالم حیوان است که مافوق عالم جماد و نبات و حاکم بر آنهاست در این مرحله بعضی از صفات الهی در مرتبه عالی‌تری نمودار می‌شود یعنی علاوه بر قوه جاذبه و رشد که از مشخصات عالم جماد و نباتست نیروی احساس نیز که از صفات الهی است در عالم حیوانی ظاهر می‌شود مثلاً دیدن و شنیدن جلوه ناقصی از صفات خداوند بصیر و سمیع در عالم خاکی است.

انسان که از لحاظ جسمی شبیه حیوان است با تمام صفات و سجایای الهی موهوب می‌باشد و آن صفات را در رتبه دیگری که عالی‌تر از عالم حیوانست منعکس می‌کند انسان که ثمره خلقت است و در اشرف و اعلی مرتبه آن قرار دارد بر تمام طبقات حیات در این عالم حکومت می‌کند ولی با وجود اینکه بصورت و مثال خداوند خلق شده یعنی مظهر تمام صفات الهی است نمی‌تواند از حدودی که باراده خالق متعال برایش مقدر شده تجاوز کند.

تظاهر صفات و سجایای الهی در این مرتبه تمام نمی‌شود بلکه انعکاس بعدی و عالی‌تر آنها در عالم انبیا و مظاهر مقدسه ظاهر می‌شود مظاهر الهی گرچه از نظر جسمانی در رتبه انسانی واقعند و مانند سایر افراد بشر دارای روح انسانی هستند با روح الهی نیز موهوبند و در نتیجه صفات و سجایای الهی را در اعلا رتبه کمال ظاهر می‌کنند حضرت بهاءالله در آثار مقدسه خویش این هیاکل مقدسه را مظاهر الهیه نام داده‌اند.

در عالم وسیع خلقت عوالم دانی همیشه از شناسائی عوالم عالی محروم است عالم نبات از درک وجود و خصایص عالم حیوان قاصر است و عالم حیوان از شناسائی صفات و سجایای عالم انسان عاجز و ناتوان بهمین ترتیب انسان هر اندازه هم که کامل باشد هرگز نمی‌تواند باراده و همّت خود بمقام والای مظاهر الهیّه رسد و هیچ مغز آدمی هر قدر هم که زیرک و با استعداد باشد قادر بر آن نخواهد بود که بحقیقت مقام و صفات آن هیاکل مقدّسه پی برد.

مظاهر مقدّسه الهیّه بتأیید نفثات روح القدس که الهام بخش آن ذوات نورانیّه است در عالم مخصوص خود که مافوق عالم بشریست ساکنند و بر مقدرات عالم انسانی حاکم و قادر. این انبیای عظام گرچه بصورت بشری ظاهرند در عوالم روح که ماورای دستیابی انسانست قرار دارند و این همان مقامی است که حضرت بهاءالله بعنوان سدرۃالمتنهی توصیف فرموده‌اند.

تاریخ مثبت عالم انسانی شاهد ظهور چند تن از این مظاهر مقدّسه بوده است که بفاصله تقریباً هزار سال از یکدیگر ظاهر شده‌اند. کریشنا، بودا، زرتشت، موسی، مسیح، محمد، باب و بهاءالله هر یک شریعت مستقلی برای امتّ زمان خود تأسیس کرده و مانند آئینه‌ای صاف و بی‌غبار نور الهی را بر آنان منعکس نموده‌اند مظهر الهی بلسان قدرت حقّ تکلم می‌کند قائد عصر خود است و تعالیمش را که روح عصر و زمان است بمقتضای استعداد مردمی که در میانشان ظاهر شده تأسیس و تبلیغ می‌کند با ظهور هر مربّی آسمانی قوّه روحانی تازه‌ای در عالم انسانی دمیده می‌شود که مقدر است پیشرفت روح انسان را در سیر و سلوکش بسوی خدای یگانه رهبری نماید.

تمام مخلوقات عالم از محسوس و غیر محسوس در نتیجه اقتران بین دو عامل مختلف که نقش مذکر و مؤنث را بازی می‌کنند بوجود می‌آیند این کیفیت در سراسر عالم خلقت حاکم است و شامل تولّد ادیان نیز می‌باشد.

مثلاً اگر میزی را در نظر بگیریم ملاحظه می‌شود که محصول کار نجار بر روی یک قطعه چوب است در این جریان قطعه چوب نقش مؤنث را بازی می‌کند و باراده و طبق نقشه

نَجّار بشکل میز در می‌آید در این مثال میز در حقیقت نوزاد است که از اقتران بین مغز طراح نَجّار و آن قطعه چوب بوجود آمده و وارث خصایص نَجّار و چوب هر دو است شکل، اندازه و ظرافت و ترکیب آن نشانه هنر و صنعت پدر یعنی استاد نَجّار است در حالیکه رنگ، خاصیت و استحکام آن از مادر یعنی چوب بارث رسیده است.

تولّد هر تمدّن جدید هم از همین اصل پیروی می‌کند یعنی مؤسس آن با ارائه اصول و افکار خود به جامعه نقش پدر را بر عهده دارد در حالیکه جامعه که گیرنده این تعلیمات است بعنوان مادر محسوب می‌شود بدین ترتیب در نتیجه این اقتران معنوی طفلی یا بعرضه وجود می‌گذارد که همان تمدّن جدید است و این تمدّن جدید صفات مؤسس و خصوصیات اجتماعی را که نطفه اش در آن بسته شده منعکس می‌کند.

شریعت الهی هم بهمین نحو در اثر اقتران معنوی خداوند با مظهر ظهورش در جهان تأسیس می‌شود خداوند بحکمت کبرایش یکی از بندگان خود را می‌گزیند و او را واسطه ظهور خویش قرار می‌دهد و قوای روحانی ظهورش را در قالب آن برگزیده آسمانی می‌دمد شخص مبعوث شده هم با تهی ساختن خود از خواسته‌های شخصی و خصوصیات بشری و با تسلیم تام باراده خالق خود لایق مقام مظهریت و مستعد دریافت این قوای روحانی می‌شود.

وقتی این ارتباط معنوی برقرار شد در نتیجه تأثیر متقابل بین خداوند و رسول برگزیده اش نطفه دیانت جدیدی بسته می‌شود مظهر ظهور الهی در موقع معین و مقدر رسالت خود را اعلام می‌کند و شریعت جدید را که حاصل این اقتران معنوی است بدنیا می‌آورد و در اختیار عالم انسانی قرار می‌دهد حضرت باب مبشر ظهور حضرت بهاءالله مأموریت خود را تقریباً یکسال پس از دریافت رسالت مقدّس خود اعلام کردند ولی حضرت بهاءالله برای اظهار امر عظیم خویش مدت ده سال صبر نمودند.

هر دیانتی از یک طرف مظهر صفات الهی است که بصورت تعالیم روحانی آن دیانت تجلّی می‌کند و از سوی دیگر منعکس کننده خصایص پیامبر آسمانی است که بشکل تعالیم اجتماعی و فردی جلوه می‌نماید تعالیم روحانی ابدی و تغییر ناپذیرند در حالیکه

تعالیم اجتماعی و فردی با شرایط و مقتضیات زمان تغییر می‌کنند با ظهور رسول الهی نیروی روحانی تازه‌ای در عالم انسانی دمیده می‌شود همچنانکه اشعهٔ آفتاب بهاری حیات جدیدی در جسم عالم امکان میدمد قوای روحانی صادره از شمس حقیقت نیز حیات تازه و استعداد بی‌اندازه به بشر عنایت می‌کند و عالم انسان را به پیشرفت‌های بیشتر در سبیل ترقیات روحانی و مادی سوق می‌دهد.

حضرت بهاءالله مظهر الهی برای این عصر رحمانی قوایی در عالم انسانی دمیده که مؤسس وحدت در میان ابناء انسان و محرک جهان‌گرائی در عالم امکان است این قوای محرکه که شدت و نفوذشان روز بروز بیشتر می‌شود اکنون عالم بشر را تحت تأثیر شدید قرار داده‌است نفوسی که بمقام حضرت بهاءالله عارف شده و به آن مظهر مقدس الهی گرویده‌اند بنحو اسرارآمیزی در جهت حرکت این قوا هدایت می‌شوند و در ایفای نقش خود در ارتفاع بنای نظم بدیع الهی برای عالم انسانی بتأییدات الهی مؤیدند کسانی هم هستند که دانسته یا ندانسته در جهت مخالف این قوا حرکت می‌کنند اینان که اکثریت اهل عالم و رؤسا و امرا و علما و حکمای جهان را تشکیل می‌دهند در جوامع مختلفهٔ خود قوای مخالفی را بوجود آورده‌اند که طبیعتاً مخربند و مسئول از هم پاشیدگی نظم قدیم می‌باشند.

ظهور حضرت بهاءالله در عصر حاضر قوای نهانی عظیمه‌ای بعالم بشر اعطا نموده که در زمان مقدر سبب تقلیب نفوس انسانی خواهد شد و ملکوت الهی را که موعود تمام انبیا و رسل گذشته بوده بر روی ارض مستقر خواهد نمود.

فصل اول

ولادت امر بهائی

متجاوز از یک قرن قبل ظهوری که به مشیت الهی مبعوث گشته بود بوسیله حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای این عصر نورانی به عالم انسانی عنایت شد ظهوری که از لحاظ ارزش بی اندازه پر بها، در کینونت ذاتی باشکوه و پرجلا و از جهت کیفیت ولادتش برجسته و بی همتاست ظهوری که به عظمت مقام حاملش مشخص، به عمومیت پیامش ممتاز و از نظر وسعت و کثرت آثار مقدسه اش بی سابقه و نظیر می باشد نور این ظهور اعظم از سجن اظلم و دخمه انتن یعنی سیاه چال طهران در افق عالم طالع ولکن در آن زمان از طرف اکثریت اهل عالم ناشناخته ماند حضرت بهاءالله ماههای آخر سال ۱۸۵۲ میلادی را در معیت تعدادی از اصحاب حضرت باب و در کنار متجاوز از یکصد و پنجاه تن از قاتلین و مجرمین در این زندان مظلم گذراندند.

حضرت بهاءالله که به میرزا حسین علی موسوم از نجبای اقلیم نور در خطه ایران بودند میرزا ابوالفضائل که از محققین بزرگ عالم امر بشمار می رود با تحقیقات وسیع تاریخی این حقیقت را اثبات نموده که نسبت حضرت بهاءالله از یکسو بحضرت زرتشت و از سوی دیگر به سلاطین ساسانی ایران می رسد و این خود تحقق احادیثی را که دال بر قیام منجی عظیم عالم انسانی از نژاد خالص ایرانی است نشان می دهد حضرت بهاءالله همچنین به حضرت ابراهیم از طریق زوجه ثالثش قطوره منسوب و از این طریق نیز در وجود مقدس خویش ادیان سامی و آریائی را وحدت و تلفیق می بخشند حضرت بهاءالله در سال ۱۸۱۷ میلادی مطابق ۱۲۳۳ هجری قمری در طهران متولد شدند والد آن حضرت میرزا عباس که در دایره حکومتی به میرزا بزرگ معروف بودند در دربار سلطنت مقام مهمی داشتند.

حضرت بهاءالله تقریباً نه سال قبل از مسجونیت در سیاه چال طهران توقیعی از حضرت اعلی بوسیله فرستاده مخصوص آن حضرت دریافت نمودند حضرت اعلی مبشر همان ظهور کلی الهی بودند که در کتب و صحف ادیان الهیه به آن بشارت داده شده بود حضرت بهاءالله بلافاصله پس از وصول این توقیع به انتشار امر حضرت باب قیام و آنرا نخست به خویشان

و نزدیکان در خطه نور و سپس به نفوس سایه ابلاغ فرمودند در نتیجه تعدادی از این نفوس به امر حضرت باب مؤمن گشتند و به تبلیغ آن همت گماشتند در میان آنان اعمام و احوال و خالات و برادران و خواهران و بعضی از منتسبین دیگر حضرت بهاءالله و نیز برخی از اعیان و روحانیون بودند که تعدادی از آنان بعدها برتبه شهادت فائز شدند.

فضائل اخلاقی که مابه الامتیاز حیات حضرت بهاءالله قبل از ظهور امر حضرت اعلی بود با سطوع و شدت انوار امر بدیع تقویت گردید و در نتیجه آنحضرت طبیعتاً توجه و افکار عامه را به شدت بخود جلب نمودند علم لدنی و ایمان خلل ناپذیر، حکمت و بصیرت، تدبیر و کیاست و زیرکی در قضاوت که از حضرت بهاءالله مشهود بود، دفاع علنی که از حضرت باب می نمودند، فصاحت غیرقابل مقاومتی که حین ابلاغ امر نوزاد الهی در برابر طبقات عام و علمای بنام از آنحضرت دیده می شد و بالاخره رهبری ناآشکار ولی مؤثری که در ایام مسجونیت حضرت باب و پس از شهادت آن حضرت در هدایت بابیان از طرف ایشان اعمال می شد همه سبب گشته بود که ستایش و احترام جامعه بابی به آنحضرت معطوف گردد بابیان چنان احترامی به حضرت بهاءالله داشتند که حتی در حین اشاره به آن حضرت ذکر نام را مخالف ادب می شمردند و بجای آن کلمه "ایشان" را بصورت جمع بکار می بردند در کنفرانس بدشت حضرت بهاءالله بلقب "جناب بهاء" موسوم شدند و این عنوان را حضرت نقطه اولی بعداً در آثار خود تأیید نمودند.

تعظیم و تکریمی که بابیان نسبت به حضرت بهاءالله نشان می دادند و تبلیغ عمومی و علنی که آن حضرت از امر حضرت نقطه می نمودند مخالفت دشمنان امر را برانگیخت مخالفین امر بدیع که قبلاً آن حضرت را در موارد مختلفه مورد اذیت و آزار قرار داده بودند اکنون دنبال بهانه ای تازه می گشتند این بهانه با سوء قصدی که چند تن از افراد غیر مسئول حزب بابی بجان ناصرالدین شاه نمودند فراهم شد و منتهی به مسجونیت آن حضرت در سیاه چال طهران گردید حضرت بهاءالله را مأمورین دستگیر و مجبور ساختند که در گرمای تابستان پیاده و پابرهنه و با زنجیر در جلوی سواران شاه از نیاوران تا طهران که در حدود

پانزده میل فاصله داشت حرکت نمایند بعلاوه برای اینکه بی احترامی را بشدت خود رسانند کلاه را که در آن ایام نشانه حیثیت مردان بود از سر مبارک برداشتند.

سیاه چال یک زندان معمولی نبود بلکه عبارت از گودال زیرزمینی بود که یک منفذ بیشتر نداشت و در گذشته بعنوان خزینة یکی از حمامهای عمومی شهر مورد استفاده قرار می گرفت این محبس در قلب طهران نزدیک قصر شاه و کنار سبزه میدان که محلّ شهادت شهدای سبعة طهران بود قرار داشت و در آن تعداد زیادی زندانی که بعضی حتی از وسائل خواب و پوشاک محروم محبوس بودند محیط آن مرطوب و تاریک، هوایش متعفن و نفرت انگیز و زمینش نمناک و پرکثافت بود بی رحمی محافظین و مأمورین زندان نسبت به قربانیان بایی نیز که در آن محلّ ملال انگیز بهم زنجیر شده بودند دست کمی از شرایط محیط آن نداشت یکی از زنجیرهای قره گهر و سلاسل که همه وقت بدورگردن حضرت بهاءالله آویزان بود بتدریج در عضله گردن فرو رفته و آثار جراحت آن تا آخر عمر در بدن هیکل مبارک هویدا بود این زنجیرها بقدری سنگین بودند که برای نگاه داشتن آنها ناچار بودند پایه چوبی مخصوص تعبیه نمایند.*

حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاءالله که در آن زمان طفلی نه ساله بودند** توانستند روزی با استفاده از لطف و محبت یکی از مأمورین زندان که رفتار دوستانه نسبت به جمال مبارک داشت والد خود را در سیاه چال ملاقات نمایند وقتی حضرت بهاءالله چشمشان به ایشان

که هنوز در پله های میانی فرود به زندان بودند افتاد دستور فرمودند که فوراً ایشان را بیرون ببرند حضرت عبدالبهاء با موافقت مأمورین زندان تا ظهر که زندانیان اجازه داشتند برای مدت یکساعت برای استفاده از هوای آزاد بیرون بیایند در حیاط بیرونی زندان منتظر ماندند وقتی حضرت بهاءالله از زندان

* زنجیر قره گهر از سلاسل سنگین تر، وزنش در حدود هفده من (پنجاه و یک کیلو) بود.
** مطابق تقویم قمری حضرت عبدالبهاء در ۲۳ می ۱۸۴۴ متولد شده و در این وقت نه ساله بودند.

بیرون آمدند با زنجیر به میرزا محمود برادر زاده خود بسته شده بودند و به سختی حرکت می نمودند محاسن و شعرات آنحضرت ژولیده و گردنشان در زیر فشار زنجیر سنگین فولادی کبود و متورم و پشتشان در اثر تحمّل وزن زیاد آن زنجیر خمیده بود حضرت عبدالبهاء با مشاهده آن منظره از حال رفتند و همراهان ناچار شدند ایشان را در آن حال به منزل منتقل نمایند.

میرزامحمود سرانجام اسفناکی داشت زیرا با تمام مراقمی که حضرت بهاءالله در حقّ وی اعمال فرموده بودند و با وجود افتخار بی مثیلی که در هم زنجیر شدن با آنحضرت نصیبش شده بود چند سال بعد راه خیانت پیش گرفت و با یحیی ازل ناقص میثاق حضرت اعلی و نبرادری و اعظم عدوی حضرت بهاءالله همدست و همداستان گردید.

حضرت بهاءالله همچنان که در رساله مبارکه ابن ذئب تأیید می فرمایند در این سجن اظلم در حالیکه به استنشاق روائح منتنه آن ناچار و در حینی که پای مبارک در کند و رأس مبارک در اثر سنگینی سلاسل به جلو خم می شد بر اولین تجلیات مقام مقدّس خود بعنوان مظهر ظهور کلی الهی آگاهی یافتند همان نفس مقدّسی که بشارت ظهورش بوسیله کلیّه انبیای سلف با القاب و عبارات مختلفه از قبیل "رجعت کریشنا"، "بودای پنجم"، "شاه بهرام"، "ربّ الجنود"، "روح الله" و ظهور ثانی مسیح در ظلّ جلال اب سماوی داده شده و در آثار مبارکه حضرت اعلی بعنوان "من یظهره الله" موصوف گردیده بود. حضرت بهاءالله با کلمات مقدّسه زیر به تجلیات اولیّه ظهور این روح اعظم* در نفس مقدّس خود اشاره می فرمایند:

در ایام توقّف در سجن ارض طاء اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می داد احساس می شد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر میریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی برارض بریزدوبآن جهت ازجمیع اعضا آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می نمود آنچه را که

* مظاهر مقدّسه برای بیان کیفیّت نزول روح الهی بروجودشان اصطلاحات مختلفی به کار برده اند، در مسیحیّت از این حالت به نزول "روح القدس" تعبیر شده در حالی که حضرت

بهاء‌الله از آن بعنوان "روح اعظم" یاد کرده اند که در حقیقت نشانه ظهور الهی در منتهای کمال می‌باشد.

بر اصغاء آن احدی قادر نه. (۱)

در ایامی که حضرت بهاء‌الله در سجن طهران مسجون بودند ناصرالدین شاه صدراعظم خود میرزا آقاخان را مأمور ساخت که سپاهیان خود را به اقلیم نور اعزام و پیروان حضرت باب را در آن منطقه دستگیر نماید صدراعظم که خود اهل نور بود و از طریق وصلت برادرزاده خود با میرزا محمد حسن برادر ناتنی حضرت بهاء‌الله قرابت نسبی با آن حضرت داشت سعی کرد که اقوام حضرت بهاء‌الله را در نور صیانت نماید ولی موفق نشد.

املاک حضرت بهاء‌الله بوسیله شاه ضبط شد و خانه آن حضرت در نور با خاک یکسان گردید صدراعظم حتی با سوء استفاده از موقعیت اسناد بعضی از املاک حضرت بهاء‌الله را بلاعوض بنام خود منتقل نمود خانه مجلل حضرت بهاء‌الله در طهران غارت شد و اثاثیه گرانبهای آن بتاراج رفت بعضی اشیاء نادر منحصر بفرد همراه بسیاری از چیزهای قیمتی دیگر بدست صدراعظم افتاد از جمله این اشیاء قیمتی قسمتی از کتیبه‌ای بود که بدست حضرت امام علی جانشین برحق حضرت محمد بر صفحه‌ای از چرم خط‌نویسی شده و متجاوز از یکهزار سال قدمت داشته و شیء بسیار گرانبھائی بشمار میرفته است شیء نفیس دیگری که در این جریان ربوده شده نسخه نادری از اشعار حافظ* به خط یکی از خطاطان معروف بوده است.

گرچه اغلب بابیان مسجون را یکی پس از دیگری از زندان خارج و در سبزه میدان قرب زندان به شهادت رساندند حضرت بهاء‌الله پس از چهارماه مسجونیت به اراده الهی از زندان آزاد ولی بدستور اولیای امور ناچار شدند به فاصله یکماه خاک ایران را ترک نمایند. * محمد شاه خود زمانی مشتاق بدست آوردن این نسخه بود ولی وقتی دریافت که باید برای هریک از ۱۲ هزار ایات آن یک سکه شاهی بدهد از این فکر منصرف شد.

فصل دوم

آغاز سرگونی حضرت بهاءالله

وقتی حضرت بهاءالله از زندان رهائی یافتند تمام دارائی خود را از دست داده بودند پشتشان از ثقل بند و زنجیر خمیده گشته، گردنشان متورم و مصدوم شده و سلامت جسمانی‌شان در حال اختلال بود با وجود اینکه حضرت بهاءالله در این زمان از رسالت الهی خود با احدی سخن نگفته بودند نفوسی که از نزدیک با آن حضرت تماس داشتند بزحمت می توانستند تقلیب روحی و قدرت و نورانیت بی سابقه‌ای را که در هیکل مبارک بوجود آمده بود نادیده گیرند.

حضرت ورقه مبارکه علیا دختر والاگهر حضرت بهاءالله احساسات خود را در باره آن حضرت هنگام رهائی از سیاه‌چال طهران چنین بیان نموده‌اند:

جمال مبارک در زندان طهران مکاشفات روحانی شگفت‌انگیزی داشتند نورانیت تازه‌ای در آن حضرت دیده‌می شد که مانند هاله درخشانی در حول وجود مبارک بنظر می‌رسید ما بدرک اهمیّت این نورانیت سالها بعد موفق شدیم در آن زمان ما تنها بوجود و بدعیّت آن واقف بودیم بدون اینکه حقیقت آن را درک کنیم و یا از جزئیات آن رویداد مقدّس آگاه باشیم. (ترجمه) (۱)

حضرت بهاءالله پیش از آغاز سرگونی مدّت یک ماه در خانه نابرادری خود میرزا رضاقلی که پزشک بود منزل داشتند میرزا رضاقلی خود به امر مبارک مؤمن نبود ولی همسرش مریم دختر عمّه جمال مبارک که در اوایل امر بوسیله آن حضرت به امر بدیع اقبال نموده بود یکی از باوفاترین و صمیمی‌ترین پیروان آن حضرت در عائله مبارکه شمرده می‌شد مریم به‌مراه آسیه خانم قرینه محترمه حضرت بهاءالله بنهایت محبّت و رعایت در پرستاری آن حضرت کوشیدند تا حال هیکل مبارک قدری بهتر شد و با اینکه هنوز بهبودی کامل حاصل نگشته بود ولی آن اندازه تجدید قوا شده بود که بتوانند طهران را بقصد کشور عراق ترک فرمایند.

حضرت بهاءالله در تمام دوران سرگونی خود غالباً به خلوص و وفاداری مریم اشاره و وی را مورد مرحمت و عنایت خویش قرار داده‌اند از جمله در ایام اقامت در عراق الواحی بافتخار مشارالیه نازل گردیده که به الواح مریم معروف و از نظر لحن کلمات و رقت احساسات بی سابقه و نظیرند در این الواح حضرت بهاءالله به لحنی مهیج و محبت‌آمیز احساسات قلبی خود را به مریم ابراز و بلایائی را که از طرف بعضی از دوستان و خویشان و اصحاب به آن حضرت مهاجم بوده با وی در میان گذاشته‌اند.

ای مریم مظلومیتم مظلومیتم اسم اولم را از لوح امکان محو نموده ... از ارض طا بعد از ابتلای لایحصى بعراق عرب بامر ظالم عجم * وارد شدیم و از غلّ اعداء به غلّ احبّاء مبتلا گشتیم و بعد الله يعلم ما ورد علیّ تالله حملت ما لا یحمله الابحار و لا الامواج و لا الاشجار و لا ما کان و لا ما یکون. (۲)

مریم فدائی خالص امر حضرت بهاءالله بود و اشتیاق و آفری به تشرّف مجدد بحضور مولای خود داشت ولی بعضی از افراد عائله که نسبت به امر مبارک سوء نیت داشتند وی را از ترک خانه و وطن مانع شدند و مشارالیه در حال حسرت و یأس از این جهان درگذشت حضرت بهاءالله مریم را در تمامی ایام حیاتش مورد لطف و عنایت قرار دادند وی را به خطاب ورقة الحمراء ملقب ساختند و پس از صعودش نیز زیارت‌نامه مخصوصی باعزازش نازل نمودند.

حضرت بهاءالله در ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳** میلادی طهران را بقصد عراق ترک فرمودند در میان کسانی که در این سرگونی همراه آن حضرت بودند فرزند نه‌ساله‌شان عباس بود که بعدها لقب عبدالبهاء برای خود اختیار نمود این طفل از چنان بصیرت روحانی بهره داشت که حتی از همان اوان کودکی به عرفان و شناسائی مقام پدر بزرگوار خود فائز گشته بود. حضرت بهاءالله بحدّی این فرزند را محترم می‌شمردند که در ایام اقامت

* ناصرالدین شاه

** غرة ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری

در بغداد او را که هنوز در سن نوجوانی بود آقا خطاب می نمودند و این عنوانی بود که حضرت بهاءالله خود در طهران برای نامیدن پدر محترمشان بکار می بردند حضرت بهاءالله بعدها حضرت عبدالبهاء را به القاب منیعہ مانند غصن اعظم، سرالله، غصن الامر و من طاف حوله الاسماء ملقب فرمودند فی الحقیقه پس از شریعت مقدسه بهائی که اعظم موهبت جمال اقدس ابھی به عالم بشریست حضرت عبدالبهاء را میتوان نفیس ترین هدیه ای دانست که آن حضرت به عالم انسانی عنایت فرموده اند.

مقدّر چنان بود که حضرت عبدالبهاء پس از صعود پدر بزرگوارش بعنوان مرکز میثاق جانشین آن حضرت شود، قیادت کامله امر مبارک را بدوش گیرد و پس از صعود جمال مبارک بصورت سرچشمه قوای روحانی که از جانب حضرتش برای احیای عالم انسانی بظهور رسیده بود درآید.

یکی دیگر از همراهان حضرت بهاءالله از عائله مبارکه در این سفر دختر شش ساله آن حضرت بهائیه خانم ملقب به ورقه علیا بود. ورقه مبارکه علیا مقام خاصی را در دور بهائی حائز است و در حقیقت خانم ممتاز و برجسته این عصر محسوب می شود حیات آن ورقه مبارکه چنان از امتحانات و بلیات لبریز و تسلیم و بردباری ایشان در برابر ناملازمات بدرجه ای بود که نظیرش در بین افراد عائله مبارکه کمتر دیده می شد مشارالیها علاوه بر مصائبی که به همراه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء تحمل نمودند از مشاهده مظالم وارده بر آن دو نفس مقدس نیز احساس آزرده گی و اندوه می نمودند کلمات از بیان اخلاص و فداکاری آن ورقه علیای جنت ابھی در خدمت به حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء قاصرو قلم از تصویر فضائل و ملکات حیات پاک و منزهش عاجز است.

ورقه مبارکه علیا فکر ازدواج را بکناری گذاشت تا بتواند آزادانه بخدمت پدر بزرگوارش بپردازد. وی سالها توانست به نیروی استقامت و ایمان بعضی از مشقتاتی را که به حضرت بهاءالله و عائله مبارکه مهاجم بود تسکین و تقلیل دهد حیات آن ورقه مبارکه فی الحقیقه انعکاسی از صفات و کمالاتی بود که برادر نامدارش حضرت عبدالبهاء مثل اعلائی امر حضرت بهاءالله را مشخص و ممتاز می نمود.

حضرت ورقه علیا نقش بی نظیری در پیشرفت و تقدّم امر پدر بزرگوارش ایفاء نموده است پس از صعود حضرت عبدالبهاء نیز آن ورقه مبارکه بود که در سنّ کهولت زمام امور امر را بمدّت کوتاهی در کف کفایت خود گرفت و مؤمنین را حول حضرت شوقی افندی که از جانب حضرت عبدالبهاء به ولایت امر الهی منصوب گشته بود جمع نمود ورقه مبارکه علیا در سال ۱۹۳۲ درگذشت و مرقدش اکنون در قرب مقام حضرت اعلیٰ در کوه کرمل قرار دارد.

از همراهان دیگر حضرت بهاءالله در این سفر حرم مبارک آسیه خانم ملقب به نواب بود که از قلم اعلیٰ به ورقه علیا موسوم گردیده است نواب دختری یکی از نجیب زادگان بنام میرزا اسمعیل وزیر بود و طبیعتی مهربان و شفیق داشت و از خصائل حمیده برخوردار بود حضرت بهائیه خانم مادر گرامی خود را با این عبارات توصیف نموده است:

تا آنجا که از خاطرات سنین اولیه بیاد دارم وقار و محبوبیت ایشان مانند یک ملکه همیشه در نظرم مجسم می شود ایشان مراعات هر شخصی را بطور کمال می نمودند آرام و ملایم و بطور شگفت انگیزی از خود گذشته بودند و در تمام اعمالشان محبت قلب پاکشان نمودار بود هرکجا قدم می گذاشتند همان نفس حضورشان محیطی از محبت و سرور ایجاد می نمود و همه حاضرین را از نفحه خوش ادب و ملایمت سرشار می ساخت. (ترجمه) (۳)

آسیه خانم حضرت بهاءالله را مولای خود می دانستند و ایمان و اخلاصشان به آن حضرت محکم و تزلزل ناپذیر بود ایشان در سبیل محبت جمال مبارک مصائب و آلام چهار تبعید پیاپی را با تسلیم و شکیبائی تحمل نمودند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه خود که پس از درگذشت مشارالیها در سال ۱۳۰۳ هجری (سال ۱۸۸۶ میلادی) نازل گشته وی را با خطاب ممتاز و یگانه "صاحبه له فی کلّ عالم من عوالمه" مفتخر و متباهی فرموده اند.*

دو نفس دیگر نیز به سبب علاقه و عشقی که بحضرت بهاءالله داشتند بطیب خاطر در این تبعید با آن حضرت همراه شدند یکی برادر کوچکتر هیکل مبارک میرزاموسی که از قلم اعلیٰ به آقای کلیم ملقب گردیده و دیگری برادر

* حضرت بهاءالله، نقل از قرن بدیع ص ۶۹۹

ناتنی آن حضرت میرزاحمدقلی که آن زمان در سنین نوجوانی بود این دو برادر در سراسر سرگونی‌ها با حضرت بهاءالله همدم و در تمام مصائب با آن حضرت سهیم و شریک بودند. آقای کلیم در همان لحظات تاریخی که فرستاده حضرت باب پیام آن حضرت را به حضرت بهاءالله تسلیم نمود قلبش بنور ایمان روشن گشته بود وی در بین برادران جمال مبارک از همه باوفاتر محسوب و فی الحقیقه حامی امین آن حضرت شمرده می شد جناب کلیم در ایمان ثابت و راسخ و در حفظ و صیانت حضرت بهاءالله بطور خستگی ناپذیر قائم و پایدار بود و قبل از اینکه حضرت عبدالبهاء چنین خدماتی را بر عهده گیرند ملاقات وزرا و علما و اولیای حکومت بالنیابه از حضرت بهاءالله بدوش ایشان بود و بالاخره استمرار در خدمت و فداکاری بود که وی را به رتبه ممتازی در میان حواریون حضرت بهاءالله ارتقا داد.

برادر دیگر جمال مبارک میرزاحمدقلی فقط هفت سال از حضرت عبدالبهاء بزرگتر بود وی از دوران کودکی تعلق و علاقه خاصی به حضرت بهاءالله داشت زیرا اندکی قبل از درگذشت پدرشان بدنیا آمده و تحت نظر و مراقبت حضرت بهاءالله بزرگ شده بود میرزا محمدقلی طبیعتی ساکت و دوست داشتنی داشت و در سراسر حیات خویش به خدمت صمیمی در آستان برادر بزرگوارش قائم بود مشارالیه افتخار برافراشتن خیمه مبارک را در سفر بین بغداد و اسلامبول و در مواقع لازمه دیگر داشت و اغلب اوقات نیز در حضور مبارک جای می داد.

از میان هشت برادر دیگر* حضرت بهاءالله تنها یکی یعنی میرزا محمدحسن که بزرگتر از حضرت بهاءالله و مورد احترام و فیر آن حضرت بود پیرو باوفای امر مبارک بوده است بقیه آنان به استثنای میرزایحیی که مرکز نقض عهد حضرت باب و عدو لدود حضرت بهاءالله شد یا قبل از ظهور حضرت اعلی و حضرت بهاءالله وفات یافته و یا از ایمان به امر بدیع الهی محروم مانده بودند.

سفر بغداد که در قلب زمستان سخت و از طریق کوههای پربرف غرب ایران انجام گرفت
شاید و مشقات زیادی بر مسافری وارد ساخت حضرت بهاءالله
* یکی از این برادران از ازدواج پیشین مادر حضرت بهاءالله بوده است.
مدت دهسال در عراق اقامت داشتند که دو سال از آن را در حال تنهایی و انزوا در
کوههای سلیمانیه گذراندند و بقیه را در بغداد تشریف داشتند.

معاندین امر که در میان آنان سرقونسول دولت ایران در بغداد و بعضی از علما قرار داشتند
بالاخره موفق شدند که حضرت بهاءالله را بار دیگر نفی بلد نمایند و در نتیجه مراجعات
مکرر نماینده دولت ایران به حکومت عثمانی فرمان سلطانی دایر به عزیمت حضرت
بهاءالله به اسلامبول صادر شد در آستانه ترک کشور عراق در سال ۱۸۶۳ میلادی بود که
حضرت بهاءالله رسالت و مقام خویش را بعنوان من یظهرهالله به اصحاب و همراهان خود
اعلان نمودند و این همان ظهوری بود که حضرت باب به آن بشارت داده بودند و بابیان نیز
منتظر و مترصدش بودند.

پس از پنج ماه اقامت در پایتخت امپراطوری عثمانی دشمنان حضرت بهاءالله بار دیگر نقشه
تبعید آن حضرت را کشیدند و این بار هیکل مبارک را به ادرنه که از قلم اعلی به "سجن
بعید" تسمیه گشته اعزام نمودند. در ادرنه شمس ظهور حضرت بهاءالله به اوج خود رسید و
هیکل مبارک رسالت و دعوت خود را به تمام عالم ابلاغ فرمودند حضرت بهاءالله پس از
پنج سال تحمل مصائب شدید به بالاخره به سجن عکا در ارض مقدس تبعید گشتند.

بیست و چهار سال آخر رسالت حضرت بهاءالله قسمتی در مدینه محصنه عکا و قسمتی در
حوالی آن شهر سپری شد مصائبی که جمال مبارک در طی نه سال اول مسجونیت در میان
حصارهای عکا تحمل نمودند چنان شدید بود که آن حضرت آن را به سجن اعظم تسمیه
نمودند می فرمایند

اعلم ان فی ورودنا هذا المقام سمیناه بالسجن الاعظم و من قبل کنا فی ارض اخری تحت
السلاسل و الاغلال و ما سمی بذلک... (۴)

فصل سوم

کلمة الله

دوران رسالت حضرت بهاءالله از جهت شدايد و تضييقاتي که بر وجود آن حضرت مهاجم بوده و از نظر وسعت و عظمت ظهور مبارک مشخص و ممتاز و در تاريخ عالم انساني بي سابقه و نظير است تضاد بين نور و ظلمت، عظمت و اسارت و شکوه و حقارت در سراسر دوران رسالت آن حضرت مشهود بوده است تاريخ حيات حضرت بهاءالله بمنزله کتابي است که صفحات آن با مظالمی که از دست یک نسل فاسد بر آن حضرت وارد شده سیاه گشته ولكن حروف آن با شکوه و جلال ظهور الهی می درخشد و بر دنيائی که با جهل و تعصب احاطه شده نور می بخشد.

قوای روحانی نهفته در اين ظهور اعظم بوسیله حضرت بهاءالله در طیّ چهل سال رسالت حضرتشان در جهان ظاهر گشته است اين قوای روحانی مقدر است که تمامی نوع انسان را حيات جديد بخشد و آن مدنيت الهیه را که در آثار انبیای قبل بعنوان "استقرار ملکوت الهی بر زمین" پیشگوئی شده بنياد کند وسیله انتقال و جریان اين قوای حيات بخش کلمات الهی است که حضرت بهاءالله برای اين عصر نازل فرموده اند با توجه به اين حقيقت که تحصيلات ظاهري آن حضرت تنها به تحصيلات مقدماتی محدود بوده می توان نتیجه گرفت که اين کلمات حاصل تحصيل علوم اکتسابی نبوده بلکه از چشمه فياض روح القدس سرچشمه گرفته است.

کلمة الله از علوم اکتسابی بی نیاز است

در قرن نوزدهم اهالی ايران اکثراً از نعمت سواد بی بهره بودند و از لحاظ فکری تحت تسلط علمای دين قرار داشتند و کورکورانه از آنان اطاعت می نمودند در آن زمان دو طبقه افراد تحصيل کرده وجود داشتند که یکی علمای دين و ديگری اولیای حکومت بودند و در خارج از اين دو دسته تنها تعداد کمی از اين موهبت بهره داشتند ولی بطور کلی پیشوایان دين بودند که باسواد و عالم خوانده می شدند اين اشخاص دهها سال از عمر خود را در تحصيل الهیات، فقه اسلامی، تفسير، فلسفه، طب، ستاره شناسی و از همه مهمتر لسان

عربی و ادبیات آن صرف می کردند نظر به اینکه لسان عربی زبان قرآن بود علمای دین اهمّیت خاصی برای آن قائل بودند و بسیاری از نفوس بسبب وسعت و غنای زبان عربی ایام حیات خود را صرف تحصیل و کسب مهارت در آن می نمودند در نظر این نفوس تنها رسالاتی که بزبان عربی تصنیف و تألیف شده بود قابل مطالعه شمرده می شد و وعظی که از فرازمنبر ایراد می شد فقط در صورتی مؤثر و فصیح تلقی می گشت که مقدار زیادی لغات مشکل و غیر قابل فهم عربی را در بر داشت علمای دین به این وسیله افکار شنوندگان خود را که اغلب بی سواد بودند تهییج می نمودند و این مریدان با وجود اینکه احتمالاً کلمه ای از وعظ را درک نمی کردند فریفته و شیفته خطابه بظاهر عالمانه و اعظ و امام خود می شدند در حقیقت در این زمان میزان عادی برای سنجش عمق معلومات یک مرد عالم درجه تسلط او در لسان عرب و حجم عمامه ای بود که بر سرش می گذاشت.

طبقه دوم مأمورین دولت، کارکنان دفتری و بعضی از تجار بودند که در کودکی تعلیمات ابتدائی تا حدودی فرا می گرفتند این تعلیمات شامل قرائت، انشاء، خط نویسی، قرآن و اشعار بعضی از شعرای فارسی زبان بود این دوره از تحصیل معمولاً در طی چند سال بانجام می رسید و از آن پس بسیاری از آنان به رسم آن زمان در سنین قبل از بیست سالگی به تشکیل خانواده مبادرت می نمودند.

حضرت بهاء الله در عداد این طبقه از نفوس بودند پدر آن حضرت از رجال طراز اول دربار شاه بود و در خط نویسی که در میان درباریان هنر ارزنده و ممتازی شمرده می شد اشتهار داشت حضرت بهاء الله در کودکی تعلیمات ساده ای برای مدّت کوتاهی کسب نمودند ولی در خط نویسی مانند پدر به حدّ ممتاز رسیدند نمونه هایی از خط زیبای آن حضرت اکنون در دارالآثار بین المللی بهائی در کوه کرمل موجود است.

حضرت بهاء الله در نوزده سالگی با دختری از یک خانواده اصیل بنام آسیه خانم ازدواج نمودند آن حضرت از این ازدواج هفت فرزند داشتند که از بین آنان تنها سه تن یعنی حضرت عبدالبهاء، حضرت ورقه مبارکه علیا و حضرت میرزا مهدی غصن اطهر بسن رشد رسیدند و بقیه در طفولیت درگذشتند.

در آن ایام مأمورین دولتی از تمام مزایای وابستگی به یک حکومت استبدادی بهره‌مند بودند و روش خشونت‌آمیز و متکبرانه‌ای داشتند این مأمورین حتی فقط با حضورشان می‌توانستند در میان مردم بیگناه ایجاد ترس و وحشت نمایند از این رو نفوسی که حضرت بهاء‌الله را در جوانی‌شان ملاقات می‌نمودند دچار اعجاب می‌شدند اینان در شگفت بودند که چگونه جوانی که پدرش مقام عالی‌رتبه در دربار شاه داشت و خود نیز در میان درباریان علی‌الخصوص در نزد صدر اعظم از احترام خاصی برخوردار بود و انتظار می‌رفت روش ظالمانه و تکبرآمیزی داشته باشد مظهر محبت و شفقت بود. حضرت بهاء‌الله پدر مهربان برای یتیمان، یار و مددکار ستمدیدگان و ملجأ و پناه فقیران و نیازمندان بودند آن حضرت به سبب این خصائص آسمانی که از ایام کودکی داشتند همواره مورد تحسین و ستایش نفوسی که نام آن حضرت را شنیده و با شخصیت نافذشان تماس داشتند قرار می‌گرفتند.

گرچه در این جامعه مأمورین دولتی بودند که قدرت فرمانروایی در دست داشتند با وجود این علمای مقتدر بدیده‌حقارت به آنان می‌نگریستند و آنها را شایسته و لایق ورود در حوزه‌های علم و معرفت نمی‌دانستند در چنین شرایطی حضرت بهاء‌الله در موارد متعدده در حضور علمای دین بعضی از احادیث پیچیده و مرموز را به آسانی و بلاغت تشریح و تفسیر نموده آنان را از عمق معلومات و قدرت بیان خود دچار اعجاب ساخته بودند.

نزول کلمه‌الله هرگز به علوم اکتسابی وابسته نبوده و حاملین پیام الهی در اکثر موارد محروم از علم و سواد ظاهره بوده‌اند حضرت موسی و حضرت مسیح اهل علم نبودند حضرت محمد نیز بهره‌ای از تعلیم و تحصیل نداشت ولی وقتی وحی آسمانی بر حضرتش نازل شد کلام الهی را بیان و ابلاغ نمود بیانات آن حضرت در بعضی موارد بوسیله یکی از پیروانش عیناً نوشته می‌شد و در موارد دیگر بوسیله شخصی بخاطر سپرده می‌شد و بعداً ثبت می‌گشت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله از تعلیم ابتدائی بهره داشتند ولی علم آنان که از حق سرچشمه می‌گرفت علم لدنی و محیط بر همه عالمیان بود.

حضرت بهاء‌الله در لوح حکمت که حاوی نصایح و مواعظ مهمه در زمینه رفتار فردی است ضمن توضیح معتقدات اساسی بعضی از فلاسفه قدیم یونان بیان می‌فرمایند که در هیچ

مدرسه‌ای داخل نشده و از هیچ نفسی تعلیم نگرفته‌اند با وجود این علم به آنچه که در عالم وجود موجود است از طرف قادر متعال به حضرتشان عطا شده و در صفحه قلبشان نقش بسته و بلسان مبارک بصورت کلمات ترجمه و جاری گردیده‌است.

حضرت بهاءالله در لوح دیگری سرچشمه علم لدنی و منبع الهی رسالت خویش را با کلمات زیر آشکار می‌فرمایند:

ياسلطان ائی كنت كاحد من العباد وراقداً على المهادر مرت على نسائم السبحان وعلمنى علم ماكان ليس هدامن عندى بل من لدن عزيز عليم ... هذاورقة حركتهاارياح مشية ربك العزيز الحميد هل لها استقرار عند هبوب ارياح عاصفات لا ومالك الاسماء والصفات بل تحركها كيف تريد. (۱)

ماهیت ظهور حضرت بهاءالله

اقتران معنوی که بین خدا در نقش پدر و رسول برگزیده‌اش در نقش مادر واقع می‌شود سبب تولد ظهور الهی می‌گردد که آن نیز بنوبه خود کلمه‌الله را بوجود می‌آورد فهم و درک کامل کیفیت این ارتباط مقدس بین آن ذات الهی و مظهر ظهورش برای انسان مقدرور نیست اطلاعات محدودی که ما در این زمینه داریم مقتبس از کلمات مقدسه حضرت بهاءالله است و البته قدرت کلمات هم برای بیان حقایق روحانی محدود می‌باشد کلمه الهی از یک طرف حاوی روح معنوی و از سوی دیگر دارای شکل ظاهری است روح کلمه الهی از نظر وسعت و قوه حدی نمی‌شناسد، به عالمی و رای عالم خلقت متعلق است و از روح القدس منبعث می‌شود شکل ظاهری آن نیز بمانند نهری است که جریان آن قوه قدسی الهی را در عالم امکان میسر می‌سازد بدیهی است کلمه الهی چون به عالم خلق مربوط می‌شود محدود به حدود می‌باشد.

همچنانکه مادر بعضی از خصائص خویش را به کودک خود انتقال می‌دهد حاملین پیام حق نیز شکل ظاهری کلام الهی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند مثلاً حضرت محمد در میان قبایل عرب پا بعرضه وجود گذاشته بود و بلسان عربی تکلم می‌نمود از اینرو کلام الهی در قرآن بصورتی ثبت شده که با خصوصیات شخصی آن حضرت ارتباط نزدیک دارد

حضرت بهاءالله چون ایرانی بودند کلام الهی در این عصر بدو زبان فارسی و عربی نازل شده است شخصیت حضرت بهاءالله، سبک آثار منزله از قلم مبارک، خصوصیات زبان فارسی با اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های آن، داستان‌هایی که هیکل مبارک از حیات معاصرین خود در آثارشان ذکر نموده‌اند و کشورهایی که منفای آن حضرت بوده است کلّ در ساختن شکل ظاهری کلمات منزله در این دور مبارک نقشی ایفا کرده است.

با اینکه حضرت بهاءالله در هیچیک از مدارسی که مخصوص طبقهٔ علما و روحانیون بود شرکت نکرده بودند با وجود این بشهادت ارباب علم و ادب آثار مبارکهٔ صادره از قلم آن حضرت چه در زبان فارسی و چه در لسان عربی گذشته از جنبه‌های معنوی از نظر ادبی نیز در زیبایی و فصاحت و غنای سابقه و نظیر است لسان عربی بقدری وسیع و قواعد آن بحدی پیچیده است که علمای دین برای احراز تسلط در آن ناچار بوده‌اند تمامی ایام عمر را صرف تحصیل آن نمایند ولی حضرت بهاءالله با اینکه با این زبان و وسعت و قواعد آن آشنا نبودند با نوشتجات خود لسان عربی را غنی ساختند و همچنان که حضرت محمد در زمان خود سبک تازه‌ای خلق نمودند حضرت بهاءالله نیز سبک بدیعی بوجود آورده‌اند که الهام‌بخش نویسندگان و دانشمندان بهائی بوده و هست این حقیقت در مورد آثار مبارکهٔ آن حضرت بزبان فارسی نیز صادق و معتبر است.

انسان وقتی آثار حضرت بهاءالله را زیارت می‌کند نه تنها تحت تأثیر زیبایی سبک، فصاحت کلام، سلاست و سهولت ترکیب و وسعت تقریر و بیان آنها احساس شیفتگی و تعالی معنوی می‌کند بلکه در عین حال متوجه این حقیقت می‌شود که آن حضرت تعبیرات بدیعی در آثار مقدسهٔ خود ابداع فرموده‌اند که درک کامل و عمیق حقایق عوالم روحانی را امکان‌پذیر می‌سازد.

آثار حضرت بهاءالله که معمولاً بعنوان الواح معروف است بعضی بزبان فارسی و برخی بلسان عربی نازل شده است الواح بسیاری هم هست که قسمتی از آنها به فارسی و قسمت دیگر به عربی می‌باشد حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه عربی را بعنوان "لغت فصیحی" و فارسی را بنام "لغت نورا" و "لسان شکرین" معرفی فرموده‌اند. الواح عربی آن

حضرت مهیمن و مشحون از قدرت و اقتدار است و آیات منزله در آنها در کمال جلالت و فصاحت جلوه‌گر می‌شود. آثار فارسی نیز زیبا با حرارت و روح‌افزاست حضرت بهاء‌الله برخلاف نویسندگان که معمولاً در پی محیط آرامی برای نوشتن آثارشان هستند اکثر آثار مقدّسه خویش را در تحت مصاعب و مشقّات چهار تبعید متوالی نازل فرموده‌اند.

هر نویسنده‌ای در نوشتن آثار خود به معلومات خود متکی است وی ابتدا در باره مسئله‌ای که قصد نوشتن دارد می‌اندیشد سپس در باره آن تحقیق و مطالعه می‌کند پس از کوشش زیاد ممکن است به تألیف کتابی موفق شود آنهم کتابی که همواره محتاج به اصلاح و تکمیل خواهد بود و بعضی اوقات نویسنده ناچار می‌شود تمامی کتاب را تحت تجدید نظر قرار دهد و یا از سر کتابی تازه تصنیف نماید ولی در مورد مظاهر مقدّسه الهی که به معلومات و کمالات بشری خود متکی نیستند قضیه طور دیگر است.

وقتی وحی الهی بر حضرت بهاء‌الله نازل می‌شد کلمات الهی از لسان مبارک جاری می‌گشت و اغلب بوسیله کاتبین یادداشت و گاهی هم بدست مبارک تحریر می‌شد جریان نزول الواح بقدری سریع بوده که به شهادت خود آن حضرت در یکی از الواح مبارکه، کاتبین اغلب بر ثبت آنها قادر نبوده‌اند.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان تقریباً حاوی ۶۳۰۰ آیه است و این آیات بوسیله حضرت رسول اکرم در مدّت ۲۳ سال نازل شده است ولی در این دور نورانی نزول آیات الهی بر عالم انسانی به چنان وسعت و سرعتی بوده که تنها در یک ساعت معادل یک هزار آیه از لسان حضرت بهاء‌الله صادر شده است. بشهادت حضرت بهاء‌الله "الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی* از سماء قدسی ربّانی نازل می‌شود." (۲)

گوئی ابواب ملکوت یکباره باز شده و آیات الهی که خاصّ این عصر می‌باشد عالم بشر را احاطه کرده است در دوران چهل ساله رسالت حضرت بهاء‌الله کره ارض در بحر ظهور الهی مستغرق شد و این ظهور قوای عظیم روحانی بوجود آورد که هیچکس هنوز بر درک آثار مکنونه آن توانا نیست نوشتجات حضرت بهاء‌الله که آثار مقدّسه برای تمام نوع انسان

محسوب می شود بحدی کثیر و وسیع است که بشهادت خود آن حضرت اگر با هم جمع شود به بیش از یکصد جلد بالغ می گردد.

کسی که در بیشتر دوران رسالت حضرت بهاءالله بعنوان کاتب آن حضرت خدمت نمود میرزا آقاخان کاشانی ملقب به خادم الله بود میرزا آقاخان علاوه بر کتابت خدمات دیگر حضرت بهاءالله را نیز بر عهده داشت و از طرف آنحضرت به خطاب "عبد حاضر" مفتخر بود آقاخان از طبقه علما نبود بلکه فقط تعلیمات ابتدائی دیده بود و در جوانی در کاشان به صابونسازی اشتغال داشت و از فروش آن امرار معاش می نمود اندکی پس از ورود حضرت بهاءالله به عراق آقاخان به آن سرزمین رفت و نخستین بار که زیارت هیکل مبارک مفتخر شد در خانه یکی از اصحاب در کربلا بود در این زمان بود که مشارالیه قدرت عظیم روحانی را که از حضرت بهاءالله ساطع بود احساس نمود، قدرتی که تمام وجود او را تقلیب کرد و او را از عشق و محبت سوزانی نسبت به محبوب خود سرشار ساخت آقاخان نخستین کسی بود که حضرت بهاءالله از مقام خود آگاهش نمودند و بعداً نیز وی را با مسئولیت کتابت آثار خویش مفتخر و متباهی فرمودند.

میرزا آقاخان مدت تقریباً چهل سال افتخار تقرب آستان مبارک و ارتباط با ظهور الهی را داشت و در تمام دوران رسالت حضرت بهاءالله بعنوان کاتب آن حضرت با سعی و پشتکار کامل و در تمام مدت شبانه روز به خدمت قائم بود این شخص با وجود احراز چنین افتخار عظیم بالاخره به مولای خود خیانت ورزید و بیوفائی نمود یعنی پس از صعود حضرت بهاءالله علیه حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق آن حضرت قیام کرد و با مرکز نقض همدست

* ام الكتاب دور بیان که به وسیله حضرت اعلی نازل شده است و همداستان شد.

در احیان نزول وحی بر حضرت بهاءالله خواه در بیت محقر بغداد یا در سرمای شدید ادرنه چه حین عبور از دریا و چه هنگام سفر بر سطح غربا، در زندان تنگ عگا و یا در قصر وسیع بهجی میرزا آقاخان با مقداری کاغذ با یک دوات و با دسته ای قلم نی آماده بود تا بیاناتی را که از لسان مبارک صادر می شد یادداشت کند بسبب سرعت فوق العاده نزول آیات

یادداشت‌های اولیّه که تهیّه می‌شد بقدر کفایت خوانا نبود و می‌بایستی دوباره استنساخ می‌شد حضرت بهاءالله این الواح را پس از تصحیح در بعضی موارد یکی از مهرهای خود مزین می‌فرمودند*

حضرت بهاءالله علاوه بر مهر مخصوصی که نام مبارکشان حسینعلی را در برداشت جمعاً ده مهر دیگر داشتند که در دوره‌های مختلف رسالت آن حضرت تهیّه شده بود تنها بر یکی از این مهرها عنوان "بهاءالله" منقوش است بعضی از آنها حاوی عباراتی از آثار مبارکه است و آن حضرت را بعنوان مسجون و مظلوم معرفی می‌کند ولی بقیّه با عباراتی قاطع و مهیمن از قدرت بی‌ظنیر، عظمت بی‌عدیل و مقام پرشکوه و جلال آن حضرت بعنوان مظهر ظهور کَلّی الهی و قائم مقام ربّ سماوی در عالم خاک حکایت می‌نماید.

از جمله کسانی که در استنساخ الواح مبارکه شرکت داشتند حضرت عبدالبهاء بودند که از همان اوایل نوجوانی در بغداد تا خاتمه دوره رسالت حضرت بهاءالله به این خدمت اشتغال داشتند و بسیاری از الواح اصلی حضرت بهاءالله را بخط مبارک خویش استنساخ فرموده‌اند**

وقتی لوحی تحریر می‌شد چند نسخه از آن برای توزیع بین احباب استنساخ می‌شد در بعضی مواقع نزول آیات الهی بقدری زیاد بوده که با وجود اینکه کاتبین متعدّد شبانه روز مشغول کتابت بوده‌اند موفق به استنساخ همه آنها نمی‌شده‌اند با وجود این بعضی از این کاتبین چندین جلد از مجموعه‌های الواح بخط خود برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشته‌اند.

یکی از این کاتبین بنام و ممتاز ملاً زین العابدین بوده که از طرف

* به صفحه مراجعه شود. ** * به لوح مبارک در پشت جلد مراجعه شود.

جمال اقدس ابهی به لقب زین‌المقرّین ملقب و متباهی گشته‌است زین‌المقرّین که قبل از ایمان به شریعت حضرت باب مجتهدی عالم و شخصیتی بارز در موطن خود نجف‌آباد بود مقارن مسجونیت حضرت بهاءالله در سیاه‌چال طهران به امر بدیع گروید و به این سبب از جانب همان کسانی که زمانی پیروش بودند و تمجید و تحسینش می‌نمودند مورد حمله و

مخالفت قرار گرفت وی بعدها به بغداد سفر نمود و بالاخره پس از بازگشت حضرت بهاءالله از کوههای سلیمانیه بمحضر مبارک مشرف گردید زین‌المقرّین در نتیجه زیارت جمال مبارک و دریافت الواحی چند از آن حضرت بقدری تقلیب شد و در ایمان و اخلاص بحدّی پیش رفت که در زمره حواریون ممتاز و برجسته حضرت بهاءالله درآمد زین‌المقرّین پس از رهائی از نفی و مسجونیت طولانی در موصل عراق راه عکا را در پیش گرفت و بقیّه ایّام حیات خویش را در خدمت حضرت بهاءالله و اغلب بعنوان کاتب صرف نمود. زین‌المقرّین در استنساخ آیات مقدّسه حضرت بهاءالله بسیار دقیق بود و اهتمام شدید می نمود که آن آثار بصورت کاملاً صحیح یادداشت و ضبط شود و بدین سبب هر لوحی که بخط او موجود باشد کاملاً معتبر شناخته می شود زین‌المقرّین مجموعه‌های زیادی از آثار مهمّه حضرت بهاءالله را بخط زیبا و استادانه خویش برای نسل‌های آتی بیدگار گذاشته است و امروزه اعتبار و اصالت نشریات بهائی در زبان‌های فارسی و عربی با مقایسه با همین خطوط سنجیده می شود.

اثر دیگری که با نام زین‌المقرّین و مغز نقاد و زیرک وی مربوط می شود رساله سؤال و جواب است که از آثار حضرت بهاءالله می باشد زین‌المقرّین که بسبب سابقه اجتهاد در تنفیذ فقه و احکام اسلامی کاملاً حائز شرایط بود از حضرت بهاءالله اجازه یافت که هر نوع سؤالی که در اجرای احکام منصوصه در کتاب اقدس بنظرش می رسید از محضر مبارک بپرسد بیانات حضرت بهاءالله که در جواب این سؤالات صادر و بصورت رساله سؤال و جواب گردآوری شده توضیحات و تفسیرات بیشتری در باره احکام کتاب اقدس در اختیار می گذارد و از این جهت این رساله متمّم و مکمل کتاب مستطاب اقدس بشمار می رود.

شرح حیات جناب زین‌المقرّین که در اینجا به اختصار ذکر شد بدون اشاره به طبع مزاح ایشان که همیشه شادی بخش محفل یاران می شده کامل نخواهد بود زین‌المقرّین بعضی اوقات در محضر جمال مبارک هم نکته‌های مفرّحی عنوان می نمود که تعدادی از آنها حتی ضمن بعضی از یادداشتهای تاریخی مثبت گردیده است.

نفس نفیس و صاحب کمال دیگری که در زمینه تسوید و استنساخ آیات مقدسه حضرت بهاءالله به خدمات ممتاز موقّق شده خطاط نامدار میرزا حسین ملقب به مشکین قلم بود که از اصفهان برخاسته و مانند زین‌المقرّین با عطیه شوخ طبعی موهوب بوده است.

جناب مشکین قلم قبل از فوز به ایمان با دربار ناصرالدین شاه در طهران ارتباط نزدیک داشت و شاغل شغل نسبتاً مهمی در آن دربار بود مشارالیه در سفر کوتاهی که به اجازه شاه بموطن خود اصفهان نمود در اثر ملاقات با یکی از بهائیان در ظلّ امر درآمد مشکین قلم دیگر به دربار باز نگشت و در عوض یکسر به ادرنه شتافت و در آنجا به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و از آن پس تمام حیات خود را وقف خدمت به امرالله نمود حضرت بهاءالله در آن ایام وی را به مأموریت مهمی برای مقابله با شبهات و اکاذیبی که بوسیله سیدمحمد پلید اصفهانی* در محافل درباری منتشر شده بود به اسلامبول فرستادند پس از چندی با توطئه‌های سید محمد و یارانش مشکین قلم و تعدادی از بهائیان در اسلامبول به زندان افتادند بعداً این عده به گلیپولی فرستاده شدند تا منتظر ورود حضرت بهاءالله و همراهان که عازم عکا بودند باشند در اینجا بود که سرنوشت مشکین قلم از طرف مأمورین دولت معین شد و او را با سه نفر دیگر از اصحاب به‌مراه میرزایحیی ناقص عهد حضرت اعلی و عدو جمال اقدس ابهی به جزیره قبرس اعزام نمودند.

مشکین قلم مدت نه سال بحال تبعید در قبرس بسر برد ولی قدرت نفوذ حضرت بهاءالله چنان روح وی را تسخیر کرده بود که با وجود این ارتباط طولانی با یحیای بیوفا در امر مستقیم، در ایمان خلل ناپذیر و در وفاداری به مولای خود ثابت و پایدار باقی ماند.

* یکی از بابیان که نمونه شرارت و فساد بود و به مخالفت حضرت بهاءالله قیام کرد و دجال امر حضرت بهاءالله محسوب شد.

مشکین قلم بلافاصله پس از آزاد شدن در سال ۱۲۹۴ هجری (در حدود ۱۸۷۸ میلادی) قبرس را به قصد عکا ترک گفت مشارالیه در عکا بحضور جمال مبارک فائز شد و به اجازه آن حضرت در آن شهر سکنی گزید مشکین قلم ندیم وفادار و خادم فداکار و یکی از

حواریون حضرت بهاءالله بود* وی هنرمندی با قریحه فوق العاده و خطاطی ممتاز بود و در خلق طرح‌های زیبا و بدیع از حروف و کلمات نبوغی مخصوص داشت. در میان کارهای هنری مشکین قلم آثاری وجود دارد که صرفاً به اثر ناخن انگشتان بر صفحه کاغذ بوجود آمده است جناب مشکین قلم سالیان دراز از عمر خود را در استنساخ الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء گذرانید مجلّات چندی از این الواح مبارکه بخط زیبای وی بیادگار مانده و نامش با طرح‌های بدیعی که ابداع نموده مخصوصاً با نقش اسم اعظم، قطعه یا بهاءالابهی مخلّد و جاودان گردیده است. یکی از خصوصیات مهمّ ظهور حضرت بهاءالله اصالت و اعتبار آیات منزله است بدین معنی که برخلاف ادوار دینی گذشته که آثار شارعین آنها در زمان نزول ثبت و ضبط نشده آیات حضرت بهاءالله در همان زمانی که از لسان اطهر صادر گشته تحریر شده است در بسیاری از موارد موقعیت و شرایط و شأن نزول الواح نیز بوسیله کاتبین آن حضرت و یا بوسیله اصحاب و زائرین که زمانی افتخار حضور در حین نزول الواح داشته‌اند یادداشت گردیده است.

قوة محرکه روح القدس حین نزول وحی بر حضرت بهاءالله اثرات مهیبی بر هیكل عنصری آن حضرت می‌گذاشت یک شخص عادی وقتی خبر فوق العاده مهمی می‌شنود غرق هیجان و انده‌اش می‌شود حال معلوم است که هیكل بشری مظهر ظهور الهی که وسیله انتقال روح قدسی با عالم بشریست تا چه حدّ ممکن است تحت تأثیر این جریان واقع شود.

معمولاً هنگام نزول وحی هیچکس بجز کاتب اجازه حضور در محضر مبارک را نداشت ولکن در موارد خاصی بعضی از احبّاجزه داشتند به مدّت کوتاهی در حضور مبارک بمانند نفوسی که به این افتخار فائز شده‌اند شاهد

* اسامی و عکس‌های نوزده نفر حواریون حضرت بهاءالله در کتاب عالم بهائی جلد سوم صفحات ۸۰ و ۸۱ مندرج است.

شده‌اند شاهد جلال و شکوه و درخشش خاصی که حین نزول آیات از وجود مبارک ساطع می‌شده بوده‌اند نورانیت جمال مبارک در این هنگام چنان خیره‌کننده بوده که بسیاری از حاضرین قدرت نگاه کردن به چهره مبارک را در خود نمی‌دیده‌اند.

یکی از این نفوس حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی بود که اندکی پس از آغاز ظهور مبارک به آن مؤمن شده بود وی نخستین بار در ادرنه به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد جمال مبارک او را به اسلامبول فرستادند و وی در آنجا بعنوان وسیله ارتباط آن حضرت با احبای ایران و عراق خدمت می‌نمود مشارالیه بعداً از طرف هیکل مبارک بمصر اعزام شد و در آنجا بود که بوسیله دشمنان امر دستگیر و بصورت زندانی به سودان تبعید گردید تضییقاتی که وی در طی سالیان متمادی در سودان متحمل شد ایمان وی را محکم‌تر و عشق وی را به حضرت بهاءالله بیشتر نمود میرزا حیدرعلی پس از رهایی از زندان یکسر به عکا رفت و افتخار آن یافت که چند ماهی در حضور مولای خود بماند از آنجا هم بدستور جمال مبارک به ایران رفت و در آنجا سالیان زیاد بعنوان مبلغی برگزیده به خدمت امر الهی اشتغال داشت.

حاجی میرزا حیدرعلی پس از صعود حضرت بهاءالله نقش مهمی در حفظ و ترویج میثاق ایفا نمود و با کمال کفایت و قدرت در برابر حملات ناقضین بی‌وفا که تصمیم بر هدم بنیان امرالله و قلع و قمع اساس مؤسّسات دین‌الله داشتند بدفاع برخاست سالهای آخر حیات طولانی و پرحادثه میرزا حیدرعلی نیز در خدمت به حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس سپری شد وی در حیف درگذشت و جسدش در گلستان جاوید بهائیان در کوه کرمل دفن گردید.

در طی یکی از سفرهای عکا بود که حاجی میرزا حیدرعلی اذن حضور در محضر حضرت بهاءالله را حین نزول آیات یافت وی شرح مختصر زیر را از آن واقعه خاطره‌انگیز بیادگار گذاشته است:

چون اذن مثل یافت و پرده برداشته شد سلطان سلاطین ملک و ملکوت استغفرالله جمیع عوالم مخلوق بکلمه مطاعه است و مجعول باراده محیطه بر کرسی مستوی بودند و آیات

چون غیث هاطل نازل است که گویا در و دیوار و فرش و سقف و زمین و هوای آن مقام اقدس همه معطر و منور و همه گوش و همه هوش و همه مسرور و مجبور و مهتر و متحرک و همه سمع شده بود ... چه حالی بود و چه مقامی من لم یدق لم یدر. (۹)

بطوری که گفته اند یکی از اثرات نزول آیات بر وجود حضرت بهاء الله این بوده که تا مدتی پس از نزول آیات در حال هیجان باقی می ماندند و در نتیجه قادر بر خوردن طعام نبودند.

نیروی خلاقه کلمه الله

کلمه الله عالی ترین صورت خلقت الهی و مافوق فهم و ادراک بشری است حضرت بهاء الله در یکی از الواح انذار فرموده اند که ما هرگز نباید خلقت کلمه الله را با خلقت چیزهای دیگر مقایسه کنیم آن حضرت تعلیم می دهند که هریک از کلمات الهی مانند آئینه ایست که صفات الهی بوسیله آن منعکس می شود و می فرمایند که تمامی عالم خلقت از کلمه الهی بوجود آمده است در عالم اسلام می گویند که خداوند تمام کائنات را به بیان تنها کلمه "کن" خلق کرده و همه عالم وجود از همین یک کلمه ایجاد گشته است ظهور حضرت بهاء الله که در حقیقت ظهور کلمه الله برای عصر حاضر است بهمین ترتیب از نیروی خلاقه برخوردار می باشد حضرت بهاء الله در بعضی از الواح مقدسه خویش به کلمه "کن" اشاره و آن را موجد خلقت معرفی فرموده اند مثلاً در زیارت نامه مبارک* که پس از صعود آن حضرت از آثار قلم اعلی گردآوری شده این بیان مبارک موجود است:

اشهد ان بحركة من قلمک ظهر حکم الکاف و التون و برز سرالله المکنون و بدئت الممکنات و بعثت الظهورات.**

مثال دیگر قسمت زیر از صلوات کبیر است که از قلم حضرت بهاء الله نازل شده است:

...الذی ظهراته هو السر المکنون و الرمز المخزون الذی به اقترن الکاف برکنه التون. (۴)

زمانی که دو حرف کاف و نون با هم ترکیب می شود کلمه "کن" بوجود می آید که موجد تمام کائنات است.

* به صفحه مراجعه شود ** ادعیه حضرت محبوب ص ۹۳

قسمت زیر که از آثار حضرت بهاء الله اخذ شده از خلاقیت کلمه الله حکایت می کند:

کَلَّمَا يَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ أَنَّهُ لَمْ حَيِّ الْأَبْدَانُ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ كَلَّمَا أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ فِي الْأَرْضِ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِأَمْرِهِ الْعَالِي الْمَتَعَالَى الْمَحْكَمُ الْبَدِيعُ إِذَا اسْتَشْرَقَ عَنْ أَفْقِ فَمِهِ شَمْسُ اسْمِهِ الصَّانِعُ بِهَا تَظْهَرُ الصَّنَائِعُ فِي كُلِّ الْأَعْصَارِ وَأَنَّ هَذَا لِحَقِّ يَقِينٍ وَيَسْتَشْرِقُ هَذَا الْاسْمَ عَلَى كُلِّ مَا يَكُونُ وَتَظْهَرُ مِنْهُ الصَّنَائِعُ بِأَسْبَابِ الْمَلِكِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْمَوْقِنِينَ كَلَّمَا تَشْهَدُونَ ظَهْرَاتِ الصُّنْعِيَّةِ الْبَدِيعَةِ كَلَّمَا ظَهَرَ مِنْ هَذَا الْاسْمِ وَسَيُظْهَرُ مِنْ بَعْدِ مَا لَا سَمِعْتُمُوهُ مِنْ قَبْلِ كَذَلِكَ قَدَّرَ فِي الْأَلْوَابِ وَلَا يَعْرِفُهَا إِلَّا كُلُّ ذِي بَصَرٍ حَدِيدٍ وَكَذَلِكَ حِينَ الَّذِي تَسْتَشْرِقُ عَنْ أَفْقِ الْبَيَانِ شَمْسُ اسْمِي الْعَلَامِ يَحْمَلُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ هَذَا الْاسْمِ بَدَائِعَ الْعُلُومِ عَلَى حُدِّهِ وَمَقْدَارِهِ وَيُظْهَرُ مِنْهُ فِي مَذَ الْأَيَّامِ بِأَمْرٍ مِنْ لَدُنِّ مَقْتَدِرٍ عَلِيمٍ وَكَذَلِكَ فَانظُرْ فِي كُلِّ الْأَسْمَاءِ وَكُنْ عَلَى يَقِينٍ مَنِيعٍ قُلْ إِنْ كُلُّ حَرْفٍ تَخْرُجُ مِنْ فَمِ اللَّهِ أَنَّهُ الْإِسْمُ الْحُرُوفَاتِ وَكَذَلِكَ كُلُّ كَلِمَةٍ تَظْهَرُ مِنْ مَعْدَنِ الْأَمْرِ أَنَّهُ الْإِسْمُ الْكَلِمَاتِ وَأَنَّ لَوْحَهُ لَامٌ الْأَلْوَابِ فَطُوبَى لِلْعَارِفِينَ... (٥)

در لوح دیگر در بیان قدرت کلمه الله این کلمات از قلم اعلى نازل:

هر حرفی که از فم عنایت نازل دارای روح حیاتی است که می تواند خلق جدیدی را خلق نماید و احدی جز خداوند بر این قدرت غالبه پی نبرد آنه علی کل شیء علیماً. (ترجمه)

(٦)

کلماتیکه از لسان مظاهر مقدسه صادر می شود در حقیقت شکل صوری قوای روحانی است که از ظهور الهی منبث می شود و حقیقت معنوی که در کلمه الله مخزون است از حیث وسعت قوای مکنونه اش نامحدود می باشد آن حقیقت که از عالم الهی است بطور کامل برای انسان قابل فهم نیست چه که مغز محدود وی تنها بردرک نسبی معنی قدرت و نیروی خلاقه کلمه الله تواناست.

کلمه الهی را می توان به اشعه خورشید که حامل نیروی آفتاب است تشبیه نمود شدت اشراق نور آفتاب در فاصله نزدیک بحدی زیاد است که هیچ موجود زنده ای تاب تحمل آن را در فضا ندارد با وجود این همان اشعه پس از عبور از فضای جو و از میان ابرهای متراکم بخش محدودی از نیروی خود را بر سطح زمین می گستراند کلمه الله هم به نحو

مشابهی حقایق و معانی روحانی خود را در این عالم به قدر محدود بر مغز انسان که به سبب محدودیت طبیعی اش قادر بدرک کامل آنها نیست آشکار می نماید.

حقیقت معنوی، نیرو، تأثیرات و خلاقیت کلمه الله پس از ترک جسد خاکی و ترقی در عوالم روحانی اهمیّت بیشتری برای روح انسان پیدا می کند و گرچه مفاهیم و حقایق روحانی مکنونه در کلمه الله برای مغز انسان همیشه پوشیده و مبهم باقی می ماند ولی مظاهر مقدّسه الهیه که واسطه ظهور کلمه الله اند بر اهمیّت و قدرت آن کاملاً آگاه می باشند.

کلمه الله سرچشمه علم و دانائی است

حضرت بهاء الله در جواب عریضه رجائیّه شیخ محمود نامی* که یکی از علمای مسلمان عکا بوده و بعد به امر مبارک مؤمن شده لوحی نازل فرموده اند که در آن ضمن تفسیر سوره والشّمس از قرآن کریم کلمه الله را با مفاهیم روحانی علم و عرفان آشکار می نمایند حضرت بهاء الله در این لوح مبارک می فرمایند که هر کلمه ای که از آسمان ظهور الهی نازل می شود چشمه خوشگوارى از اسرار و حکم الهی است هیکل مبارک در جواب سائل شرح مفصّلی نیز در بیان معانی مختلفه "شمس" ارائه می فرمایند و اضافه می کنند که این کلمه مفاهیم چنان گسترده ای دارد که حتّی اگر ده کاتب بمدّت یک یا دو سال به کتابت مشغول باشند بیانات مبارک در باره اهمیّت آن به پایان نخواهد رسید.

آیات مبارکه زیر از لوح شیخ محمود اخذ شده است.

فاعلم بانّک کما ایقنت بان لانفاد لکلماته تعالی ایقن بان لمعانیها لانفاد ایضاً ولكن عند مبینها و خزنة اسرارها و الذین ينظرون الکتب و يتخذون منها ما يعترضون به علی مطلع الولاية انهم اموات غیر احياء ولو یمشون و يتکلّمون و يأکلون و یشربون فآه آه لو یظهر ما کنت فی قلب البهاء عمّا علّمه ربّه مالک الاسماء لینصعق الذین تراهم علی الارض کم من معان لاتحویها قصص الالفاظ و کم منها

* شیخ محمود از تمام احادیث مروی از پیغمبر اسلام در باره تقدّس شهر عکا مجموعه ای تألیف نموده است.

لیست لها عبارة و لم تُعْطَ بياناً ولا اشارة و کم منها لا يمكن بيانه لعدم حضوراً و ائها كما قيل (لا كل ما يعلم يقال ولا كل ما يقال حان وقته ولا كل ما حان وقته حضر اهله) و منها ما يتوقف ذكره على عرفان المشارق التي فيها فصلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسأل الله ان يوفقك و يؤيدك على عرفان المعلوم لتقطع عن العلوم لان طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تمسك باصل العلم و معدنه لترى نفسك غنياً عن الذين يدعون العلم من دون بينة و لا كتاب منير... (۷)

نه تنها کلمات بلکه حتی حروفی که از لسان مظاهر مقدسه صادر می شود پر از رموز و اسرار و حائز اهمیت فراوان است حدیث معروفی از حضرت علی نخستین امام و جانشین برحق حضرت محمد منقول است مضمون این حدیث اینکه جوهر تمام کتب مقدسه در قرآن موجود و خود قرآن در سوره فاتحه مکنون و سوره فاتحه در آیه اول آن مخزون و تمامی این آیه در حرف ب متمرکز و حرف ب نیز در نقطه ذیل آن مندمج است این به روشنی نشان می دهد که کلمه الله از نظرمهیت برتر از تجربه و خارج از حیطة درک و فهم انسان است.

حضرت باب مبشر حضرت بهاء الله آثار بسیاری در تفسیر و بیان اهمیّت معنوی بعضی از حروف نازل فرموده اند از جمله در تفسیر یکی از سور قرآن بنام والعصر بیش از سه هزار آیه در تفسیر و تشریح حرف اول آن یعنی واو از قلم آن حضرت صادر گشته است حضرت بهاء الله نیز الواح بدیعی در تعبیر و تفسیر حروف نازل فرموده اند.

آثار قلم اعلی

از مواهب شمارش ناپذیر ظهور حضرت بهاء الله آثاری است که از قلم آن حضرت که از آن به قلم اعلی یاد شده نازل گردیده است و علاوه بر حقایق دیگر از مظهر روح اعظم حکایت می کند. در تاریخ ادیان قبل هیچ شریعتی بجز شریعت بابی پیدا نمی شود که مؤسسش آثاری بخط خود برای نسل های بعد از خود بیادگار گذاشته باشد در حالیکه حضرت بهاء الله آثار بیشماری بصورت نصایح و مواعظ و ادعیه و مناجات بدست مبارک تحریر فرموده اند که گرانبهاترین قسمت از آثار مقدسه بهائی را تشکیل می دهد.

مؤمنین اولیّه اغلب عرایضی بحضور حضرت بهاءالله تقدیم می‌کردند بعضی سؤالاتی از حضور مبارک می‌نمودند، برخی طلب هدایت می‌کردند و تعدادی هم اطلاعاتی در اختیار هیکل مبارک می‌گذاشتند بسیاری از الواح مقدّسه جمال قدم در جواب این عرایض صادر شده است سیّد اسدالله قمی کیفیت نزول این آثار مبارکه را بیان نموده است این شخص در حدود سال ۱۸۸۶ بحضور مبارک رسید و اجازه اقامت دائم در عکا از طرف هیکل مبارک بوی عنایت شد سیّد اسدالله قمی سالها بخدمت امرالله قائم بود و یکی از نفوسی بود که افتخار ملازمت حضرت عبدالبهاء را در سفرهای اروپا و امریکا داشت و در این سفرها اغلب به خدمت آشپزی حضرت مولی‌الوری مفتخر بود شرح زیر از بیانات شفاهی او است:

یادم می‌آید که حین نزول آیات قلم او بقدر بیست قدم صریر داشت * شرح نزول آیات کمتر در تواریخ دیده شده لکن بنده

از برای حقّ صحبت سالها بازگورمزی از آن خوش حالها

حقّ همقدمی و خواجه تاشی را بجا آورده عرض می‌کنم این میرزا آقاخان یک دواتی داشت بقدر یک کاسه کوچک بقدر ده تا دوازده قلم بمثل فولاد دم دست و کاغذهای ورق بزرگ خانبالغ و برگ توت مرتّب و منظم داشت عرایضی که می‌آمد از اطراف بواسطه میرزا آقاخان در آن زمان بحضور ارسال می‌گشت. عرایض را میرزا آقاخان بدست گرفته در محضر مبارک حاضر می‌گشت اذن گرفته می‌خواند جمال مبارک می‌فرمودند قلم گرفته جواب بنویس.

* نوشتجات فارسی و عربی معمولاً با قلم نی نوشته می‌شد این نوع قلم غالباً هنگام نوشتن صدای مخصوصی ایجاد می‌کرد و شخص خطّ‌نویس معمولاً می‌توانست تا حدودی این صدا را کنترل نماید مثلاً می‌توانست این صدا را با طرز نوشتن کلمه خاصی یا با حالت خمیدگی آن همراه سازد این صدای قلم نی نه تنها معلوم می‌کرد که یک حرف معینی تا کجا کشیده می‌شد بلکه در شخص خطّ‌نویس و ناظرین ایجاد هیجان می‌نمود حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح مبارکه به قلم اعلی که نماینده مظهر الهی و ظهور آن هیکل

ربّانی است و نیز به صریح قلم اعلی اشاره می‌فرمایند که خود معرفّ اعلان پیام آسمانی حضرتش به اهل عالم می‌باشد.

جمال مبارک بزبان میرزا آقا جان جواب می‌فرمودند و او می‌نوشت فقط چیزی که بود این است که تا می‌رسید باین کلمه که من مکتوب را حضور مبارک خواندم و این لوح مبارک از قلم اعلی نازل وقتی که شروع می‌نمود بنوشتن تنزیل آیات بدرجه‌ای ایشان سریع القلم بودند که صفحه که تمام می‌شد هنوز هو الله اول صفحه خشک نشده بود مثل این بود که یک مشت مو را در میان مرکب بزنی و در روی کاغذ بکشی هیچ حروفش مخرج معلوم نبود.

احدی نمی‌توانست بخواند مگر خودش. خودش هم گاهی نمی‌توانست بخواند می‌آورد حضور مبارک لوح را تکرار می‌نمود* و حسب الامر میرزا آقا جان بخطّ خودش نوشته باطراف ارسال می‌گشت. (۸)

شرح مشابهی از میرزا طراز الله سمندری که در سنّ ۱۶ سالگی و در آخرین سال حیات عنصری جمال مبارک افتخار تشرف داشته به یادگار مانده است میرزا طراز الله که از اهل قزوین بود در یک خانواده بهائی پا به دنیا گذاشت پدر بزرگ وی از پیروان حضرت نقطه اولی بود و پدرش شیخ کاظم نیز که از طرف حضرت بهاء الله بلقب سمندر ملقب شده از حواریون برجسته آن حضرت شمرده می‌شد. خود جناب سمندری هم در خدمت به امر الهی ممتاز بود و در سال ۱۹۵۱ از طرف حضرت شوقی افندی ولی امر الهی به سمت ایادی امر الله** منصوب گردید جناب سمندری در مصاحبه‌ای که در طهران انجام شده شرح زیر را بیان نموده است.

در ایام حضرت بهاء الله رسم بر این بود که وقتی عرایض احبّاً می‌رسید خادم هیکل مبارک بدستور ایشان ابتدا آنها را می‌خواند و سپس قلم و کاغذ بدست می‌گرفت و جمال مبارک عریضه‌ها را یکی پس از دیگری پاسخ می‌دادند. آیات مبارکه با سرعت بدون تفکر و اندیشه از لسان اطهر جاری می‌شد. هیچکس قادر نبود آیاتی را که در حین نزول نوشته

می شد بخواند حتی کاتب وحی گاهی از خواندن خطّ خود عاجز می شد و آنرا بحضور جمال مبارک می برد تا برایش بخوانند. به این ترتیب آیات الهی نازل می شد و * نمونه ای از خطّ نزولی به قلم میرزا آقاخان مقابل ص درج شده است .
** به صفحه مراجعه شود

همچنین بزرگترین حجت مظاهر ظهور است که کسی جز آن هیاکل مقدّسه قادر بانجام آن نیست این کلمات مقدّسه از سماء مشیت رحمن نازل شده بر قلب منیر انبیاء تجلی مینماید و سپس بر زبان جاری می شود. شاهد این مدّعا بیان جمال مبارک در لوح سلطان است که می فرمایند: "لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم" (۹)

... دو بار حین نزول آیات در محضر انور مشرف بودم. یکبار میرزا آقاخان کاتب وحی نیز حضور داشت و دفعه دیگر شخص دیگری از احبّا حاضر بود. آیات مبارکه در حین مشی از فم اطهر نازل می شد و کاتب یادداشت می کرد. این مسئله وحی بسیار مهمّ است و درک آن جز با ضمیر منیر و قلب طاهر میسر نیست و بیان کیفیت آن کار آسانی نیست. (۱۰)
مؤمنین اولیّه اغلب به دریافت الواحی از حضرت بهاء الله مفتخر می شدند این الواح مقدّسه فی الحقیقه ثروت گرانبهائی برای آنان بشمار می رفت ولی از همه ارزنده تر الواحی بود که بدست مبارک حضرت بهاء الله نوشته شده بود این افتخار و امتیاز خاص علی الخصوص پس از ایّام ادرنه که جمال مبارک بدست برادر ناتنی خود میرزا یحیی مسموم شدند بندرت عنایت می شد حال حضرت بهاء الله پس از مصرف این سمّ چنان وخیم شد که طبیب معالج امید به درمان آن حضرت نداشت و تنها بقدرت الهی بود که هیکل مبارک از خطر نجات یافتند حضرت بهاء الله در اثر این مسمومیت دست مبارکشان دچار لرزش شدید شد و پس از آن بندرت قلم برای نزول الواح در دست می گرفتند با وجود این بعضی الواح مهمّ و مخصوص از جمله لوح عهدی و بسیاری از الواح که به افتخار حضرت عبدالبهاء نازل شده بخطّ مبارک می باشد در این الواح مبارکه حتی با یک نگاه لرزش دست مبارک را می توان تشخیص داد.

یکی از مؤمنین اولیّه حاجی محمد طاهر المیری* که تاریخ نویس و مبلغ مشهوری بوده داستان دریافت لوح مبارکی بخط حضرت بهاءالله را از خود به یادگار گذاشته است. حاجی محمد طاهر در خانواده‌ای که در صدر امر در ظلّ دیانت بابی در آمده بود بدنیا آمده بود وی در سنّ جوانی به عکا

* پدر نویسنده کتاب، برای شرح حیات ایشان به ضمیمه شماره ۲ مراجعه شود.

عزیمت نموده و افتخار آن یافته بود که یک روز در میان بحضور حضرت بهاءالله مشرف شود حاجی محمد طاهر پس از نه ماه اقامت در عکا که با این کیفیت و موهبت ادامه داشت و در حالیکه مجذوب قدرت و نفوذ بیانات حضرت بهاءالله شده بود از طرف هیکل مبارک مأمور شد که به زادگاه خود یعنی یزد مراجعت و طبق دستورات دقیقی که آن حضرت داده بودند به تبلیغ اهالی پردازد بدین ترتیب حاجی محمد طاهر قریب هشتاد سال به تبلیغ امر مشغول بود و صدها نفر را به امر الهی هدایت نمود وی در اثر تقرب به حضرت بهاءالله روحیه‌ای چنان محکم و قوی یافته بود که هیچ مصیبت و بلائی بر اطفای شعله ذوق و شوقش قادر نبود و بهمین جهت تا لحظه صعودش که در سنّ صد سالگی روی داد تمام تضییقات و مشقّات را با سرور و استقامت تحمل نمود شرح زیر قسمتی از خاطرات از زیارت جمال مبارک می باشد.*

بعد از ایّامی چندروزی از خادم الله استدعا نمودم که بحضور مبارک عرض نماید که چند کلمه از خطّ مبارک به بنده عنایت فرمایند. چون شنیده بودم یکی از وصایای مبارکه حضرت اعلی روح ماسواه فداء این است که اهل بیان اگر در یوم ظهور من یظهره الله واقع شوند تحصیل یک سطر و یا یک کلمه از خطّ مبارک حضرت من یظهره الله بهتر است از آنچه در آسمان و زمین خلق شده. خادم الله گفتند این مطلب ممکن نیست چه که جمال قدم در عکا قلم بدست نگرفته اند. بنده محزون و مأیوس شده دیگر عرض نکردم. روز بعد هنگام تشرّف لدی الورد فرمودند لوحی بخطّ خودم برای تو نوشته ام بتو می رسد. خداوند می داند از این بیان مبارک تا چه درجه مسرور شدم. بعد از مدّتی اسامی چند نفر از احبّای

یزد را بوسیله جناب خادم الله بحضور مبارک فرستاده استدعا نمودم بنام هریک لوحی عنایت فرمایند. ** روزی مشرف بودم فرمودند اسامی که نوشته * نسخه اصلی خاطرات حاجی محمدطاهرالمیری در سال ۱۹۵۱ بحضور حضرت ولی امرالله تقدیم شده وهیکل مبارک از آن بعنوان منبع اطلاعات قابل توجه برای تاریخ نویسان آینده توصیف فرموده اند. این خاطرات در سال ۱۹۹۲ چاپ و منتشر شده است. (مترجم)

** در این عریضه استدعا نشده بود که الواح عنایتی بخط مبارک باشد بودی بنام هریک لوح نازل شد ولکن صلاح نیست همراه شما باشد بعد بوسیله پست ارسال می شود. گمان کردم لوح بنده هم همراه سایر الواح خواهد رسید ولی چنین نبود و لوح مزبور پس از چند سال بعد که شرحش داده خواهد شد بدست حقیر رسید. ... پس از چندی از ساحت اقدس اذن تشرّف بجهت جناب والده رسید و ایشان باتّفاق مرحوم آقا سیّد محمد عمّه زاده بارض اقدس مسافرت نموده و در جوار کعبه مقصود اقامت اختیار کردند جناب آقا سیّد محمد پس از چندی توقّف به یزد مراجعت کردند و ضمن شرح تشرّف اظهار داشتند که هنگام مرخصی جمال مبارک فرمودند به آقا طاهر تکبیر برسان و بگو لوحی بخط خودم برای تو نوشتم در یزد به تو خواهد رسید. (۱۱)

چند سالی بدین منوال گذشت و حاجی محمد طاهر همچنان در خدمات تبلیغی خود با مخالفت های شدیدی از ناحیه علمای اسلامی روبرو بود. این مخالفت ها بالاخره بصدور فتوای قتل وی از طرف سرکرده علمای یزد شیخ محمد حسن سبزواری که بوسیله حضرت بهاء الله بعنوان "ظالم ارض یا" * مورد مذمت قرار گرفته منتهی گردید حاجی محمد طاهر سرانجام بمتابعت از دستور حضرت بهاء الله که توصیه فرموده بودند بخاطر امکان ادامه خدمات تبلیغی در حفظ جان خود بکوشد تصمیم گرفت موقتاً یزد را بقصد نقطه دیگر ترک کند حاجی در خاطرات خویش چنین می نویسد:

پس از چند روز وسایل حرکت فراهم شد یک الاغ سواری برای بنده مهیا کردند و دو نفر سوار مسلح برای حفاظت و جلوگیری از سارقین حاضر نمودند و قرار بر این شد که نیمه شب

حرکت کنیم. چون موقع عزیمت فرا رسید امة الله حاجیه بی بی صاحب که فی الحقیقه چنین نفس مؤمن و مقدسی در بین اماء الرحمن نبود و در اول ظهور بشرف ایمان فائز شده بودند برای مشایعت بنده آمدند ... ایشان فرمودند قدری تأمل کنید تا من بمنزل رفته برگردم، چون مراجعت کردند لوحی بخط جمال قدم

* مطابق آنچه که مؤلف محترم در جلد چهارم از کتاب The Revelation of Bah u'll h صفحه ۳۴۷ در ذیل لوح دنیا اشاره کرده اند "ظالم ارض یا" شاهزاده محمود میرزا جلال الدوله حاکم وقت یزد بوده است در کتاب Tablets of Bah u'llah در ذیل صفحه ۸۵ نیز باین مطلب اشاره شده است. مترجم

برای بنده آوردند. بنده عرض کردم این لوح مبارک کجا بوده؟ فرمودند: جناب رضی الروح* تقریباً ۲۴ سال قبل در بغداد حضور حضرت بهاء الله مشرف بودند بعد از مراجعت این لوح را نزد بنده امانت گذاشته فرمودند صاحب این لوح بعداً پیدا می شود** حال تقریباً دوازده سال است که جناب رضی الروح شهید شده اند و من اکنون می خواهم آنرا بشما بدهم. بنده با نهایت سرور لوح مبارک را گرفته نزد آقاسید محمد، عمه زاده رفتم و آنرا بمشارالیه نشان دادم فرمودند این همان لوحی است که جمال مبارک فرمودند بخط خودم برای تو نوشته ام در یزد بتو می رسد. در ایام اخیر حضرت عبدالبهاء روحی لذرات تراب روضة الغناء فداء امر فرمودند آنچه خط جمال مبارک در ایران نزد احباء موجود است ارسال ساحت اقدس گردد و بنده هنگامیکه جناب آقا محمد حریری عازم حیفا بودند بایشان عرض کردم بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء از قبل بنده عرض نمایند که یک لوح بخط جمال مبارک نزد حقیر است اگر امر می فرمایند ارسال حضور گردد. فرموده بودند: خیر آن لوح مبارک را جمال قدم بخودش عنایت فرموده اند. (۱۲)

اعتبار آیات الهی

بعضی از الواح حضرت بهاء الله که در جواب عرایض افراد احباً نازل گشته طوری تحریر شده که بظاهر بنظر می رسد بوسیله میرزا آقاجان تألیف شده است در بعضی موارد این الواح از دو قسمت جداگانه تشکیل شده که هریک سبک مخصوص بخود دارد یعنی یک

قسمت بنظر می‌رسد نوشته آقا جان است و قسمت دیگر بروشنی آیات نازله از حضرت بهاء‌الله می‌باشد به‌رحال حقیقت واقع این است که این الواح صرفنظر از نوع سبک و عبارات کلمه به کلمه بوسیله حضرت بهاء‌الله دیکته شده و کلمه‌ای در آنها

* یکی از علمای بنام دهکده منشاء نزدیک یزد که در صدر امر به دیانت بابتی گرویده به بغداد رفت و در آنجا به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف شد.

** در این وقت حاجی محمد طاهر در سنین کودکی بود و این میرساند که لوح مبارک سالها پیش از آنکه رجا شود در بغداد صادر شده بود. نیست که از خود آقا جان باشد.

حضرت بهاء‌الله همیشه جواب عرایضی را که خطاب به میرزا آقا جان می‌رسید بوی دیکته می‌فرمودند آن حضرت به حکمت بالغه خویش این الواح را طوری دیکته می‌کردند که بنظر می‌رسید یک قسمت توسط میرزا آقا جان نوشته شده و قسمت دیگر بوسیله حضرت بهاء‌الله نازل گردیده است از این رو برای بعضی از مؤمنین این توهم پیدا شده بود که آن قسمت‌هایی که بنظر می‌رسید توسط میرزا آقا جان نوشته شده واقعاً از خود مشارالیه می‌باشد.

برای پی بردن به کیفیت شبهه‌ای که در این زمینه در میان مؤمنین اولیه وجود داشت آشنائی بیشتر با شرح زندگانی میرزا آقا جان لازم است این شخص مدت قریب به ۴۰ سال نه تنها بعنوان کاتب بلکه بعنوان مصاحب و ملازم حضور حضرت بهاء‌الله خدمت نمود و به استثنای دو سالی که حضرت بهاء‌الله در سلیمانیه منزی بودند در تمام مدت رسالت حضرت بهاء‌الله در خدمت آن حضرت بود در این دو سال میرزا آقا جان مدتی در معیت میرزا یحیی بسر می‌برد و میرزا یحیی وی را با یک مأموریت محرمانه برای قتل ناصرالدین شاه به طهران فرستاده بود میرزا آقا جان اندکی پس از ورود به طهران توانست به شکل یک کارگر به دربار شاه راه بیابد ولی چون موفق به اجرای نیت شوم خود نشد با تذکر به درجه حماقت و نادانی خود به بغداد بازگشت.

با مراجعت حضرت بهاءالله به بغداد تشبّثات میرزا یحیی خاتمه یافت و آتش عشق و اخلاص که در قلب میرزا آقاخان قبل از عزیمت جمال مبارک به سلیمانیه فروزان بود دوباره شعله‌ور شد و مشارالیه با ذوق و شوق عظیمی خدمات خود را بعنوان کاتب حضرت بهاءالله آغاز نمود.

میرزا آقاخان در ایام اخیر خدمتش دچار غرور شد و اندکی قبل از صعود حضرت بهاءالله از اوج عزت سقوط کرد این شخص در موارد متعدّد با اعمال و رفتار خود سبب حزن و نارضایتی همکمل مبارک شده بود و در چنین موارد حضرت عبدالبهاء بودند که وی را به سوء رفتارش متذکّر می نمودند.

اندکی قبل از صعود حضرت بهاءالله یکی از مؤمنین بنام حاجی میرزا عبدالله پدرزن ورقای شهید* شخصاً در باره الواحی که بنظر می رسید توسط میرزا آقاخان ترکیب شده سؤالی از حضور مبارک نمود وی می خواست بداند که نویسنده حقیقی این الواح که بوده حضرت بهاءالله به اشاره بیان فرمودند که جواب این سؤال می بایستی از طرف خود میرزا آقاخان داده شود حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارک که در سال ۱۹۱۹ در حیفای ایراد فرمودند به این نکته اشاره نموده و توضیح داده اند که وقتی که این سؤال از میرزا آقاخان شد جواب درست و واضحی به آن نداد و بهمین سبب بعضی از مؤمنین بر ضدّ وی قیام نمودند.

در یکی از روزهای قبل از صعود که جمال مبارک ناخوش احوال بودند حضرت عبدالبهاء عده ای از احباب را در حال بحث و گفتگو یافتند عده ای به سرکردگی نبیل اعظم و تعدادی به پیروی از فروغیه صبیّه حضرت بهاءالله و همسر حاجی سید علی افنان** بدو دسته تقسیم شده و در حال مجادله بودند حضرت عبدالبهاء بلافاصله مباحثه آنان را قطع و ختم فرمودند و آنان را بخاطر ایجاد دودستگی غیر لازم در چنان موقع حسّاسی مورد توبیخ شدید قرار دادند.

در این موقع حضرت عبدالبهاء شنیدند که میرزا آقاخان با جمال مبارک به نخوت و استکبار صحبت نموده و سبب رنجش شدید آن حضرت شده بود. حضرت عبدالبهاء

بلافاصله پس از این جریان به مواجهه و مقابله با میرزا آقاخان اقدام و او را به جهت رفتار ناهنجارش مورد مؤاخذه قرار دادند با وجود این حضرت عبدالبهاء سه بار حضور مبارک حضرت بهاءالله رفتند و هر بار در حال سجده بیای مبارک افتاده عفو میرزا آقاخان را تمناً نمودند.

حضرت عبدالبهاء پس از صعود حضرت بهاءالله که اندکی پس از این وقایع روی داد از میرزا آقاخان خواستند که جواب سؤال حاجی میرزا عبدالله را پس از اینهمه تأخیر طولانی برایش ارسال نماید و میرزا آقاخان این کار را بالاخره انجام داد. متن نامه‌ای که به دست خود او نوشته شده و تاریخ یکماه پس از صعود مبارک را دارد کاملاً واضح و روشن است میرزا آقاخان در این نامه به صراحت اعلام کرد که تمام الواحی که بنظر می‌رسد بوسیله * از حواریون ممتاز حضرت بهاءالله که شرح حالشان در جلد‌های بعدی این کتاب خواهد آمد.

** این زوج هردو بعداً به ناقضین پیوستند.

او نوشته شده کلمه به کلمه توسط حضرت بهاءالله دیکته شده است. شهادت‌نامه میرزا آقاخان بشرح زیر است:

مختصر عرض نمایم اینکه حرفی از این عبد نبوده کلاً نزلت من ملکوت الله ربی و ربکم و ربّ من فی السموات و الارضین در جمیع اوقات مکاتیبی که باسم این عبد بوده در ساحت امنع اقدس بعد از اذن عرض می‌شد و بعد امر می‌فرمودند بگیر قلم را و جمیع اجوبه من البدایة الی النّهایة از فم مبارک نازل و ثبت می‌گشت و این نه اختصاص باین عبد داشته بلکه کراراً از لسان عظمت بلسان طائفین و بعضی از اطراف نازل شده آنچه که کتاب مبین بوده از برای عالمین ... ما کنت انا الا عبد کاتب بین یدیه. (۱۳)

علم و عرفان واقعی

حضرت بهاءالله در سوره هیکل که در عگا نازل شده می‌فرمایند که در این دور بدیع آیات الهی به نه سبک و لحن مختلف نازل شده است یکی از دانشمندان مشهور بهائی جناب

فاضل مازندرانی پس از مطالعه دقیق آثار بهائی این نه لحن را بشرح زیر طبقه‌بندی نموده است:

- ۱ _ شأن و لحن الوهیت در امر و فرمان.
- ۲ _ شأن و لحن عبودیت و مناجات.
- ۳ _ شأن و لحن مفسریت در تفسیر و تأویل کلمات قبلیه و معارف دینیه.
- ۴ _ شأن و لحن شریعت و نسخ و وضع احکام و تقنین قوانین شرعی و اصلاح ادیان.
- ۵ _ شأن و لحن عرفان و سیر و سلوک و ارشاد و مسائل تصوف.
- ۶ _ شأن و لحن سیاست و دستور به ملوک.
- ۷ _ شأن و لحن علم و حکمت و فلسفه در بیان اسرار خلقت و طب و کیمیا و غیرهما.
- ۸ _ شأن و لحن تعلیم و تربیت و اخلاق.
- ۹ _ شأن و لحن اجتماعی و صلح کل و وحدت عالم و حقیقت. (۱۴)

آثار حضرت بهاءالله از نظر شمول مواضع و مطالب بسیار وسیع است و به‌طور و سبک‌های مختلف نازل شده است این آثار مقدسه تمام جوانب و نیازهای بشری را اعم از جسمانی و روحانی در بر می‌گیرد و در برابر دیدگان انسان ابواب وسیعی از علم و حکمت مفتوح می‌سازد با وجود این فهم آنها برای صاحبان قلوب پاک و ظاهر ساده و آسان است درک حقیقت ظهور حضرت بهاءالله به تحصیل علوم اکتسابی وابسته نیست و نفوس ساده و بیسواد هم می‌توانند بشناسائی اساس الهی آن و به درک تعالیم آسمانی آن توفیق یابند. در حقیقت بعضی از حواریون برگزیده حضرت بهاءالله که حیاتشان تاریخ عصر رسولی امر الهی را نورانی و مشعشع ساخته و نامشان بعنوان قهرمانان روحانی در این دور رحمانی مخلد و جاودان گشته نفوسی بوده‌اند که یا بکلی از علم و سواد بی‌بهره بوده و یا سهم کمی از آن داشته‌اند.

ظهور حضرت بهاءالله به نفوسی که قلوبشان به نور ظهور منور گشته استعداد خاصی عطا می‌کند و آنان را به کسب عرفانی که مستقل و بی‌نیاز از علم و سواد ظاهره است موفق

می‌سازد این نوع علم علمی است که در عالم اسلام به "العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء" تعبیر شده است.

حضرت بهاءالله آن را بشرح زیر توصیف فرموده‌اند:

این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می‌نمایند و بر دیگران افتخار می‌کنند. (۱۵)

درک عمیق حقایق عالیه امر الهی و تیزبینی در کیفیت شکوفائی اسرارآمیز آن وابستگی الزامی به میزان استعداد عقلانی یا معلومات دانشگاهی ندارد این نوع علوم اکتسابی حتی در اغلب اوقات بین انسان و خدایش حجاب می‌شود حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه دورنمای سحرآمیزی از اسرار و رموز الهی تصویر می‌کنند در این لوح مبارک حضرت بهاءالله به لسان بدیعی بیان می‌فرمایند که چگونه بعضی از صفات الهی در محضر مبارک ظاهر شده و هریک حقایق و خصایص ممتاز خود را توصیف نمودند و چون نوبت به علم رسید بنای گریه و زاری گذاشت و اظهار کرد که وی بزرگترین صفت خداوندی و سرچشمه همه علوم عالم انسانی است ولی افسوس که بشر به سبب تمسک به آن خود را از معرفت مظاهر مقدسه محروم ساخته است.

مقصد این نیست که علم و دانش مستوجب ملامت است برعکس حضرت بهاءالله علم را یک موهبت عظیم الهی تلقی فرموده و لزوم توافق بین دین و علم را تعلیم داده‌اند آن حضرت پیروان خود را بتحصیل واقعی علم و صنعت مأمور فرموده، از تعلیم و تربیت اجباری حمایت نموده و مقام علمای واقعی را که علم سبب خودستائی و غرورشان نگشته با عبارات خیره‌کننده ستوده‌اند در حقیقت علم و دانائی علما زمانی قابل ستایش و شایان توجه است که با عرفان الهی توأم باشد حضرت بهاءالله این گونه نفوس را بعنوان "امواج البحر الاعظم" و "انجم سماء الفضل" برای اهل عالم مورد ستایش قرار داده‌اند. (۱۶)

فصل چهارم

نخستین تجلیات قلم اعلی

قصیده رشح عما

بر طبق اطلاعات موجود نخستین لوح مبارکی که از قلم حضرت بهاءالله صادر شده قصیده رشح عما بوده که در زندان سیاه چال طهران اندکی پس از نزول روح اعظم بر هیکل مبارک به لسان فارسی نازل گشته است این قصیده فی الحقیقه سرود ظفر و شادمانی است و گرچه بلسان رمز و تلویح نازل شده به روشنی مکاشفه روحانی حضرت بهاءالله را بیان می کند حضرت بهاءالله در هر بیتی از ابیات این شعر بهای الهی را که حضرتش مظهر آن بوده می ستایند و در هر مصرعی از آن عوالم روحانی را که در آن اوان در روح آن ذات مقدس متجلی و ظاهر بوده آشکار می سازند.

این قصیده گرچه نوزده بیت بیشتر ندارد ولی فی الحقیقه از کتاب عظیمی حکایت می کند از خلال ابیات این قصیده مبارکه جلال و عظمت و حقایق و قوا و خصایص مکنونه مودوعه در آثار مقدسه که مقدر بوده در طیّ چهل سال رسالت حضرت بهاءالله ظاهر شود کاملاً مشهود می باشد این شعر مژده نزول قوای روحانی را که حضرت بهاءالله از آنها به مرور نسایم "مشک ختا"، ظهور "بحر خفا از موج لقا"، بلند شدن "نقره ناقور"، جریان آب زندگانی، ارتفاع "رنة ورقا"، و ظهور "حوری هاهوتی" یاد می کنند اعلام می دارد حضرت بهاءالله در این منظومه لطیف به لسانی فوق العاده زیبا و بدیع این قوای روحانی را به نفس مبارک حضرتشان نسبت می دهند زیبایی، قدرت، عمق و همچنین اسرار نهفته ای که در کلمات مقدسه این ابیات و آثار مبارکه دیگر آن حضرت موجود و مکنون برآستی از توانائی و امکان ترجمه خارج است.

در این ابیات حضرت بهاءالله برای نخستین بار یکی از خصائص ممتازه ظهور مبارک یعنی طلوع یوم الله را آشکار و در همان آغاز رسالت روحانی خویش آن را با نفس مبارک خود مرتبط فرموده اند حضرت بهاءالله همچنین در این اشعار یوم ظهور خویش را با روزی که مقدر بوده در آن مطابق بشارات اسلامی بیان معروف "انا هو" تحقق یابد منطبق

نموده‌اند مقصد از کلمه "انا" نفس مظهر ظهور یعنی حضرت بهاء‌الله و مفهوم "هو" ذات منبع الهی یعنی خداست و این خود یکی از نشانه‌های عظمت ظهور مبارک است. حضرت بهاء‌الله در بسیاری از الواح مقدّسه بصوت الهی به بیان "انی اناالله" ناطقند مقصد از این همانندی البتّه در حدود و حیطة صفات الهی است نه "غیب هوّیه" و "ذات احدیّه" که به شهادت بیان مبارک :

... مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هرواصفی و ادراک هرمدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده وهست ولایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. (۱)

یکی از احادیث شیعه اسلامی حاکی است که وقتی موعود ظاهر می‌شود به کلمه ای تکلم می‌کند که سبب فرار جمهور ناس می‌گردد. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح می‌فرمایند که این کلمه تبدیل "او" به "من" یا "هو" به "انا" است یعنی مظهر ظهور الهی در این دور بدیع بجای بیان "هوالله" به ندای "اناالله" ناطق خواهد شد و نفوسی که از فهم و بصیرت روحانی محرومند از وی اعراض خواهند نمود.

نزول یک چنین اثر حیرت‌انگیز و شادی‌بخش در سیاه‌چال طهران در حینی که حضرت بهاء‌الله قدشان در زیر مصائب و زحمات خم شده بود نشانه دیگری از صلابت و نبضان روح تسخیرناپذیر آن حضرت محسوب می‌شود نکته قابل ذکر دیگر اینکه تا آنجا که اطلاعات ما اجازه می‌دهد این شعر تنها اثری است که حضرت بهاء‌الله در مولد خود یعنی سرزمینی که مورد علاقه و مهد ظهور امر حضرتشان بوده نازل فرموده‌اند.

در این مقام متن قصیده مبارکه رشح عما زینت بخش این اوراق می‌شود*

* نظر به اینکه قصیده مبارکه رشح عما نخستین اثریست که از قلم حضرت بهاء‌الله نازل شده متن کامل آن در اینجا بنقل از ریحق مختوم جلد اول صفحه ۱۸۴ به صفحات کتاب

افزوده شد. مترجم

هوالله

شرح عما از جذبه ما میریزد سرّ وفا از نغمه ما میریزد

از باد صبا مشک خطا گشته پدید
 شمس طراز از طلعت حق کرده طلوع
 بحر صفا از موج لقا کرده خروش
 بهجت مل از نظره گل شد ظاهر
 نقره ناقوری جذبه لاهوتی
 دور انا هو از چهره ما کرده بروز
 کوثر حق از کاسه دل گشته هویدا
 یوم خدا از جلوه رب شد کامل
 طفق بهائی بین رشح عمائی بین
 ماهی سرمد بین طلع منزه بین
 نخله طوبی بین رنه ورقا بین
 آهنگ عراقی بین دف حجازی بین
 طلعه لاهوتی بین حوری هاهوتی بین
 وجهه باقی بین چهره ساقی بین
 آتش موسی بین بیضه بیضا بین
 ناله مستان بین حالت بستان بین
 غنچه هائی بین طره بائی بین
 طفق طهور است این رشح طهور است این غن طهور است این کز عین فنا میریزد
 مدینه طهران

حضرت بهاء الله در دوران چهل ساله سرگونی خویش اغلب به شهر طهران متوجه و وقوعات
 خطیره ای را که با مطلع ظهورشان مرتبط بوده به خاطر می آوردند. در بسیاری از الواح
 مقدسه نازله از قلم اعلی شهر طهران به عناوین "ارض طا"، "ام العالم"، "مشرق امرالله"،
 "مطلع الوحی"، "فردوس الاعلی"، "مدینه المبارکه النوراء"، "ارض النوراء" و "مطلع
 فرح العالمین" مورد ستایش قرار گرفته است (۲)

در کتاب مستطاب اقدس حضرت بهاء الله به این بیانات اطمینان بخش ناطقند:

یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیء قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لو یشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرّقت من الذّئاب انّه یواجه اهل البهاء بالفرح و الانبساط الا انّه من جوهر الخلق لدى الحقّ علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین افرحی بما جعلک الله افق النّور بما ولد فیک مطلع الظّهور و سمّیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرقت السّموات و الارضون سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور النّاس انّ ربّک لهو العلیم المحیط اطمئنّی بفضل ربّک انّه لا تنقطع عنک لحظات الالطاف سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الامر فی کتاب بدیع... (۳)

در اهمّیت آیه مبارکه "افرحی بما جعلک الله افق النّور بما ولد فیک مطلع الظّهور و سمّیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرقت السّموات و الارضون" این نکته شایان ذکر است که ارزش عددی نخستین حرف کلمه "طهران" یعنی "طا" مطابق جدول حروف ابجد نه است که معادل ارزش عددی بهاء یعنی اسم اعظم است و این در نظر حقّ امتیاز خاصی در بر دارد. حضرت بهاء الله در یکی از الواح مقدّسه از حرف "طا" بعنوان سلطان حروف یاد کرده اند درک اهمّیت این نکته مستلزم آگاهی بر اصول ابتدائی لسان عربی است. عربی زبانی است که از نظر لغات و اصطلاحات بسیار وسیع و غنی است و چون هریک از حروف آن دارای ارزش عددی خاصی است می توان اعداد را بصورت لغات و برعکس کلمات را در قالب نمرات بیان کرد.

بحقیقت می توان گفت که ادبیات زبان عربی با استفاده از این سبک بدیع توسط نویسندگان و دانشمندان بسیار غنی گردیده است این روش گرچه از زبان عربی ریشه می گیرد ولی در زبان فارسی هم بطور گسترده ای مورد استفاده قرار گرفته است بهر حال در هردو این زبانها بکار بردن کلمات بجای اعداد اغلب روش فصیح تری شمرده می شود. بطور نمونه بیاد می آوریم که چگونه نبیل اعظم تاریخ نویس و شاعر معروف در واقعه صعود حضرت

بهاءالله قصیده مرثیه‌ای برشته نظم درآورد و در بیت آخر آن سال صعود را با عبارت "قد غاب ربّ" که به حساب ابجد ۱۳۰۹ هجری (۱۸۹۲ میلادی) می‌شود بیان نمود.

معرفی اعداد در قالب الفاظ و کلمات از بیان یک عدد بطور ساده البته مؤثرتر است حضرت بهاءالله و حضرت باب هردو در آثار مقدّسه‌شان از این سبک استفاده فرموده‌اند این هیاکل مقدّسه با بکار بردن این روش از یک طرف بسیاری از بشارات و نبوّات موجوده در قرآن و احادیث را که معانی‌شان تا آن روز مجهول و نامعلوم مانده بود تشریح نموده و از سوی دیگر مفاهیم عمیق‌تری از اسماء و کلمات و اعداد ارائه فرموده‌اند.

حضرت بهاءالله به یکی از مؤمنین که در عکا بحضور مبارک مشرف شده و در مراجعت قصد زیارت مدینه منوره طهران را داشته لوحی عنایت فرموده‌اند که مطالعه آن نشان می‌دهد که آن حضرت تا چه حدّ به شهر مولد خود علاقه داشته‌اند حضرت بهاءالله در این لوح مبارک چنین می‌فرمایند:

يا ايّها الناظرالى الوجه اذا رأيت سواد مدینتی قف و قل يا ارض الطاء قد جئتک من شطر السّجن نبأالله المهیمن القيوم قل يا امّ العالم و مطلع النور بين الامم ابشرك بعناية ربّک و اکبرّ عليك من قبل الحقّ علام الغیوب اشهد فيک ظهرا لاسم المکنون و الغیب المخزون و بک لاح سرّ ما کان و ما یكون. (۴)

در لوح دیگر بیانات مبارکه زیر در باره آن مدینه از قلم اعلیٰ نازل شده است.

يا ارض الطاء یادآر هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدّسه مطمئنّه که بحبّت جان دادند و روان ایثار نمودند طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف مقصود را از تو می‌یابد در تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمایم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر می‌نمائیم ترا و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند انا نذکر اُختی اظهاراً لعنایتی و ابرازاً لوفائی بمظلومیّت کبری بحقّ راجع شد ما اطّلع بذلک الاّ علمى المحيط. (۵)

خواهران حضرت بهاءالله

در این لوح مبارک حضرت بهاءالله به اخت یعنی همشیره محترمه، ساره خانم که به افتخارشان الواح بسیاری نازل شده اشاره می‌فرمایند ساره‌خانم از نظر سن از هیکل مبارک بزرگتر و از مؤمنین وفادار بود و از ثبوت و استقامت تزلزل ناپذیری بهره داشت مشارالیه در سال ۱۲۹۶ هجری (در حدود سال ۱۸۷۹ میلادی) در طهران درگذشت و در نزدیکی های آن شهر بخاک سپرده شد ساره‌خانم بقدری مورد احترام حضرت بهاءالله بود که در لوحی می‌فرمایند که هرکس مرقد وی را زیارت کند اجرش باندازه نفسی است که به زیارت خود هیکل مبارک فائز شود حضرت بهاءالله پنج خواهر دیگر نیز داشتند ولی تنها یکی از آنها سکینه خانم مشهور به طلائن خانم* ناخواهری آن حضرت مؤمن به امر مبارک بود طلائن خانم در سبیل الهی مشقات زیادی متحمل شده و مورد محبت و عطوفت شدید حضرت بهاءالله بوده است مدفن وی در قریه تاکر از ایالت نور واقع شده و زیارت نامه مخصوصی باعزاز وی از قلم حضرت عبدالبهاء صادر گردیده است.

از چهارخواهر دیگر دو تن ارتباطی با امر نداشتند و دو تن دیگر پیرو میرزا یحیی شدند یکی از این دو یعنی شاه سلطان خانم معروف به خانم بزرگ مخصوصاً بر ضدیت حضرت بهاءالله قیام کرد و رنج و تعب بسیاری برای آن حضرت ایجاد نمود حضرت بهاءالله در لوح ابن ذئب به وی چنین اشاره می‌فرمایند:

حسن مازندرانی حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را بصاحبانش ندادند و یکی از اختهای اینمظلوم که من غیر جهت اعراض نموده سپردند الله يعلم ما ورد علی الواحه و آن اخت ابدأ با ما نبوده قسم بآفتاب حقیقت بعد از ظهور این امور میرزا یحیی را ندیده و از امر مطلع نبوده چه که آن ایام موافق نبوده اند ... و بعد بمیرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده می‌شود معلوم نیست چه می‌گوید و چه می‌کند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرجعها الیه و یؤید علی الانابة لدی باب فضله انه هو العزیز التّواب و هو المقتدر الغفار(۶)

مناجات حضرت بهاءالله هنگام ترک ایران

نخستین تجلیات و تراوشات قلم اعلی که در طهران با نزول آیات رشح عما

* پلان خانم دختر والده حضرت بهاءالله از ازدواج قبلی بود.

آغاز شده بود در ایام مهاجرت حضرت بهاءالله به عراق ادامه داشت کلمات مبارکه زیر قسمتی از یکی از مناجات‌هایی است که از لسان حضرت بهاءالله هنگام ترک مناطق غربی ایران در ماههای سرد و پرزحمت زمستان نازل شده و از شداید و مصائبی که بر حضرت بهاءالله در ایام اولیة رسالت روحانی‌شان مهاجم بوده حکایت می‌کند:

یا الهی و سیدی و رجائی... خلق فرمودی این ذره دگا را بقدرت کامله خود و پروریدی بایادی باسطه خود و بعد مقرر داشتی بر او بلایا و محن را بحیثیتی که وصف آن به بیان نیاید و در صفحات الواح نگنجد

و نیز می‌فرماید

گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غلهای محکم بستی و بدنی را که بلباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی قلدتنی قضائک قلائد لا تحلّ و طوقتنی اطواقا لاتفکّ چند سینه می‌گذرد که ابتلا بمثل باران رحمت تو در جریان است و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان... بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتم چندی آب و نان که برحمت واسعه بحیوانات صحرا حلال فرمودی بدین بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جائز نبود بر این عبدجایز داشتند تاآنکه عاقبت حکم قضانازل شد وامرامضاء بخروج این بنده از ایران در رسید با جمعی از عباد ضعیف واطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست. (۷)

فصل پنجم

نخستین الواح نازلہ در عراق

شرایط و مقتضیات نزول الواح مبارکہ در عراق

برای درک و فهم آثار نازلہ از قلم اعلیٰ در این برہہ از زمان باید نخست با شرایط و مقتضیات و وقایعی کہ با حیات حضرت بہاءاللہ در سرزمین عراق مربوط می‌شود آشنا شد دوران اقامت حضرت بہاءاللہ را در عراق کہ ده سال ادامه داشت می‌توان بسہ دورہ تقسیم کرد مرحلہ نخست شاهد طلوع فجر ظهور حضرت بہاءاللہ و حدوث بحران در جامعہ بابی بسبب بیوفائی برادر ناتنی آن حضرت، میرزایحیی بود* دورہ دوم دورہ‌ای بود کہ در آن شمس ظهور جمال مبارک در اثر مهاجرت ارادی آن حضرت بہ کوههای سلیمانہ بہ کسوف موقت دچار شد سومین قسمت ارتفاع تدریجی آن خورشید تابان و سطوع انوار آن بود کہ بہ اظهار امر حضرت بہاءاللہ در باغ رضوان در خارج بغداد منتهی گردید.

میرزایحیی در دور بیان بہ سبب ارتباط نزدیک با حضرت بہاءاللہ بہ شہرت و اعتبار رسیده بود والا خود خصلت برجستہ‌ای شخصاً نداشت حضرت اعلیٰ برای اینکہ توجہ دشمنان امر را از حضرت بہاءاللہ کہ مرکز توجہ مؤمنین اولیہ شدہ بودند منحرف سازند موافقت نمودند میرزایحیی را کہ جوان و نسبتاً ناشناخته بود بعنوان پیشوای جامعہ بابی نامزد نمایند این پیشنهاد از طرف حضرت بہاءاللہ عنوان شدہ بود و بجز دو نفر از مؤمنین یعنی برادر حضرت بہاءاللہ میرزاموسی (آقای کلیم) و ملاعبدالکریم قزوینی هیچکس از آن نقشہ مطلع نبود شخص اخیر کسی بود کہ حضرت باب اندکی قبل از شہادت قلمدان، مهرها و الواح خود را برای تسلیم بہ حضرت بہاءاللہ بوی سپردہ بودند وی بعداً زمانیکہ حضرت بہاءاللہ در زندان سیاه‌چال مسجون بودند در طهران بہ شہادت رسید.

منافع نامزد کردن میرزایحیی بہ عنوان پیشوای جامعہ بایبان واضح بود

* میرزایحیی بہ صبح ازل معروف بود.

و پس از چندی کہ از اعمال این روش گذشت نفوسی کہ از بصیرت و حکمت بہرہ داشتند می‌توانستند بہ آسانی بہ این حقیقت پی برند کہ میرزا یحیی یک مقام ظاہری

بیش نبود و در حقیقت تنها دست هدایت‌کننده حضرت بهاء‌الله بود که بطور نامرئی امور جامعه بابی را پس از شهادت حضرت ربّ اعلی اداره می نمود.

وقتی که خبر شهادت حضرت باب به طهران رسید میرزایحیی که در آن زمان نوزده ساله بود بقدری مرتعش و هراسان شد که به لباس مبدل فرار کرد و به کوههای مازندران پناه برد و بواسطه همین رفتار جن‌آمیز وی بود که بسیاری از مؤمنین در آن منطقه از امر بدیع کناره گرفتند و حتی بعضی از آنان به زمره دشمنان امر پیوستند میرزایحیی پس از دو سال سرگردانی در نواحی شمال و غرب ایران در پی حضرت بهاء‌الله به عراق رهسپار شد ولی بقدری از شناخته شدن ترس و هراس داشت که اوقات خود را اکثراً در حال اختفا یا با لباس مبدل می‌گذرانید و این وحشت در وی به اندازه‌ای شدید بود که حتی یک وقتی تهدید کرده بود که اگر یک بابی او را در ملا عام بعنوان قائد جامعه بابی معرفی کند یا در کوچه و بازار بغداد او را به این سمت شناسا شود آن شخص را از جامعه طرد خواهد نمود.

با وجود این، بی‌جرأتی یا بیوفائی میرزایحیی نبود که مضرّ به امرالله واقع می‌شد بلکه آنچه که بیشتر لطمه به امر می‌زد مخالفت وی با نفس مقدّس مظهر کَلّی الهی برای این عصر بود میرزایحیی با مشاهده قدرت و عظمت و نفوذی که حضرت بهاء‌الله در بین ساکنان بغداد از عالی و دانی پیدا کرده بودند و با ملاحظه شخصیت و احترام روزافزونی که برای آن حضرت در میان آشنا و بیگانه ایجاد شده بود دچار غبطه و حسد گردیده و برای از دست دادن مقام خود سخت نگران شده بود چه که بسیاری از پیروان برجسته حضرت باب با پی بردن به سطحی بودن معلومات میرزایحیی و با مشاهده جن و حیلۀ وی دچار دلسردی و عدم رضایت گشته بودند بدین ترتیب میرزایحیی بیاری سید محمد اصفهانی لثیم و بدنام شروع به افشاندن بذر شک و تردید در میان نفوسی که مجذوب حضرت بهاء‌الله شده بودند نمود و در پی آن بود که بوسایل مختلفه به اعتبار آن حضرت لطمه زند و مساعی هیکل مبارک را در احیای جامعه بابیان که در حال انحطاط بود خلاف حقیقت جلوه دهد.

در اثر دسیسه‌های سید محمد، آن مظهر فساد و شرارت، میرزایحیی بدون هیچ‌گونه مجوز و درست برخلاف تعالیم صریحه حضرت باب دعوی جانشینی آن حضرت را می نمود و این مقامی بود که هرگز در آثار حضرت باب برای وی مقدر نگشته بود میرزایحیی با همکاری سیدمحمد اختلاف و اغتشاش زیادی در میان مؤمنین ایجاد نمود این دو به حيله و تزویر به نشر اتهامات نادرست علیه حضرت بهاءالله مشغول و به معرفی آن حضرت بعنوان هادم بنیان امر باب و ناسخ تعالیم و احکام وی مألوف بودند.

حضرت بهاءالله که در اثر این دسیسه‌های سوء و زیان‌بخش با مصائب و امتحانات بی حد و حصر محاط بودند بالاخره یک روز حتی بدون اطلاع عائله مبارکه بغداد را ترک و به جبال بعیده کردستان پناه بردند و مدت تقریباً دو سال در آن صفحات گوشه انزوا گذریدند حضرت بهاءالله در کتاب ایقان در این باره چنین می فرمایند.

مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم. (۱)

آیات الهی که از لسان حضرت بهاءالله در سال اول اقامت در عراق و قبل از مهاجرت حضرتشان نازل شده اکثراً بر صفحات اوراق ثبت نشده است ولی آنچه که از این بیانات بصورت الواح مثبت و برای نسل های بعد بیادگار مانده است حاکی از حزن و اندوه فوق العاده ایست که هیکل مبارک از بیوفائی میرزایحیی و بعضی از اعوان فرومایه وی احساس می فرموده اند.

لوح کل الطعام

لوح کل الطعام اندکی قبل از عزیمت حضرت بهاءالله به کردستان از قلم مبارک خطاب به حاجی میرزا کمال الدین نراقی نازل شده است از پدرجد حاجی میرزا کمال الدین یعنی حاجی ملا مهدی شرحی در باره شهادت حضرت امام حسین بیادگار مانده که در آن به زبانی مؤثر از فضائل و کمالات آن حضرت ستایش شده و در مرگش مرثیه و نوحه سرائی گردیده است تلاوت همین کتاب بود که حضرت باب را زمانی که در قلعه ماکو مسجون بودند دچار هیجان ساخته و به گریستن واداشته بود.

حاجی میرزا کمال‌الدین اهل علم و فرهنگ بود و بوسیله ملاجعفر نامی که در کاشان بحضور حضرت باب رسیده بود به شریعت بابی مؤمن گشته بود وی به نیت ملاقات میرزایحیی که منتخب حضرت باب شناخته می‌شد و به امید کسب فیض از او رهسپار بغداد شد ولی چون او را نیافت طیّ عریضه‌ای از حضرت بهاء‌الله خواهش نمود که از میرزایحیی بخواهند تفسیری بر آیه قرآنی "كُلِّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاً لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ" (۲) که وی را دچار حیرت ساخته بود بنویسد حضرت بهاء‌الله این نامه را به میرزایحیی تسلیم نمودند جوابی که میرزایحیی نوشت بقدری سطحی و ناشایسته بود که حاجی میرزا کمال‌الدین را کاملاً مأیوس ساخت و ایمانش را نسبت به وی سست نمود حاجی میرزا کمال‌الدین سپس به حضرت بهاء‌الله روی آورد و از آن حضرت رجای هدایت و راهنمایی در باره این آیه قرآنیه کرد و بدین ترتیب لوح کَلِّ الطَّعَامِ در جواب ایشان از قلم حضرت بهاء‌الله بلسان عربی نازل گردید.

حاجی میرزا کمال‌الدین در اثر وصول این لوح مبارک و مطالعه دقیق آن به الهام قلبی و تعالی روحی فائز شد قلبش با روح جدیدی سرشار گشت و روحش با نور یوم بدیع نورانی گردید وی با زیارت این لوح مبارک به اصل کَلِّ الْعُلُومِ پی برد و به عرفان مقام حضرت بهاء‌الله بعنوان "من يظهره الله" نائل گشت مشارالیه با فوز به این رتبه از عرفان ایمان خود را به حضرت بهاء‌الله اعلان نمود و عهد وفاداری با آن حضرت بست حضرت بهاء‌الله باو امر فرمودند که حقیقتی را که یافته بود بر کسی فاش نسازد بلکه به موطن خود نراق مراجعت کند و مطالب این لوح را با یاران الهی در آن سامان در میان گذارد.

حاجی میرزا کمال‌الدین دستور حضرت بهاء‌الله را بموقع اجرا گذاشت و تا لحظه آخر حیاتش که در ۱۸۸۱ میلادی در نراق پایان رسید با از خودگذشتگی و اخلاص به خدمت امر الهی قائم بود.

حضرت بهاء‌الله در این لوح که اندکی پیش از هجرت آن حضرت به جبال کردستان نازل شده به نیت مبارک در مورد ترک بغداد اشاره و از مصائب و احزانی که از طرف مدعیان ترویج امرالله بر وجود مبارکشان مهاجم بوده ناله و شکوه می‌فرمایند.

تموّجت علىّ ابحر الحزن التي لن يقدر احدان يشرب قطرة منها و حزن بشان تكاد الروح ان يفارق من جسمي ... ان يا كمال اسمع نداء تلك النملة الدليلة المطرودة التي خفي في وكره و يريد ان يخرج من بينكم و يغيب عنكم بما اكتسبت ايدي الناس وكان الله شهيد بيني وبين عباده فآه آه فوالذي قد استكف ورقاء المحزون في صدر البهاء لنسيت كلّ ماشهدت من اول يوم الذي شربت لبن المصفى من ثدي امي الى حينئذ بما اكتسبت ايدي الناس. (۳)

آیه مبارکه قرآنیّه در خصوص طعام و ابناء اسرائيل ظاهراً در جواب اعتراض قوم يهود نازل شده است.

يهود در آن زمان می گفتند که احکام اسلام در تحریم بعضی غذاها برخلاف ادعای مسلمین با قوانین شریعت يهود مطابقت ندارد حضرت بهاء الله در این لوح مبارک توضیح می دهند که این آیه قرآنی در عوالم روحانی الهی معانی بی منتهی دارد که بیشتر آنها از حیطة درک انسان خارج است و نیز بیان می فرمایند که حضرتشان قدرت آن دارند که به علم محیطه شان سالهای متمادی به نزول معانی وسیعۀ آن ادامه دهند حضرت بهاء الله در این لوح مبارک بعضی از مفاهیم روحانی طعام را تفسیر و طیّ آن جزئی از عظمت و وسعت و اسرار و رموز عوالم روحانی الهی را که بی حدّ و مرز و از حیطة درک انسان خارجند مکشوف می فرمایند.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک چهار عالم از این عوالم روحانی را ذکر می نمایند برای درک بهتر این عوالم شایسته است نظری به مخلوقات الهی بر روی زمین کنیم در عالم خاک مراتب مختلفی از خلقت در کنار هم وجود دارند که هر یک برای مقصد معین و مخصوصی آفریده شده اند بطور مثال در عالم انسانی ملاحظه می شود که انسان در حیات خود و در زمان واحد در سه سطح مختلف انجام وظیفه می کند انسان در مقایسه با عوالم پست تر یعنی نبات و حیوان بر آنها برتری دارد. در عالم خود یعنی عالم انسان برای هم زیستی و یگانگی با هم نوعان خود خلق شده است و لکن نسبت به انبیای الهی در

رتبه‌ای بمراتب پست تر قرار دارد از این مثال روشن می‌شود که انسان گرچه همیشه موجود واحدی بشمار می‌رود مظهر صفات و خصایص سه‌گانه برتری، یگانگی و کهتری است. عوالم روحانی مذکور در این لوح مبارک نیز بطور مشابهی حائز درجات و مراتب‌اند مرتبه اول عالم هاهوت است که از آن به "جَنَّةُ الاحدیّه" تعبیر می‌فرمایند هاهوت عالمی است که تعلق به رتبه الوهیت و ذات لایزال دارد و به درجه‌ای متعالی است که حتی مظاهر مقدسه الهیه از درک حقیقت آن عاجزند حضرت بهاءالله در یکی از الواح در باره آن چنین مرقوم فرموده‌اند:

لم یزل به علو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدس خود بوده و لایزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود...

صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب. (۴)

مرتبه ثانی عالم لاهوت است و آن رتبه ربوبیت و بارگاه الهی است از آثار حضرت بهاءالله چنین استنباط می‌شود که عالم لاهوت احتمالاً عالم ارتباط حق با مظاهر و برگزیدگانش می‌باشد این هیاکل مقدسه که در بحر لقای الهی مستغرقند در این فضا مقامی ادعا نکنند و جز فنای صرف شناسند در این عالم هیچ نفسی با ذات الوهیت برابری نتواند و مصداق "کان الله و لم یکن معه من شیء" * در آن کاملاً نمایان و آشکار می‌باشد.

عالم دیگری که حضرت بهاءالله در این لوح مبارک معرفی می‌فرمایند عالم جبروت است نفوس مقدسه‌ای که در این ملک اعلی مستقرند از نظر رتبه و مقام با ذات حق نسبت نزدیک دارند، مظهر تمام صفات او هستند، به او پیوسته‌اند و به لسان او تکلم می‌کنند. بنظر می‌رسد که عالم جبروت عالمی است که در آن برگزیدگان حق در افاضه بر مخلوقات از قدرت آن ذات منبع برخوردارند.

حضرت بهاءالله در آثار مقدسه خود در مواضع کثیره مقام دوگانه مظاهر مقدسه را توجیه فرموده‌اند این ارواح مقدسه در برابر عالم حق نیستی محض اند

* کتاب ایقان ص ۷۱

ولی در ارتباط با عالم خلق بنام خدا مشتهر و به صفات آن ذات منیع موهوب می باشند.
حضرت بهاء الله در یکی از مناجاتها به بیانات ذیل ناطقند:
یا الهی اذا انظر الی نسبتی الیک احبّ بان اقول فی کلّ شیء بائی انا الله و اذا انظر الی
نفسی اشاهدها احقر من الطّین. (۵)

در آثار اسلامی هم شواهدی نظیر این بیانات مبارکه دیده می شود از جمله حدیث زیر که
از پیامبر اسلام روایت شده بروشنی مراتب دوگانۀ انبیای الهی را نشان می دهد حضرت
محمد می فرمایند:

لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن. (۶)
یکی دیگر از عوالم الهی عالم ملکوت است و این همان ملکوتی است که در آثار مقدّسه
ادیان گذشته به وفور از آن یاد شده و حضرت بهاء الله در لوح مبارک کلّ الطّعام آن را
بعنوان "جَنَّةُ الْعَدْلِ" توصیف می فرمایند.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک علاوه بر این عوالم روحانی چهارگانه به عالم ناسوت
یعنی این دنیای فانی نیز اشاره و از آن بعنوان "جَنَّةُ الْفَضْلِ" تعبیر می فرمایند حضرت بهاء الله
در بسیاری از الواح مقدّسه این حقیقت را تأکید می کنند که عالم انسانی و ظهور الهی
هر دو صرفاً به فضل خداوندی ایجاد شده اند و اضافه می فرمایند که اگر آنی عدل الهی
جایگزین فضل الهی می شد عالم وجود بالکلّ به عدم می گرائید.

حضرت بهاء الله در لوح کلّ الطّعام معانی دیگر کلمۀ طعام را که در آیه مبارکۀ نامبرده از
قرآن نازل شده توجیه می فرمایند در موضعی آن کلمه را بعنوان "کلّ علوم" و در جای دیگر
بعبارت "معرفة صاحب الامر" یعنی عرفان مظهر ظهور تفسیر می نمایند هیکل مبارک
همچنین بیان می کنند که کلمۀ طعام در ارتباط با دور اسلام می تواند اشاره به مقام ولایت
باشد که ائمه اسلام پس از رحلت رسول اکرم بعنوان جانشینان آن حضرت احراز نمودند
حضرت بهاء الله در این لوح مبارک در ارتباط با ظهور مقدّس خویش که هنوز در آن زمان
مکنون و غیرمکشوف بود مقصد از طعام را دریای دانش که در بطون الواح مقدّسه
حضرتش مکنون بوده معرفی می فرمایند.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک تعبیراتی نیز در باره کلمه "اسرائیل" و "ابناءاسرائیل" ارائه می‌فرمایند و همچنین جناب قدّوس را که در بین حروف حیّ اجلّ و اعظم از کلّ بوده‌اند بعنوان "نقطهٔ اخری" معرفی می‌نمایند که این خود اشاره به ارتباط نزدیک مشارالیه با حضرت باب یعنی "نقطهٔ اولی" و نشانهٔ عظمت مقام وی می‌باشد.

لوح کلّ الطّعام که حاجی میرزا کمال‌الدّین را تحت تأثیر شدید قرار داد و بسیاری از اسرار و رموز الهی را مکشوف ساخت نمونه‌ای بارز از آثار است که در این دوره از قلم اعلی نازل شده‌است الواح مقدّسه که در اوایل ظهور از قلم جمال مبارک عزّ نزول یافته علی‌الخصوص الواحی که به لسان عربی است از لحاظ سبک تا حدودی به نوشتجات حضرت باب شبیه است در سالهای بعد بتدریج که شمس حقیقت در آسمان ظهور مبارک اوج می‌گیرد آثار نازله از قلم اعلی سبک بدیعی بخود می‌گیرد و بالاخره با نزول کتاب مستطاب اقدس که درخشندگی و بلاغتش نمایانگر قدرت، عظمت و زیبایی بیانات بیهمتای حضرت بهاءالله است باوج اعلاّی خود می‌رسد.

بعضی از الواح که در کردستان نازل شده‌است

هجرت حضرت بهاءالله به کوههای کردستان فصل جدیدی را در تاریخ ظهور مبارک باز نمود آن حضرت عزیزان و دوستان خود را یکباره ترک گفتند، کسانی را که راه خیانت و بیوفائی در پیش گرفته و با اجرای نقشه‌های شوم‌شان امر حضرت باب را به مرز خاموشی کشانده بودند پشت سر گذاشتند و مدّتی در کمال عزلت در سرکوهی که سرگلو نام داشت دور از جهان و جهانیان مسکن گزیدند جمال مبارک در این سفر تنها یک دست لباس که آنهم از پارچهٔ خشن و فقیرانه تهیّه شده بود برای تعویض همراه داشتند خوراک مبارک نیز اغلب شیر و در موارد اتّفاقی اندکی برنج بود آن حضرت بعضی اوقات در یک غار و برخی ایّام در پناه ساختمانی که از سنگ‌های خشن و ناصاف ساخته شده بود مسکن داشتند تنها مجالس و مؤانس هیکل مبارک نیز در این ایّام چنانکه خود در لوح مبارک مریم تصریح نموده‌اند "طیور صحرا" و "وحوش عراء" بوده‌اند (۷) حضرت بهاءالله در کتاب ایقان آن ایّام را چنین توصیف فرموده‌اند:

از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحوردم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل. (۸)

جمال مبارک در این صحرای بعید بحال فرید و وحید ادکار و قصایدی را که در مدح و ستایش ظهور مبارک خویش سروده بودند بصدای بلند تلاوت می نمودند ولی افسوس که این کلمات نازله از لسان مبارک که می توانسته عالمیان را زندگی تازه و عالم را نور بی اندازه بخشد در فضای آن سرزمین دور افتاده محدود گشته و برای همیشه از بین رفته اند. جمال مبارک در این دوران هجرت در باره امر الهی که خود مظهر ظهورش بودند و مخالفت های شدیدی که دشمنان امر قرار بود آغاز کنند می اندیشیدند، به مصائبی که هم اکنون بر حضرتشان مهاجم بود و به بلایای بیشتری که انتظار میرفت در آتیه پیش بیاید متذکر بودند و در انحرافات و بی وفائیهای رؤسای حزب بابی که نام نیک شریعت حضرت ربّ اعلی را لکه دار کرده سبب ننگ و رسوائی آن شده بودند تفکر و تأمل می نمودند.

پس از چندی که حضرت بهاء الله در آن صفحات گذراندند شیخ اسماعیل نامی که پیشوای فرقه خالدیه یکی از شعبه های مذهب سنّی بود با آن حضرت آشنا شد و بشدت مجذوب شخصیت هیکل مبارک گشت این شخص بالاخره توانست حضرت بهاء الله را وادار به ترک آن محلّ و انتقال به شهر سلیمانیه نماید طولی نکشید که بزرگواری جمال مبارک نه فقط بر رؤسای دین و ارباب علم بلکه بر تمام اهالی آن ناحیه ظاهر و عیان شد دانش بی اندازه و خصائل ممتازّه حضرت بهاء الله زمانی شناخته شد که خطّ نویسی زیبا و ماهرانه آن حضرت مورد توجه قرار گرفت و انشای استادانه و سبک زیبایشان در نامه های صادره در جواب بعضی پیشوایان دینی جالب انظار گشت ذکر این نکته جالب است که بعضی از این دستخط ها که حضرت بهاء الله به شخصیت های برجسته ای چون شیخ عبدالرحمن رئیس فرقه قادریّه و ملاحمید از علمای معروف سلیمانیه و چندتن دیگر مرقوم فرموده اند برای نسل های بعدی به یادگار مانده و به مراتب حزن و دلتنگی هیکل مبارک در آن ایام شهادت می دهند از جمله در رقیمه ای که به شیخ عبدالرحمن مرقوم نموده اند از

فقدان خادم امین و مسلمان خود ابوالقاسم همدانی که از بغداد در ملازمتشان بوده و بوسیلهٔ راهزنان مورد حمله قرار گرفته و مقتول شده بود ناله و زاری می‌فرمایند.

بدین ترتیب شهرت جمال مبارک در سلیمانیه و بلاد مجاوره منتشر شد و پس از اندک زمانی حضرتشان برای نفوس زیادی که تشنهٔ کسب معارف حقیقی و تنویر افکار بودند بعنوان مرجع و مرکز قرار گرفتند حضرت بهاءالله بدون اینکه هویت خود را آشکار کنند هر روز در میان این نفوس حاضر و به سؤالات آنان در بارهٔ نکات مبهم و پیچیدهٔ تعالیم مذهبی شان بزبان ساده ولی فصیح جواب می‌دادند بزودی اهالی کردستان بنحوی که حضرت عبدالبهاء شهادت داده‌اند مجذوب مغناطیس محبت هیکل مبارک شدند و حتی بعضی از آنان به این اعتقاد رسیدند که مقام آن حضرت همانند مقام انبیا بود.

یکی از برجسته‌ترین وقایع ایام عزلت حضرت بهاءالله در سلیمانیه که قلوب اهل آن شهر را تسخیر کرد نزول قصیدهٔ عزّ و ورقائیه بلسان عربی در ملاً عام بود علمای سلیمانیه از حضرت بهاءالله خواستند کاری را که تا آنوقت هیچکس بر انجامش قادر نگشته بود بر عهده گیرند و آن این بود که شعری به سجع و وزن قصیدهٔ تائیه ابن فارض شاعر عرب تنظیم و انشاء نمایند.

حضرت بهاءالله این استدعا را قبول فرمودند و در حالیکه در میانهٔ آن جمع جالس بودند قریب دو هزار بیت بنحوی که خواسته بودند برشتهٔ نظم در آوردند نفوس حاضره در محضر مبارک با مشاهدهٔ این جریان و قدرت آن حضرت در اجرای این امر دچار بهت و غرق شگفتی شدند و علناً اقرار نمودند که ابیات نازله از لسان مبارک از لحاظ عمق معانی و زیبایی و روانی بمراتب از اشعار اصلی ابن فارض برتر بود حضرت بهاءالله با علم به این حقیقت که مطالب این قصیده و رای ادراک نفوس بود تنها یکصد و بیست و هفت بیت از ابیات آن را انتخاب و تسوید آنها را اجازت فرمودند با توجه به این حقیقت که حضرت بهاءالله ایرانی بودند و تعلیمات مدرسه‌ای خاصی در پیچیدگی‌های لسان عربی نداشتند قصیدهٔ عزّ و ورقائیه تنها از نظر ادبی شاهد بزرگی بر نبوغ آنحضرت که خود منبعث از روح الهی بوده محسوب می‌شود کلماتی که حضرت بهاءالله در این ابیات بکار برده‌اند دارای

معانی بس عمیقند و ترکیب آنها با یکدیگر نیز موسیقی آسمانی موزونی از آهنگ‌های روحانی ایجاد می‌کنند حضرت بهاءالله اغلب با استفاده از یک یا دو کلمه تنها اشاره به یک آیه ای از قرآن یا یک حدیث از احادیث اسلامی می‌فرمایند و بدین طریق در یک سطر به یک رشته از آیات قرآنی اشاره و آنها را بنحوی بدیع با هم می‌آمیزند و در نتیجه پرده از اسرار و رموز ظهور ربّ بر می‌دارند هر یک از ابیات قصیده ورقائیه مانند دریائی است که از بهم پیوستن نهرهای بسیاری بوجود آمده‌اند و در اعماق خود گهرهای بیشماری از علم و حکمت نهفته دارند.

حضرت بهاءالله پس از مراجعت به بغداد حواشی چندی بر این قصیده مرقوم و طی آن معانی کلمات دشوار را به زبان فارسی بیان و نیز بعضی از ابیات مبهمه آن را تعبیر و تفسیر فرمودند جمال مبارک در دو سه مورد حتی به انحراف آشکاری که از قواعد زبان نموده‌اند اشاره و آنها را به اقتضای شرایط موجود بروشنی توجیه فرموده‌اند.

موضوع قصیده ورقائیه تسبیح و تمجید روح اعظم الهی است که به شکل "حوریّه الهی" بر جمال مبارک نازل گشته بود این اشعار در حقیقت گفتگوئی بین آن حضرت بعنوان حامل پیام الهی و روح القدس بصورت حوریّه الهی است که مورد نعت و ستایش حضرتش قرار گرفته است حضرت بهاءالله در این ابیات مصائبی را که در گذشته تحمل فرموده بودند بیان می‌کنند، روش ظالمانه دشمنان را در حبس و زنجیر کردن حضرتشان بیاد می‌آورند از تنهایی و هموم خویش سخن می‌رانند و بصراحت اعلام می‌کنند که عزم جزم دارند قیام نمایند و با روح استقامت و سرور با همه بلایائی که ممکن است در آینده در سبیل الهی بر حضرتشان وارد شود روبرو گردند.

قصیده ورقائیه رابطه شخص مظهر ظهور را با روح القدس که روح بخش و مؤید اوست نشان می‌دهد و همچنین عظمت و وسعت عوالم الهی را که مبدأ و مطلع تمام شرایع آسمانی است تا حدی روشن و آشکار می‌کند.

در کردستان علاوه بر قصیده ورقائیه ادعیه و مناجات های متعددی از قلم حضرت بهاءالله نازل شده که بدست مبارک تحریر و برای نسلهای بعدی محفوظ مانده است. در میان این

اذکار شعر دیگری است که بنام ساقی از غیب بقا معروف است این شعر به زبان فارسی سروده شده و مانند اشعار دیگر جمال مبارک زیبا و روح انگیز می باشد. حضرت بهاء الله در این شعر آرزوی روزی را می کنند که در آن پرده از وجه مبارک برکنار رفته و درخشش ظهورشان نور به عالم و عالمیان خواهد بخشید همچنین تأکید می فرمایند نفوسی که اشتیاق نیل به نور ظهور الهی دارند باید خود را از تعلقات دنیوی منقطع کنند چه که به انداز صریح حضرتش تنها کسانی به محضر مبارک بار خواهند یافت که برای جانبازی در راهش آماده باشند.

قصیده مبارکه "ساقی از غیب بقا"*

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار	تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار
آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق	زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستور شیدائی درآید درخروش	تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار
نار عشقی بر فروز و جمله هستی ها بسوز	پس قدم بردار اندر کوی عشاقان گذار
تا نگر دی فانی از وصف وجود ای مرد راه	کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
پای نه برفرق ملک آنگه درآ در ظل فقر	تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا	گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
رسم ره اینست گروصل "بهاء" داری طلب	گر نباشی مرد این ره دور شو ز حمت میار

* این قصیده مبارکه در ترجمه کتاب به نقل از رحیق مختوم جلد اول ص ۴۲۵ اضافه شده است. مترجم

گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق	چشم عبرت برگشا بر بند راه افتخار
تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده	تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار
تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست	تا بخوانی مصحف تجرید از خدین یار
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق	تا به فیروزی سراندازی همی دریای یار
مردگانند در این انجمن اندر ره دوست	ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر
تا که بریزند اطیار وجود از سجن تن	تافضای لامکان در ظل صاحب اقتدار

درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی وقت آنست که کنی زنده از این نغمه زار
یوم الله

حضرت بهاء الله همچنین در اشاره به عظمت امر مبارکشان بیان می کنند که طور سینا که در آن بهای الهی بر حضرت موسی مکشوف شده بود حال حول ظهور مبارکشان طائف است و روح حضرت مسیح نیز مشتاق فوز به آن می باشد در بسیاری از الواح حضرت بهاء الله بیانات مشابهی در این باره موجود و کلّ مبین این حقیقت است که این یوم یوم الله است و روزی است که تمام انبیای گذشته در آرزوی وصول به آن بوده اند.

مقصود از آفرینش ظهور این یوم امنع اقدس که در کتب و صحف و زبر الهی بیوم الله معروفست بوده و جمیع انبیاء و اصفیاء و اولیاء طالب لقای این یوم بوده اند. (۹)
و در مقام دیگر می فرمایند:

براستی می گویم احدی از اصل این امر آگاه نه... در این یوم باید کلّ با عین الهی ببینند و با اذن رحمانی بشنوند من ینظرنی بعین غیری لن یعرفنی ابدأ مظاهر قبل هیچیک بر کیفیت این ظهور بتمامه آگاه نه الا علی قدر معلوم. (۱۰)

ظهور حضرت بهاء الله غیر قابل مقایسه با ظهورات گذشته و از همه آنها عظیم تر است و انبیای قبل هیچیک بر عظمت آن کاملاً واقف نبوده اند این ادعا ظاهراً با این حقیقت که تمام مظاهر مقدّسه حکم واحد دارند و به بیان مبارک حضرت بهاء الله "... همه در یک رضوان ساکن ... و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر... (۱۱) منافی بنظر می رسد.

مطالعه دقیق آثار بهائی روشن می کند که بیانات مبارکه فوق هر دو منطقی و معتبرند همچنانکه جامعه بشر بطور پیشرفته ای مراحل نوزادی، کودکی و جوانی را پشت سر گذاشته و سرانجام به دوران بلوغ خواهد رسید ظهورات الهی نیز بهمان شیوه با تکامل تدریجی ظاهر شده اند.

با مطالعه مراحل رشد و نمو یک فرد انسان از کودکی تا بلوغ ملاحظه می شود که گرچه بموازات رشد وی نیرو و استعدادش نیز زیادتر می شود با وجود این در تمام این دوره ها

همان شخص واحد است و هویتش عوض نمی‌شود زمانی که انسان در دوران کودکی است خصایص کودک را نشان می‌دهد و گرچه آرزوی بلوغ در دل می‌پروراند توانائی درک آن را در این مرحله ندارد ولی بفاصله چند سال همین شخص طرز فکر و خواسته‌هایش چنان دچار تحوّل می‌شود و لیاقت و استعدادش بقدری افزایش می‌یابد که خود نمیتواند تصوّر کند که همان شخص اولیّه است و با وجود اینکه از دوران کودکی جز یک خاطره و شاید تصویر چیز دیگری باقی نمی‌ماند ولی در حقیقت وی همان شخصی است که بوده‌است این اصل در تمام دوران حیات یک فرد انسان حاکم و صادق است یعنی حفظ هویت فردی با افزایش تدریجی قوا و استعدادات همیشه همراه می‌باشد.

بهمین ترتیب پیامبران الهی در اصل و معنی حکم واحد دارند ولی در عین حال وقتی پیامبر تازه‌ای در عصر معینی مبعوث می‌شود در حالیکه اساس و حقیقت ادیان گذشته را در وجود و ظهور خویش حائز است حقایق بیشتری ظاهر و عیان می‌نماید.

وقتی ظهور جدیدی از جانب خداوند مبعوث می‌شود دیانت قبلی روح خود را از دست می‌دهد و تنها شکل ظاهری آن باقی می‌ماند نیرو و نفوذی که زمانی باراده الهی در تعالیم آن مودوع بوده از آن سلب می‌شود و اصول و احکامی که وقتی اساس مؤسّسات اجتماعی آن بوده نسخ می‌گردد پیروان دین قدیم اگر بخواهند به پیامبر خود وفادار بمانند باید به مؤسسّ آئین جدید که نماینده حقیقت و روح پیامبران قبل است روی آورند. ولی آن دسته از مؤمنین به شریعت قبل که از اقبال به مظهر ظهور جدید غفلت می‌کنند خود را از روح حقیقی دین محروم ساخته به عبادات ظاهره متمسّک می‌شوند و از نور گذشته به افق‌های تاریک پناه می‌برند اینان براستی با انکار آخرین فرستاده خدا منکر حقیقت ظهور پیامبر خود نیز می‌شوند حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدّسه این حقیقت را با عبارات زیر تأیید می‌فرمایند:

و ائک انت ایقن فی ذاتک بانّ الذی اعرض عن هذا الجمال فقد اعرض عن الرّسل من قبل ثمّ استکبر علی الله فی ازل الآزال الی ابدالآبدین. (۱۲)

حضرت بهاءالله در این عصر تاریخی که عصر بلوغ عالم انسانی است ظاهر شده‌اند آنچه که ظهور آن حضرت به عالم عنایت می‌کند کلّ بالقوه در ادیان قبل بصورت نهفته وجود داشته ولی زمان بروز و ظهور آنها در آن ادوار هنوز نرسیده بود یک مثالی از رشد انسان این نکته را روشن تر می‌کند انسان در دوران کودکی تمام اعضا و اندام‌ها و قوای ذهنی یک انسان بالغ را بصورت نهفته داراست ولی تا زمانیکه به بلوغ نرسیده‌است نمی‌تواند از آنها بطور کامل استفاده نماید.

با ظهور حضرت بهاءالله از جلال ظهور الهی که تمام انبیای سلف به آن بشارت داده بودند پرده برداشته شد در حقیقت هدف اصلی پیامبران گذشته در ادوار سابقه بشارت به ظهور حضرت بهاءالله و آماده کردن عالم انسان برای آن بوده‌است حضرت محمد آخرین پیامبری بود که بشارت به ظهور امر بدیع داد آن حضرت خود را خاتم النبیین معرفی نمود زیرا شریعتی که تأسیس نمود آخرین دور دینی در کور نبوت بود کور نبوت با ظهور حضرت باب پایان یافت و آن حضرت ظهور حضرت بهاءالله را اعلام نمود رسالت حضرت بهاءالله بشارت به حلول یوم‌الله نبود بلکه تحقق خود آن توسط مظهر ظهور کلی الهی بود. بیانات مبارکه زیر که از الواح مقدسه حضرت بهاءالله استخراج شده عظمت ظهور مبارک را نشان می‌دهد.

ای اهل عالم انصاف دهید آیا سزاوار است نفسی را تکذیب کنید که کلیم (موسی) آرزوی لقایش رامی نمود و حبیب (محمد) در اشتیاق وصالش بسر می‌برد و روح‌الله (مسیح) از شدت محبتش به آسمان عروج فرمود و نقطه اولی در سیلش جان رایگان نثار کرد. ترجمه (۱۳)

وقت را غنیمت شمارید چه که قرون و اعصار به‌آنی از آن معادله ننماید ... آفتاب و ماه شبه این یوم را ندیده ... شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حقّ جلّ جلاله به حقّ منسوب و در مقامی به ایام‌الله مذکور و لکن این یوم غیر ایام‌هاست از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود (۱۴)

بازگشت حضرت بهاءالله به بغداد

شهرت "درویش محمد" * اکنون از حدود کردستان فراتر رفته و در خارج از آن انتشار یافته بود وقتی داستان عظمت و علم ذاتی چنین درویشی به بغداد رسید عائله مبارکه و اصحاب دریافتند که وی کسی جز حضرت بهاءالله نمی‌توانست باشد و وقتی اولیای امور دولتی وصیت‌نامه ابوالقاسم همدانی خادم مقتول حضرت بهاءالله را کشف کردند این فکر کاملاً تأیید شد زیرا ابوالقاسم طبق این وصیت‌نامه تمام دارائی خود را به درویش محمد نامی ساکن کوههای کردستان واگذار نموده بود. خانواده مبارک با شنیدن این اخبار شیخ‌سلطان** را که شخص محترمی بود برای یافتن جمال مبارک به کردستان فرستادند شیخ‌سلطان به‌مراهی یک خادم پس از دو ماه سفر به محل جمال مبارک در حوالی سلیمانیه راه یافت و از حضرت بهاءالله رجا نمود که به هجرت دوساله خود خاتمه دهند این استدعای مصرانه پس از مدتی مورد قبول آن حضرت قرار گرفت و هیکل مبارک در حالیکه جمعی از ستاینندگان و طرفدارانشان را در غم فراق خود قرین ناله و افغان نموده بودند به بغداد مراجعت فرمودند.

* نامی که حضرت بهاءالله در دوره دوساله غیبت از بغداد برای خود انتخاب کرده بودند
** پدرزن میرزا موسی برادر باوفای حضرت بهاءالله برای اطلاع بیشتر به مطالع الانوار مراجعه شود.

با بازگشت حضرت بهاءالله به بغداد که در ماه مارچ ۱۸۵۶ میلادی واقع شد دوره جدیدی در حیات اصحاب سرگون شده به عراق گشوده شد در دوران غیبت حضرت بهاءالله جامعه بابی ریاستش در دست افراد بی‌ایمانی چون یحیی و سید محمد اصفهانی قرار گرفته و بشهادت دوست و دشمن به انحطاط کامل گرائیده بود افراد حزب بابی اکثراً روحیه خود را از دست داده بودند این بابیان برخلاف شهدا و قهرمانان صدر امر که تنها در ده سال قبل از آن با نثار خون ثبات ایمان، علو شأن و شدت حب خود را به امر بدیع بمنصه ظهور رسانده بودند اکنون از آن خصایص بی‌بهره گشته و از نظر روحانی در حکم مرده بودند بعلاوه تفرقه بین آنان افتاده بود و تنها در شهر قزوین موطن جناب طاهره قهرمان جاودانی دور بیان چهار فرقه مختلف با نامهای مخصوص بوجود آمده بود دسته‌ای پیرو میرزایحیی

شده، عده‌ای خود را مؤمن به قدّوس یا طاهره دانسته و تعدادی هم خود را از پیروان بیان، امّ‌الکتاب دیانت بابی می‌شمردند.

همچنین در این ایّام بود که قریب بیست و پنج نفر از بابیان گستاخانه قیام کرده ادّعی من یظهره‌اللّهی نموده بودند و این عنوانی بود که حضرت باب، موعود کلّ اعصار یعنی حضرت بهاء‌الله را بدان ستوده و بظهورشان بشارت داده بودند بعضی از این مدّعیان حتّی پا را فراتر نهاده و برای اثبات مدّعی خود به انتشار نوشتجاتشان بین افراد جامعه پرداخته بودند تعدادی از این مدّعیان که بقصد تبلیغ حضرت بهاء‌الله در بغداد حضور آن حضرت مشرّف شده بودند به عرفان مقام حضرتش فائز شده به پای مبارک افتاده و از جسارتی که کرده بودند استغفار و طلب بخشش نمودند و بعضی از آنان به چنان درجه از عبودیت و ایمان رسیدند که در زمرهٔ اعظم اصحاب درآمدند.

حضرت بهاء‌الله بار دیگر زمام امر را در دست خود گرفتند ابرهای تیرهٔ عدم ثبات، یأس و نکبت که در مدّت غیبت آن حضرت افراد جامعهٔ بابی را فرا گرفته بود اکنون در حال پراکندگی بود جمال مبارک با نصایح حکیمانه و تشویقات مشفقانه که گاهی کتبی و زمانی شفاهی انجام می‌شد حیات تازه‌ای در کالبد روبزوال جامعهٔ بابی دمیدند و در مدّت کوتاهی توانستند بعضی از افراد آن جامعه را به قهرمانان روحانی امر الهی تقلیب نمایند حضرت بهاء‌الله خود در این باره چنین شهادت داده‌اند:

بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد مخصوص این حزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به برّودانائی بدل گشت و سلاح باصلاح. (۱۵)

پس از مراجعت حضرت بهاء‌الله به بغداد بیانات مبارکه به وفور از لسان آن حضرت جاری می‌شد این آیات در حضور بعضی از اصحاب نازل می‌گشت ولی بسیاری از آنها نوشته نمی‌شد به شهادت کتبی نبیل اعظم مؤرخ جاودانی این دور بدیع در یک شبانه روز

باندازه تمام قرآن آیات از لسان مبارک نازل می‌شده و این کیفیت تا دو سال پس از مراجعت از کردستان ادامه داشته‌است.

علاوه بر این بیانات مبارکه الواح بسیاری در این دوره عزّ نزول یافته که یا بخطّ خود هیکل مبارک بوده و یا بوسیله کاتب یعنی میرزا آقاخان کتابت می‌شده‌است ولی مقدار زیادی از این اوراق که حاوی صدها هزار آیات بوده بدستور مبارک با آب شسته شده و در رودخانه ریخته شده‌است حضرت بهاءالله در تأکید این دستور می‌فرمودند "در این احیان احدی لایق اصغاء این نعمات نه" (ترجمه) (۱۶)

آن عدّه از الواح مقدّسه که حفظ شده بود چنان تأثیری در افراد حزب بابی نمود که در اندک مدّتی حیات تازه یافتند و اخلاق و رفتارشان تقلیب شد منظرشان وسیع گشت و افکارشان روشن گردید

اصحاب حضرت بهاءالله به مدد این آیات و الواح و نیز در اثر مؤانست شخصی با آن حضرت خلق جدید شدند و با قوای روحانی عظیمی موهوب گشتند.

فصل ششم کلمات مکنونه

یکی از آثار مقدّسه که در این دوره از لسان حضرت بهاءالله نازل شده کلمات مکنونه است که در حقیقت منشور خطیری برای رستگاری روح انسانی محسوب می‌شود این سفر جلیل مشعل فروزانی است که گمگشتگان در جهان تاریک ماده‌پرستی را بروشنائی هدایت می‌کند و نور به دیدگان آنان می‌دهد تا راهی را که بسوی مولایشان دلالت می‌کند ببینند این اثر مبارک همچنین سالکان این راه را از دام‌های پرخطری که در سر راهشان قرار گرفته آگاه می‌کند و در تمام پیچ و خم‌های جاّده دست کمک و هدایت به سویشان می‌گشاید.

کلمات مکنونه در حدود سال ۱۸۵۸ میلادی (سال ۱۲۷۴ هجری قمری) بوسیله حضرت بهاءالله در سواحل رود دجله نازل شده و در ایّام اوّلیه بنام "صحیفه مخزونه فاطمیّه" معروف بوده است حضرت بهاءالله در یکی از الواح بیان می‌کنند که تعدادی از آیات این کتاب در زمان واحدی نازل و بصورت یک لوح تحریر شده و قسمت‌های دیگر این صحیفه مبارکه که در زمان‌های متفاوت نازل گشته بعداً به آنها اضافه گردیده است.

فاطمه دختر حضرت محمد مقدّس‌ترین و ممتازترین زن در دوره اسلام بوده است وی در سنّ جوانی به عقد ازدواج حضرت علی جانشین حضرت رسول درآمد از این ازدواج چندین فرزند بوجود آمدند که دو تن از آنان یعنی حسن و حسین به ترتیب بعنوان امام دوم و سوم شیعیان به جانشینی پدر نشستند حضرت فاطمه یک مؤمن واقعی و وفادار بود و علاقه زیادی به پدر خویش داشت و بهمین سبب درگذشت آنحضرت وی را دچار غم و اندوه فراوان نمود.

بقرار احادیث شیعیان پس از رحلت رسول اکرم روح القدس بصورت فرشته جبرئیل بر حضرت فاطمه نازل شد و وی را با عباراتی مخاطب ساخت این عبارات که بوسیله حضرت علی کتابت شده بود برای تسلی خاطر آن مخدره کبری در مرگ پدر بود حضرت فاطمه اندک زمانی پس از رحلت پدر بزرگوارش پیغمبر اسلام وفات یافت.

حضرت بهاءالله کلمات مکنونه را با آن آیات که بر حضرت فاطمه نازل شده بود مربوط دانسته و آن را بعنوان جوهر و خلاصه "ما نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة على النبیین من قبل" توصیف فرموده‌اند (۱)

کلمات مکنونه را که مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از مواعظ و نصایح آسمانی است می‌توان راهنمای کاملی برای سیر انسان بسوی عوالم روحانی خداوند محسوب داشت روح انسان تابع قوانین طبیعت نیست زیرا این قوانین تنها در عالم جسمانی حاکم و عاملند بلکه بوسیله میثاق عظیم و لایزالی که خداوند با آدمی بسته تقویت و هدایت می‌شود کلمات مکنونه شرایط این میثاق عمومی و جاودانی را که واسطه ارتباط انسان با خالق اوست مشخص می‌کند و نیز نشان می‌دهد که چگونه می‌توان به آن میثاق وفادار بود. برای درک معانی و مفاهیم کلمات مکنونه لازم است به دو نیروی مخالف که در انسان موجود است توجه شود و جنبه‌های روحانی و جسمانی و بعبارت دیگر روح و جسم هردو مورد تأمل دقیق قرار گیرد.

روح انسان از عوالم روحانی الهی سرچشمه می‌گیرد و برتر از عالم ماده و جسم است یک فرد انسان وقتی پا به عرصه وجود می‌نهد که روحش که از عوالم روحانی صادر گشته قبل از تولد با جنین مرتبط می‌شود ولی این ارتباط بمراتب برتر از هر نوع ارتباط مادی مانند رفت و آمد یا دخول و خروج است زیرا روح تعلق به عالم مادی ندارد رابطه روح و جسم مانند رابطه نور با آئینه است نوری که در آئینه دیده می‌شود در حقیقت داخل آن نیست بلکه از مبدئی می‌آید که در خارج آنست بهمین ترتیب نمی‌توان گفت که روح درون جسد است بلکه روح ارتباط خاصی با جسم دارد و ترکیب این دو است که یک فرد انسان را بوجود می‌آورد این ارتباط و همراهی تنها در طول دوران حیات جسمانی برقرار است و زمانی که حیات جسمانی به انتها می‌رسد روح و جسم به مبدأ اصلی خود راجع می‌شوند جسم به خاک بر می‌گردد و روح به عوالم الهی مراجعت می‌کند روح انسانی از عوالم روحانی در جسد انسان تجلی می‌کند تا بشکل موجودی که بصورت و مثال الهی خلق

شده و مستعد کسب خصائل و صفات رحمانی است درآید این روح پس از جدا شدن از جسد به عالم ابدیت می پیوندد و به ترقیات خود همچنان ادامه می دهد.

کیفیت ترقی روح در عالم بعد به درجه خصائل الهی که انسان در حیات فانی کسب نموده وابسته است اگر طفلی بی دست و پا به دنیا بیاید هرگز پس از تولد به تحصیل آنها موفق نخواهد شد و تا پایان زندگی ناقص و علیل خواهد ماند بهمین ترتیب روح هم اگر در این زندگی ناپایدار برای کسب هدایت و نورانیت به حق رو نیارد ولو هم ترقی کند در تاریکی و محرومیت نسبی باقی خواهد ماند.

روح نمی تواند صفات بد را با خود به دنیای بعد منتقل کند و تنها صفات خوب را با خود به آن جهان می برد زیرا بد در حقیقت فقدان خوبی است همچنانکه فقر فقدان غناست بنابراین یک شخص بد عبارت از کسی است که از نظر خصائل روحانی فقیر است و با خود مقدار کمی از سجایای الهی را به عالم بعد منتقل می کند ولی شخصی که در این جهان زندگی با فضیلت و تقوی داشته مقدار خیلی بیشتر از سجایای روحانی به همراه می برد حقیقت اینست که از فضل و موهبت الهی هردوی این ارواح از تعالی روح برخوردارند ولی هریک در رتبه مخصوص خود ترقی می کند.

طبق تعالیم حضرت بهاءالله در عالم بعد مراتب مختلفی از حیات روحانی وجود دارد و همانند این عالم نفوسی که در درجات پائین قرار دارند از درک صفات و کمالات ارواحی که در مراتب بالاتر واقعند عاجز و ناتوانند.

عالیترین رتبه ای که برای انسان مقدر شده فوز به روح ایمانی است که با شناسائی مظهر ظهور در هر عصر و اطاعت از او امر او حاصل می شود و در حقیقت مقصد اصلی خداوند از خلق انسان نیل وی باین مقام اعلی است.

درجه بصیرت انسان در این حیات فانی محدود است یک فرد زندانی از مشاهده وسعت و زیبایی و انتظام جهان بی حد و مرز اطراف خود محروم و ناتوان است بهمین طریق انسان هم در درک و فهم عوالم روحانی الهی مقید به قیود و حدود می باشد علم و دانش انسان هر قدر عمیق و قوای عقلانی وی هر اندازه هم که کامل باشد نمی تواند او را در درک

حقایق روحانی اطمینان قلب بخشد تنها با شناسائی حضرت بهاءالله در این عصر نورانی و با اقبال به آن مظهر ظهور الهی است که قلب انسان یعنی مطلع صفات الهی می‌تواند نورانی شود همچنانکه نبات به برکت نور آفتاب رشد و نما حاصل می‌کند. در آن زمان است که انسان می‌تواند مفاهیم معنوی بیانات حضرت بهاءالله را درک کند، کسب نورانیت نماید و منجذب به حق گردد.

اقبال و توجه به حضرت بهاءالله مفتاح تعالی روحانی است یک فرد مؤمن در ارتباطش با حضرت بهاءالله نقش مؤنث و مفعول بر عهده دارد و با تمام وجود خود را تسلیم اراده مظهر الهی می‌کند و قلب خویش را به نفوذ ظهور حضرتش می‌گشاید در اثر این ارتباط معنوی است که روح انسان حامله می‌شود و بالمآل طفلی که عبارت از روح ایمانی است پا بعرضه ظهور می‌گذارد روح ایمانی که ثمره و نتیجه روح انسان است بسیار نفیس و ارزنده است چه که در نتیجه تأثیرات فاعله نافذه حضرت بهاءالله بر شخص مؤمن بوجود آمده و بدین طریق از قدرت، نورانیت و جمال آن مظهر الهی سهمی باو اعطا گردیده‌است.

وقتی که روح ایمانی در انسان متولد می‌شود برای رشد و نموش به تغذیه نیاز دارد در این مورد هم ظهور حضرت بهاءالله و کلمات مبارکه نازله از لسان و قلم آن ذات اقدس مائده روحانی لازم را در اختیار هر مؤمنی می‌گذارد با تلاوت آیات مبارکه و تفکر و تعمق در معانی و مفاهیم آنها و نیز با غوطه‌ور شدن در دریای بیکران بیانات مقدسه‌اش صفات و کمالات الهی در انسان تقویت می‌شود درک روحانی وی ازدیاد می‌یابد و افکارش روشن‌تر می‌شود شخص مؤمن حتی اگر از سواد و تعلیم هم بی‌بهره باشد روح ایمانیش وی را بر درک حقیقت معنوی ظهور حضرت بهاءالله و کشف اسرار مودوعه در آن توانا می‌کند.

وقتی انسان به روح ایمانی فائز می‌شود حالت خضوع پیدا می‌کند تواضع و از خودگذشتگی در حقیقت از نشانه‌های تعالی روحانی هستند در حالیکه غرور و خودستایی دشمن خطرناک انسان می‌باشند.

روح انسان بسبب تعلق به این دنیای خاکی همیشه به روح ایمانی فائز نمی‌شود حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مقدسه روح انسان را به پرنده تشبیه فرموده و پیروان اسم اعظم را چنین مخاطب ساخته‌اند:

مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند. (۲)

مقصد اصلی حضرت بهاء‌الله از تنزیل کلمات مکنونه اینست که انسان را از علائق این عالم فانی منقطع کند و روح وی را از تسلط خطرناک‌ترین دشمنش که نفس خود اوست محافظه نماید کلمات مکنونه تعلیم می‌دهد که چگونه در مثال فوق طیر قلب آدمی می‌تواند بال و پر خود را از آلودگی‌های این عالم پاک کند و طیران خود را بسوی عوالم الهی از سرگیرد.

تعلق و تمسک به این عالم را می‌توان به هر عاملی که روح انسان را از تقرب به آستان الهی منع کند تعبیر کرد حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند که این دنیا و آنچه در اوست برای استفاده انسان خلق شده است انسان حق دارد تمام چیزهای خوب را که می‌تواند بدست آورد دارا شود و از تمام لذات مشروعی که زندگی در اختیارش می‌گذارد محظوظ گردد ولی شخص هرگز نباید به این نعم و لذات دلبستگی پیدا کند آن حضرت همچنین به انسان نصیحت می‌کنند که از موقعیت‌های این حیات چند روزه استفاده کند، برای اصلاح این دنیا بکوشد و در بنای یک نظم بدیع جهانی برای عالم انسانی شرکت نماید.

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح چنین می‌فرمایند:

انّ الذی لن یمنعه شیء عن الله لا بأس علیه لو یزین نفسه بحلل الارض و زینتها و ما خلق فیها لانّ الله خلق کلّ ما فی السموات و الارض لعباده الموحّدين کلوا یا قوم ما احلّ الله علیکم ولا تحرموا انفسکم عن بدایع نعماته ثم اشکروه و کونوا من الشاکرین. (۳)

از طرف دیگر حضرت بهاءالله اغنیا را با عبارات زیر انذار فرموده‌اند:

ای مغروران باموال فانیه بدانید که غنا سدّیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود و بمدینه رضا و تسلیم درنیاید مگر قلیلی پس نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را. (۴)

اگرچه ثروت و غنا ممکن است سدّ محکمی بین انسان و خدا ایجاد کند و با اینکه اشخاص غنی همیشه در معرض خطر عظیم تعلّقات دنیوی قرار دارند ولی نباید از نظر دور داشت که افراد فقیر نیز ممکن است گرفتار تعلّقات مادّی گردند داستان شاه و درویش* که ذیلاً نقل می شود این نکته را آشکار می کند.

گویند زمانی سلطانی بود که از خصائل روحانی بسیاری بهره داشت و اعمال و رفتارش بر اساس عدالت و شفقت استوار بود این سلطان بر حال درویشان غبطه می خورد چه که آنان را می دید که از علائق دنیوی گسسته و از امور دنیای مادّی رسته بودند در کوه و صحرا می گشتند روز به نیایش مولایشان می پرداختند و شب هر جا که می رسیدند به آسانی بخواب می رفتند در نهایت فقر بسر می بردند ولی بنظرشان می رسید که دارای همه جهانند تنها دارائی شان بظاهر لباسی بود که بر تن داشتند و کشکولی که هدایای خوردنی دوستدارانش را در خود جای می داد خلاصه سلطان مجذوب این طرز زندگی درویشانه شده بود.

روزی این شاه درویش معروفی را به قصر خود دعوت نمود سر به پای وی نهاد و رجای درس و نصیحتی در باره انقطاع کرد درویش که از این دعوت بسیار مسرور و محظوظ شده بود چند روزی در قصر شاه بسر برد و هروقت شاه را فارغ و آزاد یافت در باره فضائل انقطاع و زندگی درویشی به نصیحت و موعظه پرداخت شاه بالأخره طریقت درویشی را پذیرفت و یک روز در لباس درویشی و بهمراه آن درویش قصر خود را ترک گفت پس از مسافت چندی که با هم راه پیموده بودند درویش دریافت که کشکولش را در قصر بر جای گذاشته است وی که از این جریان بشدّت نگران شده بود موضوع را با شاه

* درویشان از پیروان دیانت اسلام و غالباً از اهل تصوّف هستند که ترک علائق دنیوی می‌کنند و به نیایش حقّ می‌پردازند و با اعانات دیگران امرار معاش می‌نمایند.

در میان گذاشت و اظهار کرد که نمی‌تواند به سفر خود ادامه دهد و اجازه خواست که برای بازآوردن آن بقصر مراجعت نماید شاه در جواب وی را متذکّر نمود که خود او تمامی قصر و ثروت و قدرت را پشت سر گذاشته و شکوه‌ای ندارد در حالیکه وی که تمامی حیات را بموعظه در باره سجایای انقطاع سپری ساخته اکنون در معرض امتحان قرار گرفته و معلوم شد که چگونه به این عالم یعنی به کشکول کوچک درویشی خود دل بسته بود.

اغلب به اشتباه چنین تصوّر می‌شود که تمسّک به دنیا تنها بداشتن متاع دنیوی است در حالیکه در حقیقت چنین نیست و مغرور بودن به موقّیّت، به علم و سواد، به شغل و مقام و به معروفیّت در اجتماع و بالاتر از همه خودپرستی از عواملی هستند که بین او و خدایش حائل می‌شوند رهائی از این تعلّقات آسان نیست بلکه ممکن است بسیار دردناک باشد و حتی بصورت نبرد روحانی و تلاش دائمی در تمام طول حیات درآید.

کلمات مبارکه مکنونه می‌تواند در آزاد ساختن انسان از بندهای ماده‌پرستی بسیار مؤثر واقع شود و او را در مبارزه و مقابله با نفس پیروز سازد حضرت عبدالبهاء در لوحی که خطاب بیکی از مبلغین امریعی میرزا عبّاس ملقّب به قابل آباده‌ای* صادر فرموده‌اند وی را مأمور می‌کنند که آیات کلمات مبارکه مکنونه را شب و روز بدقت تلاوت و از خدا مسئلت نماید که وی را به اجرای مواعظ جمال مبارک موفق فرماید در همین لوح مبارک حضرت عبدالبهاء این نکته را تصریح می‌فرمایند که کلمات مکنونه تنها برای تلاوت نازل نشده بلکه مقصد حضرت بهاء الله از نزول آن آیات مبارکه این بوده که مؤمنین مواعظ و اوامر حضرتشان را در حیات روزانه خود بموقع اجرا گذارند.

زندگی جناب قابل که وقف خدمت شده بود بروشنی حاکی از تقلیب روحی او است که تا حدودی در اثر تلاوت روزانه کلمات مکنونه حاصل گشته بود.

* آباده از شهرهای تاریخی بهائی شمرده می‌شود چه که مدفن رؤس بیش از دویست تن از شهدای امر است سرهای شهدای نیریز از طریق شیراز بر سر نیزه و به همراه بازماندگان شهدا

به آباده حمل شده و مسئولین این واقعه بازماندگان شهدا را که اغلب از نساء بودند مجبور کرده بودند که قسمتی از راه بین نیریز و آباده را که بیش از دویست میل است پیاده طی کنند.

وی فردی پرشور و شوق، شاعری با قریحه و ذوق، مبلغی مشهور و از همه بالاتر فدائی صمیمی حضرت بهاءالله بود او در سنّ پیری پس از تحمّل تضییقات زیاد و در حالیکه عمری را در سفرهای تبلیغی گذرانده بود دارفانی را وداع گفت قابل فقط چندماه از سال را در خانه و کاشانه با خانواده خود بود و در بقیّه سال مسافات بعیده با الاغ طی می نمود و قریه به قریه و شهر به شهر در سیر و سفر می گذراند همه جا در طول راه مؤمنین را ملاقات می کرد و با روح پرشعله و اشتعالی که داشت و با عشق عمیقی که در دل به حضرت بهاءالله می پروراند آنان را به وجد و طرب و جذب و شوق می آورد یاران را که برای دیدارش جمع می شدند در صورت اقتضا به تلاوت دسته جمعی الواح و اشعار جمال مبارک با لحن دعوت می نمود و خواندن بعضی از اشعار زیبا و روح انگیز را که خود در مدح و ثنای حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله سروده بود به الحان خوش به آنان تعلیم می داد.

در آن زمان نواختن آلات موسیقی از نظر روحانیون اسلام مطلوب و پسندیده تلقی نمی شد و بهمین سبب بهائیان مراقب بودند که مبادا با استفاده از آلات موسیقی عرق عصیّت توده مسلمان را تحریک کنند ولی قابل با استعداد خاصی که داشت با کف زدن این سرودهای عاشقانه و ستاینده را رهبری می نمود و اگر آزادی بیشتری فراهم بود یک طبل خانگی هم به این سرود و بزم عشق بها اضافه می شد مؤمنین که اغلب ستم دیده و تحت فشار بودند آن چند روزی را که قابل در میانشان بود مغتنم می شمردند زیرا وی در هر کجا که قدم می گذاشت شور و شادی می آفرید.

حضرت بهاءالله نزول کلمات مکنونه را چنین توصیف می فرمایند:

عروس معانی بدیعه که ورای پرده های بیان مستور و پنهان بود بعنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت می دهم ای دوستان که نعمت

تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید کذلک تمت النعمة علیکم و علی من فی السموات و الارضین و الحمد لله رب العالمین. (۵)

حضرت بهاءالله در این کتاب ضمن صفحاتی محدود دستورالعمل کافی که ضامن اصلاح عالم و سرور عالمیان است در اختیار نوع انسان گذاشته‌اند آن مظهر الهی به ندای خدائی انسان را به خطاب مبارک "املک قلباً جیداً حسناً" مخاطب می‌سازند قلب را مطلع و مشرق ظهور الهی معرفی می‌کنند و اهمیت تطهیر آن را از نفوذ اشرار متذکر می‌شوند از انسان می‌خواهند که اغیار را از خانه دل براند تا "جانان بمنزل خود درآید" او را از "مجالست اشرار" که "نور جان را بنار حسابان تبدیل نماید" بر حذر می‌دارند و بالاخره آدمی را به بقای روح مطمئن می‌فرمایند حضرت بهاءالله همچنین در این صحیفه نورا با بیان مبارک "انت نوری و نوری لایطفی" تأیید می‌نمایند که خداوند "جوهر نور" خاموشی ناپذیر خود را در انسان به ودیعه گذاشته‌است و با عبارت اطمینان‌بخش "جعلت لک الموت بشاره" مرگ را برای انسان بشارتی معرفی می‌فرمایند حضرت بهاءالله در کتاب کلمات مکنونه این عهد را از انسان می‌گیرند که محبت الهی را در دل پیروراند و او را به تمسک به جبل عدالت و انصاف و گذشت و محبت امر می‌فرمایند "طیب جمیع علّتها" را ذکر الهی معرفی می‌کنند و توجه به حق را در اسحار توصیه می‌فرمایند انسان را نصیحت می‌کنند که خود را از بند تعلقات دنیوی خلاص کند و "ملک بیزوال را بانزالی" از دست ندهد شخص را بخاطر غفلت و انهماک در شهوات و هواهای نفسانی ملامت می‌کنند و او را به اجتناب از حسد و حرص و غرور و خودستائی هدایت می‌نمایند جمال اقدس ابهی در این صحیفه نورا تصریح می‌فرمایند که لسان برای ذکر رب است و شایسته نیست به غیبت و افترا آلوده گردد آنان را که "باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند حباً لله رب العالمین" "بهترین ناس" محسوب و نفوسی را که "بی‌ثمر در ارض ظاهرند" "پست‌ترین ناس" معرفی می‌نمایند حضرت بهاءالله در این کلمات مبارکه عظمت ظهور خویش را بیان و از اینکه تنها نفوس قلبی به آن اقبال کرده و "از آن قلیل"

هم فقط "اقلّ قلبی" "با قلب طاهر و نفس مقدّس" مشهود گشته‌اند اظهار تأسّف می‌کنند از انسان می‌خواهند که از "ظلم" دست خود را "کوتاه" کند و قسم یاد می‌کنند که در این عصر "از ظلم احدی" نگذردند بلای ناگهانی و "عقاب عظیمی" را برای اهل ارض پیش‌بینی می‌کنند و غنا را بمنزله سدی محکم میان "طالب و مطلوب و عاشق و معشوق" محسوب می‌نمایند حال آن غنی را "که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید" نیکو می‌شمارند و قسم یاد می‌کنند که "نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را" از جمیع ناس می‌خواهند که "افعال قدسی" از "هیكل انسانی" ظاهر نمایند (۶) و بالاخره قوا و استعدادات نهفته در انسان را با عبارات زیر توصیف می‌فرمایند:

یا ابن الروح خلقتک غنیاً کیف تفتقر و صنعتک عزیزاً بم تستدلّ و من جوهر العلم اظهرتک لم تستعلم عن دونی و من طین الحبّ عجتک کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأً قیوماً. (۷)

در کلمات مکنونه آیاتی وجود دارند که بتلویح به عهد و میثاق اشاره می‌کنند عهد و میثاقی که بعداً در الواح و صایای حضرت بهاءالله که از طرف آن حضرت به کتاب عهد تسمیه گشته مصرّح و منصوص گردیده است.

حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق امرالله و مبین آیات حضرت بهاءالله معانی بعضی از این تلویحات و اشارات را بیان فرموده‌اند از جمله این آیات قطعه زیر از کلمات مبارکه مکنونه است:

ای دوستان من آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و بسه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلماترا شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود.

ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار کنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز مخواهید و با دل‌های مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید. اگر صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را بنظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود. (۸)

حضرت عبدالبهاء در بیان معانی این قطعه مبارکه "صبح صادق روشن" را ظهور حضرت باب، "شجره انیسا" را حضرت بهاءالله و "فضای قدس مبارک" را قلب انسان تعبیر فرموده و توضیح داده‌اند که مقصد از حضور در ظلّ شجره انیسا در این بیان مبارک اجتماع جسمانی نبوده بلکه روحانی می‌باشد یعنی ندای الهی در فضای قدس نفوس انسانی مرتفع شد ولی آنان به این ندا جواب ندادند و مدهوش گشتند.

حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری معنی اجتماع دوستان را "در ظلّ شجره انیسا" تأسیس عهد و میثاق بها بیان نموده‌اند بفرموده آن حضرت "ربّ مجید در ظلّ شجره انیسا عهد جدیدی بست و میثاق عظیمی بنهاد" (۹) تأسیس این عهد و میثاق در ایام اولیّه رسالت حضرت بهاءالله خود یکی از اسرار این ظهور الهی است حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری توضیح می‌دهند که وقتی که شمس ظهور حضرت بهاءالله بر عالم انسانی طلوع کرد نخستین شعاعی که از آن بر مجتمعات در ظلّ "شجره انیسا" زد شعاع عهد و میثاق بود.

قسمت دیگر از کلمات مکنونه که به عهد و میثاق اشاره می‌کند قطعه زیر است:

ای دوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده‌اید و ملأ اعلیٰ* و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدیرا بر آن عهد قائم نمی‌بینم البتّه غرور و نافرمانی آنرا از قلوب محو نموده بقسمی که اثری از آن باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم (۱۰)

حضرت عبدالبهاء توضیح داده‌اند که عهد جبل فاران اشاره به عهد و میثاق حضرت بهاءالله است که از قلم اعلیٰ در ارض اقدس نازل شده و بعد از صعود آن حضرت اعلام گردیده است.

بالآخره "پر" و "شانه" که در آیات زیر از کلمات مکنونه مذکور است بفرموده حضرت عبدالبهاء اشاره به عهد و میثاق حضرت بهاءالله می‌باشد.

ای پسر هوی تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه

* اجتماع ارواح مقدّسه در عالم بعد

گلویم بخراشی (۱۱)

حضرت بهاءالله در کلمات مبارکه مکنونه به بعضی الواح مانند "لوح پنجم از فردوس" و "لوح یاقوتی" و به سطوری از "اسطر قدس" اشاره می‌فرمایند (۱۲) حضرت عبدالبهاء بروشنی تصریح فرموده‌اند که هیچیک از این الواح و سطور در این عالم نازل نشده و در ملکوت الهی و عوالم آسمانی محفوظ مانده‌اند.

در کلمات مکنونه آیه مبارکه دیگری موجود است که از نظریان کیفیت قدرت ظهور مبارک و عظمت مقام شارع آن حضرت بهاءالله حائز اهمیت زیادی می‌باشد.

ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع ملأ عالین و کرویین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفامنتظر ماندم و رائحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم. ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند. در این وقت حوریّه الهی از قصر روحانی بی‌ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الاّ اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جائز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون. (۱۳)

در این بیان مبارک معنی لغوی "سدره منتهی" آخرین درختی است که پس از آن راه عبور نیست اعراب قدیم در کنار بعضی جاده‌ها درخت می‌کاشته‌اند و آخرین درخت که نشانه انتهای جاده بود سدره المنتهی نامیده می‌شد این اصطلاح که در آثار مبارکه حضرت بهاءالله در مواضع کثیره بکار رفته در بعضی موارد اشاره به عظمت مقام مظهر ظهور الهی است که ورای درک و فهم انسانی است "حوریّه الهی" نیز در الواح مقدّسه حضرت بهاءالله به رمز و استعاره وارد شده و معانی مختلفی دارد*

* به صفحه ۷۳ مراجعه شود

حرف اول و دوم در بیان مبارک فوق بنا به تعبیری که حضرت عبدالبهاء فرموده اند حروف "ب" و "ه" موجود در کلمه بها هستند (۱۴). مفهوم بیان مبارک این است که تنها دو حرف از سه حرف کلمه بها در این دور ظاهر شده و اهمّیت تامّه و قدرت کامله ظهور حضرت بهاءالله که به رمز و تمثیل در سه حرف نام مبارک آن حضرت مودوع و نهفته است هنوز به عالم انسانی افشا نشده و تنها اندازه محدودی از ضیاء و جلال آن برای عالم بشری در این عصر ساطع گردیده است*

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدّسه به این حقیقت با بیانات مبارکه زیر شهادت داده اند:

ثمّ اعلم یا کمال بانّا ما کشفنا الغطاء حقّ الکشف اظهرنا نفسنا علی مقدار طاقة النّاس والّا لو يظهر جمال القدم بجماله لن یقدر ان یشهده احد عمّا خلق بین السّموات و الارض" (۱۵)

* مطابق یک حدیث اسلامی علم شامل بیست و هفت حرف است که تنها دو حرف آن توسط پیامبران قبل از حضرت باب کشف و ظاهر شده است (به صفحه مراجعه شود) ولی بیان مبارک فوق را که در باره سه حرف بهاست نباید با این حدیث اشتباه کرد.

فصل هفتم

یادی از مؤمنین اولیّه

اندکی پس از بازگشت حضرت بهاءالله از سلیمانیه آثار مبارکه نازله از قلم آن حضرت بدست بابیان ایران رسید و به آنان بصیرت تازه و نوید بی اندازه بخشید. مؤمنین به امر بدیع با زیارت آن الواح مقدّسه روح جدید یافتند و برخی چنان به شوق و هیجان آمدند که با بضاعت کم و حتّی پای پیاده عزم کوی جانان نمودند و راه طولانی و پرخطر بغداد را در پیش گرفتند به این امید که به لقای حضرت بهاءالله فائز و اسرار ظهور الهی را که در شرف وقوع بود در وجود مقدّس ایشان کشف و درک نمایند تعدادی از مؤمنین هم که از بصیرت روحانی بهره بیشتر داشتند صرفاً با زیارت آثار مبارکه به عرفان مقام آن حضرت به عنوان من یظهرهالله که موعود حضرت ربّ اعلی بود عارف گشتند.

ملاً رضای محمّدآبادی

یکی از این مؤمنین که نمونه برجسته‌ای از این بصیرت روحانی است ملاً محمّد رضا اهل محمّدآباد از توابع یزد بود ملاً محمّد رضا از روحانیون شهر و به تقوی و بلاغت و شجاعت معروف بود مشارالیه در ایام اولیّه ظهور شریعت بابی به آن گروید و مانند مشعلی نورانی در میان پیروان باب در یزد درخشیدن گرفت داستان زیر نشان می‌دهد که وی چگونه به عرفان مقام حضرت بهاءالله فائز گردید.

اندکی پس از مراجعت حضرت بهاءالله از کردستان یکی از بابیان معروف بنام رضیّ الرّوح که به علم و دانش ممتاز و مشخص بود بقصد تشرف بحضور آن حضرت رهسپار بغداد شد این شخص گرچه به لقای حضرت بهاءالله نائل آمد ولی در آن زمان به شناسائی عظمت و جلال مقام آن حضرت کما هو حقّه آگاه نشد رضیّ الرّوح در بازگشت به یزد قصیده ورقائیه را که از قلم اعلی نازل شده بود در اختیار ملاّرضا گذاشت ملاّرضا صرفاً با زیارت این لوح مبارک بسابقه صفای قلب و روشنی بصیرت به معرفت مقام حضرت بهاءالله عارف شد و از شادی فریاد برآورد "من یظهرهالله بیان ظاهر شد ... بر عرش این کلمات موعود بیان را جالس می‌بینم" (۱)

رضی‌الروح که به حضور مبارک در بغداد رسیده بود با مشاهده این طرز رفتار و گفتار ملاّرضا آشفته و مضطرب شد و اظهار داشت که حضرت بهاءالله خود چنین ادّعائی نکرده‌اند ولی پس از چندی همین رضی‌الروح به جمال اقدس ابهی اقبال کرد و در ظلّ شریعت مقدّسه آن حضرت درآمد و پس از تحمّل تضییقات فراوان در حدود سال ۱۸۶۸ میلادی در یکی از دهات نزدیک یزد بنام مهریز به رتبه شهادت رسید.

شرح حیات ملاّرضا داستان بسیار جالبی است قسمت‌های زیر از شرح حیات وی اقتباس شده‌است.

ملاّرضا به خانواده مشهوری منسوب و بعنوان یک عالم اسلامی تعلیم یافته بود وی بعد از تصدیق امر مبارک سراسر حیات خویش را تا لحظه صعودش که در زندان طهران واقع شد به امر تبلیغ وقف نموده بود ملاّرضا سزاوار آنست که بعنوان یک قهرمان بنام شناخته شود قهرمانی که خداوند قادر متعال در ایّام اولیّه امر برای ابلاغ و اعلان امر خود مبعوث ووی را با شمشیر برنده بیان برای دریدن حجاب نادانی و خرافات موهوب ساخته بود این نفس نفیس بسبب استفاده از همین مواهب بطور مستمر خود را در معرض شکنجه و عذاب قرار میداد فی الحقیقه روزی نبود که از کأس امتحانات شدید بی نصیب ماند و او این جام شداید را با رضایت دل و روان و خشنودی فراوان نوش جان می نمود.

ملاّرضا مبلغی قابل و بی باک بود و از وسعت معلومات بطور استثنائی بهره داشت در قوه بیان و اطلاع بر آیات قرآن و احادیث و احکام دین اسلام نفسی با او برابری نمی توانست کرد زمانی که در زندان طهران مسجون بود چندین بار برای جواب به سؤالات مختلفه در باره امر مبارک در حضور شاهزادگان و وابستگان عالی رتبه دربار سلطنتی احضار شده و در تمام این موارد توانسته بود در اقامه دلیل و برهان بر مخالفان خود غالب شود و مراتب جهل و پوچی افکار آنان را برملا سازد.

ملاّرضا بهیچوجه اهل احتیاط و حساب نبود و هرگز پیش بینی عواقب کار را نمی کرد بلکه در رفتار و کردار و گفتار خود بسیار جسور و صریح‌اللهجه بود همیشه باقتضای وقت و بی پرده و محکم صحبت می کرد ملاّرضا از آنهایی نبود که دنبال موقعیت برای تبلیغ

می‌گردند بلکه با هرکس که ملاقات می‌کرد بزور موقعیت را برای صحبت در باره امر فراهم می‌نمود مسجونیت و اوضاع ملال‌انگیز و ناملایم که همواره وجود داشت قادر نبود روحیه قهرمانی او را فرو نشاند و یا او را از روش دلیرانه‌اش در تبلیغ باز دارد برعکس این ناملایمات فرصت‌های تازه و نیروی روحانی بی‌اندازه برای او بوجود می‌آورد و او این فرصت و نیرو را بدست می‌گرفت و بطور تمام و کمال در تبلیغ مورد استفاده قرار می‌داد وی این حقیقت را نادیده می‌گرفت که بی‌حکمتی و بی‌ملاحظگی او در تبلیغ علنی امر در برابر زندانیان و اولیای متعصب زندان مصائب و مخاطرات تازه نه تنها برای خود او بلکه برای احبای دیگر که در این ناملایمات شریک و سهیم او بودند ایجاد می‌کرد*

ملاّرضا رفتار و افکار مخصوصی داشت که در مقایسه با موازین ما کاملاً غیر عادی بود وی به مقامی رسیده بود که در هر شیئی از اشیاء تابش نور عظمت و جلال حضرت بهاء‌الله را مشاهده می‌نمود عشق به جمال مبارک تمامی وجود او را تحت تأثیر قرار داده بود و او خود تمام قوا و انگیزه‌های دیگر را زیر فرمان این حبّ گذاشته بود.

و اما شرح مفصّلتر احوال ملاّرضا را آقامیرزا حسین زنجانی که مدّتی در حبس طهران با هم بوده اند در تاریخچه مختصر خود نوشته که عیناً در اینجا نقل می‌شود از اینقران:

ذکری از احوال مرد پیر همزنجیر ما:

برخود فرض می‌دانم که شمه‌ای از احوالات جناب ملاّرضا محمدآبادی را بیان کنم البتّه قارئین عظام هم بی‌میل نمی‌باشند چونکه حالات و رفتار

* گرچه حضرت بهاء‌الله پیروان خویش را در تبلیغ امرالله به حکمت مأمور فرموده بودند ولی بنظر می‌رسد ملاّرضا بسبب خصلت ذاتی و شدّت شور و شوق روحانی قادر بر مراعات حکمت نبوده است.

او غیر حالات سایر مردم بود. مردی بود بلند اندام و تکمیل الاعضاء و تمام قوی و ارکانش بحدّ کمال و قوه مشاعرش در غایت انتظام، دانا بود و عالم، مؤمن بود و مستقیم، ممتحن بود و حلیم در اوایل جوانیش و در ایّام شباب صاحب ثروت بود و دارای دولت بعد از تصدیق امر مبارک از کثرت حبّ و یقین فکرهای بلند و خیالات عظیمه داشت و آمال دور

و دراز و آرزوهای بی پایان در سرکه اکسیر کشف کند و یک شهر بسازد مشرق الاذکار از بلور بنا نماید چون می گفت جمالقدم فرموده بلوغ عالم منوط است بظهور دو چیز اس اعظم و صلح امم و بدین جهت اعتقادش بر این بود که باید ظاهراً در عالم ملک اکسیر ظهور یابد و می گفت شاید از من بظهور رسد تا بنیان مشرق الاذکار نهم باسم بهاءالله که نود و پنج ستون داشته باشد و تمام از بلور و ارتفاع ستونها نود و پنج ذرع و نوزده در نه ذرع ارتفاع و پهنای درها و تمام هم طلا و ایوانش هم که معلوم است که چه باید بشود ولی عمرش وفا ننمود.

در استقامت فرید عصر بود و بزجر و شکنجه طاقت بی منتهی را داشت احبای یزد نقل می کنند که بفتوای علما او را در یک روز در هفت رهگذر حکومت بچوب بست ابداً نه فریادی برآورد و نه التماسی کرد بهرگذری که می رسیدند که فرآشها می خواستند چوب بززند اول دستمالش را بزمین پهن می کرد و عبا و عمامه را و جوراب پایش را بروی دستمال می گذاشت بعد خودش پاهایش را بطرف فلکه دراز می کرد و دامنش را بروی خود کشیده می گفت بسم الله مشغول شوید فرآشها هم در نهایت بغض و عداوت آنچه که زور بازویشان بود می زدند بلکه التماس نماید ابداً گله ای از او نمی شنیدند در یک محلی چنان سخت زده بودند گمان نموده بودند که دیگر مرده بعد نگاه می کنند که در زیر دامنش دندانهایش را مسواک می کند.

باری جناب آقاسید اسدالله قمی نقل می کردند بعد از آنکه جناب ملارضا یزدی جواب فرهاد میرزا و نایب السلطنه را سخت و بی پرده گفته بود آنها کمر عداوت بسته و برقتل احباً قیام نمودند و در محبس هم احباً از بی پرده حرف زدن ملارضا رنجیده با ایشان مصاحبت نکردند من با ایشان در یک منزل همکاسه بودم و شبها همزنجیر و از برای محبوسین سارقین و قاتلین صحبت امریه می نمود و تبلیغ می کرد احباً التماس می کردند که آخوند ملارضا قدری حکمت کن و اینقدر بی پرده صحبت مکن خوب نیست آخر احباً بمشهدی علی زندانبان سپردند که قدغن کن که ملارضا در سجن تبلیغ نکند تا بینیم کار ما عاقبت بکجا میانجامد تا آنکه مشهدی علی در صحن زندان ملارضا را با تازیانه به پشت عریان او

بسیار بی اندازه می زند ولی کلمه آخ و غیره نگفته بود بمن خبر آوردند من افسوس خوردم و در صدد دلجوئی برآمدم گفتم زرده تخم مرغ بجای تازیانه ها بمالم ملارضا گفت ای سید اسدالله چه خیال می کنی وقتیکه بمن تازیانه می زدند چون فیل مست بودم ابداً نفهمیدم که چطور زدند چه که در حضور جمال مبارک بودم و با او صحبت می کردم. شخصی بود غلامرضاخان در زندان و از بزرگان طهران بود بعد از تازیانه خوردن ملارضا ایشان بمقام تحقیق برآمدند عاقبت تصدیق کرد و آدم مشتعلی شد از او پرسیده بودند که در زندان مبلغ تو که بود گفته بود تازیانه پرسیده بودند چطور تازیانه زدنی بیاناً گفت که تازیانه خوردن ملارضا و طاقت آوردن آن پیرمرد و حرکت نمودن او حال مرا تغییر داد و متحیر شدم که فی الواقع این چه طاقتی است که در او هست بمقام مجاهده برآمدم و حق را شناختم ولی اگر هزاران دلایل و براهین اقامه می نمودند مثل استقامت ملارضا برای من مفید نبود مبلغ من تازیانه است. مختصر در زندان شخصی یهودی هم مقصر دولت محبوس بود ملا بمن گفت سید اسدالله میدانی این یهودی بدبخت بیچاره در زندان چقدر بر او بد میگذرد چه که مسلمین با او مصاحبت نمی کنند و چیزی باو اعانت نمی نمایند و بحمام راه نمی دهند و لباس هم ندارد بپوشد یا عوض کند بیا بمن کمک کن و این یهودی را در این حوض زندان بشوئیم چه که کسی را ندارد و کسی هم این کار را نمی کند مختصر شخص یهودی را لخت کردیم و در کنار حوض نشاندیم من آب ریختم ملارضا صابون زده شست و کیسه کشید بعد لباس داد پوشید یهودی با این وضع ماها نگران و در بحر حیرت غرق که آیا اینها چه کسند ملکند یا فرشته گفت نمی دانم این مرد چرا بمن اینقدر دلسوز است من اگر خودم می خواستم خود را بشویم اینقدر دقت نمی کردم و ابداً بخود رحم نمی نمودم متحیرم که من کجا و این شخص کجا نه همدینیم و نه هم مذهب ملارضا گفت ای بیچاره کلمه پدر تو مرا وادار نمود ترا شستم و هم بتو دلسوزم ولی تو خود پدر خود را نمی شناسی تا کلمه عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان را بشنوی.

مختصر این ذره فانی میرزا حسین زنجانی شانزده ماه با این وجود مقدس همزنجیر بودم و همکاسه و همراز بودم و همدم طبّابخش بودم رختشویش بودم و جمیع سؤال جواب

زندان و ارسال مرسلو احباً با من بود یعنی همه زحمات بگردن من بود بپزم بشویم وصله کنم همه اینها و هرچه هم میلش می کشید بایستی فراهم کنم.

اینرا هم عرض بکنم که شانزده ماه در خدمت ایشان بودم و آنچه از دستم بر می آمد خدمت نمودم و جمیع آنچه ناله های که در کوچه ها و دکاکین بلند می شد بمن می شنوایند و باسکات آه و ناله های آنها امر می کردند یک دفعه نشد که اظهار تشکر کنند یا یکمرتبه عذر زحمت بخواهند ابدأ در این عوالم سائر نبودند غیر از حق خلق را در میان نمی دیدند می گفتند حمد بجمال قدم که شما را پیش از من برای من اسباب راحتی فراهم کرده که بمن خدمت کنید و مرا خوب نگهدارید بهرکس که چیزی می داد می گفت بدست جمال قدم دادم و از هرکس که چیزی می گرفت می گفت از دست جمال قدم گرفتم حتی روزی جوانی را بزندان آوردند علی نام همدانی بود که با اسم دزدی با ما همزن جیر کردند این جوان پیراهن نداشت ملاّرضا گفت فلانی این بنده جمال قدم است هر چند او خود صاحبش را نمی شناسد بیچاره عریان است خوب ما که یک پیرهنی برای عوضی داریم که در میانمان هست و در گردش است و زیاد هم هست خوب است او را بدهی باین جوان که او هم داشته باشد نمی خواهیم پیراهن زیادی داشته باشیم گفتیم خوب او را تازه شسته ام بگیر این را تو بپوش او را بکن بدهیم این بپوشد بمحض شنیدن این کلمه چنان فریاد برآورد و چنان ناله و زاری نمود که من پشیمان شدم و خیلی متأثر و پریشان گردیدم گفت آخر من پیراهن چرک را چگونه بدست جمال مبارک بدهم چرا این حرف را می زنی مگر بهائی نیستی لیس البرّحتی تنفقوا ممّا تحبّون فرموده پس کی آدم می شوی؟

اکثر اوقات که بعضی از بزرگان که محبوس می شدند یا بودند سؤالاتی از ملاّرضا می نمودند و ایشان بی پرده جواب می دادند و آنها هم بنای سبّ و لعن را می گذاشتند و حرفهای ناسزا می گفتند من عرض می کردم جناب آخوند مقصود اینها سؤال کردن و مطلب فهمیدن نیست مقصدشان سخریه و استهزاء است و سبّ و ناسزاگفتن. می گفتند بکنند بهمه انبیاء سخریه کرده اند چه کردند گفتیم آخر سبّ و لعن می کنند گفت فطرت خودشان را بروز می دهند و الاّ بشمس تف کردن نقصان شمس نمی شود او مقدّس از اینهاست.

باری تا آنکه مظفرالدینشاه که بسیر سلطنت نشستند و احباً امیدواری یافتند که می‌توان اسباب خلاصی محبوسین را فراهم بیاورند در صدد بوده اند بعضی از اماءالرحمن در شاهزاده عبدالعظیم تلگرافی بخود مظفرالدینشاه می‌نمایند و رجای خلاصی ماها را می‌کنند شاه هم به‌امین‌الدوله رجوع می‌نمایند امین‌الدوله هم ما را از فرّاشباشی شاه می‌خواهد و ایشان هم بنایب زندان حکم می‌کند که پنج نفر ما را بخانه امین‌الدوله ببرند جناب آقامحمدقلی عطار و سید فتاح و حاجی ایمان و بنده را بیک زنجیر بستند و ملاّرضا را هم بیک زنجیر کوچک جمعی از سرباز با تفنگ نظامی در اطراف ما و عده‌ای از فرّاشها و نایب از جلو از سبزه میدان بخانه امین‌الدوله با این وضع عازمیم.

بیچاره اماءالله هم بعضی عقب جمعیت بعضی در حول و حوش ما درآمدند و از ملاّرضا می‌ترسند که باز کلمه‌ای بگوید و علت برگشتن ما دوباره بزندان بشود.

تا ما را بمنزل فرّاشباشی امین‌الدوله آوردند وقت گذشت شب پیش آمد زنهائی که مباشر خلاصی ما بودند رفتند و فرّاشباشی زنجیر ما را از گردنمان برداشتند و برای شام از مطبخ امین‌الدوله غذا آوردند خوردیم و با هزاران خیال هم آغوش خوابیدیم تا صبح دمید و آفتاب جهانتاب بدرخشید بیرون رفته وضو گرفتیم و مشغول نماز و مناجات خواندن شدیم و منتظرند که از حاجب‌الدوله مظفرالدینشاه قبض برسد تا ما را مرخص کنند امین‌الدوله با ما بدون سؤال و جواب اذن مرخصی ما را داد در آن حین یکنفر سید پیشمازی با چند نفر طلاب سواره از حضور امین‌الدوله می‌آمد جلو منزل ما رسید و باران هم می‌بارید و فرّاشباشی هم بسید تعارف نموده پائین آمد و نشستند تا باران بگذرد و سید از مرخصی ما مطلع شده میل می‌کند ما را ملاقات کند فرّاش آمد گفت آقا شما را می‌خواهد ببیند بیائید آن اطاق گفتیم راستش این است که ما حالت آمدن و دیدن نداریم جناب ملاّرضا بلند شد گفت من دارم بروم ببینم چه می‌گوید آنچه اصرار کردیم که نرود گوش نداد التماس نمودیم بخرجش نرفت آقامحمدقلی گفت خدا از شرّ آخوند و آن سید ما را حفظ نماید آخوند رفت ما منتظریم که آیا چه واقع شود عاقبت بخیر بگذرد یا بشرّ ربع ساعت نگذشت

که صدای قیل و قال از آن اطاق بلند شد طلاب ملاّرضا را کتک‌زنان فحش می‌دهند و از اطاق بیرون می‌کنند.

مختصر سیّد پیشنماز عریضه‌ای به امین‌الدّوله می‌نویسد که این پیرمرد بابی جسور را مرخص نمودن کار عاقل نیست سبب ضوضا و هم بدنامی تو می‌شود ابدأ مرخصی او جایز نیست امین‌الدّوله می‌گوید زنجانیها بروند آخوند باشد تا من خودم او را بینم باری من دیدم ملاّرضا دوباره بزندان رفتنی شد دلم بشعله درآمد گوئی کوره آهنگری در قلب من گذاشتند بنایب زندان گفتم برای خدا نوعی بکن که این مرد دوباره بزندان نرود و قول می‌دهم که از برای تو هفت تومان خدمتانه بدهم چونکه این مرد پیر است و کسی را ندارد که پرستاری او بکند که در وقتش نان و آبش را بدهد راضیم که او را مرخص کنند و مرا بجای او ببرند بین می‌توانی این کار را بکنی.

نایب هم مزور بود و قبول کرد که او را دیگر بزندان نبرد بیاورد بدست ما بدهد ولی بعد از مرخصی از خانه امین‌الدّوله همانوقت هم او را بزندان برده بود فردایش خبردار شدیم باز حاجی ایمان بدیدنش رفت آتش ترشی خواسته بود برد و خرجی هم بعلاوه داده بود ولی از بی‌پرستاری و از عدم اکل و شرب با قاعده و هم از عناد زندانیان از تشنگی و گرسنگی ده روز بعد از مرخص شدن ماها در زندان جان را بجانان تسلیم نموده بود و از زحمات کون رسته باسایش ابدی می‌رسد.

دو لوح مبارکی که از قلم حضرت عبدالبهاء به یادبود جاودانی ملاّرضا صادر شده شاهد عظمت مقام این نفس نفیس بعنوان مبلغ امرالله و شهید فی سبیل الله و نمونه قهرمانی در خدمت به شریعت الله می‌باشد. (۲)

ملاّرضا تنها با زیارت یکی از الواح مبارکه حضرت بهاءالله به عرفان مقام آن حضرت فائز شد ولی نفوس دیگری بودند که گرچه با خلوص و صمیمیت در جستجوی حقیقت می‌گشتند ولی چون از این بصیرت محروم بودند و بسبب علم و سوادی که داشتند مدّتی طول کشید تا به شناسائی صحّت و اعتبار پیام حضرت بهاءالله نائل گردند.

نبیل اکبر

در بین نفوسی که به بغداد رهسپار و بحضور حضرت بهاءالله مشرف شدند ملا محمد قائنی که بعداً از طرف جمال مبارک به نبیل اکبر* ملقب گردید بی شبهه در علم و دانش از همه ممتاز بود این نفس بزرگوار با خصائل و سجایای فوق العاده و عقل و درایت بی اندازه موهوب بود بحدی که بعضی وی را در میان علما و دانشمندان نادره دوران می شمردند رفعت مقام مشارالیه را از این حقیقت می توان قضاوت نمود که پس از چند سال تحصیل در وطن در حدود شش سال هم در عراق به فراگرفتن الهیات و سایر مواضع مربوط به فقه اسلامی گذراند استاد وی مجتهد معروف کربلا شیخ مرتضی انصاری پیشوای جامعه شیعه بود که نسبت به امر مبارک نظر خوشی داشت شیخ مرتضی عالمی روحانی بود که موازین دقیق و معیارهای سختی در اجتهاد داشت و بهمین سبب بطوری که مشهور است در تمامی دوران خدمتش تنها به سه نفر عنوان مجتهد داده بود که یکی از آنان

* با نبیل اعظم مؤرخ معروف بهائی و نویسنده کتاب مطالع الانوار اشتباه نشود.

نبیل اکبر بود حضرت بهاءالله در آثار مقدسه خویش شیخ مرتضی را ستوده و او را در عداد علمائی محسوب فرموده اند که "فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند".*

حضرت عبدالبهاء نیز آن مجتهد بزرگوار را بعنوان "عالم جلیل نحیر و فاضل نبیل شهیر خاتمة المحققین" (۳) توصیف فرموده اند.

جناب نبیل اکبر در ایران بعنوان یکی از برجسته ترین علما شناخته می شد و آوازه علم و دانشش در سرتاسر آن سرزمین پیچیده بود می گویند مشارالیه زمانی بطور ناشناس در ایالت دورافتاده کرمان در برابر تعدادی از علما و روحانیون سخن رانده بود مستمعین که از هویت واقعی سخنران خبر نداشتند در تحسین و تمجید نطق و بیان عالی وی غرق حیرت شده و بعضی گفته بودند در تمامی کشور ایران تنها کسی که می توانسته در میدان علم و عرفان با چنین مرد فاضلی رقابت کند ملا محمد قائنی معروف (یعنی در حقیقت خود نبیل اکبر) بوده است.

نبیل اکبر در حدود سال ۱۸۵۳ به امر حضرت باب گرید و شش سال بعد از آن زمانیکه در بغداد سکونت داشت بحضور حضرت بهاءالله مشرف شد جمال مبارک ایشان را

بگرمی بحضور پذیرفتند و اجازه فرمودند که در اطاقهای خارجی بیت مبارک که معمولاً برای پذیرائی از زائرین اختصاص داشت منزل کند و بعلاوه میرزا آقاجان را بعنوان مهماندار وی تعیین نمودند شرح زیر قسمتی از سخنان شفاهی نبیل اکبر است که در باره وقایع آن چند روز اقامت در بیت مبارک بیان نموده است.

روزی از روزها طرف عصری با جناب آخوند ملاّ محمد صادق خراسانی معروف به مقدّس ۴ که شخصی عالم و فاضل و بسیار وقور و جلیل القدر بود نشسته و مشغول صحبت بودیم که در این اثناء حضرت بهاءالله در حالتیکه دست شاهزاده ملک آرا در دست مبارکش بود از کوچه وارد بیرونی شدند بمحض ورود جناب مقدّس خراسانی که هیکل وقار بود بی اختیار بلند شده روی قدمهای حضرت بهاءالله افتاد حضرت بهاءالله را این حرکت ناپسند آمده با چهره افروخته فرمودند

* نقل از کتاب قرن بدیع ص ۲۹۵

آخوند برخیزید این مریدبازیهها را موقوف کنید و فوراً با ملک آرا بیرون رفتند اینجانب خیلی متعجب و متحیر شدم و از مثل جناب مقدّس شخصی ظهور چنین حرکتی را بعید دانستم و چون خوش نیامدن حضرت بهاءالله را هم مشاهده نمودم لهذا زبان اعتراض گشودم و جناب مقدّس را ملامت کردم که شما علاوه بر مراتب و مقامات علمی کسی هستید که ادراک خدمت حضرت نقطه اولی را نموده اید و از حروف ثانی و شهدای بیان* محسوسید هر چند حضرت بهاءالله محترم و از اجله نفوس و اکابر ایران و اعظم وزراء دولت شمرده می شوند و بجهت این امر بحبس و زندان افتادند و مبتلا بتاراج و تالان شدند و عاقبت سرگون و اخراج بلد گردیدند معذک این حرکت شما نسبت بایشان حرکت عبد ذلیل نسبت بمولای جلیل بود. جناب مقدّس بالمره در مقام جواب برنیامد و بحالت انجذاب برقرار بود فقط مسرورانه همینقدر فرمود نسئل الله ان یکشف لک الغطاء و اجزل فی العطاء و افاض علی جنابک بالموهبة الکبری. از آن وقت بعد در روش و سلوک حضرت بهاءالله نظر را دقیق نمودم و سرّاً در مقام تحقیق برآمدم هر قدر بیشتر مداقه کردم چیزیکه دلیل بر ادعای مقامی باشد کمتر یافتم جز خضوع و خشوع و اظهار مقام عبودیت و فنا قولاً و فعلاً

مشاهده نمودم بطوری که امر بر امثال من بغایت مشتبه شده خود را از هر جهت برتر و اقدم می‌شمردم و بهمین خیال واهی در همه اوقات در مجالس و محافل بصدر می‌نشستم و در مقام صحبت فرصت به ایشان و احدی نمی‌دادم. تا آنکه یکروز طرف عصری در بیت مبارک در همان تالار بزرگ که بحکم الهی مطاف اهل بهاست بامر حضرت بهاءالله محفلی منعقد و جمعی از محبین از هر قبیل مردمان حاضر گشتند باز عادتاً اینجانب بر همه مصدّر و حضرت بهاءالله در ردیف نفوس تقریباً در وسط جلوس فرمودند

* حضرت باب تعدادی از پیروان خود را بعنوان شهداء بیان یعنی امّالکتاب دور بابی تعیین و تسمیه فرموده بودند کار این نفوس این بود که تا زمان ظهور من یظهره الله (حضرت بهاءالله) باعتبار و اصالت کتاب بیان بعنوان کلام الهی شهادت دهند و با ظهور من یظهره الله وظیفه آنان بعنوان شهدا خاتمه می‌یافت.

و بدست مبارک چای می‌ریختند. در این اثناء مسئله عریضه‌ای مطرح مذاکره گشت چون گمان جواب صواب و حل مسئله را در عهده دیگری نمی‌دیدم شروع بجواب و کشف حجاب نمودم همه حضار ساکت و صامت و متوجه استماع گفتار اینجانب بودند جز اینکه حضرت بهاءالله گاه گاهی در ضمن تصدیق فی الجمله تصرّفی در آنچه می‌گفتم می‌نمودند و بعبارة اخری توضیحی در آن مقام می‌دادند تا اندک اندک تصرّف را زیاد فرمودند کار بجائی کشید که فانی ساکت و ایشان ناطق شدند و بطوری بیان مبارک در آن موضوع اوج گرفت و بحر بیان بقسمی بموج آمد که مضطرب و مندهش گشتم. انتهی.

این بود عین یادداشت جناب شیخ محمد علی قائنی که ناتمام است و معلوم می‌شود که مجال نگارش بقیه آنرا ننموده. اما تتمه سرگذشت آن شب بطوری که از نفوس متعدده بخصوص آقارضای سعادت می‌گفتند که خود چندین بار از جناب فاضل شنیده این است که هنگامی که حضرت بهاءالله صحبت را ادامه دادند پس از چند دقیقه که فاضل آن بحر عظیم را متلاطم و امواج معانی را متفاهم دید بقدری مطالب مطمئن و بدیع و مهیمن و منبع بود که از حال اضطراب و انده‌اش رفته رفته بحال انصعاق افتاد و چنان خود را باخته بود که گوشش دیگر بیانات مبارک را نمی‌شنید و فقط از حرکت شفتین ایشان

ملتفت می‌شد که هنوز کوثر بیان و سلسبیل عرفان از فم مطهر جاری است و از جلوس خود در صدر مجلس بقدری خجل و پریشان بود که بکمال بی‌صبری انتظار تمام شدن بیان جمال مبارک را داشت که مکان خود را تغییر دهد تا وقتی که دید لبهای مبارک از حرکت ایستاد پس بلافاصله مثل گنجشک ضعیفی که از چنگال شاهین رها شده باشد برخاسته بیرون شتافت و در آنجا سه مرتبه سر را بر دیوار زد و خود را ملامت نمود که خاک برسرت که تا این مدت چشم حق‌بینت کور بود. (۵)

سرانجام دیدگان بصیرت نبیل باز شد وی بار دیگر در کاظمین در منزل شخصی بنام حاجی عبدالمجید شیرازی بحضور حضرت بهاء‌الله رسید هیکل مبارک در این ملاقات در باره اسرار خلقت و منشأ آن بیاناتی فرمودند و در اینجا بود که عوالم جدیدی از معانی و مفاهیم بدیع بر وجه نبیل اکبر گشوده شد وی هریک از کلمات نازله از لسان مبارک را چون گوهر گرانبها یافت و آنچه را که در تمامی طول حیات خود شنیده و تحصیل کرده بود در برابر بیانات مبارک چون گفتار کودکان مشاهده نمود در این مقام نبیل اکبر تصمیم گرفت که مستقیماً از حضور حضرت بهاء‌الله در باره مقام حضرتشان استفسار کند و بهمین منظور عریضه‌ای نوشت و از حضرت عبدالبهاء رجا نمود که آن را بحضور مبارک تقدیم کند روز بعد نبیل بدریافت لوحی که در آن حضرت بهاء‌الله بمقام عظیم خود اشاره فرموده بودند مفتخر شد با زیارت این لوح مبارک جستجوی نبیل اکبر در کشف حقیقت پایان رسید وی عریضه دیگری حضور مبارک تقدیم و طی آن در کمال خضوع و خشوع مراتب اذعان و اعتراف خود را به مظهریت کلیه الهیه آن حضرت معروض و هدایت مبارک را در سبیل خدمت استدعا نمود حضرت بهاء‌الله او را مأمور فرمودند که به ایران باز گردد و به تبلیغ امر الهی پردازد.

نبیل اکبر از آن پس حیات خود را وقف خدمت امرالله نمود و به صدمات و تضییقات شدیدۀ وارده از دشمنان مبتلا گشت این نفس جلیل در میدان خدمت و جانفشانی به چنان مقام رفیعی ارتقاء یافت که تعداد قلیلی از حواریون حضرت بهاء‌الله می‌توانند با آن برابری نمایند نبیل قائنی در سال ۱۸۹۲ اندکی پس از صعود جمال مبارک درگذشت و

جسد مبارکش در شهر بخارا بخاک سپرده شد حضرت عبدالبهاء دستور فرمودند که نه نفر از احبّاء بالنّیابه از حضرتشان مرقد آن متصاعد الی الله را زیارت و زیارت نامه مخصوصی را که به اعزاز وی از قلم مبارک صادر شده بود تلاوت کنند چند سال بعد حضرت عبدالبهاء برادرزاده نبیل اکبر را مأمور نمودند که جسد آن نفس نفیس را از بخارا به عشق آباد منتقل کند حکمت این دستور مبارک بزودی آشکار شد چه که اندکی پس از این انتقال قبرستان بخارا به دستور اولیای امور حکومت خراب گردید.

بسیاری از بابیان بهمان ترتیبی که نبیل اکبر بحضور حضرت بهاء الله مشرف و به مشاهده نور الهی موفق شده بود به شرف لقا و فوز ایمان مفتخر گشتند بعضی از آنان از اهل علم بودند و برخی دیگر از تعلیم بهره ای نداشتند ولی همه آنان در محضر حضرت بهاء الله نشستند و هریک به نسبت استعداد خود از فیوضات روحانی حضرتش حصّه ای گرفتند بسیاری از الواح جمال مبارک که در آن دوره از زمان نازل شده به اعزاز این نفوس جلیله بوده است.

فصل هشتم

هفت وادی

یکی از آثار مقدسه حضرت بهاءالله که پس از بازگشت آن حضرت از سلیمانیه نازل شده هفت وادی است که در زمینه مسائل عرفانی شاهکاری ممتاز و مشخص است این رساله در جواب سؤالات شیخ محی الدین که قاضی شهر خانقین و از پیروان طریقت تصوف بوده صادر شده شیخ محی الدین گرچه پیرو آئین بابی نبود ولی بحضرت بهاءالله بدیده ستایش و تحسین می نگریست و طی نامه ای نکات و سؤالات چندی در باره مسائل عرفانی با آن حضرت مطرح نموده بود.

موضوع اصلی هفت وادی سیر و سلوک روح انسانی از مقرر خود در این عالم فانی به عوالم تقرب در ساحت الهی است پیروان طریقت تصوف با مراحل هفت گانه این سفر روحانی آشنا بوده اند چه که فریدالدین عطار که از مفسرین برجسته دوره های اولیه صوفیگری بوده قبلاً در باره آنها سخن گفته بود حال حضرت بهاءالله با نزول این رساله مبارکه اهمیّت این مراحل هفت گانه و مفاهیم و معانی عمیق آنها را بنحوی بدیع تشریح می فرمایند.

ابتدای این رساله مبارکه در باره "وادی طلب" است و در آن کیفیت سیر و سفری که طالب حقیقی باید در سبیل نیل به مقصود خود یعنی شناسائی مظهر ظهور الهی در این عصر در پیش گیرد توصیف گردیده است سالکین این سبیل باید قبل از هر چیز "دل را که منبع خزینه الهیه است از هرنقشی پاک کنند و از تقلید که از اثر آباء و اجداد است اعراض نمایند و ابواب دوستی و دشمنی را با کلّ اهل ارض مسدود کنند" (۱) طالب صادق در این سفر باید "آنچه دیده و شنیده و فهمیده" همه را نثار کند (۲) و به ذوق و شوق و صبر که از شرایط اساسی وادی طلب است تمسک نماید.

قدم دوم "وادی عشق" است سالک در این مرحله چون پروانه ایست که شعله آتش را یافته و برای رسیدن به آن به چرخش پرداخته و هر لحظه به آن نزدیک می شود تا خود را سوخته فدا می نماید.

وادی عشق مرحله‌ایست که در آن قلب طالب تحت تأثیر عظمت و جلال مظهر الهی که در طلبش کوشیده و یافته‌است قرار می‌گیرد در این مرحله شخص مؤمن نه دلیل می‌شناسد نه برهان چه که در بند عشق محبوب حقیقی افتاده و قلبش شیفته و منجذب یار روحانی گردیده‌است.

فی الحقیقه سرگذشت همه شرایع و ادیان به لسان عشق تحریر گشته‌است در ایام اولیّه ظهور امر مبارک از هزاران نفوسی که با مظهر ظهور الهی ارتباط یافته منجذب و مؤمن شدند بعضی با وجود اینکه در باره تاریخ، تعالیم و احکام امر الهی و دلایل حقانیت آن اطلاعات کمی داشتند حضرت باب و حضرت بهاءالله را می‌پرستیدند این نفوس بطوری از ریح بیانات آن هیاکل مقدّسه سرمست بودند که اگر اقتضا می‌نمود جان خود را برایگان و به طیب خاطر نثار می‌کردند عشق و وله مؤمنین چنان شدید بود که بعضی در حین تشرف بحضور جمال مبارک رجای شهادت در ره محبوب می‌نمودند و برخی چنان مجذوب قدرت و عظمت حضرتش می‌شدند که حتی تاب تصور مفارقت از آن هیکل نورانی را نداشتند.

از جمله هنگامی که خبر سرگونی قریب الوقوع حضرت بهاءالله از بغداد به اصحاب رسید کلّ یکباره غرق دریای حسرت و حیرت شدند در شب اول پس از استماع این خبر نفسی طعام نخورد و احدی بخواب نرفت و بسیاری عزم کردند که اگر از همراهی با هیکل مبارک در این سفر ممنوع و محروم شوند قصد جان خویش نمایند شبهه‌ای نیست که اگر بیانات نصیحیه و خطابات حکیمانه حضرت بهاءالله نبود این اصحاب، عاشقان جمال جانان نیت خود را به مرحله اجرا می‌گذاشتند تنها این مواعظ آرام کننده بود که آنانرا تسلیت داد و آماده تسلیم و رضا در برابر مشیّت الهی نمود.

هیچ داستانی نمی‌تواند به اندازه داستان حاجی محمد جعفر تبریزی این عشق جانسوز اصحاب را به حضرت بهاءالله تصویر کند مشارالیه از مؤمنین جانفشانی بود که ابتدا در بغداد بحضور مبارک رسید و به عرفان مقام آن حضرت فائز شد و حیاتش را وقف خدمت مولای خود نمود زمانی که حضرت بهاءالله در ادرنه استقرار یافتند حاجی جعفر به‌مراه

برادرش که او نیز مؤمن بود به آن شهر شتافت و در آنجا مسکن گزید این شخص بحدی شیفته جمال مبارک بود که وقتی دریافت که اولیای امور نام او را در زمره همراهان آن حضرت به عکا منظور نداشته‌اند بدست خود گلوی خویش را برید و اگر بعضی از اصحاب بموقع نرسیده بودند از مرگ حتمی نجات نمی‌یافت در اثر این واقعه مسئولان امر که ابتدا در منع اصحاب از همراهی با حضرت بهاء‌الله به عکا نهایت سختگیری داشتند تصمیم خود را عوض کردند و اجازه دادند که اغلب احباب به‌مراه آن حضرت سفر نمایند باری حاجی جعفر حالش هنوز خطرناک بود و در حالیکه خون از گلویش فوران داشت برای معالجه به بیمارستان منتقل شد اولیای امور بوی قول دادند که وقتی جراحتش ترمیم یابد اجازه خواهد داشت که با برادر خود به عکا روانه شود بدین ترتیب دو ماه بعد هر دو برادر به عکا وارد شدند و در سجن اعظم به حضرت بهاء‌الله ملحق گشتند.

قسمت سوم در سفر هفت وادی "معرفت" است. معرفت الهی که در این وادی بدان اشاره می‌شود چیزی نیست که بر اساس علم اکتسابی استوار شده باشد بلکه نور این معرفت از طریق قلب بر انسان طالع می‌شود. غرور به علم و موقیّت حتی اغلب مانع از رسیدن نور معرفت به قلب می‌گردد در وادی معرفت روح انسان به عرفان حقیقت نائل می‌شود و به درجه ایقان می‌رسد سالک در این وادی "چشم بصیرتش باز شود و با حبیب خود برآز مشغول گردد" (۳) انسان بصیرت تازه می‌یابد و درک اسرار خلقت و ظهور الهی را آغاز می‌کند چنین شخصی وقتی با درد و بلا روبرو می‌شود دیگر دچار افسردگی نمی‌گردد بلکه حکمت آنها را درک می‌کند و با حالت تسلیم و رضا با آنها مقابل می‌شود چه که مسافران حدیقه عرفان "آخر را در اول بینند" (۴) و پی به این حقیقت برند که بلایا و مصائب بالمآل موهبت الهی محسوب می‌شود سالک سبیل حق در هر چیزی حکمتی مشاهده کند و "در این رتبه قضا را رضا دهد و جنگ را صلح بیند و در فنا معانی بقا درک نماید ... در بحر قطره بیند و در قطره اسرار بحر ملاحظه کند". (۵)

مرحله بعدی در این سفر "مقام توحید" است که در آن سالک حقیقی از عالم تحدید به عالم اطلاق ارتقاء می‌یابد وی در این مرحله عالم خلقت را دیگر به صورت ظاهری که

زائیده محدودیت دیدگان عنصری است نمی‌بیند بلکه آن را بشکل واقعی و با بصیرت روحانی مشاهده می‌کند وی به این نکته پی می‌برد که هر یک از مخلوقات بحسب قابلیت خود مظهر بعضی از صفات الهیه هستند و نیز بر این حقیقت آگاه می‌شود که درجه این مظهریت صفات الهی در عوالم مختلف خلقت متفاوتست.

وقتی انسان در طبقات بالای جو سیر می‌کند می‌تواند با دید وسیعی دنیای زمینی را تماشا کند سالک راه حقیقت نیز که از قفس نفس و هوی آزاد شده و از قیود حدود رهائی یافته در عالم اطلاق داخل می‌شود و وسعت نظرش بدرجه‌ای می‌رسد که دیگر بخود نمی‌اندیشد و تعلق به این جهان نشان نمی‌دهد در هر شیء از اشیاء آثار و نشانه‌های خدا را می‌بیند "در اشیاء بنظر توحید مشاهده کند و اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان بیند و انوار توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر مشاهده کند" در این وادی جایی برای نفس پرستی و انانیت وجود ندارد روح در این جا "به خلوتخانه دوست قدم گذارد و محرم سرادق محبوب شود ... وصف و اسم و رسم از خود نبیند وصف خود را در وصف حق بیند". (۶)

سالک سبیل حقیقت پس از نیل به این مقام رفیع انقطاع از تمام عالم مخلوقات بی‌نیاز می‌شود و وارد "مدینه استغناء" می‌گردد وی در این مرحله گرچه ممکن است بظاهر فقیر باشد ولی در معنی و باطن از موهبت ثروت و قدرت روحانی بهره‌مند است.

تاریخ امر حاکی از داستان‌های زیادی از مؤمنین اولیه است که مقام بلند و موقعیت بیمانند در اجتماع داشته و از زندگی مجلل برخوردار بوده‌اند این نفوس پس از استظلال در ظل امر مورد تجاوز دشمنان قرار گرفته مکنت و مقام ظاهری را از دست دادند هجوم فقر و متاعب و تضییقات و مصائب در بسیاری از این نفوس که دلبستگی به متاع دنیوی نداشتند و به "وادی استغناء" ارتقاء یافته بودند تأثیری نبخشید در حقیقت پستی و بلندیهای این جهان حاکی قدرت آن نداشت که ایمان آنان را ضعیف کند و آرامش و صفای باطنشان را بهم زند.

احساس سرور و حبور یکی از خصایص مؤمن حقیقی است ولی این مسرت روحانی با حیاتی که بر اساس خواسته‌ها و لذات جهان مادی استوار باشد قابل حصول نیست سروری که از زندگی مادی حاصل می‌شود زودگذر و در حقیقت غمی است که بشکل سرور ظاهر می‌شود تنها نفوسی که به وادی قناعت وارد شده‌باشند می‌توانند با وجود ابتلای به شداید و بلیات از مسرت حقیقی برخوردار گردند حضرت بهاءالله بیان می‌فرماید که سالک در وادی استغناء "حجاب‌های فقر را می‌سوزد... از حزن بسرور آید و از غم بفرح راجع شود قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید" (۷)

حیات حضرت عبدالبهاء مثل اعلائی تعالیم حضرت بهاءالله سرمشق و نمونه بارزی از مسرت واقعی است آن حضرت از سنّ نه سالگی در تمام شداید و تضییقات وارده بر پدر بزرگوارشان شریک و سهیم بودند و مدتّ چهل سال در زندان دو سلطان مستبد عثمانی در عکا گذراندند با وجود این در سراسر آن سالهای مظلّم و تاریک در بین اصحاب بیش از همه قرین سرور و حبور بودند و تمام نفوسی را که به ملاقات حضرتشان می‌رفتند از محبت فوق‌العاده خود سیراب می‌ساختند.

حضرت عبدالبهاء چند سال پس از رهائی از زندان این حقیقت را با بیانات زیر تأکید فرمودند:

آزادی ارتباطی با مکان ندارد بلکه فرع بر مقتضیات و شرایط است من در زندان سرور بودم زیرا آن ایّام و اوقات همه در سبیل خدمت می‌گذشت برای من زندان آزادی بود و زحمت راحت دیده می‌شد تحقیر عبارت از تعزیز بود و ملمات حیات شمرده می‌شد بهمین سبب من در تمام ایّام سجن غرق سرور بودم وقتی انسان از زندان نفس آزاد می‌شود به آزادی حقیقی می‌رسد زیرا نفس بزرگترین حبس برای آدمی است اگر انسان خود را از این حبس آزاد کند هرگز مسجون نمی‌شود ولی تا وقتی که شخص این تقلیب خطیر روحی را نپذیرد به آزادی واقعی فائز نمی‌شود و این پذیرش نباید با تسلیم اجباری باشد بلکه باید با رضایت همراه با شادمانی انجام گیرد. (ترجمه) (۸)

سالک پس از استغناء به "وادی حیرت" واصل و "محو جمال ذوالجلال می شود" (۹) مانند شناگری که در اقیانوس بیکران می جهد و یکباره به وسعت بی حد و مرز و عمق پیمایش ناپذیر آن پی می برد سالک این سبیل نیز عظمت خلقت و حدود بی منتهای آن را مشاهده می کند با چشم بینا و دید روشن و بی غشا به کشف اسرار معنوی ظهور الهی موقف می شود و از یک سر به هزاران اسرار دیگر راه می یابد "در هر آن عالم بدیعی و خلق جدیدی مشاهده کند و حیرت بر حیرت افزاید محو صنع جدید سلطان احدیه شود" (۱۰) وادی آخر در این سیر و سلوک وادی "فقر حقیقی و فنای اصلی" است که "منتهی رتبه عارفان و منتهی وطن عاشقان" می باشد (۱۱)

حضرت بهاء الله می فرمایند:

این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای بمقصود است و در این مقام که ذکر فقر می شود یعنی فقیر است از آنچه در عالم خلق است و غنی است بآنچه در عوالم حق است زیرا که عاشق صادق و حبیب موافق چون بلقای محبوب و معشوق رسید از پرتو جمال محبوب و آتش قلب حبیب ناری مشتعل شود و جمیع سرادقات و حجابات را بسوزاند بلکه آنچه با اوست حتی مغز و پوست محترق گردد و جز دوست چیزی نماند. (۱۲)

سید اسمعیل زواره ای (ذبیح)

بعضی از مؤمنین اولیه که به حضور حضرت بهاء الله مشرف شدند به این مقام بلند که در لوح مبارک فوق اشاره شده رسیدند این نفوس نور الهی را که در هیکل عنصری آن حضرت مکنون بود بیک نگاه دیدند و چنان تحت تأثیر آن نور خیره کننده قرار گرفتند که تاب ادامه حیات در این جهان تاریک در خود نیافتند.

یکی از این مؤمنین سید اسمعیل زواره ای بود که از طرف حضرت بهاء الله بلقب ذبیح ملقب گشته بود* سید اسمعیل زواره ای مردی مؤمن و مخلص بود

* این سید اسمعیل را نباید با حاجی محمد اسماعیل کاشانی که او هم لقب ذبیح داشت اشتباه نمود در جلد دوم کتاب ذکر این شخص اخیر خواهد آمد.

و بسبب تقوی و حسن رفتار و علم و عرفان مورد احترام عمیق دیگران بود وی در اوایل ظهور امر بدیع به شریعت بیان گروید و هنگام اقامت حضرت باب در اصفهان در منزل امام جمعه بحضور آن حضرت رسید و حین نزول تفسیر بر سوره العصر در محضر مبارک حضور داشت سرعت نزول آن سوره مفصل و قدرت بیان آن حضرت حین تلاوت آیات نازل در حضور جمعی از علمای برجسته که مشرف شده بودند ذبیح را چنان تحت تأثیر قرار داد که در جرگه مؤمنین صمیمی درآمد تقریباً ده سال پس از آن ذبیح به بغداد رفت و افتخار تشرّف به حضور حضرت بهاءالله را یافت وی در بغداد با یکی از مؤمنین که در نزدیکی بیت مبارک حضرت بهاءالله منزل داشت می‌زیست آقامحمدرضا مهمان‌دار ذبیح حضرت بهاءالله را به خانه خود دعوت و از حضور مبارک رجا نمود که اجازه دهند افتخار میزبانی آن حضرت را داشته باشد جمال مبارک این دعوت را قبول و در بعد از ظهر یکی از روزها آقامحمدرضا را به این موهبت متباهی فرمودند.

حضرت بهاءالله در کتاب بدیع که چندسال بعد از آن در ادرنه نازل شده شرح ملاقات خود را با ذبیح در منزل آقامحمدرضا تشریح می‌فرمایند طبق رسوم آنزمان میزبان چندین سینی میوه و شیرینی تدارک دیده بود جمال مبارک از ذبیح دعوت نمودند که از این خوردنی‌ها تناول کند ولی وی از ساحت مبارک عاجزانه رجا نمود که بجای آن موائد بصرف فضل و موهبت از مائده آسمانی خزانه مکنون علم لدنی حضرتش سهمی به او عطا فرمایند حضرت بهاءالله این استدعای ذبیح را قبول و به او امر فرمودند در حضور مبارک جلوس کند و به بیانات حضرتش گوش دهد بیانات حضرت بهاءالله با قدرت و عظمت بی سابقه همراه و با مفاهیم و معانی روحانی سرشار و به شهادت حضرتشان غیرقابل تصوّر و توصیف بود.

ذبیح در اثر استماع بیانات مبارک در آن روز روح تازه یافت و عوالم روحانی در برابر چشمانش باز شد وی بعد از این تشرّف مست نشئه روحانی گشت مفتون جمال اقدس ابهی شد و عشق به آن حضرت در قلبش روز بروز افزون‌تر گردید ذبیح برای ابراز تعظیم و تکریم و اظهار محویّت و فنا نسبت به هیکل اقدس کار جاروکشی آستانه بیت مبارک را در

صبح‌ها بر عهده گرفت برطبق رسوم آن زمان یکی از وظایف خدمتکار هر خانه جارو کردن آستانه در ورودی خانه بود ذبیح برای نشان دادن مراتب تواضع و افتادگی بجای بکار بردن جارو از عمامه سبزرنگش که نشانه سیادت و شرافت موروثی بود برای جارو کردن آستانه بیت مبارک استفاده می نمود و پس از انجام این خدمت ذرات خاک را که از مسیر اقدام مولای محبوبش جمع کرده بود در عبای خود می پیچید و بدون اینکه اجازه دهد کسی پا روی آنها گذارد آنها را تا رودخانه می برد و نثار آب روان می نمود.

داستان ذبیح حکایت عاشقی پرشور و وله است یگانه معبود او حضرت بهاءالله بود که در سینه اش آتش محبت الله را چنان برافروخته بود که تمامی وجود او را می سوزاند اکنون ذبیح بمقامی رسیده بود که علاقه ای به خوردن و آشامیدن نداشت و بالاخره پس از چهل روز روزه داری تاب تحمل عشق سوزان الهی را که بر روحش مستولی شده بود در خود نمی دید یک روز صبح زود به خانه حضرت بهاءالله رفت و پس از انجام فریضة جاروکشی آستانه بیت مبارک بمنزل آقامحمدرضا شتافت و تعدادی از اصحاب را برای آخرین بار ملاقات نمود و بالاخره به کنار دجله رفت و در حالی که توجه به بیت مبارک داشت با تیغی که همراه آورده بود گلوی خود را برید و به حیات خویش خاتمه داد.

حضرت بهاءالله ذبیح را با لقب "سلطان الشهداء و محبوب الشهداء" * توصیف نموده و در مقامی از وی چنین یاد فرموده اند: "تاکنون خونی بطهارت و تقدیس ذبیح بر خاک ریخته نشده است" (۱۳)

* ذبیح را نباید با دو برادر به نامهای آقامیرزا محمد حسن و میرزامحمد حسین که از طرف حضرت بهاءالله به ترتیب با عناوین "سلطان الشهداء" و "محبوب الشهداء" معرفی شده اند اشتباه کرد ذبیح به این سبب خود را فدا نمود که از خمر زیارت حضرت بهاءالله مخمور گشته و به هدایت آن حضرت توانسته بود عظمت و جلال عوالم روحانی را مشاهده کند این شهادت را نمی توان با خودکشی معمولی مقایسه نمود و نیز از این حادثه نباید چنین نتیجه گرفت که امر بهائی خودکشی را جایز می شمارد برعکس باید توجه داشت که خودکشی در دیانت بهائی مخالف تعالیم الهی محسوب و شدیداً مذموم شمرده می شود.

چهار وادی

یکی دیگر از آثار عرفانی حضرت بهاءالله که در بغداد نازل شده چهاروادی است در این اثر مبارک نیز مانند هفت وادی سیر و سیاحت سالک راه حقیقت بسوی هدف غائی توصیف و تشریح شده است حضرت بهاءالله در چهاروادی سالکین سبیل حق را به چهار دسته تقسیم نموده اند.

عالی ترین مقام که وادی چهارم است برای نفوسی است که "از واصلان طلعت محبوبند" ... "این محلّ صحو بحت و محو بات است ... محبت در این مقام قمص و حجاب می شود و آنچه غیر از او است غطا می گردد ... رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت می نمایند و ربوبیت می فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده اند و حکم میرانند" آنان "در قباب عزّت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس..." (۱۴)

گرچه بیانات مقدّسه در این رساله مبارکه از بعضی جهات با آیات نازله در هفت وادی متفاوتست ولی در حقیقت حاکی از همان معانی و مفاهیم می باشد چهار وادی خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکی پیشوای فرقه قادریّه* که مردی فاضل و در ایام اقامت حضرت بهاءالله در کردستان بحضور مبارک رسیده بود صادر شده شیخ عبدالرحمن از ستاینندگان صمیمی جمال مبارک بود که در محضر مبارک در سلیمانیه نزدیک پای آن حضرت می نشست و بیانات مبارک را استماع می نمود و بعداً نیز با هیکل مبارک در کردستان و بغداد مکاتبه داشت.

* فرقه ای از فرق سنّی اسلام

فصل نهم

بعضی الواح مهمه نازلہ در بغداد

صحیفه شطیبه

صحیفه شطیبه از جمله آثار مبارکه حضرت بهاءالله است که در بغداد نازل گشته است این لوح مبارک که قسمت اعظمش فارسی است قدرت غیرقابل مقاومت امرالله و سلطه و حاکمیت آنرا بیان می کند حضرت بهاءالله در این صحیفه مبارکه پیشروی امر الهی را به تلویح بجریان رود دجله که از بغداد عبور می کند تشبیه می فرمایند همچنانکه هیچ مانعی خواه بنای محکم باشد و خواه دیوار بلند نمی تواند جریان سریع و نیرومند آب را سد کند و یا پیشروی آن را بتأخیر اندازد هیچ یک از دشمنان امر هر اندازه هم در مخالفت مصمم و در مهاجمت شدید باشد قادر بر جلوگیری از پیشرفت این امر مقاومت ناپذیر نتواند بود امر الهی با وجود تمام مخالفتها بسوی جلو پیش خواهد رفت، تمام موانع را از پیش پا برخواهد داشت و سرانجام غلبه و حاکمیت خود را بر تمام دشمنان ثابت و محقق خواهد نمود امر الهی همچنین مؤسّسات عتیقه قدیمه را در هم خواهد شکست و به هیچ نفس در هر رتبه و مقام هم که باشد اجازه نخواهد داد که سدّ راهش شود.

مطالعه تاریخ امر حتی بصورت سطحی و سریع نشان می دهد که شریعت جمال قدم از قدرت مقاومت ناپذیری بهره مند است این دیانت از بدو ظهورش تحت ظلم و ستم اولیای دولتی و پیشوایان مذهبی در مولد خود قرار داشته است حضرت باب مبشر جوان امر مبارک که عصر جدیدی را افتتاح و ظهور من یظهره الله (حضرت بهاءالله) را بشارت داده بود در ملاء عام به شهادت رسید مؤسس این امر نازنین حضرت بهاءالله به زندان محکوم و به دیار بعیده تبعید شد و نفس مقدّس آن حضرت و خاندان مبارکش قریب پنجاه سال به انواع مظالم غیرانسانی محاط بودند بیش از بیست هزار تن از قهرمانان غیور امر تحت شرایط رقت باری خونشان ریخته شد و آنان هم که زنده ماندند تا پایان عمر زیر تضيیقات و شداید قرار گرفتند.

با وجود تمام این عوامل امر حضرت بهاء الله به اعانت جنود غیبی ملکوت الهی بر تمام دشمنان خود غالب آمد و در اقطار و اکناف عالم انتشار یافت و امروز انوار حیات بخش آن بتمام گوشه‌های دنیا ساطع شده پیام شفابخش آن تقریباً به همه سطوح جامعه انسانی رسیده و اهل عالم به تعداد روزافزون به آن اقبال می‌نمایند مؤمنین به این امر عظیم که نمایندگان ملل مختلفه، نژادهای متنوعه و از هر رنگ و طبقه‌اند برای برپاساختن نظم بدیع جهانی حضرت بهاء الله برای عالم انسانی به نهایت همت کوشش می‌کنند و فتوحات حاصله بر تحقق بیانات مبارکه‌ای که حضرت بهاء الله متجاوز از یک قرن قبل در این لوح مبارک نازل فرموده‌اند شواهد صادقی بشمار می‌رود.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک جریان شطّ دجله را به تمثیل ذکر و این حقیقت را بیان می‌فرمایند که مواهب الهی بتمام خلائق بطور یکسان نازل می‌شود ولی مظاهر خلقت به نسبت لیاقت و استعداد خود از این مواهب فیض می‌برند آن حضرت در این صحیفه نورا به معجزاتی که به انبیای پیشین نسبت داده می‌شود نیز اشاره و تذکر می‌دهند که نباید معجزاتی را که این ارواح مقدسه انجام داده‌اند انکار نمود ولی در عین حال تأکید می‌فرمایند که این معجزات دلیل قاطع بر حقانیت و اعتبار تعالیم آن برگزیدگان الهی نیست بلکه کلمات ربّانی که از قلم یا لسان انبیای الهی در هر دوری از ادوار صادر شده بزرگترین و آشکارترین نشانه مظهریت آنان بوده‌است فی الحقیقه اگر بدیده بصیرت نگاه کنیم هر آنچه که در عالم خلق شده بخودی خود نوعی معجزه محسوب می‌شود مثلاً صدور نیرو و انرژی از کره آفتاب خود یک معجزه است چه که انسان اگر سطوع انوار خورشید را بچشم خود نمی‌دید باور کردن چنین پدیده‌ای برایش دشوار بود.

در آثار مبارکه حضرت بهاء الله اشارات بسیاری در باره معجزات وجود دارد و در تمام آنها کلمات مقدسه نازله بوسیله انبیا قوی‌ترین نیرو در عالم بشمار آمده‌است نیروی خلاقه‌ای که در کلمات الهی وجود دارد معجزه‌ای جاودانی است که با گذشت زمان محو و نابود نمی‌شود معجزات دیگر اگر هم واقع شده باشد تنها کسانی را که شاهد عینی آنها بوده‌اند

متقاعد می‌کند ولی برای نفوسی که تحقق آنها را ندیده‌اند دلیل قاطع و قابل قبول محسوب نمی‌شود.

پیروان تمام ادیان معجزات زیادی را به پیامبران خود نسبت می‌دهند اعتقاد به این معجزات بطریق سنتی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده ولی اهمّیت واقعی و باطنی آنها بدرستی و کاملاً مفهومی نگشته‌است از آن گذشته بمرور قرون و دهور اعتقادات جزئی زیادی بر اساس این معجزات اضافه شده که سدّ عظیمی را بین حقّ و خلق بوجود آورده‌است.

در دنیای شرق مقارن ظهور حضرت بهاءالله یعنی زمانی که نور دیانت هنوز در قلوب مردم روشن بود پیروان ادیان بشدّت و حتّی اغلب به حدّ تعصّب به عقاید خود تمسّک داشتند در چنین زمانی مبلغین بهائی ناچار بودند مردم را از اعتقاد کورکورانه به معجزات به شناسائی منطقی صفات آسمانی و قدرت روحانی انبیای الهی هدایت کنند کار اصلی این مبلغین در تبلیغ پیروان ادیان مختلف این بود که قبل از بیان مقام حضرت بهاءالله و اثبات حقّیت ادّعای آن حضرت حقایق اساسی پیامبران پیشین را برای پیروان آنها تعلیم دهند وقتی شخص طالب به حقیقت مقام روحانی شارع دین خود پی می‌برد دیگر مشکلی در شناسائی حضرت بهاءالله نداشت حضرت مسیح با خطاب "اگر موسی را تصدیق می‌کردید مرا نیز تصدیق می‌کردید..." (انجیل یوحنا ۵: ۴۶) به یهود این حقیقت را تأیید فرموده بود. حضرت بهاءالله به مخاطب این لوح مبارک "یک حرف" القا فرمودند و آن این بود "فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکوا ملکاً باقیماً دائماً ابداً قدیماً"* بعد تأکید می‌فرمایند که برای ترقّی روحانی و کسب حیات ابدی وی "محکمتر از این کلمه" چیزی نیافته بودند والاّ القا می‌نمودند.

بنظر می‌رسد این لوح وقتی نازل شده که قلب مبارک حضرت بهاءالله آکنده از غم و اندوه بوده‌است تعدادی از اصحاب بیوفا مانند میرزایحیی و همکار لئیمش سیدمحمد اصفهانی به چنان حسد و بغضائی در برابر هیکل مبارک قیام کرده بودند که بشهادت ذات اقدس در همین لوح مبارک آن حضرت میل به "تقریر مطلبی و تحریر حرفی" نداشته‌اند.

* حضرت بهاءالله این بیان را در کلمات مکنونه نیز بکار برده‌اند (کلمات مکنونه عربی
نمره ۱)

حضرت بهاءالله به عکس‌العملی که ممکن بود کلمات نازله از قلم مبارک ایجاد کند
وقوف کامل داشتند و بخوبی می‌دانستند که اگر حقایق روحانی و جواهر معانی مکنونه در
قلب مبارکشان را بیشتر آشکار می‌کردند چه غبطه و خصومتی ممکن بود در درون این
بیوفایان برانگیزند بدین سبب مصلحت چنان دیدند که قلم را از ادامه اظهار کلمات عالیّه
مهمّه حکمتیه باز دارند.

لوح مدینه‌الرضاء

لوح دیگری که در بغداد به لسان عربی نازل شده لوح مدینه‌الرضاء است در این لوح
مبارک حضرت بهاءالله سجیه رضا را توصیف و مراتب مختلفه آن را تشریح و ضمناً بیان
می‌فرمایند که شرط اصلی برای کسانی که قصد سیر در عوالم استغنا دارند اینست که
تسلیم اراده حق شوند و آنچه را که خداوند برایشان مقدر نموده با بشاشت و روی گشاده
قبول کنند و تمام آیات نازله از قلم حضرت باب را با خرسندی تصدیق نمایند*

نکته دیگر رضایت از نفس است حضرت بهاءالله می‌فرمایند که انسان تا وقتی که حتی
یک گناه کوچک و بی‌اهمیت مرتکب می‌شود به این حالت رضایت از نفس نمی‌تواند
دست یابد و بنابراین برای انسان تا زمانی که به این عالم خاکی پای‌بند است و تا وقتی که
در برابر شداید و ناملايمات حیات مادی شکوه و شکایت می‌کند حصول رضایت از نفس
مستحیل است چگونه ممکن است کسی از سرنوشتی که اله محبوبش برایش مقدر نموده
ناراضی باشد و در عین حال ادعای محبت‌الله کند تسلیم و رضای واقعی اینست که انسان
امتحاناتی را که خداوند قادر مطلق برایش مقدر نموده با رضایت کامل پذیرا شود.

جنبه دیگر رضا اینست که شخص از احباءالله خشنود و راضی باشد و در برابر آنان خاضع
شود اظهار فخر و مباهات با دوستان در حقیقت ابراز تکبر در برابر خداست چه که انسان
بشرطی موفق به کسب رضای الهی می‌شود که رضای احبابش را بدست آورده باشد.

* قبل از اینکه حضرت بهاءالله رسماً رسالت خود را اعلان کنند احکام و تعالیم صادره از قلم حضرت باب معمول بود و حضرت بهاءالله در آثار خود بایان را به اجرای آنها مأمور می فرمودند.

گرچه لوح مبارک مدینة الرضا قبل از اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل شده ولی هیکل مبارک در آن به خود به عنوان بلبلی که به نغمه سرائی مشغول است و نوری که در زجاجة قدس میدرخشد اشاره می فرمایند حضرت بهاءالله در این لوح امر مبارک را بعنوان سفینه الهی معرفی و اهل بیان را به دخول در آن دعوت می کنند و بایان را از اینکه با وجود سطوع شمس حقیقت در اوج درخشندگی و جلال هنوز در خواب غفلتند مورد عتاب قرار می دهند جمال اقدس ابهی همچنین در این صحیفه نورا قرب نفخه صور* و گشوده شدن ابواب رضوان** و استقرار خداوند را بر عرش ظهوری بدیع بشارت می دهند. حضرت بهاءالله در لوح مدینة الرضا مؤمنین را به این حقیقت متذکر می فرماید که دنیا و آنچه در اوست کلّ زودگذر و بیهوده است و آنانرا به صبر و شکیب در برابر شداید و ناملازمات دعوت می کنند و نفوسی را که به حبل صبر و تحمّل در برابر مصائب متمسکند به پاداش الهی مطمئن می فرمایند.

جمال مبارک در این سفر کریم اهل عالم را نیز مخاطب قرار داده و آنان را بسبب اعراض از حق و اتکاء به نفوس خود و این جهان فانی سرزنش می فرماید و آنان را نصیحت می کنند که در ناپایداری و فنای این جهان خاکی که زندگی چند روزه انسان سفر کوتاهی در آن بیش نیست تفکر کنند و به خدای خالق خود بازگردند.

لوح مدینة التوحید

لوح مبارک مدینة التوحید به اعزاز شیخ سلمان که یکی از حواریون باوفا و ثابت قدم حضرت بهاءالله بوده نازل گردیده است شیخ سلمان در دهکده هندیان که در جنوب غربی ایران واقع شده متولد گشته و نام اصلیش شیخ خنجر بوده است. جمال مبارک مشارالیه را به لقب سلمان مفتخر فرمودند و

* اشاره به نفخهٔ صور مذکور در قرآن کریم است که دلالت بر اعلان پیام حضرت بهاءالله می‌کند.

** رضوان بمعنی بهشت است و این نکته شایان ذکر است که حضرت بهاءالله رسالت روحانی خویش را در سال ۱۸۶۳ در باغی از خارج از شهر بغداد بنام باغ رضوان اعلام فرمودند.

این یادآور خواری ایرانی حضرت محمد روزبه است که رسول اکرم از فرط علاقه و محبت نامش را به سلمان تبدیل کردند.

حضرت بهاءالله چهل سال دوران رسالت روحانی خویش را در سرگونی و دور از وطن مألوف که اکثریت پیروانشان در آنجا بودند گذراندند بنابراین در آن ایام تأسیس یک وسیلهٔ ارتباطی برای رساندن الواح و پیام‌های حضرت بهاءالله به یاران ایران امری مهم و ضروری بود در اغلب موارد افتخار ایصال الواح مقدسه و رساندن آنها بصاحبانشان از طرف حضرت بهاءالله به احبائی که به حضور آن هیکل مقدس مشرف می‌شدند عنایت می‌گشت ولی اجرای این امر همیشه به آسانی امکان‌پذیر نبود چه که دشمنان امر یزدان در ایران و ممالک مجاور آن همواره در کمین بودند و نه تنها در مرزهای ایران بلکه حتی در داخل آن مملکت مراقبت کامل داشتند و تمام آثاری را که با امر بهائی ارتباط داشت مصادره می‌نمودند.

شیخ سلمان در زمینهٔ توزیع آثار مقدسهٔ حضرت بهاءالله در میان یاران نقش عمده‌ای ایفا نمود و بهمین سبب در بین آنان اشتهار یافت و بالاخره بادریافت عنوان "پیک رحمان" از حضرت بهاءالله به افتخار ابدی در سراسر تاریخ امر نائل شد شیخ سلمان نخستین پیک بود که اندکی پس از تشریف‌فرمائی جمال مبارک به عراق به آن سرزمین وارد شد این پیک رحمان از آن زمان تا پایان دوران رسالت حضرت بهاءالله یعنی مدت چهل سال وسیلهٔ رسانیدن الواح نازله از قلم و لسان آن حضرت به یاران ایران و برگرداندن عریضه‌های آنان بحضور مبارک بود.

شیخ سلمان هر سال هزاران کیلومتر و اغلب با پای پیاده طی می نمود و بحضور جمال اقدس ابھی می رسید وی در سراسر این سالیان دراز هرگز در یک محل اقامت نگزید و همیشه از شهری به شهری در حرکت بود یاران را در نقاط مختلف ملاقات می کرد بشارات جمال مبارک را ابلاغ می نمود والواح مقدسه را بصاحبان آنها می رسانید شیخ سلمان پس از صعود حضرت بهاءالله نیز سالهای متمادی در خدمت به حضرت عبدالبهاء به این اسفار ادامه داد این پیک امین در تمام این سفرها بقدری با حکمت و احتیاط رفتار می نمود که از میان تمام الواح مقدسه ای که در این مدت به امانت در اختیار داشت هیچیک هرگز بدست دشمنان امر نیفتاد.

شیخ سلمان از بنیه جسمانی خوبی برخوردار بود در سفرهایی که می کرد در بسیاری از موارد به تضییقات شدید دچار می شد ولی به نیروی ایمان این شداید را با خشنودی و حالت تسلیم و رضا تحمل می نمود در کمال فقر بسر می برد و خوراک روزانه اش خیلی ساده و اغلب منحصر به یک قطعه نان و پیاز خام بود شیخ سلمان بظاهر بیسواد بود ولی بواسطه معرفت الهی که حضرت بهاءالله به وی عطا فرموده بودند درک عمیقی از حقایق امر الهی و دید روشنی در باره عوالم روحانی داشت.

احبائی که می خواستند به حضور جمال مبارک مشرف شوند معمولاً از محضر مبارک کسب اجازه می کردند در این مورد حضرت بهاءالله بدرجه ای به قضاوت شیخ سلمان اعتماد داشتند که زمانی به وی اجازه و مأموریت داده بودند که از طرف آن حضرت به نفوسی که مقتضی بود به این افتخار بزرگ نائل شوند اجازه صادر نماید.

داستان های زیادی در باره شیخ سلمان و زندگانی او وجود دارد طبیعت ساده و بی ریا، بصیرت و دید روشن، حکمت و احتیاطی که در مواجهه با اوضاع خطرناک و دشوار داشت و از همه بالاتر ایمان عمیقی که به حضرت بهاءالله در دل می پروراند در تمام این داستان ها آشکار است یکی از این حکایات جالب توجه که در خاطرات حاجی محمد طاهر المیری ثبت شده از قضاوت صحیح و درک عمیق شیخ سلمان حکایت می کند.

حاجی محمد طاهر که در فصل پیشین مورد اشاره قرار گرفت در حدود سال ۱۸۷۸ در عگا بحضور حضرت بهاء الله مشرف شد* و بعد بهمراه شیخ سلمان به ایران بازگشت شرح زیر از خاطرات وی در باره سفر آن دو به شیراز اخذ شده است.

قبل از ورود به شیراز یعنی در زرقان جناب شیخ سلمان مکتوبی برای مرحوم حاجی سیداسماعیل ازغندی فرستاده و خواهش کردند که ایشان جلو قافله آمده اشیاء و آثار متبرکه را گرفته با خود به شیراز ببرند.

* طبق مندرجات کتاب خاطرات مالگیری صفحه ۷۳ جناب حاجی محمد طاهر در بهار سال ۱۲۹۶ هجری قمری مطابق با ۱۸۷۹ یزد را بقصد تشرف ارض اقدس ترک نموده است. مترجم

چون رسم چنین بود که قافله را هنگام ورود بشیراز تفتیش می کردند. لهذا مرحوم ازغندی با الاغ سواری، خود را به زرقان رساندند و الواح و اشیاء متبرکه را گرفته قبل از ورود قافله، به شیراز رساندند و ما هم بعد از تفتیش در گمرک بمنزل مشارالیه رفتیم و جناب ازغندی بیشتر اوقات را در خدمت مشیرالملک می گذراند. مشارالیه چندی بود که از کار دولتی خارج و خانه نشین بود و همشیره زاده اش نصیرالملک بجای ایشان بخدمت دولت منصوب گشته بود. در آن ایام مرحوم مشیر اغلب برای سرکشی باغ ملکی خود می رفتند و باغبان ایشان ملا محمد منشادی پسر عموی جناب رضی الروح که صبیّه اش نیز در عقد مشیر بود، با ایشان صحبت امری کرد و باعث اقبال ایشان بامر مبارک گردید. مشیرالملک چندی پس از تصدیق، جناب حاجی سیداسماعیل ازغندی را نایب الزیارة خود قرار داد و ایشان را بساحت اقدس فرستاد و بوسیله ایشان مبلغ یک هزار تومان پول و یک عدد قلمدان قیمتی تقدیم حضور مبارک نمود* چون جناب حاجی سیداسماعیل تقدیمی مشیر را بحضور مبارک برد، قلمدان را قبول و پول را بخود حامل عنایت فرمودند و لوحی بافتخار مشیر نازل شد، که جناب شیخ سلمان آنرا از ارض اقدس به شیراز آوردند و در شیراز بواسطه جناب ازغندی برای وی فرستادند. مشیرالملک که خیلی میل داشت جناب شیخ سلمان را زیارت کند ایشان را توسط جناب ازغندی بمنزل خود دعوت کرد. آقای ازغندی به

شیخ سلمان گفت امشب مشیر شما را دعوت کرده‌است باید با اتفاق آنجا برویم. جناب شیخ سلمان گفت من منزل مشیر نمی‌آیم. جناب ازغندی گفت مشیر شخص محترمی است و شما باید دعوت او را بپذیرید. ولی هر قدر اصرار کرد ابداً مفید نیفتاد و گفت به مشیر بگوئید شیخ تعجیل دارد و می‌خواهد زود حرکت کند. پس از امتناع و ابلاغ پیام شیخ، مشیر می‌گوید بسیار خوب چون ایشان گرفتارند و عجله دارند من فردا صبح برای دیدن ایشان بمنزل شما می‌آیم. آقای ازغندی

* بنظر می‌رسد که مشیرالملک در امر خیلی قوی نبوده و بسبب موقعیت مهمی که داشته نمی‌خواسته در جامعه بنام بهائی شناخته شود.

برگشت و قضیه را برای شیخ بیان نمود. شیخ فوراً به حقیر که در منزل ازغندی مهمان بودم فرمودند. برخی خورجین و اثاثیه را برداریم و این محل را ترک کنیم. علیهذا اثاثیه را برداشته به کاروانسرای کودک نقل مکان نمودیم و به آقای ازغندی فرمودند بمشیر بگوئید که شیخ از شیراز خارج شده‌است. چون جناب ازغندی باز اصرار کرد شیخ فرمودند صلاح نیست که مشیر مرا ببیند. و چون علت را سؤال کرد، فرمودند اگر مشیرالملک مرا ببیند از امرالله برمیگردد. چون شنیده‌است سلمان در زمان پیغمبر پاهایش را بجای هیزم زیر دیگ می‌گذاشته و خوراک می‌پخته‌اند در حالیکه آتش در پاهایش تأثیری نداشته و اکنون گمان می‌کند که منم همینطور هستم و یا اینکه صورتی دارم مثل فرشته آسمانی و چون هیکل و صورت کریه مرا ببیند از امر اعراض می‌کند، لهذا بهتر اینست که مرا نبیند. (۱)

این حکایت بعداً وقتی بعرض جمال مبارک رسیده بود تأیید فرموده بودند که شیخ سلمان در قضاوت خود صادق بوده و در صورت تحقق آن ملاقات مشیرالملک از امر اعراض می‌کرده‌است*

شیخ سلمان از طریق ارتباط طولانی با یاران الهی و بسبب آشنائی نزدیکش با روح امر بینش فوق‌العاده‌ای در آثار مقدسه حضرت بهاءالله کسب کرده بود مثلاً از قول حاجی محمد طاهر که قبلاً ذکرش گذشت نقل شده که شیخ سلمان در سفری که با وی می‌کرده الواح بسیاری برای توزیع بین احباء همراه داشته‌است ولی شاید بخاطر حفظ و

صیانت یاران بر روی هیچیک از این الواح نام یا نشانی صاحبان آنها وجود نداشت در طول سفر وقتی به محلّ امنی می‌رسیدند شیخ‌سلمان الواح را بیرون می‌آورد و چون خود سواد خواندن نداشت از حاجی محمد طاهر می‌خواست که آنها را بخواند وی بدینوسیله از متن لوح مبارک و نحوه بیان حضرت بهاءالله هویت هریک از کسانی را که می‌بایستی الواح تحویلشان شود تشخیص می‌داد و از حاجی محمد طاهر تقاضا می‌نمود که نام آنان را بر روی الواح مربوطه بنگارد.

* قسمت اخیر در خاطرات مطبوع جناب مالگیری یافت نشد لهذا عیناً ترجمه گردید.

مترجم

این داستان‌ها و حکایات دیگری مانند اینها که از شرح حیات شیخ‌سلمان بجای مانده نمایانگر صفای قلب و حدّت بصیرت وی می‌باشد مشارالیه گرچه از سواد ظاهره بهره‌ای نداشت ولی از موهبت درک عمیق حقایق روحانی و اسرار الهی برخوردار بود شیخ‌سلمان در حقیقت یکی از قهرمانان روحانی این دور بدیع بشمار می‌رود.

حضرت بهاءالله الواح بسیاری باعزاز شیخ‌سلمان نازل فرموده‌اند که اغلب در باره مواضع عمیق و مشکل می‌باشند لوح مبارک مدینه التّوحید نمونه‌ای از آنهاست این لوح بلسان عربی نازل شده و موضوع اصلی آن وحدانیت الهیه است و این مطلبی است که شیخ‌سلمان توضیحش را از حضرت بهاءالله رجا کرده بود جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک می‌فرمایند که در توحید حقایق بی‌شماری نهفته است که اغلب از حیطة فهم و درک انسان خارج است.

توصیفی که حضرت بهاءالله در این لوح مبارک از ذات غیب منیع لایدرک ارائه می‌فرمایند بنحو مشابهی در سایر الواح مقدّسه نیز یافت می‌شود از جمله بیانات مقدّسه زیر از لسان جمال قدم در مدح و ستایش باریتعالی نازل شده است.

سبحانک سبحانک یا محبوبی من ان تعرف باعلی عرفان الموجودات سبحانک سبحانک من ان توصف بابهی وصف الممكنات لانّ منتهی عرفان العباد فی منتهی ذروة القصوی لن یقدر ان یصعد عن حدّ الانشاء ولن یمکن ان یتعارج عن شأن الامکان و بما

قدّر له من شئون القضاء فكيف يقدر ما خلق بمشيئة الامكانية في رتبة الامكان ان يصعد الى هواء قدس عرفانك او يصل الى مقرّ عزّ اقتدارك سبحانك سبحانك من ان يطير الفانى الى عرش بقائك او يصل الفقير الى ذروة استغنائك لم تزل واصف نفسك لنفسك بنفسك و ناعت ذاتك لذاتك بذاتك فو عزّتك يا محبوبى لم يكن غيرك مذكوراً حتّى يعرفك و لا دونك موجوداً ليذكرك انت الذى لم تزل كنت فى ملكك بظهور عزّ وحدانيتك و طلوع قدس كبريائيتك ولو يذكر فى ممالك الانشاء من اعلى نقطة البقاء الى منتهى رتبة الثرى احد دونك كيف يثبت استوائك على عرش فردانيتك و يعلو بدائع ذكرك فى كلمة توحيدك و وحدانيتك و اشهد حينئذٍ بما شهدت به لنفسك قبل خلق السموات و الارض بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت قادراً بمظاهر قدرتك لآيات قدرتك و عالماً بمطالع علمك بكلمات علمك و لم يكن دونك من شىء ليذكر تلقاء مدين توحيدك و لا غيرك من احد حتّى يوصف فى ساحة قدس تفريدك. (٢)

حضرت بهاء الله در مقام ديگر مى فرمايند:

سبحانك يا الهى اشهد بان كلّ ذكر بديع منيع عن الارتقاء الى سماء عرفانك و كلّ ثناء جميل منيع عن الصعود الى هواء علمك لم تزل كنت مقدساً عمّاً عند عبادك و منزهاً عن وصف ارقائك ما شأن العدم ليذكر تلقاء القدم اشهد بانّ توحيد الموحّدين و منتهى ذكر العارفين يرجع الى مقرّ الذى خلق من قلم امرك و ذوّت بارادتك فو عزّتك يا محبوب البهاء و خالق البهاء لا يرى البهاء لنفسه الا العجز عن ذكرك و ثنائك على ما ينبغى لعظمتك و اجلالك لَمّا كان الامر كذلك اسئلك برحمتك التى سبقت الكائنات و فضلك الذى احاط الممكنات بان تقبل من عبادك ما يظهر منهم فى سبيلك ثمّ ايدهم على اعلاء كلمتك و انتشار ذكرك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم. (٣)

حضرت بهاء الله الواح مقدّسه و ادعيه مباركه بسيار در تعليم وجود خدا، در توصيف اسماء و صفات و تجليل و تسبيح آن ذات منيع نازل فرموده اند در حقيقت يكي از هداياى ارزنده اى كه حضرت بهاء الله در زمينه معارف الهى به بشر ارزاني فرموده اند اينست كه حقيقت

الوهیّت و اسرار خلقت را بمقتضای درک انسان در این عصر و زمان ظاهر و آشکار ساخته و بسیاری از سوء تفاهمات و افکار ساخته فکر بشر را در باره آن سلطان بيمثال مرتفع فرموده‌اند.

در لوح مدینه التّوحید حضرت بهاءالله ضمن بیانات عالیّه در باره مظاهر مقدّسه این حقیقت را تصریح می‌فرمایند که چون انسان هرگز نمی‌تواند به شناسائی حقیقت خداوند پی برد آن ملیک ذوالجلال به لطف و موهبت خویش پیامبران و برگزیدگانی در میان بشر مبعوث و بوسیله آنان صفات و سجایای خود را ظاهر و آشکار می‌سازد شناسائی این مظاهر مقدّسه در حقیقت شناسائی خدا و اطاعت از آن هیاکل مبارکه در حکم اطاعت از حقّ است و منتهی درجه‌ای که انسان می‌تواند به آستان الهی نزدیک شود معرفت رسولان آسمانی است.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدّسه انبیای الهی را به آینه که نور خورشید را منعکس می‌کند تشبیه می‌فرمایند. آینه از عناصر مادی ساخته شده ولی نوری که در آن منعکس می‌شود از خورشید ساطع گردیده است بهمین تمثیل انبیای الهی هم گرچه در هیکل بشری ظاهر می‌شوند تمام صفات و سجایای حقّ را بر بشر آشکار می‌کنند. در آثار حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلی و نیز در سایر کتب مقدّسه نورا اشارات بسیار در باره اسماء و صفات حقّ و کیفیّت ظهور آنها در عالم خلق وجود دارد.

در شیعه اسلام دعای زیبایی وجود دارد که معمولاً در ایّام ماه رمضان تلاوت و در آن بسوی خداوند متعال با ذکر اسماء عالیّه اش استغاثه می‌شود این دعا شامل نوزده ذکر است که هر یک در اطراف یکی از اسماء خداوند دور می‌زند و نخستین آنها بهاست حضرت باب این اسماء را از این دعا اخذ فرمودند و ۱۹ ماه ۱۹ روزه تقویم بیانی* را با آنها تسمیه نمودند تقویم بیانی مبنای تقویم بدیع است که در دور بهائی معمول و متداول می‌باشد.

یکی از روایات اسلامی حاکی است که "اسم اعظم الهی" در میان این اسماء نوزده‌گانه است ولی علمای اسلام از کشف این سرّ قاصر بودند تا اینکه در اواخر قرن شانزدهم یکی از علمای بنام ادعا نمود که مقصد از اسم

* حضرت بهاءالله تصریح فرموده‌اند که مبدأ این تقویم بدیع سال ۱۸۴۴ میلادی یعنی اظهار امر حضرت ربّ اعلی است آن حضرت همچنین محلّ ایّام زائده را بعنوان ایّام هاء تعیین فرمودند جمال اقدس ابهی در حدود سال ۱۸۷۱ از نبیل اعظم خواستند که نسخه اصلی تقویم بدیع را استنساخ و جزئیات آن را به احبّا تعلیم دهند.

اعظم الهی اسم بهاء بوده است و بهمین سبب لقب بهائی برای خود اختیار نمود.

شیخ بهائی در سال ۹۵۳ هجری در لبنان بدنیا آمده بود وی در سنین جوانی به ایران سفر نمود و در آنجا به تحصیل علم پرداخت و در سالهای بعد به دربار شاه عباس راه یافت و بسبب کسب موقّیّت در علوم و فنون و الهیات در آن دربار به مقامات و ترقّیات غیرقابل تفوّق ارتقا یافت.

حضرت بهاءالله تأیید فرموده‌اند که مقصد از اسم اعظم کلمه بهاء است مشتقات مختلفی از این کلمه در لسان عربی نیز بعنوان اسم اعظم محسوب می‌شوند حضرت باب با معرفت به مقام حضرت بهاءالله بعنوان مظهر ظهور کلی الهی در آثار مبارکه خویش نام آن حضرت را مورد مدح و ستایش قرار داده و اشارات بدیعی به اسم مبارک بهاء نموده‌اند از جمله بخاطر می‌آوریم که آن ذات مقدّس قبل از واقعه شهادت کبری در لوح مبارکی که بصورت هیکل بود سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بهاء مرقوم و آن را همراه بعضی از اسناد و آثار و مهر مبارک برای حضرت بهاءالله ارسال فرمودند.

حضرت بهاءالله در لوح مدینه التّوحید بیان می‌فرمایند که گرچه اسماء و صفات خداوند متعدّدند ولی آن ذات منیع در حیطة تقدّس خود منزّه از جمیع این صفات و مافوق تمام آن اسماء می‌باشد اطلاق این صفات به ذات باری تعالی فی الحقیقه در حکم تحدید است بارگاه الهی مقدّس از حالت تعدّد است و حقیقت صفات الهی همواره واحد و لایتغیر و غیبی باقی مانده و خواهد ماند تعدّد و تکثر صفات در عالم انبیا مصداق پیدا می‌کند و ما می‌توانیم صفات الهی مانند محبّت، علم، قدرت و سلطنت را در این نفوس مقدّسه مشاهده نماییم.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک تصریح می‌کنند که خداوند بلحاظ عنایت مظاهر مقدسه خود را برای تبلیغ تعالیم الهی و ترغیب انسان به سلوک در صراط مستقیم در بین بشر مبعوث می‌کند ولی انسان در حیات جسمانی از آزادی انتخاب برخوردار است یعنی می‌تواند در سبیل حقیقت سالک شود و یا در بادیه نفس و هوی اقامت گزیند خداوند انسان را در هر راهی که اختیار کند به عدل خود تأیید می‌نماید چه که از عدل الهی بدور است که بندگان خود را به تغییر راه و روش مجبور سازد این بیان کیفیت ارتباط بین دو صفت فضل و عدل را که هر دو از صفات الهی هستند آشکار می‌سازد.

در این لوح مبارک حضرت بهاءالله ضمن توضیح وحدانیت الهیه تصریح می‌فرمایند که خداوند واحد است در حالیکه عابدان کعبه آن حضرت بيمثال ممکن است از نظر سوابق و خصوصیات مختلف و در روش عبادت متفاوت باشند با وجود این ادعیه این عباد اگر خالص و بی‌ریا باشد به ساحت منبع الهی متصاعد شده و در پیشگاه رحمانی مقبول و مستجاب خواهد بود.

حضرت بهاءالله در بیان مقام انبیای الهی تأکید می‌فرمایند که چون این مرسلین کلّ مظاهر صفات و اسماء خدای واحدند تفاوتی بین آنان نمی‌تواند وجود داشته باشد در لوح مبارک مدینه التّوحید آن حضرت به این بیانات عالیات ناطق:

و ایاکم یا ملأ التّوحید لا تفرقوا فی مظاهر امرالله و لا فیما نزل علیهم من الآیات و هذا حقّ التّوحید ان اتم من الموقنین و كذلك فی افعالهم و اعمالهم و کلّمّا ظهر من عندهم و يظهر من لدنهم کلّ من عندالله و کلّ بامرهم عاملین و من فرق بینهم و بین کلماتهم و ما نزل علیهم اوفی احوالهم و افعالهم فی اقلّ ما یحصی لقد اشرك بالله و آیاته و برسله و کان من المشرکین (۴)

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک اضافه می‌فرمایند که گرچه در میان انبیای الهی تفاوتی نیست ولی آن مظاهر مقدسه از نظر شدت و عظمت ظهور از هم متفاوتند و از این جهت بعضی افضل بر بعضی دیگر هستند جمال اقدس ابهی در این مقام به عظمت مقام حضرت ربّ اعلی اشاره و از آن هیکل نورانی با بیان مبارک "هوالتّقطة و تدور فی حولها

ارواح المرسلین" یاد می‌کنند حضرت بهاءالله گرچه در این زمان هنوز رسالت خویش را اعلان نفرموده بودند ولی بظهور نفس مبارک خود بعنوان حلول یوم‌الله اشاره می‌فرمایند، روزی که ابواب فردوس بر وجه خلائق گشوده می‌شود، روزی که ظلمت شب از پی نخواهد داشت و روزی که در آن انسان به لقاءالله فائز خواهد شد.*

سورة القدير

سورة القدير یکی دیگر از آثار نازل از قلم حضرت بهاءالله در بغداد است جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک امکانات مکنونه و قوای مودوعه در اسم قدیر را تشریح و ضمناً تصریح می‌فرمایند که با نزول این لوح مبارک شمس اسم قدیر الهی پرتو درخشان خود را بر تمام عالم خلقت افشاند است و اهل عالم را دعوت می‌کنند که قلوب خود را بسوی اشعه تابان این شمس متوجه سازند، از نور آن کسب فیض نمایند و آثار اسم قدیر را در نفوس خود ببینند.

حضرت بهاءالله بیان می‌فرمایند که نفسی که قلبش از تجلی نور این اسم قدیر نورانی شده باشد چنان نیروئی پیدا می‌کند که به انجام هرکاری که اراده نماید توانا می‌شود حتی اگر تمامی عالم بر علیه او قیام کنند به مدد قوه الهی خواهد توانست به تنهایی در برابر حملات آنان ایستادگی و غلبه خود را ثابت و محقق نماید برعکس کسی که خود را از این منبع نیروی الهی محروم کند هرگز قادر به درک و احساس قدرت خداوند نخواهد شد.

صفحات تاریخ امر از داستان‌های جانبازی قهرمانی حواریون حضرت بهاءالله آکنده است این قهرمانان روحانی با وجود اینکه از قدرت و توانائی ظاهره محروم بودند به چنان قوتی از عالم بالا مؤید شدند که توانستند با جرأت و همت خارق‌العاده‌ای چون دلیران قیام کنند و بر مشکلات غیرقابل حل غالب گردند معجزاتی که آنان نمودند در حقیقت مصداق این بیان حضرت مسیح بود که فرمود "اگر ایمان بقدر دانه خردلی می‌داشتید بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شود البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود"

(انجیل متی ۲۰: ۱۷)

* در قرآن و احادیث اسلامی اشارات بسیاری در بارهٔ یوم‌الله که در آن انسان به لقای حقّ فائز می‌شود وجود دارد حضرت بهاء‌الله بروشنی تصریح فرموده‌اند که چون دسترسی به حقّ منیع مستحیل و محال است تمام این بشارات به خود آن هیکل مبارک راجع است.

حضرت بهاء‌الله در سورة‌القدر کسانی را که بچنین مقامی نائل می‌شوند و به این اوج قدرت می‌رسند انذار می‌فرمایند که خود را از خودستائی حفظ کنند آن حضرت در این لوح مبارک به میرزایحیی اشاره می‌فرمایند که چگونه از علوّ مقام دچار غرور شد، در برابر مولای خود روش نخوت و استکبار پیش گرفت و بر انکار امر الهی قیام نمود.

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که با نزول این لوح مبارک چنان قدرتی در عالم دمیده شده که هر موجودی می‌تواند بقدر استعداد خود بهره‌ای از آن را ظاهر و آشکار کند. حضرت عبدالبهاء ضمن ایراد خطابه در برابر نخستین گروه از مستمعین غربی خود در سیتی تمپل لندن در ۱۹۱۱ چنین فرمودند:

در این قرن بدیع شرق منور است غرب معطر است و مشام روحانیان معنبر، بحر وحدت عالم انسانی موج زند و علم روح‌القدس اوج گیرد هر انسان منصفی شهادت می‌دهد که این روز روز بدیعت و این عصر عصر خداوند عزیز. عنقریب جهان بهشت برین گردد روز وحدت عالم بشر است و اتحاد جمیع ملل. (۵)

تاریخ بشریت نشان می‌دهد که پیشرفت انسان در رشته‌های مختلف علوم در طول هزاران سال آهسته و غیرقابل توجه بوده است ولی از حین ظهور حضرت ربّ‌اعلی و حضرت بهاء‌الله سرعت ترقی و پیشرفت بحدّ شگفت‌آوری تزیاید یافته است امروز انسان به چنان قدرتی دست یافته که می‌تواند در فضا سفر کند و شاید دیری نپاید که به کرات دیگر آسمان راه یابد ولی اگر این فتوحات مادّی با تعالی روحانی توأم نگردد نتیجه‌ای جز نابودی بشر بر روی ارض در پی نخواهد داشت.

ظهور حضرت بهاء‌الله مقدر است تعادلی مناسب بین عوامل روحانی و مادّی عالم ایجاد کند تا اینکه این قدرت عظیم که بشر بدان دست یافته بتواند در مجرای صحیح و مناسب بکار افتد و بدیع‌ترین عصری را که تاریخ بشر بیاد دارد افتتاح نماید حضرت بهاء‌الله در

تعالیم مقدّسه خویش طرح‌های وسیعی برای تأسیس مدنیت الهی پیش‌بینی و از جمله مبانی اساسی یک نظم بدیع جهانی را برای عالم انسانی ترسیم فرموده‌اند و این همان نظمی است که امروزه بهائیان در سراسر عالم برای ساختن مؤسّسات جنینی‌اش تلاش می‌کنند پیروان آئین بهائی معتقدند که تنها با تأسیس این نظم الهی و جهانی است که می‌توان ملکوت‌الله را که موعود جمیع انبیای قبل بوده بر روی زمین استوار نمود.

نیروئی که با ظهور حضرت بهاء‌الله در عالم دمیده شده یک جریان مداوم است در حال حاضر هیچ‌کس نمی‌تواند ثمرات نیکوی این نیرو را ببیند و یا شکوه و جلال عصر ذهبی دور بهائی را که مقدّر است به دنبال تأسیس نظم بدیع جهانی حضرت بهاء‌الله حلول کند تصوّر نماید.

حضرت بهاء‌الله ضمن بیانات مبارکه زیر حلول چنان روزی را چنین توصیف می‌فرمایند:
الیوم مقامات عنایات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد ولکن سوف یظهر امرأ من عنده... (۶)

و نیز در مقام دیگر می‌فرمایند:

حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود تعالت نسمة قمیص ربّک السّبْحان قد مرّت و احیت طوبی للعارفین. (۷)

و بالاخره در سوره هیکل که یکی از الواح متعالیه نازل در عکاست حضرت بهاء‌الله باین بیانات عالیات ناطق:

قد هبت لواقح الفضل علی الاشیاء و حمل کلّ شیء علی ما هو علیه ولکن النّاس عنه معرضون قد حملت الاشجار بالاثمار البدیعة و البحور باللثالی المنیره و الانسان بالمعانی و العرفان و الاکوان بتجلّیات الرّحمن و الارض بما لا اطلع به احد الاّ الحقّ علامّ الغیوب سوف یضعن کلّ حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الّذی احاط الاشیاء کلّها عمّا ظهر و عمّا هو المکنون. (۸)

سورة القدير که با نزولش حضرت بهاءالله روح قوت و قدرت در عالم دمیده‌اند نشانه‌ای از خلاقیت کلمات نازله از فم مظهر آن حضرت است آن مولای قدیر به نیروی خلاقه این کلمات عالیات موجبات ظهور و بروز سایر صفات الهی را نیز در بین ناس خلق فرموده‌اند حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه با بیانات مبارکه زیر به این حقیقت شهادت می‌دهند:

و کذلک فانظر فی کلّ الاسماء و کن علی یقین منیع قل ان کلّ حرف تخرج من فم الله انّھا لامّ الحروفات و کذلک کلّ کلمة تظھر من معدن الامر انّھا لامّ الکلمات و انّ لوحه لامّ الالواح فطوبی للعارفین... (۹)

حروفات عالین

حروفات عالین* لوح مبارکی است که مشتمل بر هشت قسمت است و بیاد میرزا محمد وزیر پسر عمه جمال مبارک که در نور وفات یافته از قلم اعلی نازل گردیده است.

حضرت بهاءالله این لوح را در موقعی که مریم همشیره میرزا محمد و حوا زوجه وی در غربت و اندوه بسر می‌بردند برای تسلیت و دل‌داری آنان ارسال فرمودند مریم دختر عمه جمال مبارک و حوا دختر عموی آن حضرت بودند.

در فصل پیشین این کتاب اشاره‌ای به مریم شد وی اخلاص مفرطی به حضرت بهاءالله و شریعت نازله از سماء مشیت حضرتش داشت و بسیار طرف توجه و علاقه آن حضرت بود میرزا محمد وزیر نیز از مؤمنین بود و بقول مشهور نخستین فرد در عائله جمال مبارک بوده که در سال ۱۸۴۴ میلادی (۱۲۶۰ هجری قمری) در اقلیم نور بوسیله حضرت بهاءالله به امر بدیع حضرت ربّ اعلی تبلیغ شده است.

حروفات عالین در اصل بلسان عربی نازل شده ولی حضرت بهاءالله بنفسه المقدس به خواهش جمعی از احبب آن را به سبکی بدیع بزبان فارسی ترجمه فرموده‌اند این لوح مبارک در باره موت و حیات بعد از ممات است و معمولاً در محافل که بیاد متصاعدین تشکیل می‌شود تلاوت می‌گردد.

در این لوح مبارک حضرت بهاءالله اسرار خلقت را با بیاناتی روشن و آشکار تصویر می‌فرمایند ولی بیشتر به حیات فردی شخص مؤمن اشاره می‌کنند مثلاً بوجود آمدن انسان را تشریح و مراحل متعدد خلق آنرا یادآور می‌شوند بیان می‌فرمایند که چگونه گوهر انسان در اصلاّب اجدادش نهفته بوده و بعد

* این لوح مبارک بنام مصیبات حروفات عالیات نیز نامیده می‌شود.

از صلبی به صلبی منتقل شده و بالاخره بصورت جنین در صدف رحم مادر قرار گرفته‌است.

در این کلمات عالیات مواهب و عنایات حقّ که از لحظه خلقت بر ارواح مؤمنین چون باران بهاری نازل شده یک یک مذکور گردیده‌است حضرت بهاءالله بیان می‌فرمایند که چگونه خداوند به ایادی غیبی محبت و شفقت انسان را با روح ابدی و لایزالی موهوب نموده و بصورت و مثال خود آفریده‌است او را به این جهان متولد ساخته و به بهترین صورت زینت داده‌است او را بر رشد در ظلّ مشیت غالبه‌اش توانا نموده و عطایا و مواهبش را بر وی ارزانی داشته‌است چشمان او را برای مشاهده عظمت، وسعت و زیبایی خلقتش باز کرده و وی را بر شناسائی مظهر ظهورش قادر نموده و در نتیجه به حیات ابدی فائز فرموده‌است.

جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک تصریح می‌فرمایند که شخص مؤمن پس از کسب روح ایمانی به درجه ایقان می‌رسد تحمّل مشقّات و تضییقات در سبیل الهی می‌کند از دنیا چشم می‌پوشد و بکلی فدائی حقّ می‌شود و قدرت، عظمت و سایر صفات رحمانی را که در روحش به ودیعه گذاشته شده ظاهر و آشکار می‌نماید.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به تفصیل و بلاغت مقام روح را تجلیل و فناپذیری آنرا تبیین و سپس فنای جسمانی انسان و محن و مصائبی را که بر هیکل بشری وارد می‌شود تصویر می‌فرمایند در این مقام جسد انسان که وقتی حامل چنان عطیّه گرانبها یعنی روح بوده بشکل جسم بی‌ثمر برهنه و عریان بر زمین می‌افتد و در زیر خاک مقرر می‌گزیند موجودی که زمانی با نیروی حیات نباض بود و کسی که افکار و گفتار و کردارش بر دیگران

اثر می‌گذاشت، نفسی که احساسات پرمحبت و عطوفت و کرمش مورث سرور و حبور در بین دوستان می‌گشت اکنون از این عالم رخت بر بسته‌است دستها و پاهائی که سالها در خدمت حق متحرک بودند از حرکت ایستاده‌اند چشمانی که شاهد عظمت و جلال خداوند بودند بسته شده‌اند و گوش‌هائی که از نغمات ملکوت ملئت بودند از استماع باز مانده‌اند وحدت کامله که در طول ایام حیات روح و جسم را با هم هم‌آهنگ ساخته بود پایان رسیده یکی بر مقامات علیا صعود نموده و دیگری در جهان سفلی مقر یافته و محکوم به نیستی و فنا گردیده‌است.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک مرگ انسان را مصیبتی برای جسد انسان محسوب و تأیید می‌فرمایند که چون عوالم روحانی از دیدگان انسان نهانست برای کسانی که در مرگ یکی از عزیزان خود در ماتمند زدودن غم مفارقت از دل سهل و آسان نیست حضرت بهاءالله بهمین سبب بازماندگان را به حصر افکار در عوالم الهی و بقای روح انسانی دلالت می‌فرمایند.

حضرت بهاءالله در جای دیگر از آثار مقدسه به مراسم و آداب مختلفی که ملل متنوعه در ماتم امواتشان دارند اشاره می‌فرمایند بعضی بساط جشن و سرور فراهم می‌آورند و نغمه و تار ساز می‌کنند و برخی به گریه و زاری می‌پردازند و بر سر و صورت خود می‌زنند حضرت بهاءالله هردوی این رویه‌های افراطی را مذمت می‌کنند و پیروان خود را به اعتدال در این سبیل مأمور می‌فرمایند جمال اقدس ابهی از اهل بها می‌خواهند که وقتی که قلوبشان در ماتم عزیزانشان از غم و اندوه آکنده است در سرنوشت و مقدرات خود بیاندیشند و متذکر به این نکته باشند که روزی هم خود آنان همین راه را خواهند رفت و شایسته است خود را برای انتقال به عالم دیگر آماده سازند حضرت بهاءالله در کتاب اقدس پیروان خود را با این بیانات عالیات تعلیم می‌فرمایند:

لاتجزعوا فی المصائب ولا تفرحوا ابتغوا امراً بین الامرین هو التذکر فی تلك الحالة والتنبه علی ما یرد علیکم فی العاقبة كذلك ینبئکم العلیم الخیر. (۱۰)

قسمت آخر این لوح مبارک اختصاصاً به افتخار مریم و حوا نازل شده و در آن حضرت بهاءالله مراحم و الطاف خود را بر هر دو مبذول و آنان را با مهربانی و شفقت تسلیت می دهند.

لوح حوریّه

لوح مبارک حوریّه بلسان عربی در بغداد نازل شده است تمعن در معانی این لوح جمیل قلب را به اهتزاز می آورد و در روح احساس شگفتی و انتعاش بر می انگیزد حضرت بهاءالله در این لوح مبارک تصویر بدیع و شگفت انگیزی از ظهور الهی ترسیم و مکاشفه روحانی با شکوهی را که اسرارآمیز، روح بخش و توصیف ناپذیر است در قمیص کلمات و عبارات بدیعه بیان و بقدرت قلم اعلیٰ منظری از صفات الهی را بمانند نمایشی متعالی بر روی کاغذ نقش فرموده اند شخصیت های دوگانه این نمایش حضرت بهاءالله و حوریّه بهشتی هستند حضرت بهاءالله در نقش مظهر ظهور کلی الهی نطق می فرمایند و حوریّه بهشتی بعنوان نماینده بعضی از صفات ربّ لایزالی که تاکنون بر عالم انسان پوشیده و مستور بوده است ظاهر می شود.

گفتگوی بین ایفا کنندگان این دونقش برآستی جالب و شگفت آور است و از یک طرف مقام بی مثل حضرت بهاءالله را روشن می کند و از سوی دیگر مصائبی را که از بدکرداری یک نسل فاسد بر آن هیكل نورانی مهاجم بوده آشکار می نماید.

توضیح در باره این لوح مبارک آسان نیست چه که حضرت بهاءالله آنرا بلسان رمز و تمثیل نازل فرموده اند.

لوح آیه نور

لوح دیگری که بیان اهمّیت آن چندان سهل نیست لوح آیه نور یا تفسیر حروف مقطعه است این لوح مبارک بلسان عربی به اعزاز میرزاآقای رکاب ساز شیرازی که در سبیل امر حضرت بهاءالله بمرتبه شهادت رسیده نازل گردیده است.

میرزاآقای رکاب ساز تفسیر بعضی از آیات قرآن و تبیین معانی باطنی حروف مقطعه آن سفر کریم را از حضور حضرت بهاءالله رجا کرده بود حروف مقطعه حروفی هستند که در مطلع

تعدادی از سوره قرآن نازل شده و سبب تحیر بسیاری از علمای اسلام و محصلین آن کتاب مقدس گردیده است این نکته شایان توجه است که امام پنجم شیعیان یعنی امام محمد باقر قبلاً تفسیری بر حروف مقطعه قرآن نوشته بوده از جمله این امام بیان نموده که زمان ظهور قائم معادل ارزش عددی بعضی از حروف مقطعه قرآن یعنی ۱۲۶۰ هجری (۱۸۴۴ میلادی) می باشد و این سالی است که حضرت باب رسالت خویش را بعنوان موعود منتظر اسلام اعلام فرمودند.

جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک مفصل به هردو سؤال میرزا آقای رکاب ساز جواب کافی عنایت فرموده اند هیکل اطهر در تشریح اهمّیت این حروف مقطعه حقایق تازه ای را آشکار و بعضی از معانی مکنونه آنها را تبیین فرموده اند و این توضیحات باندازه ای عمیق و وسیع است که انسان را در دریای تفکر و اندیشه غوطه ور می کند گرچه حضرت بهاء الله بعضی از اسرار مخزونه در حروف مقطعه قرآن را تشریح نموده اند با وجود این بیان این حقایق به کسانی که با آثار اسلامی و لسان عربی آشنائی کافی ندارند امکان پذیر نیست.

اسلام در اشاعه معارف دینی نقش عمده ای ایفا نموده و اساسی محکم و منطقی برای درک حقایق روحانی بنیاد کرده است قرآن گنجینه گرانبھائی از کلام الهی است که به حضرت محمد الهام و القا شده است ولی ایمان به آن کتاب مقدس و اطلاع بر آیات آن همیشه برای درک کامل حقیقت و روح اسلام کفایت نمی کند دلیل بر آن اینست که گرچه با رحلت رسول اکرم وحی الهی منقطع شد ولی تا مدتی بیش از دو بیست سال جامعه اسلام از طریق ائمه اطهار از هدایت الهی مستفیض و برخوردار بود نفوسی که به ائمه اطهار اقبال کردند بروح ایمان فائز شدند و با معرفت الهی مملو گشتند برعکس کسانی که از فرمان آنان سربینچیدند و به استنباطات شخصی خود از آیات قرآن تمسک جستند از حقایق مخزونه در آن سفر کریم محروم ماندند.

اولین امام که بوسیله حضرت محمد به جانشینی انتخاب شده بود حضرت علی عموزاده و داماد پیغمبر بود که اول مؤمن به آن حضرت، مظهر ولایت اسلام و پیشوای روحانی مسلمین شمرده می شد ولی تعیین حضرت علی بسمت جانشینی مستند به سند کتبی نبود و

در قرآن هم ذکری از آن نشده بود این انتصاب در برابر گروهی از مؤمنین که در محلی بنام غدیر خم اجتماع کرده بودند بطور شفاهی انجام گرفته بود و از اینرو بلافاصله پس از رحلت حضرت رسول جامعه اسلامی دچار انشقاق و اشتقاق شد و شکاف عمیقی که عواقب و نتایج شومی از پی داشت پیروان اسلام را در خود فروگرفت.

چون اکثر پیروان رسول اکرم انتصاب حضرت علی را بر وصایت قاطع و الزام آور تشخیص ندادند نوایای پیامبر خویش را نادیده گرفتند و برخلاف وصایای آن حضرت عمل نمودند سردسته مخالفین ولایت حضرت علی عمر بود که خلیفه ثانی اسلام شد عمر بر علیه حضرت علی قیام کرد حق ولایت وی را غصب نمود و مردم را بدور شخص محترم و معمری بنام ابوبکر که بعنوان خلیفه اول اسلام منسوب شده بود جمع کرد.

عمر امامت حضرت علی و حق وی را در تبیین آیات قرآنی انکار کرد و به بیان "یکفینا کتاب الله" تشبیه نمود حضرت عبدالبهاء بیان می فرمایند که همین چند کلمه حروف نفی چنان قوی بود که سبب اصلی تمام اختلافات و خونریزیهای دور اسلام شد از جمله باعث شهادت خود حضرت علی و فرزند نامدار آن حضرت امام حسین گشت مصائب غیرقابل بیان بوجود آورد و موجب تلف شدن تعداد بیشماری از نفوس مقدسه در عالم اسلام شد به شهادت حضرت عبدالبهاء اثر این کلمات نفی بقدری شدید و دوررس بود که حتی پس از گذشت هزار سال سبب شهادت حضرت ربّ اعلی و مصائب بی حدّ و شمار جمال اقدس ابهی گردید.*

وقتی نفوس بشری به مخالفت نقشه الهی قیام می کنند جریان تاریخ عوض می شود معلوم نیست که اگر پیروان حضرت محمد به حضرت علی وفادار مانده بودند چه مواهب و برکاتی به عالم انسانی بخصوص بر جامعه اسلامی از سماء فضل الهی نازل می شد زیرا حضرت علی به فیض هدایت الهی مستفیض بود و با قیادت بلا معارض آن حضرت اسلام می توانست نفوذ بیشتری بر ملل عالم اعمال کند.

* این بیانات مبارکه از قلم حضرت عبدالبهاء در لوحی که بنام لوح هزاریتی معروف و یکی از الواح مهمه آن حضرت در باره عهد و میثاق است صادر شده است.

دین اسلام در اثر سرکشی و تمرد نفوس انسانی به دو فرقه اصلی تقسیم شد پیروان مذهب سنی که اکثریت امت اسلام را تشکیل می دهند پیرو خلفا شدند و حکومت دنیوی اسلام را تأسیس کردند در حالیکه شیعیان یعنی تابعان حضرت علی و یازده امام دیگر* از سلاله او خدمات خود را در فتوحات روحانی متمرکز ساختند و بر طبق تعلیمات حضرت باب و حضرت بهاءالله پیروان مذهب حقه در ظلّ دین اسلام بشمار می روند.

ائمه اطهار که در آثار مقدسه حضرت بهاءالله با بیان مبارک "انوار لاتظفی" ** توصیف شده اند جانشینان برحق حضرت محمد بودند که با تبیین و تشریح معانی آیات قرآن جلوه خاصی به دین اسلام دادند ادبیات اسلامی را غنی ساختند و بسیاری از رموز و اسرار مکنونه در آثار مقدسه آن شریعت نورا را واضح و آشکار نمودند.

لوح فتنه

لوح مبارک فتنه یکی دیگر از الواح مقدسه نازله از قلم اعلی در بغداد است که بلسان عربی و به افتخار شاهزاده شمس جهان صادر گردیده است*** این شاهزاده نوه فتحعلی شاه بود و بنام فتنه شهرت داشت علاقه وی به امر از زمانی آغاز شد که با جناب طاهره ارتباط یافت و در جرگه دوستان نزدیک وی درآمد**** شمس جهان به بغداد سفر نمود و در آن مدینه مکرمه بشرف لقای حضرت بهاءالله فائز و به عرفان مقام آن حضرت نائل شد و در جرگه مؤمنین جانفشان درآمد این خانم محترمه بدریافت الواح متعدده و لقب ورقه الرضوان از جمال اقدس ابهی مفتخر و متباهی گردیده است.

لوح فتنه همچنانکه از نامش پیداست تماماً در باره امتحانات و افتتاناتی است که ملازم یوم الله هستند در این لوح مبارک حضرت بهاءالله به ظهور

* به اعتقاد مذهب اصلی شیعه قائم یعنی موعود اسلام رجعت امام دوازدهم است.

** کتاب ایقان ص ۱۱۲. مترجم

*** بعضی از محققین بهائی معتقدند که این لوح مبارک در ادرنه نازل شده است و آنهم ممکن است درست باشد.

***طاهره یکی از حروف حیّ و از قهرمانان دوربیین و ممتازترین زن در میان پیروان حضرت باب بود.

مقدّس خویش اشاره و بیان می فرمایند که در اثر این ظهور عالم موجودات کلّ در معرض امتحان قرار خواهند گرفت و هیچ نفسی از آن مستثنی نخواهد بود همه کسانیکه مظهر تقوی و حکمتند، تمام نفوسی که نمونه علم و فضیلتند و حتّی حقایق انبیا و مرسلین در محک امتحان خواهند افتاد.

جمال اقدس ابهی در بسیاری از الواح مقدّسه پیروان خود را به امتحاناتی که با اقبالشان به امر الهی بر آنان هجوم خواهد نمود انداز فرمودند. در هر عصری با ظهور مظهر جدید الهی قلوب نفوس در معرض امتحان قرار می گیرد و این سنّت الهی است که ابدی و تغییرناپذیر است علی الخصوص در این عصر که یوم الله است و حضرت بهاء الله نیروی فوق العاده ای در عالم انسانی دمیده شدّت امتحانات الهی بهمان نسبت بیشتر و عظیم تر می باشد.

امر الهی مافوق عالم بشری است و انسان برای نیل به آن نیاز به کسب سجایای روحانی دارد و در اینجا است که نفس انسانی و تعلّقات دنیائی بشدّت سدّ راه می شوند در چنین وقتی امتحان برای رام کردن نفس انسانی لازم می شود بدون این امتحانات انسان نمی تواند به عرفان مظهر ظهور فائز شود چه که این مظاهر مقدّسه دو جنبه دارند که یکی الهی و دیگری بشری است و همیشه رتبه الهی در پشت هیكل انسانی نهفته و پنهان می شود تنها کسانی که از دید روحانی بهره دارند می توانند از ورای حجاب حدودات بشری حقیقت روحانی مظهر ظهور را به تیزبینی مشاهده نمایند آنان که از بصیرت روحانی بی نصیبند به هیكل بشری و شخصیت ظاهری مظهر ظهور ناظر می شوند و به امتحان میافتند این نفوس تنها خصوصیات بشری پیامبران را مشاهده می کنند و اغلب در پی آنند که نقصی در آن هیاكل مقدّسه جستجو نمایند.

شخص مؤمن پس از عرفان به مظهر ظهور بطرق مختلف مورد امتحان قرار می گیرد و هر بار که از امتحانی سرافراز بیرون می آید بصیرت روحانی بیشتری یافته و در ایمان و ایقان قوی تر

و محکم‌تر می‌شود انسان هرچه به شخص مظهر ظهور نزدیکتر باشد شدت امتحانش بهمان اندازه بیشتر است و در اینجا است که کوچکترین اثر از جاه‌طلبی و خودپرستی ممکن است حیات روحانی او را به مخاطره عظیم بیاورد.

در اسلام حدیثی وجود دارد که در آن خطرات و مشکلاتی را که انسان حین سلوک در سبیل الهی با آنها مواجه می‌شود توصیف می‌کند برطبق این حدیث "النَّاسُ هَلَكَاءُ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنُونَ هَلَكَاءُ إِلَّا الْمُتَحَنُّونَ وَ الْمُتَحَنُّونَ هَلَكَاءُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ."

تاریخ امر بهائی نیز این حقیقت را نشان می‌دهد تعدادی از حواریون حضرت بهاء‌الله بودند که بسبب ایمان و اخلاص بمقامات عالیه رسیده بودند این نفوس با جمال مبارک قرابت بسیار داشتند و در میان اصحاب شهرت فراوان یافته بودند ولی وقتی طوفان امتحان وزیدن گرفت بعزت جاه‌طلبی و غروری که داشتند شعله ایمان در قلبشان خاموش شد و از اوج عزت ساقط شدند و بموت روحانی دچار گشتند در میان این نفوس بعضی از افراد عائله مبارکه قرار داشتند از جمله برادر ناتنی جمال مبارک یعنی میرزایحیی علیه آن حضرت قیام کرد و بعد از افول شمس حقیقت نیز سه تن از پسران و دو دختر و چند تن دیگر از منتسبین آن هیکل مقدس و تعدادی از مبلغین ممتاز که تا آن وقت بکمال همت در خدمت امرالله کوشیده بودند به نقض میثاق نیر آفاق قیام نمودند و به مخالفت حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و پیمان برخاستند و برخاموش کردن شعله امر الهی با هم متحد و همدست گشتند.

بعضی متحیرند که چگونه خیانت و مخالفت در داخل جامعه امرآنها از جانب نزدیکترین مقربان اسم اعظم ممکن است ایجاد شده باشد ولی با اندک توجهی می‌توان به این نکته پی برد که فقدان ایمان کافی و خصائل روحانی که وجودشان از شرایط اساسی عرفان به مظهر ظهور و اطاعت از او امر اوست ممکن بوده این ناقضان را به اعراض از آن جمال بيمثال وادار سازد.

این نفوس را می‌توان به کسانی تشبیه کرد که بدون اطلاع از ریاضیات پای صحبت ریاضی‌دان والامقامی نشینند و به سخنان وی در باره فرضیه‌هایش که با استفاده از

اصطلاحات پیچیده ریاضی ایراد می‌شود گوش دهند شک نیست که این مستمعین قادر به فهم بیانات وی نخواهند بود و ارزش تحقیقات برجسته او را درک نخواهند نمود این شنوندگان آن دانشمند را در لباس یک شخص عادی که به کلماتی غیرقابل فهم آنها نطق می‌کند می‌بینند وی را با موازین و اصولی که خود دارند مورد قضاوت قرار می‌دهند و در نتیجه در برابر افکار پر مغز و عمق او بی‌تفاوت باقی می‌مانند این شنوندگان هرچه به شخص ناطق نزدیکتر باشند خصوصیات شخصی و ظاهری او را که پرده‌مانند ارزش‌های باطنی‌اش را می‌پوشاند بهتر مشاهده می‌کنند در این میان تنها کسانی که از فهم ریاضی بهره دارند می‌توانند به نبوغ واقعی این دانشمند پی برند این دسته از شنوندگان معلومات این ریاضی‌دان را از خصایص ظاهری او برتر می‌شمارند و از این جهت توجه خود را در هیکل بشری او متمرکز نمی‌نمایند.

اغلب کسانی که به مخالفت حضرت بهاء‌الله برخاستند و یا پس از ایمان عهد آن حضرت را شکستند نفوس جاه‌طلبی بودند که از خصائل روحانی نصیبی نداشتند و مقصد اصلیشان بسط نفوذ شخصی و کسب شهرت و مقام اجتماعی در جامعه بهائی بود. یکی از این نفوس پسر حضرت بهاء‌الله میرزا محمدعلی بود که غرور بی‌اندازه داشت و آرزوی ریاست و قدرت در دل می‌پروراند بسیاری از اصحاب جمال مبارک که شم روحانی داشتند می‌توانستند رایحه ریاست و خودستایی از وی استشمام کنند و حتی پیش از اینکه به نقض عهد حضرت بهاء‌الله قیام کند دورویی و عدم خلوص او را تشخیص دهند. از جمله حاجی محمدطاهر مالمیری در خاطرات خود رسیدنش را به عکا در حدود سال ۱۸۷۸ و اولین ملاقاتش را با میرزا محمدعلی چنین توصیف نموده است.

چون بحیفا وارد شدیم* خود را بهائی معرفی کردیم. ما را بردند منزل آقا محمدابراهیم صفار کاشانی. مشارالیه مقیم حیفا و از طرف جمال مبارک مأمور ارسال مراسلات و پذیرائی و راهنمایی مسافرین بودند و چون ورود ما سه نفر را بحضور مبارک عرض کرده بودند هیکل مبارک بخادم‌الله فرموده بودند خان با میرزا محمدعلی بمسافرخانه و آقا طاهر بمنزل اخوی‌اش حاجی‌علی** برود.

* در این سفر جناب حاجی محمدطاهر با دو نفر دیگر از زائرین همراه بودند.

** برای اطلاع بیشتر از احوال حاجی علی یزدی به کتاب عالم بهائی جلد نهم صفحه ۶۲۴ مراجعه شود.

درشکۀ مخصوص حضرت عبدالبهاء را آوردند و بنده بمنزل حاجی علی واقع در خان سوق ابیض در عگا رفتم و بیت شریف آقامیرزاموسی کلیم اخوی جمال مبارک هم در آنجا واقع بود و نیز عده‌ای از احبّاء از قبیل جناب نبیل اعظم و جناب حاجی عبدالرحیم یزدی (پدر حضرت آقامیرزا احمد، داماد حضرت عبدالبهاء) و اهل بیت ایشان و آقامحمدعلی صباغ از اهل فراشه یزد در آنجا سکونت داشتند و آنروز بنده بقدری خوشحال و مسرور بودم که روح در بدنم نمی‌گنجید.

فردای آنروز میرزامحمدعلی غصن اکبر و میرزا ضیاءالله و میرزابدیع‌الله برای ملاقات با بنده باطاق جناب نبیل اعظم آمدند و بنده باتفاق اخوی باطاق جناب نبیل رفتیم. بمحض ملاقات با میرزامحمدعلی و بدیع‌الله قلبم تاریک و آنهمه سرور و فرح به غم و اندوه مبدّل شد. حال بقدری پریشان هستم که خدا شاهد است بکلی از خود مأیوس شدم. با خود می‌گفتم، چطور شد با اینهمه شور و شوق قلبم اینطور مکدر و تاریک شد و یقیناً مردود درگاه الهی هستم. بقدری محزون شدم که از حدّ و حصر خارج بود و از شدت پریشانی می‌خواستم برخیزم بروم ولی جرأت نکردم و قلباً با خداوند در راز و نیاز بودم و افسوس می‌خوردم که عاقبت بسوء خاتمه گرفتار شدم و همچنان منتظر بودم که حضرات بروند تا خود را بیرون انداخته چاره‌ای برای حال زار خود بجویم. چون می‌دیدم اخوی و جناب نبیل با آنها در نهایت سرور و خوشحالی صحبت می‌کنند و بنده چون زر مغشوش بخود می‌پیچم، همینقدر عرض کنم که حال بعد از ۶۴ سال که شرح آن موقع را می‌نویسم، حواسم در نوشتن این سطور پریشانی می‌کند باری حضرات قریب یکساعت نشستند و هنگام رفتن اخوی از تشریف آوردن آقایان اظهار تشکر و مسرت کرد.

خلاصه چون شب فرا رسید اخوی گفتند می‌خواهیم برویم در بیرونی خدمت سرکار آقا مشرف شویم. بنده هم با آن حال خراب همراه اخوی رفتم و چون بحضور جمال بیمثال

حضرت غصن اعظم مشرف شدم چنان حیاتی جدید و حالت سرور و حبوری دست داد که جمیع آلام و پریشانی و اندوه سابق را در یک لحظه نابود ساخت چند روز بعد اخوی گفتند می‌خواهیم برویم خدمت غصن اکبر بنده قبول نکردم و آنچه اصرار کردند ابداً حاضر نشدم. بعد غصن اکبر به اخوی گفته بود خوب است آقا ظاهر در این ایام تشرّف روزها مشغول مشق نوشتن شود تا خطّش پیش بیاید و من به او سرمشق می‌دهم. چند مرتبه دیگر هم غصن اکبر بمنزل جناب نبیل آمد، ولی بنده ابداً نزد او نرفتم و هر دفعه به یک عذری متعذّر می‌شدم. (۱۱)

پس از صعود حضرت بهاء‌الله میرزا محمدعلی به مخالفت حضرت عبدالبهاء مرکز منصوص عهد و پیمان جمال اقدس ابهی قیام کرد و بحران عظیمی در جامعه ایجاد نمود این بحران در شدت کمتر از طغیان میرزایحیی که اساس امر الهی را قبلاً بلرزه درآورده بود نبود رفتار میرزا محمدعلی حتّی در ایام حیات حضرت بهاء‌الله بنحوی کریم بود که چندین بار سبب رنجش و اندوه هیکل اطهر گردیده بود از جمله وقتی جمال مبارک او را برای نشر مجموعه‌ای از بعضی از الواح مبارکه به هندوستان اعزام فرموده بودند در انجام این مأموریت به شهادت حضرت ولیّ امرالله در گادپاسزبای "در الواح و آثار مقدّسه‌ای که جهت طبع و نشر بوی سپرده شده بود دخالت نمود" و نیز "بعضی از خطابات شدیدة منزله از قلم اعلی در حقّ میرزایحیی عدوّ صائل جمال ابهی را بنهایت مهارت تحریف و تصحیف نمود و با تبدیل عبارات و تزئید و تنقیص کلمات آن بیان را در شأن حضرت عبدالبهاء قلمداد کرد" این ناقض اثیم حتّی تا آن حدّ جلورفت که "بکمال وقاحت و صراحت دعوی ظهور جدید نمود" و آنچه را که به دروغ به حضرت عبدالبهاء نسبت می‌داد که آن حضرت "دعوی دور جدید کرده و خویشتن را در عصمت کبری با اسم اعظم و مظهر ظهور اتمّ اکرم مشارک دانسته است" "خود مدّعی گردید و باثر خامه و مهر خویش منتشر ساخت" (۱۲)

این رفتار شیرانه محمدعلی سبب خشم جمال اقدس ابهی گردید و هیکل اطهر ضمن لوحی انداز فرمودند که اگر میرزا محمدعلی آنی از ظلّ امرالله منحرف شود معدوم صرف

خواهد بود و تصریح فرمودند که هیچ احدی هرگز نمی‌تواند مدعی عصمت کبری شود و شریک مظهر ظهور الهی گردد.

یکی از خصوصیات امرالله اینست که شخصیت‌های خودپرست را در خود پناه نمی‌دهد شعار امر عبودیت است آنهم عبودیت صرفه و واقعی که بصورت تواضع و از خودگذشتگی تجلی می‌کند.

حضرت بهاءالله در تعالیم مقدسه خود این نکته را تصریح فرموده‌اند که در عالم وجود سه رتبه بیشتر وجود ندارد اول رتبه الوهیت که از حیطة درک ما خارج است دیگر رتبه مظهریت الهی که مخصوص مظاهر مقدسه و مافوق عالم بشری است و سوم رتبه بشری که رتبه عبودیت می‌باشد. در خدمت امرالله بزرگترین عامل حفظ و صیانت خادمین تواضع و بردباری است و آن مقبول‌ترین هدیه‌ایست که انسان می‌تواند به درگاه الهی تقدیم کند چه که در ساحت سلطنت و قدرت خداوند تواضع و افتادگی خارج از صفات و سجایای آن ذات منبع الهی است.

حضرت عبدالبهاء مثل اعلائی تعالیم جمال اقدس ابهی خود را به ادنی درجه عبودیت که عالی‌ترین رتبه قابل صعود برای یک انسان است نزول دادند و بدین طریق نمونه و سرمشق کاملی از عبودیت بنیادوجهت پیروی برای همه بیادگار گذاشتند.

مقام حضرت بهاءالله مقام سلطنت و عظمت بود و رتبه حضرت عبدالبهاء رتبه عبودیت. وقتی آب از فراز کوه جاری می‌شود و به درّه و دشت سرازیر می‌گردد تولید نیرو می‌کند بهمین ترتیب سریان و انتقال قوای روحانی از حضرت بهاءالله به حضرت عبدالبهاء نیروی شگرفی ایجاد نموده که در عالم انسانی آزاد گشته‌است وقتی حضرت بهاءالله ظهور فرمودند در هیچکس استعداد و شایستگی قبول ظهور مبارکشان نبود حضرت عبدالبهاء از جانب نوع بشر بعنوان مثل اعلی حامل این پیام روحانی گشتند و گرچه رتبه مظهریت نداشتند ولی با قدرت و قوت روحانی که از جانب حضرت بهاءالله به ایشان اعطا شده بود مخصّص و موهوب بودند.

حضرت بهاء الله در کتاب عهد که بخط مبارکشان مطرز گشته حضرت عبدالبهاء را مرجع
جميع اهل بها پس از خود معین و منصوص فرمودند در این سند خطیر می فرمایند:
باید اغصان* و افنان** و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی
کتابی الاقدس، اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل توجّهوا الی من
اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم.

مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم (حضرت عبدالبهاء) بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً
من عندنا و انا الفضال الکریم. (۱۳)

حضرت بهاء الله در الواح مقدسه دیگر با عباراتی پرجلوه و شکوه غصن اعظم را ستوده و
مقام ایشان را توصیف فرموده اند از جمله در سوره غصن به بیانات مبارکه ذیل ناطق:

قد انشعب من سدرۃ المنتهی*** هذا الهیکل المقدس الابهی غصن القدس فهینئاً لمن
استظّل فی ظلّه و کان من الرّاقدين قل قد نبت غصن الامر من هذا الاصل**** الذی
استحکمه الله فی ارض المشیة و ارتفع فرعه الی مقام احاطه کل الوجود فتعالی هذا الصنع
المتعالی المبارک العزیز المنیع ... قل قد فصل من لوح الاعظم کلمة علی الفضل و
زینها الله به طراز نفسه و جعلها سلطاناً علی من علی الارض و آیه عظمته و اقتداره
بین العالمین ... قل یا قوم فاشکروا الله بظهوره و انه لهو الفضل الاعظم علیکم و نعمة الاثم
لکم و به یحیی کلّ عظم رمیم من توجّه الیه فقد توجّه الی الله فمن اعرض عنه فقد اعرض
* اخلاف ذکور حضرت بهاء الله

** افنان بمعنای شاخه هاست و حضرت بهاء الله آنرا به منسوبان ذکور حضرت باب که از
بازماندگان سه دائی حضرت اعلی و دو برادر قرینه آن حضرت بوده اند اطلاق فرموده اند.

*** یکی از القاب حضرت بهاء الله است.

**** مقصد حضرت بهاء الله است.

عن جمالی و کفر ببهانی و کان من المسرفین. انه لودیعة الله بینکم و امانته فیکم و ظهوره
علیکم و طلوعه بین عباده المقرّین ... انا قد بعثناه علی هیکل الانسان فتبارک الله مبدع

مايشاء بامرہ المبرم الحکیم انّ الذین هم منعوا انفسهم عن ظلّ الغصن اولئک تاهوا فی العراء و احرقتهم حرارة الهوی و كانوا من الهالکین. (۱۴)

حضرت بهاءالله در لوح فتنه انذار می فرمایند که امتحانات و افتتاناتی که با ظهور آن حضرت مقارن است چنان شدید و خطیر خواهد بود که جم غفیری از نفوس حتی آنان که به خدا مؤمن و از اسرار امر الهی مطلعند محروم گشته و در وادی ضلالت سرگردان خواهند ماند جمال مبارک سقوط رؤسای ادیان یعنی انجم سماء عرفان را پیش بینی و تصریح می فرمایند که با حدوث این امتحانات تمام اسراری که در قلوب نفوس نهفته است مکشوف خواهد شد و مردمان از هم جدا خواهند گشت جمعی به اعلی درجات ایمان صعود خواهند نمود و دسته ای به اسفل مراتب خاک نزول خواهند کرد هیکل اطهر همچنین به آغاز طوفان امتحان خطیر الهی در آن ایام اشاره و ازدیاد شدت و حدت آن را در سنه شداد پیش بینی می فرمایند* این بیان مبارک از یک طرف اشاره به طغیان میرزایحیی در ادرنه بود که زلزله بر ارکان امرالله انداخت و شکافی موقت در جامعه پیروان اسم اعظم ایجاد نمود و از سوی دیگر اخبار از صعود حضرت بهاءالله بود که قیام میرزامحمدعلی را بر نقض میثاق آن دلبر آفاق در پی داشت.

مطالعه دقیق حیات و تعلیمات مؤسّسین ادیان بزرگ نشان می دهد که یکی از وظائف آن مظاهر مقدّسه این بوده که هدف و مفهوم رسالت روحانی خویش را بیان و مسائل پیچیده ای را که ممکن بوده اذهان مؤمنین را دچار حیرت کند حل نمایند حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در تمام احیان و احوال برای جواب دادن به سؤالات یاران آماده بودند این سؤالات مواضع معضله تا مطالب فرعیّه در باره جنبه های مختلف امر حضرت بهاءالله را

* ارزش عددی کلمه شداد ۱۳۰۹ است و مقصد از آن سال ۱۳۰۹ هجریست که سال صعود حضرت بهاءالله می باشد

شامل می شد در حقیقت قسمت اعظم از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در جواب این سؤالات صادر شده است در این آثار مبارکه کتب مقدّسه ادیان گذشته مورد

تفسیر قرار گرفته، بسیاری از آیات مبهمه و بیانات غامضه تبیین شده، اسرار الهیه تفهیم گشته، تعالیم سماویّه نازلّه برای این عصر تشریح گردیده، اصول نظم نوین جهانی ترسیم شده و جزئیات اجرای اوامر و احکام حضرت بهاءالله تعلیم داده شده است.

ولکن این هیاکل مقدّسه مسئلهٔ جانشینی را تا ایّام اخیر حیات در آثار خود مسکوت گذاشتند و تنها در اواخر دوران رسالتشان جانشین خود را معرفی فرمودند شک نیست حکمت‌های بالغه در این سکوت مکنون بوده است این عمل را می‌توان به رفتار معلّمی که همواره حاضر به حلّ مشکلات شاگردان خویش است تشبیه نمود معلّم در تمام وقت آمادهٔ جواب دادن به سوالات محصلین است و تنها در یک مورد که موقع امتحانست از جواب به سوالات دانش‌آموزان و کمک به آنان خودداری می‌کند در این روز امتحان محصلین خود باید در پیدا کردن جواب بکوشند و این روز در حقیقت روز آزمایش و زمان جدائی بین مقبولان و مردودان است آنان که در امتحان قبول می‌شوند به کلاس بالاتر می‌روند و آنهاییکه رد می‌شوند از این ارتقاء محروم می‌مانند.

تاریخ امر نشان می‌دهد که عهد و پیمان همیشه چون محک امتحان برای پیروان امر حضرت مّان بوده است حضرت ربّ اعلی بشارت به ظهور "من یظهره الله" دادند ولی هرگز نام و نشان حضرت بهاءالله را بروشنی آشکار نفرمودند حضرت بهاءالله با تعیین حضرت عبدالبهاء به مرکزیت میثاق عهد و پیمان محکمی بنیاد نهادند ولی این انتصاب را تا آخرین روزهای حیات مبارک چون سرّ مصون محفوظ داشتند و تنها اندکی قبل از صعود مبارک بود که با تسلیم کتاب عهدی به حضرت عبدالبهاء این سرّ نهان را آشکار فرمودند این سند خطیر به تمثیل فوق مانند ورقهٔ امتحان در برابر پیروان اسم اعظم قرار گرفت جمعی از آن آزمایش بخوبی گذشتند و دسته‌ای دچار شکست و محرومیت شدند الواح مبارکهٔ وصایای حضرت عبدالبهاء که در آن تعیین حضرت شوقی افندی بسمت ولایت امرالله منصوص گردیده نیز مختوم و مکتوم بود و پس از صعود مرکز میثاق باز و خوانده شد و بنوبهٔ خود امتحان و افتتان ایجاد نمود بعضی نفوس جاه طلب که تشنهٔ ریاست بودند به مخالفت ولی امر قیام و بکمال جدّ تلاش نمودند که اشتقاق در امرالله ایجاد کنند ولی یکی از

جنبه‌های ممتازه امر الهی اینست که گرچه بسیاری از پیروان برجسته حضرت بهاءالله بنقض میثاق قیام و با استفاده از تمام وسایل و امکانات سعی در ایجاد تفرقه در امرالله نمودند هیچیک در اجرای این نیت سیئه توفیق نیافتند عهد و میثاق حضرت بهاءالله پیروز شد و آنان که بمخالفت برخاستند کل نابود شدند و بدیار نیستی راجع گشتند.

سوره نصح

سوره نصح در بغداد بلسان عربی باعزاز سید جعفر یزدی یکی از علمای برجسته روحانی که مورد احترام و فیر ساکنین یزد بوده صادر شده است * سید جعفر در وقتی که وحید** جهت تبلیغ شریعت حضرت باب به آن شهر رفته بود بامر بدیع گروید اندکی پس از این واقعه موج تضییقات شدید وحید و سید جعفر و بعضی دیگر از اصحاب را بر آن داشت که شهر یزد را ترک کنند و به نیریز که در استان فارس واقع شده هجرت نمایند سید جعفر که بسابقه ریاست دینی از شهرت و اعتبار وافیه بهره داشت و بموهبت نطق و بیان موهوب بود در ظل هدایت وحید شروع به تبلیغ علنی امر مبارک در نیریز نمود طولی نکشید که جمع زیادی از اهالی در جرگه مؤمنین درآمدند و این خود مخالفت شدید اولیای حکومت و رؤسای دیانت را برانگیخت که منجر به فتنه و آشوب عظیم شد و منتهی به شهادت بسیاری از مؤمنین از جمله جناب وحید گشت.

* پدر جد نویسنده کتاب

** یکی از روحانیون بنام که به حضرت باب مؤمن شد نخستین ارتباط وی با امر بدیع زمانی بود که بنماینده‌گی از جانب محمد شاه و به نیت تحقیق در باره امر حضرت باب با آن حضرت ملاقات نمود و در نتیجه به رتبه ایمان فائز گردید برای اطلاع بیشتر به ضمیمه شماره ۳ مراجعه شود.

محرک اصلی این وقایع شوم یعنی زین العابدین خان حکمران نیریز تعدادی از بازماندگان واقعه نیریز را دستگیر و دستور داد هریک را به دلایل مختلف به حد مرگ زیر شکنجه قرار دهند سید جعفر هم در میان این قربانیان بود که بعلت علم و عرفان و داشتن قوه نطق و بیان

در نظر این حکمران از مسببان اصلی تبلیغ ساکنان شهر به شریعت بیان محسوب می‌شد. نبیل تاریخ نویس شهیر بهائی داستان دستگیری سیدجعفر را چنین ثبت نموده است.

از جمله این نفوس که رنج بسیار دید جناب سیدجعفر یزدی بود مشارالیه در اوائل حال نزد همه مردم محترم بود حتی زین العابدین خان او را همیشه بر خود مقدم می‌داشت و نسبت باو احترام بسیار می‌کرد وقتیکه گرفتار شد زین العابدین خان حکم کرد عمامه او را که نشانه سیادت بود از سرش برداشته پایمال ساختند و بعد در آتش انداختند و او را بدون علامت سیادت در مقابل جمعیت می‌بردند مردم باستهزاء و دشنامش می‌پرداختند. (۱۵)

واقعه نیریز که ماههای متوالی طول کشید فقر و قحطی وسیعی در پی داشت سپاهیان که در این گیر و دار دست‌اندرکار بودند آذوقه اندک و محدود اهل محل را مورد استفاده قرار داده بودند و سرانجام پس از ترک لشکریان مواد غذایی تقریباً نایاب شده و بسیاری از مردم فقیر از گرسنگی مشرف به موت بودند حکمران محل که مقدار زیادی ذرت به امید فروختن به قیمت بالا احتکار کرده بود با توجه به وخامت اوضاع راضی شد که آنها را به مبلغ اسمی در دسترس عامه قرار دهد.

وقتی که موقع توزیع ذرت می‌رسید سیدجعفر را از زندان بیرون می‌آوردند و در مدخل در ورودی انبار نگاه می‌داشتند دستور حکمران این بود که هرکس که می‌خواست ذرت بگیرد می‌بایستی اول آب دهن به صورت سیدجعفر می‌انداخت و هرکس از اجرای این حکم سرپیچی می‌نمود از دریافت جیره محروم می‌شد.

عبارات زیر که از شرح احوال سیدجعفر نقل شده از این واقعه موهنه و حوادث تحقیرآمیز دیگر که بروی و حاجی محمدتقی وارد شده حکایت می‌کند حاجی محمدتقی هم‌زندانی سیدجعفر و از شخصیت‌های معروف نیریز و از پیروان پرشور حضرت باب بود.*

در آن اوان بواسطه ازدحام اردوی دولتی و جمعیت متفرقه که از اطراف آمده بودند قحطی شدیدی در نیریز روی داد و جنس خوراکی بکلی نایاب شد. حاکم نیریز یک انبار ذرت که آنرا برای چنین روزی تهیه دیده بود در اختیار داشت. پس از خروج اردو امر کرد در انبار را گشودند و قرار شد بهر خانواده یک من ذرت بدهند. ضمناً دستور داد که جناب

آقاسیدجعفر را درب انبار نگهداشته هرکس برای گرفتن ذرت درب انبار بیاید اول آب دهن بصورت ایشان بیاندازد و حصّه خود را دریافت دارد و اگر احیاناً کسی از انداختن آب دهن خودداری کند ابداً به او ذرت ندهند. در این اثنا چند نفر از اهالی کنارکوچه نشسته ذرت می‌خواستند ولی خجالت می‌کشیدند آب دهان بصورت آقاسیدجعفر بیاندازند. مشارالیه ملتفت قضیه می‌شوند آنها را صدا زده می‌فرمایند بیاید حصّه خود را بگیرید ذرت تمام می‌شود آب دهان هم بیاندازید مانعی ندارد من با گوشه قبایم پاک می‌کنم. آنها هم آمده سهمیه خود را دریافت می‌دارند.

با وجود اینهمه تحقیر و توهین آقاسیدجعفر بهیچوجه احساس نفرت، بیتابی یا خشم نمی‌کرد برعکس در طول تمام این ناملايمات در کمال سکون و رضا قرار داشت و آثار سرور بی‌منتھی از وی ظاهر بود و نسبت به کسانی که آزارش می‌دادند ابراز محبت و قدردانی می‌نمود.

صدور چنین رفتار مسیحائی و غیر عادی دلیل بارزیست بر قوای تقلیب‌کننده که در کلمات و آیات مظاهر مقدسه مکنون می‌باشد. وقتی سیدجعفر بر در ورودی انبار می‌ایستاد با احتمال قوی بیاد ایام فریبده گذشته یزد می‌افتاد یعنی زمانی که هر روز جمعه پس از خاتمه وعظ در بالای منبر تعظیم و تکریم و استقبال عمومی توده وسیع مردم را تحویل * به صفحه ۲۶۱ مراجعه شود.

می‌گرفت حال چه فرق نمایان با آن زمان در میان بود وی اکنون در معرض موهن‌ترین آزارها قرار داشت ولی با وجود این در نهایت سرور و حبور بود زیرا مولای محبوبش دورنمای باشکوهی از یک حیات جدید در برابر چشمانش نمایان ساخته و تاج افتخار ابدی بر سرش گذاشته بود پس عجب نیست که این تضيیقات سخت نمی‌توانست نورانیّت سرور آسمانی او را تار کند. بعد از آن زین‌العابدین خان حکم می‌کند همه روزه صبح چند نفر فراش ایشان را با یک دسته چوب و فلک بدرج خانه‌های اهالی ببرند و آنقدر چوب بزنند تا صاحبخانه مبلغی بقدر وسع خود بدهد و ایشان را از شکنجه آزاد سازد. مدت نه ماه باینطریق با ایشان معامله شد و در نتیجه پاها بطوری متورم و مجروح شد

که یارای راه رفتن نماند و بایستی هر روز حمّالی ایشان را بدوش گرفته درب خانه‌ها ببرد و بعد از چوبکاری دوباره بهمان وضع ایشان را بمحبس عودت دهد.

در باره جناب حاجی محمدتقی حکم کرده بود که همه روزه صبح ایشان را از زندان بیرون آورند و در حوض بزرگ جلوی دیوانخانه بیاندازند و چند نفر فرّاش اطراف حوض ایستاده هر موقع سر از آب بیرون آوردند با چوب و ترکه بر سر ایشان بزنند تا آب حوض خون‌آلود شود. در اثر این شکنجه سر مبارک ایشان طوری مجروح شده بود که چشمها از دیدن عاجز شده بود و همه روزه می‌بایست شخصی عصاکشی کرده ایشانرا بیاورد و در حوض بیاندازد و بعد از شکنجه بمحبس راهنمایی کند و مدّت نه ماه این عمل ادامه داشت.

ولکن حال دست خداوند قادر متعال که این نفوس خارق‌العاده را تربیت کرده و برانگیخته بود از جیب اقتدار برون شد و موج تضییقات را که نزدیک بود آنها را در خود غرق کند جلو گرفت مقدرّ چنین بود که این نفوس مبارکه زنده بمانند و به بزرگترین موهبت که زیارت وجه نورانی حضرت بهاءالله بود فائز گردند.

شبی عیال خان در خواب می‌بیند که چند نفر زن سیاه‌پوش از آسمان نزول کرده گفتند: 'وای بر زین العابدین خان که با اولاد رسول چنین رفتار می‌کند!' و رفتند در محبس برای ملاقات آنها. از وحشت این رؤیا از خواب بیدار شده و خان را هم از خواب بیدار می‌کند و رؤیای خود را نقل می‌نماید. خان می‌گوید این خواب صرف خیال است و حقیقتی ندارد و باید این نفوس بهمین طریق هلاک شوند. اما عیال خان قانع نمی‌شود صبح روز بعد می‌فرستد عقب کدخدای نی‌ریز در خلوت باو می‌گوید امشب سه ساعت از شب گذشته پنج رأس الاغ بسیار خوب با مکاری زرنگ پشت دروازه در فلان محل حاضر کند و موضوع را از خان مکتوم دارد و مقارن وقت مقررّه دو نفر از نسوان محارم خود را می‌فرستد نزد عیال و اطفال آقاسیدجعفر (که اسامی آنها بترتیب سنّ: آقاسید محمد، فاطمه بگم و سیدموسی بود) و دستور می‌دهد که آنها را بمحل معهود راهنمایی کنند.

عمّه و عمّه زاده‌ها یقین قطع حاصل می‌کنند که آقا سیدجعفر و حاجی محمدتقی را کشته و اکنون می‌خواهند آنها را هم بیرون نی‌ریز از بین ببرند. خوف و گریه شدیدی بر آنها مستولی می‌شود. محارم عیال خان قسم یاد می‌کنند که نترسید قصد اذیت و یا کشتن در بین نیست. از طرفی عیال خان، کدخدا را با دو نفر حمّال بمحبس می‌فرستد تا آقا سیدجعفر و حاجی محمدتقی را بر پشت گرفته به بیرون دروازه حمل‌کنند و از آنجا با الاغ به یزد بفرستد و نیز مشارالیها همچنین دستور داده بود که مکاری‌ها با سرعت آنانرا از قلمرو نیریز خارج و به هرات برسانند.

مسافت بین نیریز و هرات ۱۸ فرسخ است که قرار بود در ظرف شب طی کنند و در هرات حضرات را تحویل خوانین ملاک آنجا داده قبض رسید باسم و رسم گرفته برای عیال خان بیاورند. وقتی بقریه غوری که در ده فرسنگی نیریز است می‌رسند کدخدای غوری چون آنها را باین وضع خراب مشاهده می‌کند حالت رقت باو دست می‌دهد و مدت یکشنبه روز آنها را پذیرائی می‌کند. هر قدر مکاریان اصرار می‌کنند که ما مأموریم صبح باید اینها را در هرات تحویل خوانین آنجا بدهیم و توقّف آنها در غوری صلاح نیست کدخدا ابداً اعتنا نمی‌کند و می‌گوید اگر خطری پیش آمد دفع و رفع آن بعهده من است.

از طرف دیگر کدخدا هم فوراً مسافرین را روانه هرات می‌کند و مکاریان لدی‌الورود آنها را بخوانین هرات تحویل داده و قبض رسید گرفته مراجعت می‌کنند و این خوانین کمال محبت را نسبت باین نفوس مقدّسه معمول می‌دارند، خانه خوبی در اختیار آنها می‌گذارند و یکنفر ملازم برای خدمتشان می‌گمارند تا هرچه لازم داشته باشند تهیه کرده وسایل استراحت و رفاهیت آنانرا فراهم کنند بعلاوه جمیع مایحتاج زندگی از قبیل خوراکی و لباس و اثاث‌البیت بجهت آنها فراهم می‌کنند و جراح مخصوصی که زخمهای آنانرا مرهم کاری کند حاضر می‌نمایند تا پس از چندماه زخمها التیام می‌یابد و حضرات آماده حرکت به یزد می‌شوند. اما خوانین مزبور مانع مسافرت آنها شده خواهش می‌کنند که چون ما آخوند و مجتهدی نداریم جناب آقا سیدجعفر چندی با عیال و اولاد در هرات توقّف نمایند و بهر طریق بود آقا سیدجعفر را با عائله قریب پنج سال در هرات نگاه می‌دارند و جناب

حاجی محمدتقی پس از مدتی بعزم تشرف حضور جمال اقدس ابهی روانه دارالسلام شدند و چندی بفوز لقا نائل و مورد عنایت لانهایه گشتند و سوره ایوب* در باره ایشان نازل گردید.

و اما جناب آقاسیدجعفر هروقت اراده عزیمت به یزد می فرمودند خوانین مانع شده و خواهش می کردند که چندی دیگر در هرات بمانند تا بالاخره در سنه ۱۲۷۰ هجری به یزد آمده چندی در همان خانه مال میر توقّف فرمودند و این بنده در همان ایام متولد شدم و اسم بنده را جناب آقاسیدجعفر رویم گذاشتند. خلاصه پس از مدتی اقامت در یزد عازم دارالسلام گشتند و بدرک فیض زیارت طلعت ابهی فائز گردیدند و سوره نصح در باره ایشان نازل گشت. (۱۶)

گرچه سوره نصح پیش از اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل شده با وجود این بصراحت تامّ از مقام آن حضرت حکایت می کند جمال اقدس ابهی در این صحیفه نورا خود را منسوب به حقّ معرفی و من جانب الله تکلم می فرمایند

* این سوره مبارکه به نام سوره الصبر نیز معروف است، مترجم

ظهور مظاهر مقدّسه را از آدم تا حضرت باب تشریح، منشأ الهی آنان را تصریح و شرح زندگانی و حقیقت رسالت روحانی هریک را تفهیم می نمایند حضرت بهاءالله همچنین این حقیقت را بیان می فرمایند که چگونه این انبیای الهی در هر دوری از ادوار با وجود مخالفت و انکار شدید رؤسای دینی و تزییقات و حملات مردم عامی بالمآل بر همه آنان غالب گشته اند.

حضرت بهاءالله با پیش بینی قرب اظهار امرشان در این لوح مبارک علمای دور بیان را از اتکای به معلومات خود تحذیر می فرمایند و از آنان دعوت می کنند که قلوب خود را از هر آلاشی پاک و مقدّس نمایند تا شاید حین حلول یوم معهود که نقاب از جمال بیمثال حضرت موعود بکنار می رود به عرفانش نائل و به ایمان به امر مبارکش فائز گردند.

در این سوره مبارکه حضرت بهاءالله به یکی از دشمنان سرسخت امرالله شیخ عبدالحسین طهرانی اشاره می کنند این مجتهد مکار و حيله گر که به فرمان شاه ایران برای تعمیر اماکن

مقدّسهٔ اسلامی به کربلا اعزام شده بود در محافل درباری به شرارت شهرت داشت و انتصابش به این سمت نیز برای همین بود که او را از طهران دور کند.

شیخ عبدالحسین اندکی پس از ورود به عراق از مشاهدهٔ شهرت و نفوذ روزافزون حضرت بهاءالله به وحشت و اضطراب افتاد فوران آیات الهی از قلم اعلی که بسیاری از اصحاب را برای شهادت در سبیلش آماده کرده بود، عشق و اخلاص فوق العاده‌ای که پیروان امر مبارکش به آن حضرت داشتند، حرمت و انقیادی که مؤمنین در خلوت و جلوت به آن حضرت ابراز می نمودند و بالاخره عزّت و احترام زیادی که آنحضرت در میان ساکنین بغداد داشتند تمام اینها آتش حسادت و نفرت در قلب شیخ برافروخت و حسّ دشمنی و خصومت را در وی برانگیخت و در نتیجه این شیخ شرور با تمام وسایل فتنه‌انگیزی که در اختیار داشت به مخالفت با حضرت بهاءالله و پیروانشان قیام کرد.

میرزابزرگ خان مغرور و منفور، سرقونسول دولت ایران در بغداد هم بمجرّد اینکه در سال ۱۲۷۶ هجری (۱۸۶۰ میلادی) به بغداد وارد شد برای ریشه‌کن کردن امرالله و از میان برداشتن حضرت بهاءالله با شیخ همدست و همدستان گردید.

نخستین اقدام این دو نفس شریر این بود که با نشر اراجیف و اتّهامات ناروا از نفوذ و اعتبار حضرت بهاءالله بکاهند و از اولیای امور بغداد بخواهند که آن حضرت را از عراق بخارج تبعید نماید ولی وقتی شیخ از این اقدامات نتیجه‌ای نگرفت به تحریک عوام بر ضدّ هیکل مبارک پرداخت حضرت ولیّ امرالله با عبارات زیر بعضی از اقدامات میرزابزرگ خان را بیان فرموده‌اند:

میرزابزرگ خان نیز بنوبهٔ خود از نفوذ و موقعیت خویش استفاده نمود و مشتی اجابر و اوباش را علیه حضرت بهاءالله برانگیخت تا در معابر و طرق به سبّ و لعن آن حضرت پردازند و منظور از این اقدام آن بود که در قبال این اعمال از طرف بابیان و طرفداران وجود مبارک عکس‌العملی مشهود گردد و آن را دستاویز توقیف و محکومیت آنان قرار دهد و به تنفیذ مقصد اصلی یعنی اخراج طلعت احدیه از عراق پردازد. این اقدام نیز عقیم و بلااثر ماند و آن وجود اقدس بدون توجه با استدعا و تذکّر دوستان برویهٔ دیرین فرداً و حیدراً بدون

حارس و حافظی از احباً روز و شب در کوچه و بازار حرکت و با خلق معاشرت می فرمودند و نفس همین عمل نفوسی را که قصد اضرار و تعرض به هیکل انور را داشتند به حیرت و وحشت می انداخت و خجل و شرمنده می کرد. چه بسا اوقات که حضرت بهاءالله با استحضار از مقاصد سوء دشمنان به اشخاصی که در مقام حمله و ایذاء بودند نزدیک شده و با آنان به صحبت و مزاح می پرداختند و همین ملایمت و مسالمت مبارک سبب می شد که نفوس مذکوره به اضطراب و دهشت افتاده از اجرای نقشه سیئه خویش انصراف حاصل می نمودند.

کارپرداز باین مقدار قناعت ننمود بلکه رضانامی را که از اشرار ترک بود استخدام کرد و مبلغ یکصد تومان با یک رأس اسب و دو قبضه طپانچه بوی داد و او را مأمور ساخت که در طرق و معابر در کمین بایستد و هرکجا حضرت بهاءالله را بیابد بضرب رصاص شهید نماید و باوقول داد که از این اقدام خطری متوجه او نخواهد شد و در جمیع مراحل مورد حمایت و پشتیبانی قرار خواهد گرفت. روزی شخص مذکور اطلاع یافت که وجود اقدس بحمام تشریف برده اند لذا بدان سو روانه شد و بنحوی که ملازم مبارک توجه نیافت با طپانچه که در زیر لباس مخفی نموده بود وارد حمام گردید و در غرفه ای که حضرت بهاءالله تشریف داشتند وارد شد ولی بمجرّد مواجهه با وجه قدم گوئی قدرت و اختیار از او سلب گردید و در اجرای نیت پلید خویش عاجز ماند. چند سال بعد همین خائن مزدور برای دوستان خود نقل نمود که موقع دیگر در معبر حضرت بهاءالله مترصد بود و چون به هیکل مبارک نزدیک شد باز چنان خوف و رعب بر او مستولی گردید که طپانچه از دستش بیفتاد در آن حین حضرت بهاءالله به جناب کلیم که در رکاب مبارک بود امر فرمودند طپانچه را از زمین برداشته به او مسترد دارد و راه منزلش را بوی ارائه نماید. (۱۷)

وقتی تمام این نقشه های شیطانی بی نتیجه ماند شیخ عبدالحسین نامه های مشروحی به درباریان در طهران ارسال نمود و با گزارش قدرت و نفوذ روزافزون حضرت بهاءالله آنان را به وحشت و هراس انداخت و سرانجام موفق شد طی فرمانی اختیارات تامّه از اعلیحضرت شهریاری بگیرد که با همکاری روحانیون ایرانی ساکن عراق اقدامات لازم را برضدّ بابیان

بعمل آورد شیخ عبدالحسین بمجرّد وصول این فرمان شاهی تمام علمای دین را برای شرکت در انجمن شوری در منزل خود دعوت نمود در این اجتماع شیخ بشدّت بر علیه فعالیت‌های حضرت بهاءالله سخن گفت آن حضرت را به تخریب شریعت اسلام متّهم نمود و اعلام جهاد بر علیه بایبان را درخواست کرد علمای حاضر در انجمن باتّفاق بر این عقیده هم‌رأی شدند ولی شیخ مرتضیٰ انصاری که از مجتهدین معروف جامعه تشیّع و به عدالت و تقوی مشهور و موصوف بود و در فصل قبلی ذکرش گذشت * از موافقت با نقشه‌های شیطانی علما خودداری نمود و بحال اعتراض انجمن را ترک کرد.

* به صفحه ۱۰۴ مراجعه شود

حضرت بهاءالله پیش از وقوع این حوادث از شیخ عبدالحسین دعوت کرده بودند که با ایشان ملاقات کند تا شاید حقیقت امرالله بر وی آشکار شود شیخ گرچه این دعوت را ابتدا پذیرفته بود ولی بعداً بسبب استیلائی ترس و وحشت در وقت موعود از حضور در محلّ معهود خودداری کرده بود حال پس از عدم موفّقیت انجمن فوق علما تصمیم گرفتند حاجی ملاّحسن عمو را که به اخلاص و تقوی معروف و به عقل و نهی موصوف بود بحضور حضرت بهاءالله بفرستند تا بعضی سوالات کند و حقیقت رسالت آن حضرت را کشف نماید حاجی ملاّحسن از شاهزاده زین العابدین خان فخرالدوله که از دوستان و ستایشگران حضرت بهاءالله بود و اغلب به حضور مبارک می‌رسید تقاضا نمود که این ملاقات را ترتیب دهد شاهزاده این کار را انجام داد و در روز تعیین شده خود ملاّحسن را به بیت مبارک هدایت نمود*

بمجرّد اینکه حاجی ملاّحسن بحضور مبارک رسید بحر موج بیانات مبارکه را در مقابل خود مشاهده کرد و خود را در برابر دریای بیکران علم حضرتش چون قطره‌ای ناچیز یافت وی پس از آنکه جواب‌های ساده و روشن و قانع‌کننده در باره سوالات خود دریافت نمود بساحت اقدس معروض داشت که بنظر علمای دین اینطور می‌رسد که اگر وجود مبارک معجزه‌ای ظاهر نمایند آن معجزه می‌تواند حجّت قاطع و غائی برای اثبات حقانیت رسالت آن حضرت باشد.

حضرت بهاء‌الله در جواب فرمودند:

هرچند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مقبول و مرغوب ... علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسند که به ظهور این معجزه از برای

* وقتی حاجی ملاحسن به اطاق پذیرائی حضرت بهاء‌الله وارد شد با کمال تعجب مجتهد معروف ملامحمد قائمی ملقب به نبیل اکبر یکی از حواریون حضرت بهاء‌الله را دید که در کمال تواضع در آنجا نشسته بود ملاحسن به آهستگی از نبیل اکبر پرسید "شما اینجا چه می‌کنید" نبیل اکبر جواب داد "من بهمان دلیل اینجا هستم که شما هستید" (به صفحه ۱۰۴ مراجعه شود).

ما شبهه‌ای نمی‌ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می‌نمائیم و این ورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهر شد از برای شما شبهه‌ای نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ظاهر گردد. (۱۸)

حاجی ملاحسن این بیانات عالیه را که در جواب پیغام علما از لسان مبارک صادر شده بود قانع کننده و منطقی یافت از جای خود بلند شد و زانوی مبارک را بوسید و قول داد که فرمایشات مبارک را به علما ابلاغ کند ملاحسن به وعده خود وفا نمود ولی علما صلاح ندیدند که اقدامی در باره پیام حضرت بهاء‌الله بعمل آورند و از ادامه مطلب صرفنظر نمودند ملاحسن نیز این تصمیم علما را توسط شاهزاده زین العابدین خان به اطلاع حضرت بهاء‌الله رساند جمال مبارک پس از استحضار از تصمیم علما فرموده بودند.

با ارسال این پیام شافی و کافی معجزات همه انبیا ظاهر و محقق گردید چه که علما را در انتخاب آن مخیر گذاردیم تا آنچه را بخواهند اتیان نمائیم. (۱۹)

شیخ عبدالحسین که در اجرای نقشه‌های شیطانی خود دچار شکست رسواکننده‌ای شده بود بر آن شد که فشار بیشتری به حکومت ایران وارد نماید وی در اجرای این نیت سیئه بیاری شریک جرم و همدست توطئه‌گر خود میرزابزرگ خان به ارسال یک رشته مکاتیب

دهشت‌انگیز و لواط‌افترآمیز به اولیای امور در طهران پرداخت و آنان را به اتخاذ تدابیر لازم در جهت اخراج حضرت بهاء‌الله از عراق تشویق نمود.

حضرت بهاء‌الله در سوره نصح شیخ عبدالحسین را با عناوینی مانند "خبیث"، "مفسد" و "شریر" و با عبارات "جرّدت سیف نفسک علی وجه‌الله" و "هوآلذی وسوس الشیطان فی نفسه" و "یفرّ الشیطان عن کفره" و "ما من ظلم و ما من فسق الاّ وقد بدء من هذا الشقی و سيعود کلّ ذلک الیه" (۲۰) وی را معرفی فرموده‌اند و این با توجّه به مساعی بی‌رحمانه‌ای که وی بقصد اطفاء شعله امر الهی و از بین بردن قائد آن شریعت آسمانی بکار برده بود عجیب بنظر نمی‌رسد.

حضرت بهاء‌الله در سوره ملوک خطاب به سفیر دولت ایران در اسلامبول به میرزابزرگ خان سرقونسول حکومت ایران در بغداد با این بیانات مبارکه اشاره می‌فرمایند:

وکنّا فیہ احدی عشر سنین الی ان جاء سفیرکم الّذی لن یحبّ القلم ان یجرى علی اسمہ و کان ان یشرب الخمر و یرتکب البغی و الفحشاء و فسد فی نفسه و افسد العراق و یشهد بذلک اکثر اهل الزّوراء لو تسئل عنهم و تكون من السّائلین و کان ان یأخذ اموال النّاس بالباطل و ترک کلّ ما امره الله به و ارتکب کلّ ما نهیه عنه الی ان قام علینا بما اتّبع نفسه و هو یه و هو یه و سلک منهج الظّالمین و کتب الیک ما کتب فی حقّنا و انت قبلت منه و اتّبعت هویہ من دون بیّنة و لا برهان مبین و ما تبینت و ما تفحصت و ما تجسّست لیظہر لک الصّدق عن الکذب و الحقّ عن الباطل و تكون علی بصیرة منیر فاسئل عنه عن السّفراء الّذین کانوا فی العراق و عن ورائهم عن والی البلدة و مشیرها لیحصّص لک الحقّ و تكون من المّطلّعین (۲۱)

سرانجام دسیسه‌ها و توطئه‌های شیخ و فعالیت‌های سرقونسول سبب شد که شاه به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه فرمان دهد که از حکومت عثمانی تقاضای اخراج حضرت بهاء‌الله را از بغداد کند. مقارن این احوال که ضدیت و دشمنی علیه حضرت بهاء‌الله شدت یافته بود سید میرزا حسین متولّی یکی از بابیان که شهرت خوبی نداشت طیّ عریضه‌ای به

حضرت بهاءالله پیشنهاد نمود که برای حفظ جان خود از خانه خارج نشوند در جواب وی شرحی از قلم اعلی بزبان فارسی نازل شده که به لوح شکرشکن معروف می باشد.

لوح شکرشکن

هو العلی الاعلی

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

مکتوب آن جناب بر مکنم فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هرچه مذکور آمد صحیح و درست، ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند، از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل نمایند. زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند. در صحراهای بی آب مهلک به یاد دوست مؤاجند و در بادیه های متلف به جانفشانی چالاک. دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند. چشم از عالم بر بسته اند و به جمال دوست گشوده اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پر توگل پرواز نمایند و به جناح تو سل طیران کنند. نزدشان شمشیر خون ریز از حریر بهشتی محبوب تراست و تیر تیز از شیرام مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه نیکو است این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده، گردن برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام بی زاریم و از هر چه غیراوست در کنار. فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار پردازیم. به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجرانس آشیان سازیم و به منتهی مقامات حب منتهی گردیم. از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف

نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الارباب سر بر آریم. این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طیّ نماید و این وجه را پرده حجاب نشود. بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و به کمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البتّه به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن به عنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح، بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس. ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن. نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد. باری ایّام قبل را ناظر باشید که به خاتم انبیا و مبدأ اصفیا چه نازل شده تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن برآئی. در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلا طایر قدس نازل شده و این آیه آورد: **و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استتعت ان تبغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء**. هزار چشم باید تا خون گرید و صد هزار جان باید تا ناله از دل برآرد و همچنین در جای دیگر می‌فرماید: **و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله والله خیر الماکرین**. در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدأ الوهیّه نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن. سترو حجاب را سوختیم و چون نار عشق برافروختیم. و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه گوش‌ها مسدود. در وادی غفلت سیر می‌نمایند و در بادی ضلالت مشی می‌کنند. هم بریئون عمّا عمل و انا بری عمّا یعملون.

معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره‌اش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده.

فطوعاً لقااض اتی فی حکمه عجباً
أفتی فی سفک دمی فی الحلّ والحرم

بعضی حرف‌های بی‌معنی هم به‌جمعی گفته و در همین روزها هم به‌شخص معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن‌هم مکشوف و محقق. از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حق لا یعزب عن علمه من شیء ۰۰ چگونه مستور ماند؟ و ندانستم که آخر به کدام شرع متمسک‌اند و به چه حجّت مستدلّ. این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته‌ام و خلوت گزیده‌ام. در از آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها نشسته‌ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت؟ و معلوم نیست که به آخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند.

اگرچه ایشان به هوی سالکند این فقیر به‌خیط تقی متمسک و ان‌شاءالله به‌نور هدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته‌ام، به‌خدا وا گذاشته‌ام و به‌عروه عدل تشبّث جسته‌ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق، زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمی‌گذرد. آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد آنوقت حکم جاری کنند، قضی و امضی. دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی به‌غایت بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون آید به‌جان مشتاقیم و طالب، نه تقدیم یابد نه تأخیر. انا لله وانا الیه راجعون. ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان ینخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم بعده. والسّلام علی من اتّبع الهدی (۲۲)

لوح شکرشکن که بسبب ملاحت و فصاحتش موقع خاصی در میان آثار مبارکه دارد روح را اهتزاز می‌بخشد و الهام‌بخش ایمان و ایقان در قلب هر مؤمن حقیقی است در این لوح مبارک حضرت بهاءالله تصدیق می‌کنند که خطر عظیمی در پیش است و دشمن بی‌رحمی

در کمین تا شدیداً علیه حضرتش قیام کند و تصریح می‌فرمایند که گرچه در چنین شرایطی به اعتقاد ناس فرار از انظار مردمان و استقرار در محل امن و امان یگانه طریق صواب است و لکن "محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند" از جهان گذشته‌اند و توسل و توکل برت منان نموده‌اند در سبیل الهی هر خطری را پذیرفته‌اند و هر مشقتی را بجان خریده‌اند.

جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک می‌فرمایند که هرگز فرار اختیار نکنند و بدفع اغیار نپردازند چه که اغیار از هدم بنیان امرالله قاصرند و هیچ بلائی قادر بر اطفای شعله شوق آن حضرت در سبیل حق نخواهد بود اگر دشمنان آن جمال بیمثال را در تراب مستور کنند بیاری ید قدرت الهی از "جیب رحمت رب الارباب" تابنده و پیروز سربلند خواهند نمود با وجود تمام اعدا و موارد بلایا در بغداد در کمال شکوه و سکون بر عرش جلال جالسند و چون شمس فی رابعة النهار ظاهر و لائح اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین حضور آن حضرت در بین عام در حینی که دشمنان قصد جانش دارند برهان کافی بر سلطه الهی حضرتش بود.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک از سیدحسین می‌خواهند که به ایام قبل ناظر باشد و در مصائبی که "به خاتم انبیا و مبدأ اصفیا" نازل شد تفکر کند و یادآور می‌شوند که "در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلاء طایر قدس نازل شده و این آیه آورد ۱۰ و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء ۱۰*"

آیه مبارکه فوق دلالت بر این حقیقت می‌کند که حضرت رسول جز تحمل این شداید و بلایا در سبیل حق راه دیگری در پیش نداشت حضرت بهاءالله همچین از سید حسین دعوت می‌کنند که در این آیه مبارکه و آیات مشابه دیگر از قرآن کریم تمعن کند تا شاید بر اسرار خفیة مکنونه در آنها واقف شود و به این حقیقت آگاه گردد که مظاهر مقدسه در تمام ادوار و اعصار از دست مشرکین و مغرضین در رنج و عذاب بوده‌اند.

* قرآن: سوره الانعام (۶) آیه ۳۵

جمال مبارک در لوح شکرشکن به شیخ عبدالحسین اشاره و اقدامات سیئه وی را مورد ملامت قرار می دهند و شکست مفتضحانه او را در نقشه های سوئی که بر علیه آن حضرت طرح نموده بود بطور اطمینان بخشی پیش بینی می فرمایند.

حضرت بهاء الله در بسیاری از الواح مقدسه این حقیقت را متذکر شده اند که بلا یای نازله و مصائب وارده در سبیل حق سرانجام به غلبه امرالله منتهی می شود. آن حضرت بنفسه المقدس تقبل قید و بند فرمودند تا شاید اهل عالم به آزادی و یگانگی فائز شود در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

قد قید جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فی الحصن الاعظم لعق العالمین و اختار لنفسه الاحزان لسرور من فی الاکوان هذا من رحمة ربک الرحمن الرحیم قد قبلنا الذلّة لعزکم والشّدائد لرخائکم یا ملأ الموحّدين انّ الذی جاء لتعمیر العالم قد اسکنه المشرکون فی اخرج البلاد ... (۲۳)

در کلمات مکنونه این آیات عالیات نازل شده:

یا ابن الانسان بلائی عنایتی ظاهره نار و نعمة و باطنه نور و رحمة فاستبق الیه لتكون نوراً زلیلاً و روحاً قدماً و هو امری فاعرفه. (۲۴)

در بیان عجز نفوس بشری از اطفاء شعله امرالله چنین می فرمایند:

کلّما ازداد البلاء زاد البهاء فی حبّ الله و امره بحیث ما منعی ما ورد علیّ من جنود الغافلین لو یسترونی فی اطباق التراب یجدوننی راكباً علی السحاب و داعیاً الی الله المقتدر القدیر ائی فدیت بنفسی فی سبیل الله و اشتاق البلیا فی حبه و رضائه یشهد بذلك ما انا فیهِ من البلیا الّتی ما حملها احد من العالمین. (۲۵)

در مقام دیگر می فرمایند:

تالله ما اعجزنی البلاء و ما ضعفنی اعراض العلماء نطقت و انطق امام الوجوه قد فتح باب الفضل و اتی مطلع العدل بآیات و اضحات و حجج باهرات من لدی الله المقتدر القدیر.

(۲۶)

پس از نزول لوح مبارک شکرشکن حضرت بهاءالله امر فرمودند نسخه‌هایی از آن به تعدادی از شخصیتهای مهم کشوری و مذهبی ارسال شود تمام نفوسی که بدریافت این لوح مبارک نائل شدند از جرأت و اطمینان جمال مبارک غرق شگفتی گشتند. مخاطب این لوح مبارک یعنی سید حسین قمی در اوایل ظهور امر بدیع به دیانت بابی گروید و به مدافعین قلعه طبرسی که در آن بیش از سیصد تن از بابیان به قیادت جناب قدّوس تحت محاصره قوای دولتی بودند پیوست این مدافعین غیور بمدّت چندماه حملات شدید قوای دولتی و خطر قحطی و گرسنگی را تحمل نمودند و عملیات قهرمانی و مراتب فداکاری که آن مردان حق از خود بظهور رساندند در تاریخ دین بی سابقه و نظیر است.

ولکن سید حسین بمرتبه قهرمانی نرسید زیرا در خاتمه حال وقتی که امتحان و افتتان به اوج خود رسید به یاران خود خیانت کرد و این در زمانی بود که جناب قدّوس اصحاب خویش را به طلوع روزی که قرار بود شاهد مصائب دهشت‌انگیز باشد انداز کرده بود سیدحسین در همان شبی که آن انداز انجام شد پیامی به فرمانده شکست خورده سپاه ارسال و طی آن وی را از شهادت ملاحظه‌کن که دشمنان از هیبتش بشدت در ترس بودند آگاه ساخت و اطلاعات در باره قلت تعداد مدافعین قلعه در اختیارش گذاشت و او را مطمئن کرد که اگر به یک حمله نهائی دست زند شاهد موفقیت را در آغوش خواهد گرفت.

سپاه دشمن که با دریافت این اطلاعات تشجیع شده بود به چند حمله دست زد که هرکدام با شکست رسواکننده‌ای روبرو شد سیدحسین که اوضاع را غیر قابل تحمل یافته و از ترس از دست دادن جانش در اندیشه بود سرانجام قلعه را ترک کرد و یک راست به اردوی دشمن شتافت از امر تبری نمود و آزاد شد.

حضرت بهاءالله در لوحی که بوسیله میرزا آقاخان کاتب نوشته شده و بنظر می‌رسد در ادرنه صادرگشته باشد سید حسین را بسبب بیوفائی و خیانتش مورد مذمت قرار داده‌اند در این لوح مبارک ذکر شده که رفتار سیدحسین با جناب قدّوس بقدری شنیع بوده که قلم از ذکرش شرم دارد این اشاره به روزیست که جناب قدّوس در زیر زنجیر به محل شهادت برده می‌شد و توده عوام با فریادهای وحشتناک از هرسو به آن حضرت مهاجم بودند در چنین

شرایط مصیبت بار سید حسین برای نشان دادن تبری خود از امر بدیع از میان جمعیت بیرون دوید و بطرف قدّوس رفت و سیلی شدیدی بصورت آن مظلوم زد سید حسین با وجود خیانت و بیوفائی و اندکی پس از این عمل وقیح بنحوی دوباره خود را در جمع بابیان داخل نمود در سال ۱۸۵۲ وقتی حضرت بهاءالله در سیاهچال طهران محبوس شدند سید حسین نیز بعنوان بابی گرفتار و به سیاهچال افتاد بعد هم به بغداد رفت و به جامعه بابی ملحق گردید سید حسین بنظر می‌رسد که هیچوقت واقعاً مؤمن به امرالله نبوده و مخصوصاً در دوران اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه آشکارا به مخالفت آن حضرت قیام کرد و پیرو میرزایحیی شد.*

جواهرالاسرار

جواهرالاسرار در بغداد بلسان عربی به افتخار سید یوسف سده‌ای ساکن کربلا از قلم اعلی نازل شده است سید یوسف سؤالاتی در باره ظهور موعود اسلام گردآوری نموده و معتقد بود هرکس که بتواند به آنها پاسخ دهد موعود برحق خواهد بود وقتی این سؤالات بحضور حضرت بهاءالله عرضه شد هیکل مبارک این لوح را نازل فرمودند و آن را در همان روز برای وی ارسال نمودند.

بنظر می‌رسد جواهرالاسرار وقتی نازل شده که دشمنان امر بشدّت علیه جان حضرت بهاءالله توطئه و دسیسه می‌چیده‌اند زیرا در این لوح مبارک حضرت بهاءالله به مصائبی که بر هیکل اطهر عارض بوده اشاره می‌کنند و دسائس معاندینی را که قصد جان یا نیت سرگون کردن آن حضرت را داشتند ذکر می‌فرمایند بیانات مبارکه زیر نیز که از کتاب ایقان نقل شده اشاره به زمان

* بعضی باین نتیجه رسیده‌اند که سید حسین مؤمن واقعی به شریعت حضرت باب نبوده و ایمان به امر را بمقتضای مصلحت برای پوشاندن فعالیت‌های خود بکار برده و هم در جریان قلعه شیخ طبرسی و هم در سیاهچال طهران مأمور به جاسوسی بوده است. نزول این لوح مبارک می‌باشد.

در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحنا است همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیه بتفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم. (۲۷)

این صحیفه علیا مواضع زیادی را در بر می‌گیرد، پرده از روی بسیاری از اسرار الهی بر می‌دارد، معانی بعضی از عبارات نازله در کتب مقدسه ادیان سالفه را بیان می‌کند و مواعظ حکیمانه‌ای در زمینه تعالی روحانی انسان ارائه می‌دهد این لوح گرچه از نظر مسائل عرفانی با رساله هفت وادی متفاوتست ولی از بعضی جهات دیگر به آن شبیه می‌باشد. یکی از این موارد تشابه توصیفی است که حضرت بهاءالله در باره معارج هفتگانه سیر و سلوک انسان بسوی هدف غائی روحانی می‌فرماید. این معارج را حضرت بهاءالله بترتیب باعناوین "حدیقه الطّلب"، "مدینه العشق و الجذب"، "مدینه التّوحید و حدیقه التّفرید و بساط التّجريد"، "حدیقه الحیره"، "مدینه الفناء"، "مدینه البقاء" و "مدینه التّی لم یکن لها من اسم و لا رسم و لا ذکر و لا صوت" توصیف و بیان می‌فرماید که مرحله آخر در این سیر و سلوک مدینه‌ایست که تنها برای خداوند و مظاهر مقدسه او شناخت و علو و سمو آن به رتبه‌ایست که از حیطة درک انسان خارج است و به هیچ اسم و رسمی موسوم و موصوف نیست به بیان مبارک حضرت بهاءالله انسان در مدینه توحید در کلّ اشیاء اشارات حقّ را مشاهده می‌کند بمقام خضوع و خشوع می‌رسد خود را از هیچکس برتر نمی‌شمارد و در کلّ احوان خود را در محضر مولای خویش حاضر می‌داند در مدینه بقا شخص سالک خود را بر عرش استغناء جالس می‌یابد بجز حقّ از همه اشیاء دیگر بی‌نیاز می‌شود و در عین فقر خود را مالک گنج‌های جاودانی و آسمانی می‌شمارد در این مرحله از سیر و سلوک است که تمام صفات الهی در نفس سالک ظاهر می‌شود و حیاتش مملو از روحانیات می‌گردد.

حضرت بهاءالله بیان می‌فرماید که شرط اساسی در این سیر و سلوک افتادگی صرف و خضوع کامل در برابر مؤمنین است چه که کوچکترین شائبه غرور و خودپسندی شخص سالک را از ورود به مداین و حدایق مذکوره و ارتقاء به معارج عالیه باز می‌دارد و سبب

می‌شود که وی به پلّه اول این نردبان یعنی نخستین مرحله از سلوک بازگردد توجه به شباهتی که بین مطالب مندرجه در جواهرالاسرار با نصوص مقدّسه کتاب ایقان وجود دارد اهمّیت این لوح مبارک را آشکارتر می‌کند رئوس مطالبی که حضرت بهاءالله در این لوح بیان نموده‌اند در حقیقت همان‌هائی است که در ایقان مستطاب با تفصیل بیشتر نازل فرموده‌اند از جمله این موارد مشترک بیاناتی است در باره علل احتجاب نفوس از مظاهر مقدّسه، شرایط طالبین حقیقت، عدم امکان شناسائی ذات الهی، وحدت مظاهر مقدّسه الهیه، معانی کلمات متشابهات چون روز قیامت قیام مردگان مقصد از حیات و ممات و سایر اشارات مشابه نازله در کتب مقدّسه قبل، بشارات مندرجه در عهد عتیق و عهد جدید، آیات قرآنی و احادیث اسلامی در باره ظهور قائم موعود و حلول یوم‌الله یعنی ظهور حضرت بهاءالله در قمیص من یظهره‌الله.

فصل دهم

کتاب ایقان

شان نزول کتاب ایقان

کتاب ایقان که پس از کتاب مستطاب اقدس در میان آثار مبارکه حضرت بهاءالله اهم و اعظم و اشرف از همه محسوب می شود در بغداد در حدود دو سال قبل از اظهار امر به افتخار جناب حاجی میرزا سید محمد خال اکبر از قلم اعلی نازل گردیده است.

حضرت اعلی سه خال داشتند که در بین آنان جناب حاجی میرزا سیدعلی معروف به خال اعظم اول مؤمن به امر بدیع بود و ضمناً تکفل مراقبت از حضرت باب را پس از درگذشت پدر بزرگوار آن حضرت بر عهده داشت.

جناب حاجی میرزا سید علی بر خصایص روحانی و قوای فوق بشری که از همان ایام اولیّه شباب از خواهرزاده اش مشهود بود وقوف کامل داشت و بهمین سبب به آسانی به عرفان مقام حضرت باب نائل شد و بمجرد اینکه با حقیقت ادّعی آن حضرت آشنا گشت در جرگه مؤمنین جانفشان درآمد در حقیقت پس از حروف حیّ خال اعظم نخستین کسی بود که در شیراز بندای حضرت باب لیبیک گفت و از همان اوان حیات خویش را تماماً به تبلیغ امر بدیع و محافظت شارع جوان آن وقف نمود خال اعظم چند ماه قبل از شهادت حضرت ربّ اعلی دستگیر شد و چون از تبرّی امر استنکاف کرد در ملاء عام بشهادت رسید و نام پرافتخارش در ردیف شهدای سبعة طهران ثبت شد.

خال دیگر حاجی میرزا سید محمد از دو دیگر بزرگتر بود. وی گرچه از خصائل ممتازة خواهرزاده اش خبر داشت ولی بفوز ایمان فائز نگشته بود تا وقتی که در بغداد بزیارت حضرت بهاءالله نائل شد و به دریافت کتاب ایقان در جواب سؤالات خویش مفتخر گشت. خال ثالث هم حاجی میرزا حسنعلی بود که سالها بعد مؤمن شد جناب حاجی میرزا سید محمد تا چند سال به همکاری برادرش جناب حاجی میرزا سید علی و خواهرزاده اش حضرت باب در خارج از شیراز در بوشهر به کسب و تجارت مشغول بود وقتی حضرت باب و حاجی میرزا سیدعلی بوشهر را بقصد شیراز ترک کردند حاجی میرزا سید محمد به تنهایی

به کسب خود در بوشهر ادامه داد و زمانی که حضرت اعلیٰ به اوّل من آمن خود اظهار امر نمود وی هنوز در بوشهر بود بعداً وقتی که حضرت اعلیٰ از طریق بوشهر به سفر حج مکه تشریف می بردند در آن شهر در منزل حاجی میرزا سید محمد مسکن نمودند چند ماه بعد نیز هنگام مراجعت از سفر مکه به شیراز به بوشهر وارد شدند در طیّ این ملاقات ها بود که حاجی میرزا سید محمد تقی روحانی حضرت باب را مشاهده کرد و در نامه ای که به والده و همشیره خود یعنی مادر حضرت باب فرستاد در باره آن چنین نوشت:

بعرض مقدّس عالیّه میرساند که اوّلاً چشم شما و حقیر و همگی روشن بحمدالله و المنّه سلامت در کمال عافیت جناب والا جناب حاجی* وارد بشرف خدمت ایشان مشرف شده در خدمت ایشان هستم مصلحت در این است که چندی در اینجا توقّف فرموده بعد تشریف آورده باشند انشاءالله عنقریب است که تشریف فرمای آنصوب می شوند خاطر شریف جمع دارید... الحقّ وجود فائض الجود ایشان چشم روشنی دنیا و آخرت است مایه افتخار همه ماها. (۱)

حاجی میرزا سید محمد با وجود چنین شهادتی که از قلمش جاری شده بود و با اینکه تحسین و احترام زائد الوصفی نسبت به حضرت باب ابراز می نمود سالها از شناسائی مقام آن حضرت محروم و از خدمت به امر مبارکش مهجور مانده بود.

در همین اوان شهادت حضرت اعلیٰ و خال جلیل آن حضرت در ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ هجری قمری) ضربه شدیدی به تمام افراد عائله مبارکه وارد آورد و همه آنان را غرق دریای احزان نمود. والده حضرت باب فاطمه بگم دیگر تاب زندگی در خانه مسکونی شیراز را درخودندید و در نقطه دورافتاده ای از خاک عراق در شهر کربلا مسکن گزید تا به مزار امام حسین نزدیک باشد. مادر حضرت باب از عظمت مقام و اهمّیت پیام فرزند بزرگوارش بی خبر بود تا اینکه حضرت بهاءالله پس از خلاصی از زندان

* اشاره به حضرت باب است که به مناسبت سفر حجّ به حاجی مفروف شده بودند.

سیاه چال به عراق وارد شدند و با مشارالیهما تماس برقرار ساختند.

حضرت بهاءالله یکی از مؤمنین برگزیده امر بدیع یعنی حاجی سید جوادربلانی* و یکی از مؤمنات موقنات یعنی قرینه شیخ عبدالمجید شیرازی را مأمور فرمودند که والده حضرت باب را ملاقات و حقیقت رسالت روحانی فرزند جلیلش را بوی آشکار کنند این ملاقات که به اراده حضرت بهاءالله انجام گرفته بود ثمره نیکویی ببار آورد روح آن والده ماجده به اهتزاز آمد و شکوه و جلال امر بدیع الهی که بوسیله حضرت باب تأسیس شده بود در برابر چشمانش واضح و آشکار گشت این خانم محترمه بعدها بعرفان مقام حضرت بهاءالله نیز عارف شد و به شریعت مقدسه آن حضرت مؤمن گردید و تا پایان حیات در ایمان و ایقان ثابت و مستقیم باقی ماند.

گرچه چندتن از خویشان حضرت باب از جمله زوجه مبارکه در ایام اولیه رسالت آن حضرت بشرف ایمان فائز گشتند و با اینکه هزاران نفر از مؤمنین جانفشان جان خود را در سبیل حضرتش ایثار نمودند حاجی میرزا سید محمد هنوز کاملاً یقین نداشت که حضرت باب یعنی خواهرزاده اش می توانست موعود منتظر اسلام بوده باشد تعدادی از مؤمنین کوشیدند که شک و تردید را از قلب وی بزدایند ولی موفق نشدند حاجی میرزا حبیبالله یکی از افنان سدره مبارکه که تولیت بیت مبارک را در شیراز بر عهده داشت داستان زیر را از قول پدرش آقامیرزا نورالدین که یکی از پیروان حضرت باب بوده نقل کرده است این داستان حاکی از مذاکراتی است که آقامیرزا نورالدین با حاجی میرزا سید محمد داشته و احتمالاً همین مذاکرات نقطه عطفی در حیات روحانی خال اکبر بوده است.

ابتدا که مشغول صحبت بودم حضرت خال زیاد استیحا ش میفرمودند و من بآدله و براهین اثبات می کردم تا چندین جلسه بطول انجامید روزی از روزها من مشغول صحبت و نهایت جدیت را داشتم ایشان در نهایت استعجاب فرمودند آقامیرزا آقامی خواهی بگوئی همشیره زاده من قائم

* یکی از علمای روحانی که در نخستین سال اظهار امر حضرت باب به ایمان به امر بدیع فائز شد و بعداً هم بعرفان مقام حضرت بهاءالله نائل و در جرگه مؤمنین به دیانت بهائی درآمد (مطالع الانوار صفحه ۱۸۳ - ۱۸۰)

آل محمد است؟ من عرض کردم اگر باشد چه می‌شود باز استعجاب کرده فرمودند خیلی غریب است. عرض کردم غرابتی ندارد ایشان متفکرگشتند من از تفکر ایشان متبسم شدم فرمودند چرا می‌خندی؟ عرض کردم جسارت است نمی‌توانم عرض کنم فرمودند خجالت نکش بگو عرض کردم حال که می‌فرمائید بگو عرض می‌نمایم فرمایشی که جنابعالی فرمودید بعین عبارتی است که ابو لهب* گفت او هم گفت آیا ممکن است برادرزاده من پیغمبر شود آخر شد. حال شما هم تحقیق فرمائید جویا شوید این شمس از خانه شما طالع شده و این نور از منزل شما هویدا گشته باید افتخار نمائید استعجاب نکنید دوری نجوئید خداوند قادر است که همشیره‌زاده شما را هم قائم آل محمد کرده باشد دست خدا بسته نیست یدالله مبسوطة بعد جناب خال فرمودند نور چشم عجب جواب دندان شکنی بمن دادی دیگر جواب ندارد حال تکلیف من چیست عرض کردم تکلیف شما اینست اولاً بر شما واجب است سفری بعنوان زیارت عتبات** و ملاقات علیا محترمه همشیره خود یعنی والده حضرت که پس از شهادت بعتبات تشریف فرما شده در آنجا مجاور شده بودند بنمائید ثانیاً ایشان یعنی جمال مبارک در بغداد تشریف دارند چند روزی توقف فرمائید اشکالات خود را سؤال نمائید کوشش کنید سعی نمائید متوکلاً علی الله امید است رفع حجاب شده بشریعه ایمان نائل گردید. لیس للانسان الا ما سعی پس از استماع این عرائض فرمودند بد نمی‌گوئی بقلبم اثر کرد باخوی خود حاجی میرزا حسنعلی که آنوقت در یزد مشغول تجارت بودند مرقوم می‌فرمایند که من خیال تشرف عتبات و ملاقات علیا محترمه همشیره را دارم هرگاه شما نیز مصمم می‌باشید بشیراز آمده باتفاق حرکت نمائیم. جناب حاجی میرزا حسنعلی پس از ملاحظه خط اخوی خود مرقوم می‌دارند که من هم حاضرم تشریف داشته حرکت نفرمائید شیراز آمده در خدمت شما به عتبات مشرف خواهیم شد. لذا جناب حاجی میرزا سید محمد تدارک

* ابو لهب یکی از عموهای حضرت محمد بود که مقام نبوت رسول اکرم را انکار کرد و به مخالفت آن حضرت قیام نمود.

** بعضی از ائمه شیعه اسلام از جمله حضرت امام حسین در کربلا، نجف، کاظمین و سامره مدفون هستند.

خود دیده منتظر ورود حاجی میرزا حسنعلی می شوند. پس از یکماه حاجی ورود بشیراز کرده با اتفاق اخوی خود حاجی میرزا سید محمد حرکت بسمت بوشهر و عتبات می فرمایند. جناب حاجی میرزا سید محمد خیالات ضمیر خود را در بین راه باخوی خود اظهار نمی دارند تا ورود بدارالسلام در بغداد خدمت حاجی میرزا حسنعلی اظهار می دارند که مقصود کلیه این سفر برای تحقیق و تفحص مطلب دیانتی و مذهبی خود از شیراز حرکت کردم و در ضمن هم تشرّف به عتبات و ملاقات همشیره هرگاه شما هم حاضر هستید همراهی نمائید. در بغداد چندی توقّف داشته خدمت حضرت ایشان تشرّف حاصل کرده تحقیقات بعمل آورده پس از آن عازم عتبات شوید. جناب حاج میرزا حسنعلی بمجرد شنیدن مطلب برآشفته شده متغیّر می گردد با وجودی که حاجی میرزا سیّد محمد بحسب سنّ بزرگتر بودند درشتی کرده می گویند آنی توقّف نکرده و نخواهم کرد این مطلب و مذاکرات را نمی خواهم بشنوم همان روز حاجی میرزا حسنعلی حرکت می نمایند. (۲)

وقتی این جریان پیش آمد حاجی میرزا سید محمد تصمیم گرفت در سفر عتبات با اخوی خود همراه شود وی در بازگشت به بغداد که در سال ۱۲۷۸ هجری مطابق ۱۸۶۲ میلادی روی داد به بیت مبارک حضرت بهاءالله هدایت شد و به تنهایی به حضور آن حضرت مشرف گردید.

در یکی از الواح مبارکه حضرت بهاءالله که به خطّ میرزا آقا جان* و خطاب به عبدالمجید شیرازی است شأن نزول کتاب مستطاب ایقان بیان گردیده است طبق مندرجات این لوح مبارک روزی حاجی سید جواد کربلایی بحضور حضرت بهاءالله مشرف می شود و عرض می کند که دو دائی حضرت باب پس از زیارت عتبات مقدسه نجف و کربلا در بغداد هستند و بزودی عازم موطن خود خواهند شد. حضرت بهاءالله پس از اطلاع بر اینکه حاجی سید جواد با آنان در باره امر مذاکره نکرده بکمال رأفت وی را بقصورش که

کوتاهی در امر تبلیغ بوده متذکر داشتند و سپس امر فرمودند که آن دو برادر را بحضور مبارک دعوت و راهنمایی نماید.

* برای اطلاع از الواحی که بوسیله میرزا آقا جان نوشته شده به فصل سوم ص مراجعه شود.

روز بعد خال اکبر یعنی حاجی میرزا سید محمد در معیت حاجی سید جواد بحضور مبارک مشرف شد ولی برادر کوچکتر یعنی خال اصغر در این تشرّف حضور نداشت خال اکبر در اثر استماع بیانات حضرت بهاء الله در این ملاقات تحت تأثیر شدید قرار گرفت و در پایان مجلس از حضور مبارک استدعا نمود که در باره حقیقت رسالت حضرت باب توضیحاتی بیان فرمایند زیرا به اعتقاد وی خواهرزاده اش بعضی از احادیث اسلامی را که در باره قائم موعود وجود داشت تحقّق نبخشیده بود حضرت بهاء الله بسهولت و بمیل و رغبت به این رجا پاسخ مثبت دادند و از خال اکبر خواستند که بمنزل مراجعت کند و پس از تفکر و تأمل صورتی از مسائلی را که سبب تحیر وی گشته و نیز احادیثی را که ایجاد شبهه نموده تهیه و بمحضر مبارک بیاورد.

فردای آن روز حاجی میرزا سید محمد سؤالات خود را بحضور مبارک تقدیم کرد و بفاصله دو روز و دو شب کتاب ایقان در متجاوز از دویست صفحه در جواب سؤالات خال اکبر از قلم حضرت بهاء الله شرف نزول یافت این کتاب مستطاب در ابتدا بنام رساله خال معروف بود ولی بعدها حضرت بهاء الله آنرا به کتاب ایقان تسمیه فرمودند.

در میان اوراقی که در خاندان افنان محفوظ مانده یکی هم صورت ریز سؤالاتی است که حاجی میرزا سید محمد بحضور حضرت بهاء الله تقدیم نموده است این سؤالات بر روی دو ورقه و بخط خود خال اکبر نوشته شده و شامل چهار دسته هستند و تمام در باره ظهور قائم موعود می باشند صمیمیت خال اکبر در جستجوی حقیقت از سؤالاتش آشکار است زیرا در طی این عریضه بکرات از جمال مبارک رجا می کند که شک و شبهه را از قلب وی بزدایند تا شاید با اطمینان کافی و ایمان کامل به عرفان شریعت حضرت باب موفق شود.

جناب حاجی میرزا سید محمد بقدری تحت تأثیر زیارت جمال مبارک قرار گرفته بود که بلافاصله پس از تشرّف نامه‌ای به پسرش جناب حاجی میرزا محمد تقی تحریر و در آن احساسات خود را چنین بیان نموده است.

خدمت سرکار حضرت بهاء علیه السلام مشرف شدم جای شما خالی بود کمال التفات و مرحمت را فرموده شب را نگاه داشتند در خدمت ایشان مشرف بودیم حقّ واقع محرومی از فیض خدمت ایشان خسران واضح است خداوند توفیق عنایت فرماید که بسعادت دائمی ادراک خدمت ایشان فائز شوم. (۳)

کتاب مستطاب ایقان شکّ و شبهه را از قلب جناب خال بطور کامل زدود آن نفس جلیل در اثر مطالعه این سفر جلیل به رتبه ایقان فائز شد و به عرفان مقام حضرت ربّ اعلی نائل گردید جناب خال در وصیّت نامه خود که چند سال بعد نوشته ایمان خویش را ابراز و حقانیت رسالت حضرت باب و حضرت بهاء الله را اذعان نموده و خود را پیرو آن دو مظهر الهی معرفی کرده است.

و اما خال اصغر یعنی حاجی میرزا سید حسنعلی بدون تشرّف بحضور حضرت بهاء الله به یزد بازگشت و پس از چند سال با مساعی خالصانه برادر زن خود به امر مبارک اقبال نمود و تا آخر حیات خویش در ایمان به امر مبارک ثابت و مستقیم بماند.

افراد عائله مبارکه حضرت باب یعنی والده ماجده، قرینه محترمه، دائی‌های مکرم و فرزندان آنان که با عنوان افنان معروفند تمام در ظلّ امر بدیع مستظل گشتند حضرت اعلی بنفسه المقدّس این حقیقت را بشارت داده و فرموده بودند که خداوند بصرف فضل و موهبت تمام اهل بیت آن حضرت را به شناسائی حقیقت امر الهی هدایت خواهد نمود.

نسخه اصلی کتاب ایقان که جناب حاجی میرزا سید محمد به اخذ آن مفتخر شده بود بخطّ حضرت عبدالبهاء که در آن زمان بیش از هیجده سال از عمرشان نمی‌گذشت تسوید گشته است حضرت بهاء الله در حاشیه بعضی از صفحات بخطّ مبارک تصحیحات چندی را مرقوم نموده و در صفحات آخر کتاب چنین فرموده‌اند:

این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور* در سیل نقطه** و کلمه علیا فداشود و جان در باز دو اگر این خیال نبود فالذی نطق الروح بامرہ آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیداً. (۴)

*حضرت بهاءالله ** حضرت باب

نسخه اصلی کتاب ایقان سالهای مدید در خانواده جناب حاجی میرزا سید محمد باقی مانده بود تا اینکه در سال ۱۹۴۸ نتیجه دختری ایشان فاطمه خانم افغان آن را بحضور حضرت ولی امرالله تقدیم نمود این نسخه چند سال بعد بدست مبارک رسید و در دارالاثار بین المللی بهائی بفرز کوه کرمل در حیف قرار گرفت.*

اهمیت کتاب ایقان

شاید بتوان گفت که در میان آثار مقدسه نازله از قلم حضرت بهاءالله کتاب مستطاب ایقان بیش از هر اثر دیگری در بین مؤمنین اولیه در کشور مقدس ایران منتشر بوده است. در آن ایام تنها وسیله انتشار آثار الهی در بین احباب تسوید آنها بود وقتی لوح جدیدی به محلی می رسید یاران با شور و وله فراوان مشغول نسخه برداری از آن برای خود می شدند و وقتی نسخه های الواح مختلف با هم جمع می شد آنرا بصورت کتاب صحافی می نمودند در خانواده های بهائی تعدادی از این کتاب های خطی از توابع مبارکه حضرت رب اعلی و الواح مقدسه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء وجود دارد که از گذشتگان شان به ارث رسیده و برایشان بسیار ارزنده و گرانبهاست.

افرادی هم در آن زمان در ایران بودند که اصولاً کارشان استنساخ الواح بود و احباب نسخ لازم از الواح را از آنان دریافت می کردند کتاب ایقان از جمله آثاری بود که این کاتبان را برای تهیه نسخ لازم برای همه متقاضیان سالها مشغول نگاه می داشت.

کتاب ایقان از نظر ادبی اثر برجسته ای در زبان فارسی شمرده می شود حضرت ولی امرالله که این کتاب مستطاب را به بهترین وجه به زبان انگلیسی ترجمه کرده اند در باره آن چنین مرقوم فرموده اند.

در بین جواهر اسرار مخزونه و لآلی ثمینة مکنونه که از بحر زخار علم و حکمت حضرت بهاءالله ظاهر گردیده اعظم و اقدم آن کتاب مستطاب ایقان است ... این منشور جلیل نمونه ای کامل از

* برای اطلاع بیشتر در باره این واقعه مسرت بخش به کتاب Shoghi Effendi تألیف جیاگری صفحه ۱۴۹ مراجعه شود.

منشآت نثر پارسی است که دارای سبکی بدیع و لحنی مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوت برهان بی نظیر و در فصاحت و بلاغت بی بدیل و مثیل است و کاشف نقشه عظیمه الهیه جهت نجات عالم بشریه است و در بین آثار و صحف بهائی پس از کتاب مستطاب اقدس اعظم و اشرف از کل محسوب است. (۵)

تا حین نزول کتاب ایقان اهمیت رسالت انبیای مقدسه الهی، مقصد از ظهور آن مظاهر رحمانی و معانی حقیقی کلمات کتب آسمانی مکتوم و مجهول مانده بود با نزول این کتاب مستطاب اهمیت "کلمه" که مطابق سفر دانیال "تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است" (۶) ظاهر و آشکار شد و "ختم" که خداوند سالیان دراز بر کتب مقدسه تمام ادیان گذاشته بود برداشته شد.

کتاب ایقان بهترین نمونه برای فراگرفتن روش تبلیغ امر الهی است حضرت بهاءالله در این سفر جلیل بجای اینکه یکباره بشرح دلایل و براهین حقیقت رسالت حضرت باب پردازند نخست مطالبی در باره انبیای دیگر بیان می کنند، از حیات پیامبران و صدمات و بلیات وارده بر آنان سخن می رانند، حقیقت رسالت مظاهر مقدسه را آشکار می کنند و اصول مشترک شرایع الهیه را توصیف می فرمایند. حضرت بهاءالله با اتخاذ این روش خواننده را با حقیقت دیانت خود آشنا می کنند و شناسائی و عرفان پیامبرش را بروی میسر می نمایند و پس از برقرار ساختن این اساس محکم در صفحات آخر کتاب در باره حضرت اعلی و رسالت روحانی آن حضرت گفتگو می کنند و همان دلایل و موازینی را که برای اثبات حقانیت انبیای دیگر بکار برده بودند برای اثبات حقیقت امر بدیع ارائه می فرمایند.

چون تمام مظاهر مقدّسه از مبدأ واحدی الهام می‌گیرند کسی که به صفات و سجایای مظهر الهی قبل عارف شود می‌تواند با همان موازین به شناسائی شارع دیانت جدید هم موفق گردد.

اکثر پیروان ادیان عالم چنین تعلیم یافته‌اند که تنها به یک پیامبر الهی مؤمن باشند این نفوس با وجود اینکه با صمیمیت به حقانیت و الهی بودن دین‌شان معتقدند اغلب حقیقت مقام پیامبر خویش را نشناخته‌اند در حقیقت تفاوت زیادی بین داشتن معلومات درباره یک دین و شناختن مقام حقیقی مؤسس آن وجود دارد مثلاً یک شخص ممکن است مالک یک قطعه طلا باشد و شاید قیمتی بودن آنرا هم بداند ولی قادر به تشخیص آن از برنج نباشد شک نیست چنین شخصی اگر قطعه دیگر تازه‌ای از طلا ببیند از تشخیص آن عاجز خواهد بود.

وضع عالم انسانی هم امروز چنین است ولی اگر کسی بحقیقت مقام و رتبه مؤسس دین خود پی برده باشد در شناسائی حضرت بهاءالله بعنوان مظهر الهی برای این عصر مشکلی نخواهد داشت.

کتاب ایقان بسیاری از پیروان ادیان و مذاهب مختلفه را به درک حقیقت دین‌شان توانا ساخته‌است و این در حقیقت نخستین قدم در راه ایمان به حضرت بهاءالله محسوب می‌شود.

این کتاب مستطاب جلوه خاصی به کتب مقدّسه ادوار قبل بخشیده بسیاری از مطالب مندرجه در آنها را روشن و آشکار ساخته و مفهوم واقعی اصل تطوّر ادیان را واضح و عیان نموده‌است این سفر جلیل همچنین اساسی دائمی برای استقرار وحدت نهائی در میان ادیان سالفه بنیان گذاشته و چون مفتاحی در دست پیروان اسم اعظم قرار گرفته‌است که با آن ابواب علم و دانائی را که تا آن زمان برای انسان ناشناخته بوده باز نموده‌اند این کتاب نفیس منشأ الهام برای مبلغین امر شده و نویسندگان بهائی بر اساس آن کتب و رسالات بسیار برشته تحریر درآورده و با استفاده از دلایل عقلی و منطقی و یا با تفسیر نصوص کتب مقدّسه قبل به اثبات حقیقت و اصالت پیام حضرت بهاءالله برخاسته‌اند این کتاب در

حقیقت بینش جدیدی به پیروان امرالله عطا نموده و آنان را بر کشف اسرار دین و تبلیغ امر حضرت ربّ العالمین با بصیرت و دانائی بیشتر موفق و توانا ساخته است.

مطالب مهمه کتاب ایقان (قسمت اول)

نخستین نکته ای که در مطالعه کتاب ایقان باید مورد توجه قرار گیرد این حقیقت است که حضرت بهاءالله این رساله نفیسه را در جواب نفسی نازل فرموده اند که بشریعت اسلام مؤمن بوده است بنابراین شواهدی که آن حضرت در این سفر جلیل نقل نموده اند اغلب از آیات قرآن مجید و احادیث و اخبار اسلامی می باشد در فاتحه کتاب ایقان حضرت بهاءالله شناسائی حقیقت را به انقطاع انسان از امور دنیوی مشروط فرموده اند و این نکته ایست که آن حضرت در طی صفحات این کتاب مستطاب بکرات مورد تأکید قرار می دهند.

الباب المذكور فی بیان انّ العباد لن يصلوا الی شاطیء بحر العرفان الاّ بالانقطاع الصّرف
عن کلّ من فی السّموات و الارض قدّسوا انفسکم یا اهل الارض لعلّ تصلنّ الی المقام
الذی قدّر الله لکم و تدخلنّ فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعاً.

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه بسبحات جلال و روح را از تعلّق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند. (۷)

علل مخالفت ناس با مظاهر مقدّسه الهیه

حضرت بهاءالله در قسمت اول کتاب ایقان تاریخ انبیای قبل را به تفصیل بیان و علل عمده اعراض ناس را از انبیای الهی تشریح می نمایند درک این عوامل می تواند نفوس را به عرفان امرالله در این یوم بدیع هدایت کند و حضرت بهاءالله بقدری اهمّیت برای این حقیقت قائل بوده اند که قسمت مهمّی از این سفر جلیل را به توضیح آن اختصاص داده اند.

حضرت بهاءالله پس از ذکر شمه‌ای از مظالمی که بر انبیای الهی وارد شده چنین می‌فرمایند:

حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقیکه در امکان از افق لامکان ظاهر می‌شد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا می‌گشت. با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت می‌دادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر می‌فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی نمایند. (۸)

بعد جمال اقدس ابهی بعضی از موجبات اعراض ناس را در برابر مظاهر مقدسه بر می‌شمارند اولین علت که آن حضرت ذکر می‌فرمایند اینست که توده مردم در هر عصر و زمان از علمای دین که خود اغلب به مخالفت مظهر الهی جدید برخاسته‌اند کورکورانه پیروی نموده‌اند حضرت بهاءالله در باره رؤسای دین می‌فرمایند:

در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده‌اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر بحب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع می‌نمودند چنانچه همه انبیا باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزت پرواز نمودند چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد و باین ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند. (۹)

در صفحات بعدی کتاب نیز حضرت بهاءالله علمای دین را بسبب جهل و عدم بصیرتشان مذمت و ملامت می‌فرمایند.

واز جمله سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک و اشتغال و حب ریاست ظاهره تسلیم امرالله نمی‌نمایند بلکه گوش نمی‌دهند تا نغمه الهی را بشنوند بل 'یجعلون اصابعهم فی آذانهم * وعبادهم چون ایشانرا من دون الله ولی'

خوداخذ نموده‌اند منتظر رد و قبول آن خشبهای مسنده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانۀ حق و باطل. (۱۰)

* قرآن سوره بقره آیه ۱۹

یکی دیگر از علل احتجاج ناس از اقبال به پیامبر جدید این است که آن مظهر الهی تعالیم تازه‌ای را برای بشر به ارمغان می‌آورد احکام قدیم را نسخ می‌کند و نظم بدیعی را بنیان می‌گذارد رؤسای دین بسبب این تغییرات شگرف مضطرب می‌شوند و شریعت تازه را بمنزله مبارزی در برابر قدرت و مقام خود می‌یابند و باین دلیل با تمام قوا به مقابله شارع آن قیام می‌کنند.

سبب دیگر اعراض نفوس از ظهور جدید علاماتیست که در کتب مقدسه هر دینی در باره ظهور بعد مذکور شده چون مردم معانی واقعی آن اشارات را نفهمیده و منتظر تحقق آنها بصورت ظاهر بوده‌اند از اقبال به شرع جدید محروم گردیده‌اند.

علامات رجعت مسیح

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان قریب هفتاد صفحه را به تفسیر یک قطعه از کتاب انجیل که در باره بشارات رجعت مسیح است اختصاص داده و ضمن بیان این بشارات به بعضی مطالب دیگر هم اشاره فرموده‌اند.*

در باره علامات رجعت مسیح این بیانات عالیات در کتاب ایقان نازل شده:

بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بیمثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است و اینمظلوم یک فقره آن را ذکر می‌نمایم و نعمتهای مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عبادالله مبذول می‌دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید برشخی از انهار بیزوال حضرت ذی الجلال که در دارالسلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم. و اینست نعمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحن جلیل در علائم ظهور بعد فرموده در سفر اول که منسوب بمتی است در

* ایقان شریف چاپ مصر صص ۱۹_۲۰

وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود " و للوقت من بعد ضیق تلک الایام تظلم الشمس والقمر لا یعطی ضوءه والکواکب تتساقط من السماء وقوة الارض ترتج حينئذ تظهر علامات ابن الانسان فی السماء وینوح کل قبائل الارض و یرون ابن الانسان آتياً علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السافور العظیم" *

علمای انجیل چون عارف بمعانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و بظاهر آن متمسک شدند لهذا از شریعه فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند. (۱۱)

تفسیر آیات متشابهات

حضرت بهاءالله در صفحات آتی این سفر جلیل معانی مودعه در این بشارات را توضیح می فرمایند:

باری مقصود از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند بکه توجه نمایند ... چنانچه الیوم مشاهده می شود که زمام هرگروهی بدست جاهلی افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت می دهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده ... و با اینکه حکم الهی را یک می دانند از هرگوشه ای حکمی صادر می شود و از هر محلی امری ظاهر دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمی شود زیرا جزهوی الهی نجویند و بغیر از خطا سبیلی نخواهند ... و بتمام قوت و قدرت حفظ این مراتب را می نمایند که مبادا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزت بهم رسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه می کند سبعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده اند حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی داند نزد کدام رود

* انجیل متی ۳۱_۲۹:۲۴ (ترجمه عربی کتاب مقدس)

و از که جویا شود از غایت اینکه رأیها مختلف و سیلها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع می‌شود. (۱۲)

حضرت بهاءالله در بیان معانی "شمس" و "قمر" چنین می‌فرمایند:

و قوله "نظلم الشمس و القمر لا يعطى ضوئه و الكواكب تتساقط من السماء" مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه می‌شود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که در هر مقام بمناسبت آن مقام معنی اراده می‌فرمایند مثلاً یک معنی از شمس شمسهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع می‌شوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض می‌فرمایند و این شمس حقیقت مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری تربیت اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی باعانت اوست همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر می‌شود اینست که در حین اشراق این شمس عالم جدید می‌شود و انهار حیوان جاری می‌گردد و ابحر احسان ب موج می‌آید و سحاب فضل مرتفع می‌شود و نسیمات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای الهی و نارهای معنویست که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث می‌شود و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر در ظهور شمس اخری بظیای او منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الاً حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگرچه بظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدأ عرفان در یوم تباين و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان در باره او صادق است و الاً حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این بر هر ذی‌بصری مشهود است که همچنانکه

نور ستاره محو می شود نزد اشراق شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک می شود. و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است. مثل صلاة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتراست.

پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره بآیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد. اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور باین تلویحات اخبار می دهد و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه. انّ الابرار یشرّبون من کأس کان مزاجها کافوراً و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی می شدند تاریک می شود یعنی حکمش و اثرش تمام می گردد. (۱۳)

در باره علامت پسر انسان در آسمان حضرت بهاء الله تأیید می فرمایند که این علامت در آسمان ظاهر و باطن هر دو ظاهر شده است بدین معنی که قبل از ظهور هر یک از انبیا نه تنها ستاره ای در آسمان ظاهر شده که نشانه تولد دیانت تازه بوده بلکه بشارت ظهور آن دیانت نیز به مردم آن زمان تبشیر گردیده است از جمله در ایام موسی کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که:

کوکبی در سماء طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه ای که هلاک تو و قوم تو بردست اوست. و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می فرمود و اطمینان می داد چنانچه در کتب مسطور است. (۱۴).

همچنین پیش از ظهور حضرت مسیح چند نفر از مجوس نزد هیرودس شتافتند و از وی سؤال نمودند "کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم" * این در حقیقت علامتی بود که در سماء ظاهری دیده

شد و نجم معنوی نیز یحیی معمدانی بود که آمدن حضرت مسیح را بشارت داد و مردم را برای ظهور وی آماده کرد.

قبل از ظهور جمال محمدی نیز چنین وقایعی روی داد حضرت بهاءالله در بارهٔ مبشرین پیامبر اسلام چنین می فرمایند:

و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت می دادند بظهور آن شمس هویهٔ چهارنفر بودند واحداً بعد واحد. چنانچه (روزبه) که موسوم بسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هریک می رسید روزبه را نزد دیگری می فرستاد تا نوبت بچهارم رسید و او در حین موت فرمود "ای روزبه بعد از تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی اشراق می نماید و بشارت باد ترا بلقay آن حضرت". (۱۵)

در این دور بدیع هم قبل از اظهار امر حضرت ربّ اعلی این علامات در آسمان ظاهر و باطن بظهور رسیده است. حضرت بهاءالله می فرمایند:

و اکثر از منجّمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده اند و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما. ** (۱۶)

* انجیل متی ۲: ۲ (ترجمهٔ فارسی کتاب مقدس)

** شیخ احمد احسائی مؤسس مکتب شیخیه بود که یکی از مکاتب اسلام می باشد پس از وفات او سید کاظم رشتی به جانشینی وی نشست این دو نفس نفیس هردو پیروان خود را به قرب ظهور موعود اسلام بشارت می دادند و مردم را برای ظهور وی آماده می ساختند اغلب بابیان اولیه متعلق به این فرقه شیخیه بودند.

حضرت بهاءالله مقصد از نوحهٔ قبایل ارض و آمدن پسر انسان بر ابرهای آسمان را چنین بیان فرموده اند:

تلویح این بیان اینست یعنی در آنوقت نوحه می کنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثناء مشاهده می شود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می شود در حالتیکه بر ابر سوار است یعنی آن جمال الهی از

سماوات مشیت ربّانی در هیكل بشری ظهور می فرماید. و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیه است و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می شوند ولیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طائرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پرّ بمعارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. (۱۷)

در باره ابر و غمام می فرمایند:

و اینکه می فرماید "با ابر و غمام نازل می شود" مقصود از ابر آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره افکلّمَا جَاءکُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ انفسکُمْ استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون* مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن از آنچیزهائیکه مردم را بشبهه می اندازد و منع می نماید. همه این حجبات بغمام تعبیر شده. (۱۸)

در خصوص ارسال ملائکه حضرت بهاءالله توضیح می دهند که مقصد از این ملائکه نفوسی هستند که "بقوه روحانیّه صفات بشریه را بنار محبت * قرآن: سورة البقره آیه ۸۷

الهی سوختند و بصفات عالین و کرویین متّصف گشتند" (۱۹).

حضرت بهاءالله ضمن تفسیر عبارات فوق از انجیل مقدّس بعضی نکات دیگر را نیز تشریح می فرمایند، برخی از کلمات مبهمه و مکنونه انبیای الهی را روشن می نمایند، بسیاری از آیات قرآنی و احادیث اسلامی را نقل می کنند و یک رشته حقایق بدیعی را که در تمام ادیان قبل ناشناخته و مکنون مانده بوده آشکار می سازند. آن طلعت بیمثال همچنین معانی و مفاهیم واقعی اصطلاحاتی چون تبدیل ارض و انفطار سماء را که به اعتقاد مسلمین باید

در ساعت آخر و روز قیامت یعنی روزی که "تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس" * واقع شوند بیان می‌کنند.

حضرت بهاءالله در تفهیم این نکات چنین اضافه می‌فرمایند:

اگر در هر عصری علایم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می‌ماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متقی تفصیل می‌شود مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه می‌کند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تاچه رسد برد و قبول. (۲۰)

علل دیگر اعراض ناس از مظاهر مقدسه الهیه

علت اینکه مردم از درک معانی حقیقی علامات مندرجه در کتب مقدسه محروم مانده‌اند این بوده که کورکورانه از رؤسای دین خود تقلید کرده‌اند حضرت بهاءالله در کتاب ایقان با بیانات زیر این حقیقت را تأیید می‌نمایند:

در همه اعهاد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول می‌شدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد و این مرضها عارض نمی‌شد مگر آنکه تمسک به علمای عصر می‌جستند در تصدیق و

* قرآن: سوره دخان آیه ۱۰ و ۱۱

تکذیب این جواهر مجرد و هیاکل الهیه و ایشانهم نظر باستغراق در شئون نفسیه و اشتغال بامورات دنییه فانیه این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود می‌دیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر بادراک خود معنی و بیان می‌نمودند. لهذا خود و جمیع ناس را از نیشان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند. (۲۱)

حضرت بهاء‌الله در مواضع مختلفه این نکتهٔ دقیقه را تکرار می‌کنند که انسان برای درک حقایق و اسرار مودوعه در دین‌الله باید قلب خود را از علائق دنیوی پاک و مبرا کند بیانات مبارکهٔ زیر نمونه‌ای از این تعلیم می‌باشد:

اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمهٔ جامعهٔ ربوبیه را در هر ظهور ادراک می‌نمائی و بر اسرار علم واقف می‌شوی ولکن تاحجبات علمیّه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی.

و علم بدو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر و معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی بیان آن (اتقوا الله يعلمکم الله) و بیان این (العلم حجاب الاکبر) اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده‌اند هیچ رائحهٔ این علوم ظلمانی که ظلمت آن همهٔ بلاد را فرا گرفته استشمام نمی‌شود این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیاورد و جز غل و بغضاء حاصلی نبخشد ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلک (۲۲)

عامل مهمّ دیگری که مردم را از شناسائی انبیای الهی مانع شده امتحاناتی بوده که همیشه با ظهور آن مظاهر مقدّسه همراه بوده است وقایعی که در حیات عنصری پیامبران الهی در هر دوری روی داده اغلب سبب لغزش اقدام ناس شده و آنان را از شناسائی حقیقت باز داشته است حضرت بهاء‌الله در این باره چنین می‌فرمایند:

و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر امریه ظاهر می‌شود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیّدهٔ منیره از اراضی جزرهٔ فانیه. و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است. (۲۳).

حضرت بهاءالله در توضیح مسأله امتحان به ارائه چند مثال مبادرت می نمایند از جمله بیان می فرمایند که چگونه حضرت محمد که حین اقامه نماز جماعت رو به اورشلیم می ایستادند روزی بناگهان به مسجدالحرام در مکه توجه نمودند.

در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب بفریضة ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل* نزول نمود و عرض کرد فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ* در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه*** مقابل شدند. فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد والا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را بتوجه همان جهت امر می فرمودند و نسبت همه اراضی هم بآن سلطان حقیقی یکیست مگر هر ارضی را که ظهور مظاهر خود تخصیص بامری دهد چنانچه می فرماید: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**** با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع * فرشته ای که واسطه الهام روح القدس به حضرت محمد بود ** قرآن: سورة البقره آیه ۱۵۵.

** زیارتگاه قدیمی در مکه که اکنون مقدس ترین امکنه در نزد مسلمین است

*** قرآن: سورة البقره آیه ۱۴۴.

نفوس است واقع نمی شود مگر برای آنکه کلّ بمحک امتحان الله درآیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد. (۲۴)

نمونه دیگر از این امتحانات در دور حضرت موسی بوده که داستان آن با این بیانات عالیات در کتاب ایقان تصویر گردیده است.

مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت روزی در سوق می‌گذشت دو نفر با یکدیگر معارضه می‌نمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آن حضرت او را اعانت نموده مدعی را بقتل رسانید. حال تفکر در فتنهای الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم می‌نماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یکمرتبه او را از مابین عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مأمور فرمود و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد. (۲۵)

در ظهور حضرت مسیح نیز مردم در معرض امتحان قرار گرفتند و در آن زمان کیفیت تولد آن حضرت همچنانکه حضرت بهاء الله بیان می‌کنند باعث این امتحان شد. و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه می‌شود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین کلمه زبان گشود یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً که ترجمه آن این است ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان. قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن می‌گدازد و روانها می‌ریزد و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل کفر و شقا. آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم می‌گفت طفلی که پدر او معین نباشد چگونه می‌توان بمردم معین نمود که این از روح القدس است. این بود که آن مخدّره بقا آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت فرمود. تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأً سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا.* که مضمون آن اینست که ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار. حال ناظر باین فتنه کبری و امتحان اعظم شوید و از همه گذشته همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی‌پدری معروف بود او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ اهل سموات و ارض. (۲۶)

مطالب مهمه کتاب ایقان (قسمت دوم)

حقیقت الوهیت و مظاهر مقدسه الهیه

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان پس از بیان بعضی از عواملی که سدّ راه مردم در شناسائی مظاهر مقدسه گشته قسمت ثانی این سفر جلیل را با آیات باهراتی که حقیقت پیامبران و ارتباط آنان را با خداوند مّنان و عالم انسان بروشنی آشکار می‌کند آغاز می‌نمایند آن جمال بی‌ظنیر در بیانات مبارکه زیر بنهایت فصاحت و بلاغت این حقیقت را بیان می‌کنند که انسان به تنهایی و بطور مستقیم هرگز به عرفان کنه خالق پی نتواند برد و سپس اضافه می‌فرمایند که چگونه آن ذات الهی بفیض و عنایت ربّانی در هر عصر و زمانی با ارسال پیامبران آسمانی اسماء و صفات خویش را بر عالم و عالمیان آشکار می‌سازد.

و بر اولی‌العلم و افئدة منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود ... چه میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه. زیرا که جمیع من فی السّموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و باراده او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحت بات بعرضه شهود و

* قرآن: سوره مریم آیه ۲۸

هستی قدم گذاشتند ... جمیع انبیا و اوصیا و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرّ و مدعندند. (۲۷)

حقیقت و مقام مظهر الهی مافوق عالم بشری است آن ذات مقدّس فی الحقیقه نمونه و مظهر صفات الهی و واسطه ظهور این صفات در بین ابناء انسانی و سرچشمه تمام نیروهای روحانی است که در هر عصری از اعصار در عالم امکان دمیده می‌شود همچنانکه خورشید ظاهری منشأ حیات و نیرو در روی زمین است مظهر الهی نیز بمنزله شمس روحانی برای عالم انسانی محسوب می‌شود و حیات نوع بشر و رشد و ترقّی و پیشرفت آن منوط و وابسته به ظهور اوست حضرت بهاءالله در بیانات مبارکه زیر مقام انبیای الهیه را تجلیل و شمه‌ای از عظمت و جلال آن مظاهر مقدسه را آشکار می‌فرمایند.

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعة^۱ "سبقت رحمته کلّ شیء و وسعت رحمته کلّ شیء" جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیچکلی عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هوویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می فرماید^۱ "ولافرق بینک و بینهم الاّ بانّهم عبادک و خلقتک" و اینست مقام (انا هو و هو انا) که در حدیث مذکور است. (۲۸)

و در مقام دیگر می فرمایند:

اکمل انسان و افضل و الطّف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند بافاضه ایشان^۱ "لولاک لما خلقت الافلاک" بلکه کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر مقدّس است وصف ایشان از وصف ماسوی و این هیچکلی قدسیّه مرایای اولیه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است. (۲۹)

در قرآن دو آیه وجود دارد که بظاهر مغایر یکدیگر بنظر می رسند یکی از این آیات در باره وحدت مقام انبیا صحبت می کند و آیه دیگر بر افضلیّت بعضی از آنان بر بعضی دیگر حکایت می نماید حضرت بهاء الله در کتاب ایقان این دو آیه مبارکه را نقل و در باره وحدت انبیا از یک طرف و تفاوت های موجوده در بین آنان از طرف دیگر توضیحات کافی بیان می نمایند از جمله در باره وحدت آن مظاهر مقدّسه چنین می فرمایند:

و دیگر معلوم آنجناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر می شوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می گردند و

جميع بر امر مبرم ربّانی قیام می‌فرمایند لهذا حکم یکنفس و یک ذات را دارند. چه جميع از کأس محبت الهی شاریند و از اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست. چنانچه می‌فرماید 'لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ' * زیرا که جميع مردم را بتوحید الهی دعوت می‌فرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کلّ بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر. باری معلوم و محقق آنجناب بوده که جميع انبیا هیاکل امرالله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. اینست اتحاد آن جواهر وجود و شמוש غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق

* قرآن سوره بقره آیه ۲۸۵

رجوع ظهور قبل. (۳۰)

در بیان اختلافات ممیزه بین مظاهر مقدّسه نیز این بیانات عالیات در آن کتاب مستطاب نازل شده:

و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است. در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمى موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند. چنانچه می‌فرماید: 'تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ' * نظر باختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می‌شود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جميع در حکم یک کلمه مذکور است. (۳۱)

همچنانکه حقیقت هر مظهر الهی بعینه همان حقیقت مظاهر مقدسه قبل از او است مؤمنین به وی نیز در واقع و معنی رجعت پیروان ادیان گذشته‌اند حضرت بهاءالله در بیان این نکته تمثیل جمیل ذیل را ارائه می‌فرمایند:

مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می‌شود دیگر در اینمقام نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر برائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است. (۳۲)

همچنانکه ذکر شد مظاهر مقدسه الهیه دارای دو مقام و رتبه اند یکی مقام الهی و دیگری رتبه بشری است این حقیقت را حضرت بهاءالله چنین توصیف می‌فرمایند:

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت به بر آن جواهر وجود شده و می‌شود. زیرا که جمیع بر عرش ظهورالله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر.

* قرآن سوره بقره آیه ۲۵۳

چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه می‌فرماید: انی عبدالله و ما انا الا بشر مثلکم و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه اتی اناالله حق است و ربیبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهورالله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر و همچنین اگر بفرمایند نحن عبادالله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود. (۳۳)

سلطنت انبیای الهی

یکی از سؤالاتی که حاجی میرزاسیدمحمد خال از حضور حضرت بهاءالله نموده بود در باره شرایط ظهور قائم موعود بود مطابق احادیث اسلامی قائم می‌بایستی با سلطه و قدرت عظیم ظاهر شود و بر مردم روی زمین سلطنت کند. تحقق نیافتن این شرایط در ظهور

حضرت ربّ اعلی بظاهر و به مفهوم ظاهری کلمه سبب تردید خال اکبر شده بود حضرت بهاءالله با توجه به این مسأله قسمت قابل ملاحظه‌ای از ایقان مبارک را به جواب به این سؤال اختصاص داده و این حقیقت را بیان می‌فرمایند که تمام انبیای الهی با قدرت و جلال مبعوث شده‌اند ولی سلطنت آن مظاهر مقدّسه جنبه روحانی داشته نه جسمانی سلطنت آنان آسمانی بوده و با آن سلطه و قدرت آسمانی غلبه و قیادت خود را بر عالم انسانی و بر همه ممکنات تأسیس نموده‌اند حضرت بهاءالله در بیان سلطنت قائم به این عبارات احلی ناطق:

بلی سلطنتی که در کتب درحقّ قائم مذکور است حقّ و لا ریب فیہ ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده‌اند مردم را بظهور بعد همه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و آن تخصیص بقائم ندارد و در حقّ جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه‌اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلای ظاهری ظاهر شود یا نشود و این بسته باراده و مشیّت خود آن حضرت است ولیکن بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا و ادراک می‌نمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایّام ظهور هریک از شمس حقیقت بنفسه لِنفسه ظاهر می‌شود و آن احاطه باطنیه است که بآن احاطه می‌نمایند کلّ من السّموات و الارض را و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر بظهور می‌آید. (۳۴)

حضرت بهاءالله در مقایسه سطوت حاکمه و قوه خلاقه مظاهر مقدّسه با سلطنت فانیه سلاطین ظاهره چنین می‌فرمایند:

باری مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که بیک حرف و بیان این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد

اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشانرا چند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین می نمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند. و این سلطنت بحرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده مالالتراب و ربّ الارباب چه می توان ذکر نسبت نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدّام درگه او سلطنت می نمایند بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و می شود. (۳۵)

از جمله حکایات دیگری که حضرت بهاءالله در توضیح معنای حقیقی سلطنت و قدرت انبیای الهی در کتاب ایقان ذکر می کنند داستان حضرت مسیح و گرفتاری آن حضرت در میان قوم یهود است.

و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادّعی مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آن حضرت مجتمع شدند و هرچه از آن حضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرّض جواب نشدند تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آن حضرت رأس مبارک را بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرة و القوّة یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوّة الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کلّ من فی السموات و الارض را. (۳۶)

حضرت بهاءالله ضمن بیان حقیقت سلطنت و سطوت انبیای الهی مظالم وارده بر آن هیاکل مقدّسه و برگزیدگان حقّ را نیز بتفصیل ذکر می کنند. آن جمال بیمثال شهادت حضرت امام حسین را که جلوه و شکوه خاصی به امر اسلام داده تشریح و مصائب و

بلائی را که در سالهای اولیّه رسالت حضرت محمد به آن رسول اکرم وارد گشته تصویر می‌فرمایند. جمال اقدس ابھی همچنین در این مقام بیان می‌کنند که کلمات صادره از لسان انبیا روح انسانی را از عالم دانی جهل و حقارت به رتبه عالی خصائل و کمالات الهی سوق می‌دهد. آن حضرت نشان می‌دهند که چگونه مظاهر مقدسه بقوه نافذه کلمه الله قلوب امم متباغضه را بیکدیگر التیام می‌دهند و ملل مختلفه را بصورت ملت واحده در می‌آورند. حضرت بهاءالله در این مقام ارتباط بشارت معروف کتاب مقدس را با این حقیقت متذکر می‌شوند.

و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند اینست معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک محلّ می‌خورند و می‌آشامند! * و حال نظر بعدم معرفت این جهال فرمائید بمثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یک خوان مجتمع می‌شوند اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام انصاف نوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته‌اند. و از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث می‌نماید. فنعلم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها* (۳۷)

معنی "حیات"، "موت" و "قیامت"

حضرت بهاءالله در اینجا برای بار دیگر معانی عبارات و اصطلاحات نازله در کتب مقدسه ادیان قبل مانند "حیات"، "موت"، "قیامت"، "نفخه صور" و "جنت و نار" را تشریح و توضیح می‌فرمایند.

و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانیست و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند. (۳۸)

حضرت بهاء الله تأیید می فرمایند که "یوم قیامت" با ظهور مظهر الهی طالع می شود و در آن روز با ظهور آن هیکل ربّانی مردم از قبور بی ایمانی قیام می کنند و به حیات روحانی فائز می شوند.

عبارات زیر از جمله بیانات عالیات آن حضرت در این کتاب مستطاب است.
و اینمطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ بوده چنانچه عیسی می فرماید لا بدّ لکم بان تولدوا مرّة اخری *** و در مقام دیگر می فرماید من لم یولد من الماء و الرّوح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من الجسد جسده و المولود من الرّوح هو روح *** که ترجمه آن اینست نفسی که زنده نشده است از ماء

* اشعیا ۲۵: ۶۵ ** قرآن سوره اعراف آیه ۱۷۹

*** انجیل یوحنا ۷: ۳ (ترجمه عربی کتاب مقدس)

*** انجیل یوحنا ۶_۵: ۳ (ترجمه عربی کتاب مقدس)

معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست. زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح. خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت محبّت الهیه می شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می شود و در جمیع کتب و الواح و صحائف مردمی که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند و بفیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا" * و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع فرمود "دع الموتی لیدفنوه الموتی" یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها

*** (۳۹)

در قرآن مجید در باره روزی که انسان به لقای الهی فائز می شود اشارات زیادی وجود دارد حضرت بهاء الله تأیید می فرمایند که این لقا تنها به لقای مظهر الهی قابل تعبیر می باشد. این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند بآن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم تر تصور می شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزاز این امر نه چگونه می شود که انسان بحرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد. و بعد از همه

* قرآن سوره اعراف آیه ۱۷۹ ** انجیل لوقا ۶۰: ۹ (ترجمه عربی کتاب مقدس)

این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده اند که می فرماید: **اِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ** و همچنین ائمه هدی و انوار لاتطفی **هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي ظِلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ** * را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت می دانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند. (۴۰)

حجاب علم

در قسمت ثانی کتاب ایقان اشارات زیادی در باره علما و رؤسای دین که با علم ظاهری و سست خود ناس را از اقبال به مظهر الهی بازداشته اند موجود است این بیانات مبارکه مشابه آیات مقدسه ایست که در قسمت اول این کتاب نازل شده با این تفاوت که در قسمت دوم کتاب این خطابات بیشتر به علمای اسلام خطاب شده است ** حضرت بهاء الله در این بخش بیان می کنند که علوم اکتسابی ممکن است مانع و حائل بین انسان و خداوند شود بیانات مبارکه ذیل اشاره به این حجاب اکبر است.

حجاب اکبر را که می فرماید "العلم حجاب الاکبر" بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و باین افتخار می نمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب

سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی جز علم باو متمسکیم و نه بمعلومی جز تجلی انوار او متشبث. (۴۱)

عرفان مظهر الهی به علوم اکتسابی وابسته نیست.

فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمایات معنویّه هیچ دخلی بعلم ظاهری ندارد این منوط بصفای قلب و ترکیه نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده‌اند و بر رفرق علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان بگلهای حکمت و لاله‌های معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم. (۴۲)

* قرآن سوره بقره آیه ۲۱۰ ** برای اطلاع بیشتر در باره حاجی میرزا کریم خان که حضرت بهاءالله در این قسمت از کتاب ایقان مورد اشاره قرار داده‌اند به ضمیمه چهارم از کتاب مراجعه شود

شرایط و صفات مجاهد حقیقی

حضرت بهاءالله در این قسمت از کتاب با عبارات روشن و صریح شرایط و صفات مجاهدین و سالکین سبیل حق را واضح و آشکار می‌کنند از جمله خطاب به حاجی میرزا سید محمد خال اکبر چنین می‌فرمایند:

ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی بازمانده‌اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر بّ الارباب

در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ماسوی الله چون برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطئان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و بملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرّ یابد.

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق می آید و چون بعمل "والذین جاهدوا فینا" * مؤید شد البتّه ببشارت "لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" ** مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی

ببشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصورت معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه‌ای جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند و رجوع بآیات واضحۀ آفاقیه و خفیات مستورهٔ انفسیه می‌نماید و بعین الله بدیعه در هر ذره‌ای بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین‌الیقین و حق‌الیقین و نورالیقین و در جمیع

* و ** قرآن سورة العنكبوت آیه ۶۹

اشیاء اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه کند. (۴۳)

براهین ظهور حضرت باب

حضرت بهاء الله در ایقان مبارک پس از توضیح این نکات اساسی برای حاجی میرزا سید محمد به بیان براهین حقانیت پیام حضرت باب می‌پردازند جمال مبارک در این مقام بار دیگر بطور کلی در بارهٔ مظهر الهی صحبت می‌کنند و در طی چندین ورق از آن سفر کریم این نکته را توضیح می‌دهند که اعظم برهان حقیقت هر پیامبر نفس آن مظهر الهی است همچنانکه دلیل آفتاب خود آفتاب است.

دلیل مهم دیگر بر حقیقت رسول الهی نزول آیات است حضرت بهاء الله بیان می‌فرمایند که چگونه حضرت محمد در مواضع متعدده، به قرآن کریم بعنوان دلیل رسالت خود اشاره نموده‌اند.

و اول کتاب می‌فرماید "الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين" * در حروف مقطعه فرقان اسرار هویه مستورگشته و لئالی احدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که باو خطاب می‌فرماید یا محمد این کتاب منزل از سماء احدیه نیست ربیبی و شکی در آن هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید که همین فرقانرا مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیه و غیب هویه شهادت داده بر آنکه شک و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد و همچنین در جای

دیگر می‌فرماید^۱ "و ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین" ** که ترجمه ظاهر آن اینست اگر بودید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمد ص پس بیارید سوره‌ای بمثل این سوره منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای

* قرآن سوره بقره آیه ۱

* قرآن سوره بقره آیه ۲۳

خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره‌ای اگر هستید راست‌گویان. حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را بآن ختم فرموده. (۴۴)

مطالعه تاریخ ادیان نشان می‌دهد که کلمه الله مؤثرترین وسیله‌ای بوده که در زمان هر پیامبری سبب تأسیس مدنیّت تازه گردیده است کلام الهی در قلوب نفوس نفوذ می‌کند و فی الحقیقه قوه نافذه عصر جدید می‌شود حال اگر مجاهدی به عرفان مبدأ و سرچشمه این آیات فائز شود در مدینه ایقان وارد می‌شود حضرت بهاءالله در کتاب ایقان این حقیقت را تأکید و مدینه ایقان را با عبارت زیر توصیف می‌فرماید:

و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورا بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او که رجوع کلّ کتب بآن است و مهیمن است بر جمیع کتب. (۴۵)

سپس در باره ظهور حضرت ربّ اعلیٰ چنین می‌فرماید:

و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائحتست مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست می‌آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند. (۴۶)

در ادیان سابقه مؤمنین اولیّه اکثراً از نفوس گمنام بودند و بدین سبب ارباب علم و دانش به استهزای دین می پرداختند و به ملامت مؤمنین به آن بر می خاستند حضرت بهاءالله این حقیقت را بیان می فرمایند که این امر در ظهور حضرت باب نوع دیگر بوده است.

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سیل جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنّه شود. از آن جمله جناب ملاحسین است* که محلّ اشراق شمس ظهور شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیّه و ما استقرّ علی کرسی صمدانیّه و جناب آقا سید یحیی** که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملاعلی بسطامی و ملاسعید بارفروشی و ملانعمة الله مازندرانی و ملایوسف اردبیلی و ملامهدی خوئی و آقا سیدحسین ترشیزی و ملامهدی کندی و برادر او ملامباقر و ملاعبدالخالق یزدی و ملاعلی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سرجان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند. (۴۷)

در مواضع بعدی از ایقان مستطاب حضرت بهاءالله به ستایش از حضرت اعلی پرداخته و ثبات و استقامت آن نقطه اولی را در اعلان امر اعزّاحلی با وجود مخالفت شدید اعدا می ستایند این ثبات و استقامت از خصائص ممتازّه تمام انبیای الهی و یکی دیگر از براهین حقانیت آنان بوده است عبارات زیر نمونه ای از بیانات مبارکه حضرت بهاءالله در باره حضرت ربّ اعلی است:

و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس

* عالم شهیر و شاگرد ممتاز سید کاظم رشتی که اول مؤمن به حضرت باب بود و از قهرمانان بزرگ دور بیان محسوب می‌شود.

* جناب آقا سید یحیی معروف به وحید. برای اطلاع بیشتر به ضمیمه سوم مراجعه شود. خوف نمودند و اعتنا نفرمودند آیامی شود این بغیر امرالهی و مشیت مثبتة ربّانی. قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربّانی (۴۸)

و استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانیست عظیم ... حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امرالله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعیش اقدام نمودند حاصلی نبخشید آنچه ایداء بر آن سدره طوبی وارد می‌آوردند شوقش بیشتر و نار حبّش مشتعل تر می‌شد چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالأخره جان را درباخت و بر فیق اعلی شتافت. (۴۹)

در باره تأثیر و نفوذ ظهور حضرت نقطه اولی بر مؤمنین امر بدیع این بیانات عالیات در کتاب ایقان مستطاب نازل شده است:

و از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه‌ای که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ستین * ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند مع ذلک باندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهرالجواهر و بحرالبهور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیة رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چقدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند و چه نفوس قدسیّه را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود

به بدترین عذاب هلاک نمودند مع کلّ ذلک هریک از آن وجودات تا دم مرگ به ذکرالله مشغول بودند و در هوای تسلیم

* مقصد سال ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق ۱۸۴۴ میلادی سال اظهار امر حضرت اعلیٰ است.

و رضا طائر و بقسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرّف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل بخیالش بستند. (۵۰) این نکته قابل توجه است که حضرت باب با ظهور خود بشارات مندرجه در کتب مقدّسه ادیان قبل مخصوصاً اسلام را تحقّق بخشیدند ظهور حضرت اعلیٰ با دیانت اسلام ارتباط مخصوص داشت چه که آن جمال ازلی نه تنها خود نسبتش به حضرت محمّد می رسید بلکه ظهورش نیز موعود امت اسلام بود و منتهی ثمره شریعت اسلام شمرده می شد و اهل سنت و تشیّع هر دو مشتاقانه در انتظار آن بودند حضرت محمّد و ائمه اطهار بشارات زیادی در باره ظهور موعود از خود بجا گذاشته اند و شرایط و مقتضیات ظهور آن حضرت از جمله زمان و مکان و بسیاری دیگر از شرایط ظهور وی در احادیث و اخبار اسلامی بتصریح یا تلویح ذکر شده است.

میرزا احمد ازغندی که یکی از مؤمنین پرشور شد قبل از ایمان به امر مبارک از علمای بنام خراسان بود این عالم تحریر قبل از اظهار امر حضرت باب اشتیاق شدیدی به جمع آوری بشارات و احادیث اسلامی در باره ظهور موعود در خود احساس نمود و باین کار اقدام کرد دامنه این بشارات چنان وسیع بود که تألیف وی دوازده هزار حدیث را در بر می گرفت.

تحقّق بشارات در باره ظهور قائم برای شیعیان حائز اهمّیت فوق العاده است چه که آنان بیش از هزار سال در مساجد و مدارس و منازل در باره آنها بحث و گفتگو کرده اند شاید بهمین سبب بوده که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان صفحات چندی را به توضیح و تشریح بعضی از این بشارات اختصاص داده و طی آن نشان داده اند که چگونه حضرت باب آنها را بروشنی تحقّق بخشیده اند.

حضرت بهاءالله ظهور خود را پیش بینی فرموده اند

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان ضمن پیش‌بینی ظهور خود بعنوان "جوهرالجواهر"، "حقیقة الحقائق"، "نورالانوار" و "سلطان الهویة"، رؤسا و علمای دور بیان را باین بیانات مبارکه مخاطب می‌فرمایند:

در اینوقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا می‌نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهرالجواهر و حقیقة الحقائق و نورالانوار متمسک ببعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد چه که آن سلطان هویة* قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را بحرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعة قدیمیّه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو و ادراک ایام و لقای او می‌شود. (۵۱)

حضرت بهاءالله در مقام دیگر از این کتاب مستطاب با اشاره به نفس خود بعنوان "حمامة ترابی" چنین می‌فرمایند:

قسم بخدا که این حمامة ترابی را غیر این نعمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته‌ای از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور بعرضه قدم گذارند. (۵۲)

حضرت بهاءالله در بعضی از صفحات این سفر جلیل به مخالفت‌هایی که مقدر بود وجود مبارک با آنها مواجه شوند و شدایدی که از معاندین داخل و خارج حزب بابی تحمّل نمایند اشاره می‌کنند از جمله در باره میرزا یحیی و اطرافیان‌ش به تلویح چنین می‌فرمایند:

در این ایام رائحة حسدی وزیده که قسم بمرئی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی که رائحة انصاف را نشنیده‌اند ریات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه با احدی

در امری افتخار ننمودم و بنفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت
مهربان و رفیقی

* اشاره به "من یرظهره الله" است.

بغایت بردبار و رایگان با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و
رضا. (۵۳)

حضرت بهاء الله در بسیاری از آثار خود به ابتلائات وارده بر وجود مبارکشان اشاره می کنند
و تصریح می فرمایند که بزرگترین بلائی که بر مظهر ظهور وارد می شود از نفوسی است که
ادعای ایمان می کنند ولی بعداً به بیوفائی قیام می نمایند درد و رنجی که حضرت بهاء الله
در اثر بیوفائی و رفتار پست و ریاکارانه میرزا یحیی تحمل نمودند جسمانی نبود این غم و
اندوه فی الحقیقه تا روح و روان آن جمال بيمثال را عمیقاً تحت تأثیر قرار می داد در این
مقام در کتاب ایقان چنین می فرمایند:

فوالله الذی لا اله الا هو با آن همه ابتلاء و بأساء و ضرّاء که از اعدا و اولی الکتاب* وارد
شد نزد آنچه از احبّاً وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت. (۵۴)

قدرت و هیمنه ای که حضرت بهاء الله در کتاب ایقان با آن ناطقند و لحن بیانات مبارکه و
اشاراتی که به نفس مبارک خود می کنند همه دالّ بر مقام الهی و اظهار امر آتی آن هیکل
ربّانی است از جمله در یک مقام چنین می فرمایند:

و عالم هستی بجمیع این عنایات حامله گشته تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی
ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را بکوثر** زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بعد
و نیستی را بسرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند. (۵۵)

کتاب مستطاب ایقان حاوی حقایق باطنی شریعت الله و چون بحر بی پایانی است که عمق
آن غیر قابل غوص می باشد انسان ممکن است آنرا چندین بار بخواند ولی هر بار که تلاوت
می کند حقایق تازه تر و بصیرت بیشتر در برابر دیدگانش ظاهر و عیان می شود.

* در این جا مقصد پیروان اسلام است

**کوثر از نظر لغوی نام چشمه‌ای در بهشت است ولی در مقام تمثیل اشاره به ظهور الهی و آیات ربّانی است که مانند آب حیات سبب زندگی سرمدی می‌شود.

فصل یازدهم

بعضی دیگر از مؤمنین صدر امر

حاجی میرزا محمد تقی افنان

کتاب مستطاب ایقان بلافاصله بعد از نزولش منشأ علم الهی برای مؤمنین و سبب ایمان بسیاری از مقبلین به امر بدیع شد از جمله تعدادی از منتسبین حضرت باب پس از مطالعه این کتاب مبین به تصدیق حقانیت امر آن حضرت نائل گشتند.

از جمله این نفوس محترمه حاجی میرزا محمد تقی * ملقب به وکیل الدوله یکی از معروفترین مؤمنین در عائله مبارکه افنان بود این نفس نفیس بمجرد زیارت کتاب ایقان که به افتخار پدرش نازل گشته بود به عرفان حقیقت امر مبارک موفق شد و بلافاصله بقصد تشرّف به حضور حضرت بهاءالله به بغداد شتافت برادر بزرگتر حاجی میرزا محمد تقی یعنی حاجی میرزا محمد علی نیز در این سفر همراه وی بود و او هم به امر مبارک اقبال نمود و در عداد مؤمنین خدوم و ممتاز درآمد.

تشرّف به حضور مبارک تأثیر فوق العاده ای بر حیات حاجی میرزا محمد تقی گذاشت تمام وجود وی با مغناطیس حبّ جمال مبارک منجذب شد و با چنان روح جدیدی مبعوث گشت که توانست به مقام حضرت بهاءالله حتی پیش از اظهار امر مبارک عارف شود و بخدمتش قیام کند اخلاص و اشتیاق حاجی میرزا محمد تقی به امر مبارک واقعاً نمونه و سرمشق بود و وقتی در کوچه و بازار بغداد مشی می نمود چنان سرور روحانی از وجناتش ساطع بود که احبّاء او را " افنان ملیح " لقب داده بودند فی الحقیقه شعله عشق الهی که بید توانای جمال ابهی در وجودش افروخته شده بود جبل هرگونه تعلّق به امور دنیوی را در قلبش سوخته و از بین برده بود حاجی میرزا محمد تقی با چنین شور و اشتیاق به یزد بازگشت و به کار خود در تجارت ادامه داد و همواره در میان اهل

* پسردائی حضرت اعلی یعنی پسر حاجی میرزا سید محمد که کتاب ایقان در جواب سؤالاتش نازل شده است.

شهر از عزّت و احترام فوق‌العاده بهره داشت گرچه از بدایت طلوع دور جدید اهل یزد بمعاندت امر بدیع برخاسته و تزییقات شدیده بر مؤمنین وارد ساخته‌اند ولی عائله افنان از این جریانات برکنار بوده و همواره مورد رعایت و احترام عامّه قرار داشته‌اند مخصوصاً حاجی میرزا محمد تقی بعلت حسن رفتار و بسبب شخصیت و وقاری که داشت در نزد اولیای امور محبوب و معزز بود.

مقارن خاتمه حیات عنصری جمال قدم هسته اولیّه جامعه بهائی در عشق‌آباد بسرعت در حال رشد و نما بود در آن زمان تعدادی از خانواده‌های بهائی ایران به آن دیار مهاجرت کرده بودند و در فعالیت‌های امری خود در آن سامان تا حدودی احساس آزادی می‌نمودند. در آن ایام حاجی میرزا محمد تقی به خرید املاکی چند در عشق‌آباد اقدام کرد و چون این جریان را بحضور حضرت بهاء‌الله عرض نمود امر فرمودند قسمتی از آن املاک را جهت ساختن مشرق‌الاذکار در آن شهر اختصاص دهد.

پس از صعود جمال اقدس ابهی حاجی میرزا محمد تقی بهدایت حضرت عبدالبهاء به عشق‌آباد سفر نمود و کار نظارت در بنای این مشرق‌الاذکار را بر عهده گرفت وی همه مساعی خود را وقف این خدمت جلیل کرد و تمام منابع مالی خویش را در انجام آن مشروع وسیع صرف نمود و بالاخره با کمک احبّای دیگر بنای بدیع اولین مشرق‌الاذکار دنیای بهائی را در عشق‌آباد مرتفع ساخت.*

وقتی بنای مشرق‌الاذکار پایان رسید و امر تزیینات داخلی آن در حال پیشرفت بود حضرت عبدالبهاء حاجی میرزا محمد تقی را بارض اقدس احضار فرمودند وی در سال ۱۳۲۵ هجری مطابق با ۱۹۰۷ میلادی تمام امور شخصی و نیز کارهای مربوط به مشرق‌الاذکار را به فرزند ارشد خود حاجی میرزا محمود واگذار کرد و عشق‌آباد را ترک گفت و ایام اخیر حیاتش را در حضور حضرت عبدالبهاء سپری نمود.

حاجی میرزا محمد تقی در ارض اقدس درگذشت و در دامنه کوه کرمل در ظلّ مقام مقدّس اعلیٰ و در جوار غار ایلیا مدفون گردید.

* مشرق‌الاذکار عشق‌آباد در اثر زلزله‌ای که در آن شهر رخ داده بود خطرناک تشخیص داده شد و در سال ۱۹۶۳ تخریب شد.

داستان حاجی میرزا محمد تقی بدون ذکر ایام اولیّه حیات وی کامل نخواهد بود وی زمانیکه در سنّ پانزده بود در حضور حضرت باب می‌نشست و بصوت خوش و لحن موزون آن حضرت حین نزول آیات و مناجات گوش می‌داد خود حاجی در تذکره کوتاه حیاتش که در عشق‌آباد نوشته به آن ایام با عبارات زیر اشاره می‌کند:

بخواطر قاصر است که روزهای یکشنبه خدمت عمه معظمه والده ماجده حضرت می‌رفتم مشرف می‌شدم و بحضور مبارک فائز و مستفیض می‌شدم در ماه رجب یا ماه شعبان روز یکشنبه مشرف شدم در پیش بام بیت مبارک تشریف‌فرما بودند بعد از حضور و اذن جلوس خربوزه حاضر بود با سر چاقو قدری مرحمت فرمودند و مشغول تحریر آیات و مناجات بودند صفحه دعائی که از ادعیه ایام هفته نازل فرموده بودند مرحمت فرمودند و فرمودند بخوان بعد از زیارت و قرائت فرمودند چه دعاست عرض نمودم مثل ادعیه صحیفه سجادیّه است که مانوس بودم شهرتی کرده بود که نایب امام فرموده‌اند قلیان حرام است جسارت کرده عرض کردم همچو شهرت دارد فرمودند صدق است. در همان هفته یا هفته بعد عزم مکه معظمه فرمودند و از شیراز تشریف ببوشهر بردند این عبد هم دو سه ماه فاصله حسب الامر مرحوم والد که بوشهر بودند عازم بوشهر شدم در بوشهر خبر رسید که در شیراز غوغا شده و به امر نایب امام مکبر و مؤذن دو امام جماعت که از تلامیذ مرحوم حاجی سید کاظم بودند در اقامه نماز بعد از شهادتین خوانده‌اند اشهد ان علیاً عبد بقیة الله نزل فی کلّ لوح حفیظ و علماء مطلع و مجتمع شده حکم تکفیر دو امام جماعت را که جناب مقدّس و جناب ملا محمد علی بودند نوشته و آن دو بزرگوار را حکومت تعذیر نموده لویه مبارکشان را سوزانیده و از شهر بیرون نموده و در مقام گرفتار نمودن نایب امام بوده‌اند تا وقتیکه از مکه مراجعت فرمودند این عبد بوشهر بود لیلاً نهاراً بحضور مبارک مشرف بود و اوقات مبارک تمام مشغول تحریر آیات و مناجات بود شبی فرصت نموده بتضرّع و عجز عرض و رجا نمودم که دعا بفرمایند عاقبتم بخیر شود فرمودند بخیر است. (۱)

حاجی میرزا محمد تقی نمونه کامل انقطاع ، تواضع و عبودیت بود و آرزوی جز خدمت به امر مبارک در دل نداشت وی عشق فوق العاده‌ای به امرالله داشت و اغلب از طریق دعا و مناجات با حضرت بهاءالله راز و نیاز می نمود در باره او چنین گفته اند که هر روز در خانه خود بهترین لباسش را در بر می کرد و مدت چند ساعت به تنهایی در اطاق خلوت می نشست و مانند اینکه در محضر جمال مبارک نشسته باشد در نهایت صمیمیت و اخلاص با تمامی وجود بساحت اقدس توجه می نمود.

حضرت عبدالبهاء می فرمودند که هر وقت دچار غم و اندوه می شدند ملاقات با حاجی میرزا محمد تقی غم را از قلب مبارک می زدود و شادی و سرور رخ می نمود.

حضرت عبدالبهاء در مظلم ترین ساعات سجن عکا در زمانی که ناقضین عهد و میثاق دست بدست اولیای امور دولت ترک داده و حیات آن حضرت را تهدید می کردند لوحی خطاب به حاجی میرزا محمد تقی صادر و در آن دستور می فرمایند که در صورت عملی شدن این تهدیدها ترتیبات لازم را برای انتخاب بیت عدل عمومی فراهم نماید.*

در همین لوح مبارک حضرت مولی الوری در باره عظمت امرالله صحبت می کنند و حملات وارده بر آن را در آینده ایام پیش بینی می فرمایند اینست بیانات اخبار دهنده و انداز کننده آن حضرت در زمانی که پیام حضرت بهاءالله تنها بسمع تعداد کمی از اهل غرب رسیده بود:

امر عظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمه جمیع ملل و امم شدید است شدید عنقریب نعره قبائل افریک و امریک و فریاد فرنگ و تاجیک و ناله هند و امة چین از دور و نزدیک بلند شود و کلّ بجمیع قوی بمقاومت برخیزند و فارسان میدان الهی بتأیدی از ملکوت ابهی بقوت ایقان و جند عرفان و سپاه پیمان جند هنالک مهزوم من الاحزاب را ثابت و آشکار کنند. (۲)

حاجی میرزا محمد تقی با خدمات مخلصانه اش فتوحات و افتخارات بسیاری برای امر مبارک کسب نمود حضرت عبدالبهاء آن نفس نفیس را به عنوان یکی از "بیست و چهار پیر" که بر طبق رساله یوحنا " بر

* حضرت بهاءالله بیت عدل عمومی را بعنوان عالی‌ترین مؤسسه تشکیلاتی بهائی تنصیص فرموده‌اند و این معهد اعلی برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ تشکیل شد و مقر آن در شهر حیفاست. کرسی‌های خویش در حضور خداوند نشستند* معرفی فرموده‌اند.

نبیل اعظم

داستان ظهور حضرت بهاءالله بدون اشاره به شرح حیات ملامحمد زرنندی ملقب به نبیل اعظم کامل نخواهد بود نبیل یکی از حواریون ممتاز حضرت بهاءالله بوده که در تبلیغ پیام الهی و نشر آیات ربّانی نقش عمده‌ای ایفا نموده و با تألیف تاریخ مشروح و مفصلش افتخار جاودانی در تاریخ امر بهائی یافته‌است قسمتی از این کتاب یعنی مطالع الانوار که بخش عمده‌اش در نقل داستان حیرت‌انگیز حضرت بابست توسط حضرت شوقی افندی ولی امر بهائی به انگلیسی ترجمه شده ولی قسمت دیگر آن که در شرح دوران رسالت حضرت بهاءالله است هنوز طبع و منتشر نگشته‌است.

نبیل در ایام جوانی بشغل شبانی اشتغال داشت وی به طبیعت عشق می‌ورزید و شبها را اغلب در فضای آزاد و در گوشه انزوا به تفکر در باره ستارگان و راز و نیاز با خالق خود سپری می‌نمود روزها نیز وقتی بدنبال گله در صحرا و بیابان گشت می‌کرد به تلاوت آیات قرآن می‌پرداخت و به خدایش مناجات می‌نمود که او را در حیات دنیوی به عرفان حقیقت موفق سازد.

نبیل در یکی از روزهای سال ۱۸۴۷ گفتگوی دو نفر را که در باره حضرت باب صحبت می‌کردند بر حسب اتفاق شنید و بلافاصله قلبش مجذوب پیام بدیع گشت اندکی پس از این واقعه نیز با یکی از مؤمنین آشنا شد و به هدایت او به امر جدید اقبال نمود نبیل با حرارت و شور به خدمت امر حضرت باب قیام کرد و با وجود مشاغل و موانع زیادی که در سرراهش قرار داشت به جدّ تمام بتبلیغ رسالت آن حضرت ادامه داد.

نبیل نخستین بار در حدود سال ۱۸۵۰ در طهران به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد ولی در آن زمان به عظمت مقام آن حضرت عارف نگشت بعدها هم وقتی که بابیان به ظاهر بی‌قائد و سرپرست مانده به تشویش

* از بیست و سه نفر بقیه فقط نوزده نفر در آثار مبارکه تسمیه شده اند که عبارتند از حضرت باب و هیجده نفر حروف حی.

خاطر و انحطاط روحی دچار گشته بودند بدنبال خیال باطل ادعای من ینظهره اللّهی نمود و بعضی از نوشتجات خود را بین بایبان انتشار داد ولی هنگامی که در بغداد بحضور مبارک رسید چشم بصیرتش باز شد عظمت ظهور مبارک را مشاهده کرد و روحش به اثرات نافذۀ آن روح اعظم زنده گردید به پای هیکل مبارک افتاد و از تصوّرات باطل خود طلب عفو و بخشش نمود ضمناً بمنظور ابراز ندامت و پشیمانی و برای نشان دادن مراتب خضوع و خشوعش به جمال مبارک محاسن را که در آن روزها نشانه شخصیت و مردانگی بود تراشید و جارویی از آن درست کرد که آستانه بیت مبارک را با آن جارو می نمود.

نبیل که اشتیاق شورانگیزی به خدمت حضرت بهاء الله داشت و با عنایات و الطاف دائمی آن حضرت نیروی تازه ای یافته بود موفق بخدمات قابل توجهی به امر مبارک شد وی در وفاداری و اخلاص به جمال مبارک نمونه و سرمشق بود و در میان تمام اصحاب از نظر شدت عشق و علاقه به آن حضرت ممتاز شمرده می شد این عشق و محبت بقدری شدید بود که تمام نفوسی که با وی تماس داشتند شعله سوزان آن را در قلبش احساس می نمودند نبیل شاعری با قریحه و نابغه ای الهام یافته بود که بکمال سلاست چیز می نوشت بعضی از آثار وی بصورت نظم تألیف شده و تمام این اشعار از شدت ایمان و حدت عشق و علاقه آن مظهر ایقان حکایت می کند.

حضرت بهاء الله نبیل را به مأموریت های مهمّ زیادی به ایران اعزام فرمودند این شخص جلیل در تمام این سفرها هر کجا که وارد می شد بشارت و فرمایشات جمال مبارک را ابلاغ و مؤمنین را به قیام به خدمت تشویق می نمود وقتی جمال اقدس ابهی از بغداد به اسلامبول نقل مکان می فرمودند نبیل نتوانست مفارقت هیکل مبارک را تحمل کند به لباس درویشی درآمد و بطور ناشناس و پای پیاده راه اسلامبول را در پیش گرفت و در میانه راه به قافله اصحاب حضرت بهاء الله ملحق شد جمال مبارک به نبیل امر فرمودند از اسلامبول به ایران رود و در آن سرزمین به تبلیغ پیام الهی و نشر بشارت امری پردازد وی از

ایران به ادرنه که صحنۀ نزول الواح عمومی و خطابات تاریخی حضرت بهاءالله به رؤسا و تاجداران عالم بود شتافت جمال مبارک بار دیگر نبیل را به ایران اعزام و وی را مأمور فرمودند که آثار مقدّسه نازله از قلم اعلی را در بین یاران منتشر و آنان را در فهم و درک اهمّیت ظهور مبارک مساعدت کند نبیل با اشتیاق و فیر و همّت شدید در عرض و طول خاک ایران سفر کرد و یاران را در بنیان‌گزاری جامعه بهائی در آن سرزمین یاری نمود در این زمان جامعه در حال رشد بهائی از تعداد قلیلی که از روی جهالت و عدم بصیرت پیرو میرزایحیی شده بودند ممتاز و مشخص گردید و گروه تابعان یحیی که بنام ازلی معروف بودند در سالهای بعد به حضيض حقارت نزول و به ورطۀ نسیان سقوط نمود و باز در همین اوان بود که کلمۀ بهائی بعنوان شاخص و معرّف پیروان اسم اعظم به جای کلمۀ بابی معمول شد مأموریت دیگر که پس از این سفر از طرف حضرت بهاءالله به نبیل اعظم تفویض شد این بود که به مصر برود و از طرف هفت تن از احبّاء که به توطئه یکی از اعدای امر یعنی سرقونسول ایران در مصر محکوم به زندان شده بودند نزد خدیو مصر دادخواهی کند نبیل بلافاصله پس از ورود به مصر خود گرفتار شد و در اسکندریه به زندان افتاد وی در این زندان با فارس افندی طیب و کشیش عیسوی که از جمله زندانیان بود آشنا شد و او را به امر بهائی تبلیغ کرد فارس افندی به امر مبارک اقبال نمود و از مؤمنین جانفشان و عمیق شد و احتمالاً اولین مؤمن از میان مسیحیان بوده است.

وقتی حضرت بهاءالله به عکا سرگون شدند کشتی حامل هیکل مبارک در طیّ این سفر در بندر اسکندریه و نزدیک زندان لنگر انداخت از حسن تصادف نبیل در زندان بر این امر اطلاع یافت و خود و فارس افندی عریضه‌ای بحضور مبارک که در کشتی تشریف داشتند ارسال و آن حضرت را از تقدیرات خود مطلع ساختند فارس افندی در عریضه خود حضرت بهاءالله را با عنوان مولای ابهی مخاطب ساخته و رجا نموده بود که او را بعنوان یک عبد مخلص در آستان مقدّس قبول فرمایند حضرت بهاءالله در جواب لوحی عنایت و در آن از وصول عریضه آن دو اظهار مسرّت فرمودند و آنان را به مراحم و الطاف خود

مطمئن ساختند هیکل مبارک در لوح مرحمتی مخصوصاً فارس افندی را با عبارات تشویق‌آمیز مورد عنایت قرار داده‌اند.

نبیل پس از چندی توانست از مصر خارج شود وی به ارض اقدس شتافت و بلباس مبدل به دروازه عکا رسید ولی دشمنان او را شناختند و به اولیای امور معرفی کردند و آنها هم وی را از شهر بیرون نمودند نبیل پس از این واقعه مدتی در نقاط مختلف ارض اقدس زندگی کرد و اوقاتی هم در یکی از غارهای کوه کرمل گذران نمود وی روزها را به دعا و مناجات میگذراند و در آرزوی روزی بود که بتواند دوباره به حضور مولای خود مشرف شود بالاخره دعای او مستجاب شد ابواب سجن بروی مؤمنین مفتوح گشت و نبیل با سرور موفور به حضور جمال مبارک فائز گردید و این فتح و ظفر بزرگی برای وی محسوب می‌شد نبیل بقیه ایام حیات را در عکا سپری کرد و اغلب افتخار تشرف بحضور مبارک را پیدا می‌نمود نبیل در سال ۱۸۸۷ کار مهم نوشتن یادداشتهای تاریخی خود را شروع کرد وی کتاب تاریخ خود را با این مقدمه آغاز می‌کند.

مقصد من آن بود که در مقدمه تاریخ امر وقایع دوران حیات دو شخص بزرگوار یعنی شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی را نقل کنم و روایاتی را که از جریان حیات آن دو نور اعظم بدست آورده‌ام ذکر نمایم سپس مهمتترین حوادثی را که از ابتدای سنه شصت یعنی سال اعلان دعوت باب تا کنون (که سال ۱۳۰۵ هجری است) بوقوع پیوسته سال بسال نقل نمایم. فضل الهی و مساعدت خداوندی مرا یآوری نمود و باجرای مقصود موفق ساخت. برخی از حوادث تاریخی را مفصلاً نگاشتم و بعضی را بنحو اختصار مرقوم داشتم. حوادثی را که به چشم خویش دیده‌بودم و آنچه را که از نفوس مورد اعتماد شنیده بودم با ذکر اسم و مقام هریک در هر حال و موضعی شرح دادم. نفوس مزبوره که مرا در شرح وقایع مساعدت فرمودند "خصوصاً میرزا احمد قزوینی کاتب وحی باب و سید اسمعیل ذبیح و شیخ حسن زنوزی و شیخ ابوتراب قزوینی" بواسطه این مساعدت بر من منت نهادند. مخصوصاً جناب میرزاموسی کلیم برادر حضرت بهاءالله که از حیث مقام بر آن نفوس مقدم و سپاس مساعدتش بر من واجب و لازم است.

شکر خداوند را که مرا بنگارش این اوراق تأیید فرمود و آنرا به این موهبت مبارک و مشرف ساخت که حضرت بهاءالله بنفسه الجلیل تفضّل و عنایت فرمودند و این اوراق را مراجعه نمودند. میرزا آقاخان کاتب وحی در حضور مبارک این اوراق را قرائت نمود و برضا و قبول هیکل مقدّسش فائز و مفتخر گشت. از خدا خواهم که به نصرت و هدایت خود مرا از اشتباه و خطا در اجرای این مقصود مهمّ محافظه فرماید و به اتمامش تأیید نماید. (۳)

وقتی صعود حضرت بهاءالله واقع شد نبیل حالت تسلّی ناپذیری پیدا نمود گوئی در غیبت محبوبش تاب تحمّل زندگی را نداشت نائره عشق محبوب که بمدّت طولانی و بشدّت تمام در درونش مشتعل بود اکنون تمامی وجود او را فرا گرفته و در حال شعله‌ور شدن بود و وی را به فدا شدن رهبری می نمود نبیل تا چندی سعی می کرد خود را تسکین و تسلّی دهد ولی این امر روز بروز دشوارتر می شد سرانجام آن دلدادۀ فدائی نتوانست سیل سرکش دریای عشق را که در اعماق روحش موج می زد جلو گیرد و با غرق کردن خود در دریا به حیاتش خاتمه داد نبیل قبل از فدا کردن خویش نوشته‌ای از خود بجای گذاشت که در آن ضمن عرض عبودیت نسبت به حضرت عبدالبهاء تاریخ وفات خویش را با کلمه غریق بیان کرده بود که به حساب ابجد با ۱۳۱۰ هجری (۳ - ۱۸۹۲ میلادی) مطابقت می نمود.

یکی از آخرین خدمات نبیل نوشتن شرح صعود حضرت بهاءالله بود که مطالعه اش قلب را بهیجان می آورد و هم او بود که به دستور حضرت عبدالبهاء الواحی را که اکنون متن زیارت نامه* را تشکیل می دهد انتخاب نمود یعنی زیارتنامه‌ای که در روضه مبارکه حضرت بهاءالله** و مقام مقدّس اعلی و در مراسم سالگرد صعود جمال مبارک و شهادت حضرت باب تلاوت می شود این زیارتنامه لوح مخصوصی است که احبّا در سراسر جهان در مراسم فوق و احیان مناسب دیگر تلاوت می کنند.

خدمات نبیل به تاریخ امر بابی و دیانت بهائی بسیار وسیع بوده است آن * چهار قسمت اول زیارتنامه از لوح مبارک حضرت بهاءالله بیکی از مؤمنین بنام آقابابا اخذ شده قسمت پنجم و ششم از لوح مبارک دیگر بافتخار یکی دیگر از احبّاء که نویسنده به

یافتن نامش موفق نشده گرفته شده و قسمت آخر هم از لوح مبارک جمال مبارک خطاب به خدیجه بگم زوجه حضرت اعلی می باشد.

** مرقد حضرت بهاءالله در بهجی

قسمت از یادداشت‌های تاریخی وی که تاکنون بطبع رسیده نه تنها اطلاعات مفیدی در اختیار پیروان امر می‌گذارد بلکه منشأ الهام و تعمیق برای آنان نیز محسوب می‌شود نبیل زرنندی گنجینه‌ای از خود بیادگار گذاشته که گذشت ایام آنرا از بین نخواهد برد و نسلهای آتیه هر یک بنوبه خود از الهامات و معلومات آن بهره‌ای خواهند گرفت.

اصحاب حضرت بهاءالله

مقارن نزول کتاب مستطاب ایقان تعداد قابل ملاحظه‌ای از بایان بقصد تشرف بحضور جمال مبارک به بغداد آمده و بسیاری از آنان حتی سالها قبل از اظهار امر علنی حضرت بهاءالله به عرفان مقام آن حضرت فائز شده در جرگه مؤمنین جانفشان درآمده بودند حضرت بهاءالله به تعدادی از این نفوس مؤمنه اذن اقامت در بغداد را دادند و بقیه را مأمور فرمودند که به بلاد خود مراجعت و امر بدیع الهی را در بین هموطنان خود منتشر نمایند بدین ترتیب جامعه کوچکی از نفوس مؤمن و جانفشان که منجذب قوه ملکوتی جمال قدم گشته بودند در بغداد بوجود آمد این اصحاب سرمستان صهبای الهی بودند و عاشقان جمال آن دلبر آسمانی، قهرمانان روحانی این دور بدیع گشتند و مظاهر انقطاع و جانفشانی شدند این نفوس مبارکه در حقیقت نمونه خلق جدید بودند که بتمامی وجود خود را تسلیم اراده آن جمال بيمثال نموده و اشتیاق هرگونه از خودگذشتگی و ایثار جان در سبیلش در دل داشتند هیچ نیروی مادی قادر نبود افکار این مؤمنین را از عظمت و جلال حضرتش منحرف کند و هیچ عامل بشری نمی‌توانست آنها را از آن وجود مقدس دور سازد این عاشقان چون پروانه که بر حول شمع پرواز می‌کند اطراف آن هیکل نورانی حلقه زده و در ستایش و پرستش محبوبشان از خود بی‌خبر بودند نهایت سرورشان تشرف به ساحت مبارک بود و نخستین اندیشه‌شان هنگام ترک محضر مبارک امکان شرفیابی دوباره در کلّ احیان

در انتظار و اشتیاق می‌زیستند و امید آن داشتند که جمال مبارک از راه لطف و عنایت آنان را به حضور پذیرد و یا با تشریف‌فرمائی به محفل احباب آنان را مفتخر و سرافراز فرماید.

تاریخ عالم این چنین عشق و محبت و جانفشانی و از خودگذشتگی در نفوس انسانی ندیده‌است در تاریخ ادیان هم هرگز سابقه نداشته که مؤمنینی چنان فداکار به تعدادی چنان فراوان دور هیکل مقدّسی که بعنوان مولایشان می‌شناختند سالها قبل از اظهار امرش گرد آمده باشند حضرت باب فی الحقیقه در آثار مبارکه خود در بیان عظمت مقام من یظهره الله باین نکته اشاره کرده و نوید داده بودند که حتی پیش از کشف نقاب از چهره پر جلال آن جمال بيمثال نفوس مقدّسه‌ای بعرفانش فائز خواهند شد و بکمال اشتیاق آماده جانفشانی در سبیلش خواهند گشت.

این بشارت نه فقط قبل از اظهار امر جمال مبارک به تحقّق رسید بلکه بعضی نفوس مبارکه حتی در دوران قیادت حضرت باب به عظمت مقام آن حضرت عارف شده بودند و گرچه نخستین آثار تجلّی روح اعظم بر صدر مقدّس جمال قدم در سیاه‌چال طهران آشکار شد تعدادی از بابیان حتی پیش از آن زمان به عرفان مقام آن حضرت بعنوان موعود بیان رسیده بودند.

یکی از این نفوس مبارکه جناب طاهره قهرمان جاودانی دور بیان بود که مدّت‌ها قبل از مسجونیت حضرت بهاء‌الله در سیاه‌چال به مقام عظیم آن حضرت آگاه شد و زیباترین اشعارش را در مدح و ستایش آن جمال بيمثال که مولا و معبود قلبی‌اش بود برشته تحریر درآورد شیخ حسن زنوزی هم که یکی از بابیان غیور و پرشور بود از قبل مقام حضرت بهاء‌الله را دریافته بود حضرت اعلی وی را به دیدار من یظهره‌الله در شهر کربلا مطمئن ساخته بودند این وعده یک سال قبل از مسجونیت حضرت بهاء‌الله در سیاه‌چال تحقّق پذیرفت و شیخ حسن تصادفاً در همان شهر کربلا بزیارت آن حضرت نائل شد و در همین ملاقات بود که جمال مبارک رازی را که بعدها در بغداد آشکار شد با وی در میان گذاشته تعداد دیگری از مؤمنین دور بیان نیز که از بصیرت روحانی بهره داشتند هریک به

نحوی به مشاهده جمال الهی که در پس پرده‌های ستر و خفا در حال اشراق بود هدایت گشته بودند.

بسیاری از نفوس متحیرند که چگونه ممکن است مظهر الهی قبل از اینکه خود نخستین اشارات رسالتش را دریافت کرده باشد مورد شناسائی دیگران قرار گیرد حضرت عبدالبهاء این نکته را توضیح داده و تشریح فرموده‌اند که مظهر الهی در کلّ احیان از مقام مظهریت بهره‌مند بوده و در کینونت خود تمام صفات الهیه را مدّت‌ها قبل از دعوت به رسالت حائز است حالت مظاهر مقدّسه در ایّام قبل از ظهور مانند شخص خفته است و یا مانند چراغی که در زیر سرپوشی نهفته و نورش از نظر ناس پوشیده‌است این برگزیدگان حقّ قوای روحانی و صفات الهی خویش را تا زمانی که رسالت آسمانی‌شان تولّد نیافته ظاهر و آشکار نمی‌کنند این لحظه تولّد است که نشانه استقرارشان بر عرش مظهریت الهی است حتی اگر اظهار امر و اعلام رسالت در زمانی بعد از آن انجام گیرد شریعت مقدّسه حضرت بهاء‌الله در طهران متولّد شد ولی اظهار امر علنی آن حضرت ده سال بعد از آن در خارج شهر بغداد انجام گرفت.

پس عجب نیست اگر اصحاب حضرت بهاء‌الله در عراق که از بصیرت روحانی بهره داشتند و عظمت و جلال آن مولای عظیم را پیش از اظهار امر مشاهده کرده بودند از چنان حالت جذب و شور سرشار بوده باشند این اصحاب در کمال انقطاع بسر می‌بردند و از عالم و عالمیان بی‌خبر بودند حضرت ولی‌امرالله در باره مراتب عشق و اشتیاق آن یاران چنین می‌فرمایند:

چه ضیافات که اصحاب با بضاعت مزجاة و سرور و انبساط بی‌پایان بافتخار طلعت ابهی برپا می‌کردند، چه مجالس که تا نیمه‌شب منعقد و به ترتیل آیات و تلاوت اشعار و اذکار و بیان محامد و اوصاف حضرت ربّ اعلی و جناب قدّوس و جمال اقدس ابهی می‌پرداختند، چه ایّام که بصوم و تعبّد میگذرانند و چه لیالی که بمراقبت و تعبّد صرف می‌کردند. چه اسرار و حقائقی که در عالم رؤیا کشف و بکمال حبور و نشاط برای یکدیگر نقل می‌نمودند و چه شوق و شعفی که ملازمان مبارک در اجرای خدمات خصوصیه آن

حضرت ابراز می‌داشتند. چه مشکهای سنگین آب که بکمال اشتیاق جهت مصرف بیت حمل می‌کردند و چه بروزات عاشقانه‌ای که گهگاه در حال شور و جذبه از آنان هویدا می‌گردید و شگفت و استعجاب بی‌نظیر در بین ناس که کمتر شاهد اینگونه انجذابات روحانی بودند ایجاد می‌نمود. همه این حالات و کیفیات و ظهورات و سطوعات از خصائص دورانی بود که بین ولادت امر حضرت بهاءالله در سیاه‌چال طهران و اعلام امر مقدس باصحاب در حین خروج از بغداد قرار داشت. (۴)

نبیل زرنندی در باره این اصحاب چنین می‌نگارد:

چنان شاریان کأس وصال از ریحیق جمال سرمست که در نظرشان قصور ملوک را بقدر بیت عنکبوت دوام و ثبوت نبود ... عیش و عشرتی داشتند که ملوک ارض در خواب ندیده‌اند...

اکثر شبها را ده نفر بیک قمری خرماي زاهدی می‌گذرانیدند و معلوم نبود که کفش و عبا و قبائی که در آن منازل است صاحبش کیست هرکس که در بازار کار داشت کفش باو تعلق داشت و هرکس بحضور مبارک مشرف می‌شد عبا و قبا باو تعلق داشت. حتی اسمای خود را فراموش کرده بودند و جز هوای جانان چیزی در دل و جانشان باقی نمانده بود ... چه خوش ایامی بود. (۵)

فصل دوازدهم

در آستانه اظهار امر حضرت بهاءالله

با نزدیک شدن سال ۱۸۶۳* آثار اظهار امر حضرت بهاءالله روز بروز آشکارتر می شد لحن الواح نازله از قلم اعلی و اشارات صادره از فم اطهر جمال ابهی در برابر خاص و عام کلّ از قرب اعلان رسالت حضرتش حکایت می نمود هر روز لوح تازه ای از کلک معجزشیم جمال مبارک نازل می گشت و تمام این الواح بر حلول روزی که مقدر بود نقاب از چهره آن مظهر الهی کنار رود دلالت می نمود این دوره پیش از اظهار امر برای نفوسی که حول وجود اقدس جمال مبارک طائف و از زیارت الواح روح افزا و اشعار بهجت زای نازله از کلک حضرتش غرق نشئه و سرور بودند ایام خوش و پرجذبه ای محسوب می شد اصحاب حضرت رحمان در لیالی آن ایام پرهیجان در کلبه محقری دور هم گرد آمده در نور شمع های کافوری که می افروختند بصدای بلند به تلاوت و ترتیل این الواح و قصائد می پرداختند و در حالی که غرق در عوالم روحانی و بیخبر از این عالم فانی بودند یکباره به گذشت شب و برآمدن روز متذکر می شدند مکالماتی هم که ضمن تلاوت آیات در بین این ابطال جانفشان در آن لیالی تاریخی انجام می گرفت کلّ در باره هیکل مبارک جمال قدم دور میزد نقل داستان هائی که در باره آن حضرت داشتند، بیان احساسات خوشی که از زیارت آن حضرت در بیت مبارک یا در کوچه و بازار بغداد بآنان دست داده بود، بحث های عمیقی که در کشف اسرار مودوعه در الواح نازله می نمودند و بالاخره پیش بینی هائی که در باره کیفیت اظهار امر و میقات آن می کردند همه این ها محیطی پر از بهجت و هیجان بوجود می آورد که مافوق تصور نفوس انسانی در این روزهاست.

الواح مقدسه و قصائد مبارکه که در این دوران از یراعه آن مالک زمان صادر گشته از نظر سبک و عبارات و قدرت نافذه چنان بدیع و یگانه اند

* سال ۱۲۹۷ هجری قمری

که شرح و بیان آنها دشوار و ترجمه‌شان حتی ممکن است ممتنع و محال باشد "سبحان ربّی الاعلیٰ"، "غلام‌الخلد"، "حورعجاب"، "از باغ الهی" و "هله هله یا بشارت" از جمله آثار مبارکه نازل در این ایام می‌باشند.

لوح سبحان ربّی الاعلیٰ

این لوح مبارک به لسان عربی و باعزاز حاجی میرزا موسی جواهری که از طرف حضرت بهاءالله به لقب حرف بقا مفتخر شده نازل گردیده است پدر این نفس محترم حاجی میرزا هادی که سابقاً سمت وزرات در حکومت ایران داشت حائز شخصیت مخصوصی بود و در میان بزرگان ایران و عراق شهرت عظیمی داشت حاجی میرزا هادی به بغداد مهاجرت کرده و در آنجا سکونت اختیار نموده بود و بسبب ثروت و نفوذی که داشت مورد احترام فوق‌العاده اهل آن شهر بود این شخص در اواخر ایام حیاتش منجذب جمال مبارک شد و ارادت خاصی بآن حضرت پیدا نمود بطوری که اغلب بحضور هیکل اطهر می‌رسید و بکمال خضوع و خشوع در محضر مبارک می‌نشست.

پس از درگذشت حاجی میرزا هادی در تقسیم دارائی وی مشکلات بسیاری پیش آمد نمود و بعد از آنکه این مشکلات رفع شد قسمتی از این دارائی به پسرش حاجی میرزا موسی که از مؤمنین ثابت‌قدم و باوفای حضرت بهاءالله بود به ارث رسید وی مالکیت بیت مبارک حضرت بهاءالله را در بغداد داشت و مشتاق بود که آن ملک را به‌مراه املاک دیگر حضور مبارک تقدیم کند ولی حضرت بهاءالله از قبول این هدایا امتناع می‌ورزیدند تا اینکه بالاخره پس از الحاح و التماس زیاد اجازه فرمودند که آن بیت به قیمت عادلانه از ایشان ابتیاع شود این امر بانجام رسید و بدین ترتیب بیت مبارک به مالکیت امر درآمد.

حضرت بهاءالله این بیت را به "بیت‌الله" و "بیت اعظم" تسمیه و آنرا بعنوان زیارتگاه اهل بهاء تعیین فرموده‌اند در این بیت مبارک الواح مقدسه بشماری از قلم اعلیٰ نازل شده و از آن مکان مقدس آیات الهیه زیادی در طیّ سالیان مدید ساری و جاری گردیده است از همین بیت اعظم حضرت بهاءالله ندای اسم اعظم را بسمع اهل عالم رساندند و روح حیات در کالبد عالم انسانی دمیدند این بیت مقدس و بیت مبارک شیراز و روضه مبارکه

در عکا و مقام مقدّس اعلی در حیفا که محلّ استقرار اعراش مطهّره حضرت بهاءالله و حضرت اعلی است در نزد اهل بهاء مقدّس ترین اماکن در روی ارض شمرده می شوند. زیارت بیت مقدّس جمال اقدس ابهی در بغداد و بیت مبارک حضرت اعلی در شیراز یکی از فرائض مقدّسه امریه است که در کتاب اقدس تشریح گردیده است حضرت بهاءالله هنگامی که در ادرنه تشریف داشتند دو سوره حجّ را نازل و نبیل اعظم را مأمور فرمودند که به بغداد و شیراز سفر کند و مراسم حجّ را در آن دو بیت مبارک اجرا نماید بنابراین نبیل نخستین و در حقیقت تنها کسی است که تمام مراسم حجّ را بنحوی که در این دو لوح مبارک منصوص شده بجای آورده است.

در اواخر ایام حیات عنصری حضرت عبدالبهاء به هدایت آن حضرت بعضی تعمیرات ساختمانی در بیت مبارک بغداد انجام گرفت اساس بنا تقویت و تحکیم گشت و خود بنا بشکل اصلی و اولیه برگردانده شد متأسفانه اندکی پس از انجام این خدمات دشمنان امر بطور غیر قانونی آنرا تصرف نمودند و این امر سرانجام به تقدیم عرضحالی از طرف جامعه بهائی به شورای اتّحادیه ملل منتهی گشت شورای اتّحادیه ملل در سال ۱۹۲۹ حقّ استیلائی جامعه بهائی را بر بیت مبارک تأیید کرد ولی بععل مختلف رأی آن شورا از طرف اولیای امور تنفیذ نشد و هنوز هم بیت مبارک در تصرف معاندین امر قرار دارد.

حضرت بهاءالله در بعضی از آثار مقدّسه خویش تقدّس و جلال این بیت مبارک را ستوده، هتک حرمت مقام آن اطهر را که مقدّر بوده پیش بیاید پیش بینی نموده و عظمت و ارتفاع شأن آن را در آتیه پیشگوئی فرموده اند از جمله در یکی از الواح مقدّسه عبارات زیر نازل: یا بیت الله ان هتک المشرکون ستر حرمتک لا تحزن قد زینک الله بطراز ذکره بین الارض و السماء و انه لا یهتک ابدأ ائک تکون منظر ربک فی کلّ الاحیان ... ثمّ تمضی ایام یرفعه الله بالحقّ و یجعلہ علماً فی الملک بحیث یطوف حوله ملأ العارفين. (۱)

حضرت بهاءالله در آغاز لوح مبارک سبحان ربّی الاعلی میرزا موسی حرف بقا را تشجیع و تشویق می فرمایند و وی را به انقطاع از دنیا و آنچه در آنست دعوت می کنند تا بتواند در عوالم روحانی پرواز درآید و از نفعات ملکوت الهی متلذذ شود.

جمال اقدس ابھی در این لوح منیع نورا بسبکی بدیع و زیبا ظهور "حوریۃ بهشتی" را در برابر هیکل مبارک تصویر و به روشی بی نظیر و بنحورمز و تمثیل تجلی "روح اعظم" را بر وجود اطهر تشریح می فرمایند و با بیانی چنان شورانگیز به ظهور مبارک خویش اشاره می کنند که قلم از ذکر و توصیف عاجز و قاصر است این لوح مبارک سراسر مشحون از بشارات روح بخش حلول یوم الله بتمثیل و اشاره است و در عین حال مؤمنین را به امتحاناتی که ممکن است بر آنان وارد شود و بسیاری را از عرفان عظمت و جلال حضرتش محروم سازد انداز می کند.

لوح مبارک سبحان ربی الاعلی به لسان رمز و استعاره نازل شده و شخص مؤمن برای درک معانی مکنونه در آن باید به منزل آن جمال اقدس ابھی روی آورد و در آیات نازله اش تفکر و تمعن نماید تنها بدین وسیله است که قلب مؤمن می تواند عنایات لایزالی آن جمال بيمثال را کسب کند و عظمت بیانات عالیه اش را درک نماید.

لوح غلام الخلد

لوح مبارک غلام الخلد از نظر سبک و عبارت مشابه لوح سبحان ربی الاعلی است با این تفاوت که قسمتی از آن به لسان عربی و ختامش به زبان فارسی است این لوح بدیع و جمیل در تجلیل سالگرد بعثت حضرت نقطه اولی از قلم اعلی نازل شده و مشحون از اشارات بدیعه و همچنین بشارات صریحه در باره ظهور جمال اقدس ابھی است حضرت بهاء الله در این لوح مبارک به لسان رمز و تمثیل بنفس مبارک خود اشاره و قرب کشف نقاب از جمال بيمثالش را اعلان می فرمایند رسالت روحانی خود را می ستایند و نفس مقدس خویش را با "آن کلمه مستوره

* به یادداشت ذیل صفحه مراجعه شود

که ارواح جمیع انبیاء و اولیاء باو معلق و مربوط بود" مماثل و مطابق معرفی می نمایند بصریح بیان به اصحاب خود اعلام می کنند که "غلام روحانی که در کنائز عصمت ربانی

مستور بود

بطراز یزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روح قدمی طالع شد" و تصریح می‌فرمایند که با ظهور مبارکشان نسیم حیات بر جمیع کائنات وزیدن گرفت عاشقان حقیقی جمال ذوالجمال را دعوت می‌کنند که قدم پیش گذارند و با معشوق خود بیامیزند و والهان هوای قرب ذوالجلال را تشویق می‌کنند که دل را پاک سازند تا در آستان حضرتش مقبول واقع شوند و از مشتاقان جمال جانان می‌خواهند که خود را از "ثقل حبّ دنیا" آزاد کنند و از "نقوش و اوهام و خیال" یکباره دل بردارند.*

حضرت بهاءالله همچنین در این لوح مبارک به رفعت مقام حضرت اعلی شهادت می‌دهند و تصریح می‌فرمایند که آن حضرت نقطه اولائی هستند که تمام علوم از آن ناشی می‌شود این حقیقت که حضرت ربّ اعلی مبدأ کلّ علومند از حقایق اساسی امر بهاست همچنانکه تمام پیامبران الهی منشأ علم و حکمت برای امت خود بوده‌اند و این نکته حقیقت بارزی است که اوراق تاریخ بدان شهادت می‌دهد.

امت بنی اسرائیل که در دست فرعون مصر اسیر و از آزادی، حقوق اجتماعی و عدالت محروم بودند بودند تحت تأثیر تعالیم حضرت موسی از این اسارت آزاد شدند، به هدایت آن حضرت که از الهامات الهی سرچشمه می‌گرفت اهمیت یافتند و بسبب تأسیس مدنیّت عظیم در تمام عالم مشتهر گشتند بشهادت حضرت عبدالبهاء بعضی از فلاسفه یونان در آن زمان به ارض مقدّس شتافتند تا مخصوصاً از ملل یهود کسب علوم و فنون نمایند این فلاسفه در باره وحدانیّت الهیه و بقای روح از یهود کسب فیض نمودند و این تعلیمات را با خود به یونان به ارمغان بردند.**

دیانت عیسوی نیز مدنیّت تازه‌ای تأسیس کرد که در تمامی عالم غرب

* عبارات داخل علامت از لوح مبارک غلام‌الخلد (کتاب ایّام تسعه ص ۹۸ - ۹۷) اخذ شده‌است.

** به مفاوضات حضرت عبدالبهاء فصل پنجم مراجعه شود

منتشر شد تعلیمات حضرت مسیح آداب اجتماعی روم را بکنار زد و اصول جدیدی را جانشین آنها نمود این تعالیم سبب تنویر افکار ملیون‌ها نفوس شد و بنیان تازه‌ای برای علم و حکمت بنیاد نهاد.

شریعت اسلام بهترین مثال در بیان این حقیقت است اسلام با وجود اینکه در میان اقوام جنگجوی عرب ریشه گرفت تمدنی بوجود آورد که از یک طرف حیات روحانی در ملیون‌ها نفوس دمید و از سوی دیگر مراکز علم و دانش در سراسر عالم اسلام تأسیس کرد علما و محققین مسلمان علوم و فنون بسیاری را پایه‌گذاشتند که بعدها در دسترس ملل مسیحی قرار گرفت و تحوّل و انقلاب بزرگی در حیات آنها ایجاد کرد.

جرج تاونزند محقق شهیر ایرلندی در کتاب مسیح و بهاء‌الله در بیان نفوذ دیانت اسلام در میان ملل عرب چنین می‌نویسد:

ادبیات عرب صرفنظر از اینکه در چه زمینه و بچه صورتی بکار می‌رفت در میان اعراب از مقام عظیمی برخوردار بود از جهتی قرآن در میان مردم مرکزیت خاصی داشت و بعنوان یک معجزه ادبی مورد احترام بود و از جهت دیگر ملت عرب بلسان خود افتخار می‌کرد و آن را تنها زبان کاملی می‌دانست که بشر بآن تکلم می‌نمود در حقیقت عربی زبانی است که دانشمندان امروز هم آنرا یکی از بزرگترین موقیّت‌های معنوی نژاد عرب می‌شمارند اعراب مدارس و دانشگاه‌های متعدّد ایجاد کردند که مورد استقبال تلامذه از ملیت‌های مختلف قرار گرفت کتب و آثار مهمّی در هر مطلبی نوشته شد و کتابخانه‌های بزرگی تأسیس گشت که صدها هزار جلد کتاب در اختیار داشتند خلفای اسلام در یافتن منابع علمی در تمامی کره ارض به جستجو پرداختند و هیأت‌های تحقیق برای کسب اطلاعات در باره سرزمین‌های بیگانه و اعصار گذشته به مناطق مختلفه جهان اعزام نمودند گروه عظیمی از مترجمین بخدمت گماشتند تا کتب و آثار نویسندگان یونانی، مصری، هندی و یهودی را به لسان عربی منتقل نمایند دستور زبان و قواعد آن بکمال مهارت مورد مطالعه قرار گرفت کتب زیادی بصورت فرهنگ لغات، دائرةالمعارف و قاموس در سطح وسیعی نوشته شد کاغذ از کشور چین فراهم گشت و سیستم جدیدی از اعداد (که به اعداد عربی معروفست)

از هند گرفته شد و لسان عربی بصورت یک زبان عمومی درآمد خلفا آن دسته از ارباب علم و هنر را که معروفیت جهانی داشتند بدربار خود دعوت می‌کردند و کتابفروشی‌های بزرگ پایتخت خلافت اسلامی محلّ مناسبی برای ملاقات علما، فلاسفه، شعرا و استادان زبان از ملل مختلفه جهان شده بود.

بموازات ادبیات و هنر در رشته‌های علمی چه تطبیقی و چه غیر تطبیقی نیز پیشرفت‌های زیادی حاصل شد اعراب در آن زمان در علوم تجربی، پزشکی، جراحی، شیمی، فیزیک، جغرافیا و نیز در ریاضیات و نجوم سرآمد ملل دیگر جهان شدند و در فنّ معماری شیوه زیبا و تازه‌ای ابداع کردند که به ترکیب ظرافت نما و استحکام بنا و روش استفاده از نور ممتاز بود امروزه می‌توان نفوذ این سبک از معماری را در سراسر هند تا سرزمین جاوه و در کشورهای چین و سودان و تمامی روسیه مشاهده کرد اعراب صنایع زیادی تأسیس کردند و روش‌های تازه‌ای در کشاورزی و باغبانی ایجاد نمودند کشتی‌های آنان با استفاده از قطب‌نمای بحری دریاها را طی نمودند و کاروان‌هایشان با حفظ ارتباط تجاری بین قسمت‌های مختلفه امپراطوری اسلامی محصولات و مال‌التجاره را از هند و چین از ترکستان و روسیه از افریقا و مجمع‌الجزایر مالایان حمل می‌نمودند.

مشروعات بدیعه بغداد نظیر مساجد و قصور عالیه، معاهد علمیّه و حدایق معطره در مراکز سایر از قلمرو خلافت اسلام مانند بصره، بخارا، قرطبه و غرناطه ایجاد شد و شکوه بغداد در آن بلاد نیز نمودار گشت طبق نوشته مورّخین قرطبه در زمانی که در اوج شهرت خود بوده بیش از ۲۰۰۰۰۰۰ خانه و متجاوز از یک میلیون جمعیت داشته و انسان می‌توانسته پس از غروب آفتاب در خیابان‌های صاف و پرنور و مستقیم آن که تا ده میل امتداد داشته گردش کند در حالیکه در اروپا حتی قرن‌ها پس از آن نه یک خیابان سنگ‌فرش شده در پاریس وجود داشت و نه یک چراغ در خیابان‌های لندن دیده می‌شد.

دانشگاه غرناطه هم نخستین دانشگاهی بود که در اروپا تأسیس شد و تعداد زیادی از علمای مسیحی در آن تعلیم یافتند از جمله شخصی بنام گربرت* پس از تحصیل در این

معهد علمی بکشور خود بازگشت و بعد در رم بنام سیلوستر دوم** بسمت پاپ برگزیده شد.

Sylvester ** Gerbert *

بحکم طبیعت و با وجود خصومت بین جوامع مسیحی و اسلام تمدن پیشرفته اسلام در روش زندگی و طرز تفکر اروپائیان نفوذ و تأثیر کرد از طریق قرارگاههای اسلامی در جزیره سیسیل، در اثر تابش خیره‌کننده اسپانیا در ظل تمدن اسلام، بسبب وفور منابع و امکانات در دانشگاههای اسلامی و با فراست و بصیرت دانشمندانی که از آن معاهد برخاستند افکار و آداب و شیوه‌های تازه‌ای از اسلام به اروپای غربی منتقل شد بی‌شک سفر سوداگران، سیاحان و نمایندگان سیاسی و جابجائی سربازان، دریانوردان و دهقانان نیز نقشی در این تحولات داشته‌اند. (۲)

در این دور بدیع که مرحله کمال و دوره ثمر و نتیجه اعصار گذشته است نوع انسان به استعدادی عظیم موهوب شده تا بتواند در جمیع رشته‌های علوم انسانی بسوی رشد و کمال پیش رود پیشرفت بشر در علوم و فنون تا زمان ظهور حضرت باب خیلی آهسته و محدود بوده است ولی با ظهور آن مظهر الهی عصر جدیدی در برابر نوع انسان مفتوح گشته که از لحاظ پیشرفت علم و دانش بی سابقه و نظیر می‌باشد.

در یکی از احادیث اسلامی بصریح بیان نقل شده که "العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرسل حرفان و لم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرين حرفاً" (۳)

از ظهور حضرت باب تاکنون پیشرفت انسان در زمینه‌های تمدن مادی و معنوی غیرعادی بوده است افزایش بیسابقه کشفیات علمی در زمان کوتاهی یک سیستم مخابراتی شگفت‌انگیزی در سراسر عالم بوجود آورده است اهمیت این سیستم وقتی معلوم می‌شود که نقشه الهی را برای بشر بدرستی مورد بررسی قرار دهیم.

انتشار انوار دیانت بهائی در سراسر کره ارض و ابلاغ پیام آسمانی آن در سطح جهانی تنها زمانی می‌توانست متحقق شود که ساکنین جهان می‌توانستند باسانی با یکدیگر مخابره

نمایند بدون سیستم مخابراتی گسترده جهانی که تمامی عالم انسانی را بهم مرتبط سازد امر بهائی نمی‌توانست عملاً و بنحو مؤثر در عالم انتشار یابد چه که تعالیم امر بهائی بر محور وحدت عالم انسانی دور می‌زند پیام آن عمومی است و مقصدش تأسیس نظم روحانی جهانی برای تمامی ساکنین کره خاک می‌باشد.

در ایام اولیّه امر حتی تصور چگونگی نفوذ شریعت اسم اعظم به اقطار بعیده عالم برای بسیاری از مؤمنین مهد امرالله امکان‌پذیر نبود وسایل سفر که در آن روزها در میان آنان شناخته شده و معمول بود منحصر به پیاده‌روی یا استفاده از الاغ و قاطر بود و بهمین سبب همیشه این سؤال برایشان مطرح بود که چگونه می‌توانستند برای تبلیغ امر به نقاط دوردست سفر کنند کسی هم در آن زمان در مقام آن نبود که جوابی باین سؤال ارائه کند و همه معتقد بودند که خداوند خود وسایل آنرا فراهم خواهد نمود ولی باید بخاطر داشت که حضرت باب فرموده بودند که عالم بشر می‌بایستی یک سیستم مخابراتی سریع تأسیس کند تا هنگام آمدن من یظهره الله بشارت ظهورش به تمام نقاط عالم انتشار یابد.

حال ملاحظه می‌شود که این امر تحقق یافته و در مدت چنان کوتاهی چنین تحوّل علمی معجزه‌آسایی پدیدار گشته است امروز دنیا بصورت واحد درآمده و انسان قادر است بسرعت برق از نقاط دوردست خبرگیرد و با سرعتی بیش از سرعت صوت مسافرت نماید حضرت باب فی الحقیقه دور جدیدی را در تاریخ علم افتتاح نمودند و عالم انسانی را آماده ظهور حضرت بهاءالله فرمودند و حال آوازه امر الهی بگوش عالمیان رسیده و ارکان مؤسّسات نظم بدیع جهانش در سراسر عالم بمتانت کامل استوار گردیده است.

در دور بهائی فیضان معارف در میادین مادی و معنوی هردو بوقوع پیوسته است در حقیقت همراهی این دو عامل برای تأسیس مدنیّت الهی ضروریست و پیشرفت یکی بدون دیگری چنان عدم تعادلی در حیات انسان بوجود خواهد آورد که بکلی مانع تقدّم او خواهد شد معلومات علمی بی‌مدد معارف روحانی به ماده پرستی خواهد گرائید و معارف روحانی در صورت عدم استفاده از معلومات علمی به خرافات منتهی خواهد گشت.

ظهور حضرت بهاءالله مقصدش ایجاد تعادل بین این دو عامل در جامعه بشری است و وقتی این مقصد در سطح جهانی متحقق شود مدنیت بهائی در دنیا بوجود خواهد آمد در آن زمان معرفت الهی چنان بر روح انسانی استیلا خواهد یافت که حسن سیرت و فضائل الهی مشخص و ممیز نژاد انسانی خواهد شد پیشرفت علمی با بلوغ روحانی همعنان گشته دور جدیدی از فضائل انسانی را بروی بشر خواهد گشود در چنین اجتماعی هنر، ادبیات، موسیقی و دیگر تراوشات روح انسانی در ظلّ تعالیم بهائی بوجود خواهد آمد و توسعه خواهد یافت و شجر عالم انسانی شکوفه خواهد نمود، برشدهش ادامه خواهد داد و بکمال نهائی خود خواهد رسید.

لوح حور عجاب

لوح مبارک دیگری که در همین دوره از قلم اعلی نازل شده لوح حور عجاب است این لوح بلسان عربی نازل گشته و از بعضی لحاظ مشابه الواح مقدسه سبحة ربی الاعلی و غلام الخلد می باشد زیرا حاوی بشارات صادره در آن دو لوح مبارک است بلسان رمز و تشبیه صادر شده و تمثیل حوریّه بهشتی را نیز داراست.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به کشف نقاب از مقام ابهائیش اشاره می کنند و سطوح انوار مشرقه از وجه لمیعش را بشارت می دهند و بیان می فرمایند که فوران آیات ظهور اقدسش چنان خارق العاده است که قلوب صافیه را دچار بهت و حیرت می نماید جمال مبارک همچنین در این صحیفه نورا ضلالت و عدم بصیرت اصحاب بیوفا را مذمت می فرمایند و این اشاره به میرزایحیی و تابعان اوست که به امرالله خیانت نمودند و سبب استیلاى حزن و الم بی اندازه بوجود مبارک شدند.

قصیده از باغ الهی

"از باغ الهی" قصیده ایست که اندکی قبل از اظهار امر علنی از قلم جمال اقدس ابهی نازل شده و یکی از پرشورترین اشعار آن هیکل مطهر است که بسبک بدیعی تنظیم گشته است.

این قصیده بدوزبان فارسی و عربی است و هر نیم بیت فارسی مصرعی بلسان عربی در پی دارد و التیام آنها باهم آهنگ باشکوهی ایجاد می‌کند که از نظر زیبایی و جذابیّت بی نظیر و رقیب است موضوع اصلی قصیده از باغ الهی بشارت حلول یوم موعود الهی است ولی توضیح مطالب نازله در آن در این مقام کار ساده و آسانی نیست.

حضرت بهاءالله در هر بیتی از ابیات این قصیده به وجود اقدس خود اشاره و اوصاف حضرتش را می‌ستایند پرده از جلال و شکوه مقام بلند خود بر می‌دارند و خود را در میان القاب و عناوین دیگر مولای عالمیان، مطلع شمس حقیقت، موعود کلّ اعصار، غلام بهشتی، محیی امم و جوهر روح حقیقت معرفی می‌فرمایند این قصیده در حقیقت توصیف بلیغی از مقام والای حضرت بهاءالله، حقیقت رسالت روحانی آن جمال قدیم و فیوضات صادرة از ظهور آن مظهر ربّ کریم است.

تلاوت این اشعار زیبا حالت جذبه و شور در انسان ایجاد می‌کند قلب را باهتزاز می‌آورد و احساس هیبت و هیجان در روح تولید می‌کند پس عجب نیست که اصحاب جمال قدم در بغداد با ترتیل این اشعار در محافل خود در عوالم روح طایر و از جهان و جهانیان بیزار و غافل می‌شدند.

قصیده هله هله یا بشارت

اثر دیگری هم در همین ایّام از قلم اعلی صادرگشته که بنام هله هله یا بشارت معروفست و از نظر مضمون بسیار شبیه قصیده از باغ الهی می‌باشد.

نبیل در قسمتی از خاطراتش که هنوز منتشر نشده تعریف می‌کند که در ایّام قریب به اظهار امریک شب احتفالی در بیت مبارک حضرت بهاءالله برپا بود که یکی از بهترین خاطرات فراموش نشدنی حیاتش محسوب می‌شود.

این احتفال بصورت ضیافت بزرگی ترتیب داده شده بود و حضرت غصن الله الاعظم که هیجده سال از عمر مبارکشان می‌گذشت مهماندار آن بودند و شخصیت جوان و نورانی ایشان امتیاز خاصی به این محفل داده بود تعدادی از احبّای بغداد و کربلا در این حفله نورانی حضور داشتند که در میان آنان شخصیت‌های برجسته‌ای مانند حاجی سیدجواد

کربلائی، شیخ سلطان و سیاح دیده می‌شدند. بعد از صرف مائدهٔ جسمانی ترتیل الواح مبارکهٔ جمال قدم آغاز شد و در اثر آن موائد آسمانی بزودی آن جمع نورانی بصورت یک حفلهٔ بسیار روحانی درآمد قلوب مشحون از محبت الله شد و ارواح بنور یوم بدیع منور گشت چون لوح از باغ الهی تلاوت شد اسرار مخزونه در آن آشکار گشت و قرب کشف نقاب از حقیقت مقام روحانی حضرت بهاء الله احساس شد اصحاب همه غرق دریای شوق شدند و ضیافت یاران نشئه و هیجانی تازه یافت.

حضرت بهاء الله در یکی از ابیات قصیده "از باغ الهی" به نفوس بیوفائی که در میان یاران بودند اشاره و آنان را مذمت می‌فرمایند حین ترتیل این قصیده واقعهٔ جالبی روی داد بدین معنی که وقتی آن بیت تلاوت می‌شد اصحاب همگی متوجه سید محمد اصفهانی شدند سید محمد هم در عین حالی که دچار شرمندگی شده بود از جای برخاست و برای نمایش شور و هیجان و رفع شبههٔ یاران آغاز برقص و نوا نمود که این خود بعضی را خندان و برخی را حیران نمود.

در همین حال در حجره باز شد و جمال مبارک در کمال عظمت و جلال و در حالیکه گلاب پاشی در دست داشتند الله اکبر گویان* وارد شدند و فرمودند "دیدم مجلس خوشی دارید آمدم تا شما را گلاب دهم و لکن احدی از جای خود حرکت نکند و مجلس را بر هم نزنند دور گردیدند و هریک را گلاب بخشیده * خدا حافظی فرمودند" ***

تشریف‌فرمائی هیکل اطهر به احتفال یاران روحانیت آن ليله را به اوج خود رسانده بود بشهادت نبیل اعظم "شبی بود که چشم امکان ندیده و بقلب عالم چنان انجمنی خطور ننموده ... آنشب نه خواب در چشم مشتاقان بود و نه تاب در دل عاشقان" ****

* در آن ایام در میان بابیان عبارت الله اکبر برای بیان تحیت بکار می‌رفت

** در آن زمان گلاب دادن به مهمان یکی از آداب مهمانداری محسوب می‌شد.

*** تاریخ نبیل زرنندی _ نقل از ایام تسعه ص ۳۳۴

**** تاریخ نبیل زرنندی، ایام تسعه ص ۳۳۵_۳۳۴

فصل سیزدهم

دوست و دشمن

حاجی سید جواد کربلائی

یکی از اصحاب برگزیده حضرت بهاءالله در بغداد که خدمات قابل توجهی به امر نموده حاجی سید جواد کربلائی است نبیل در داستانی که در فصل گذشته نقل شد او را یاد کرده و در فصل های پیش هم بمقتضای مطلب نامش در اوراق این کتاب برده شده است. این نفس نفیس از شاگردان ممتاز سیدکاظم رشتی بود و در اوایل جوانی به ملاقات شیخ احمد احسائی هم که از علمای معروف زمان و مؤسس فرقه شیخیه بود نائل گشته بود وی بسبب وسعت علم و حکمت و بجهت تمسک به تقوی و عدالت در میان یاران امتیازی خاص داشت سخن باندازه و سنجیده می گفت و طبعی آرام و روشی ملایم داشت و بعلت رفتار موقرانه اش محبوب قلوب نفوس بود.

حاجی سید جواد یکی از مؤمنین اولیه دور بیان بود حضرت باب را از طفولیت می شناخت و حتی سالها پیش از اظهار امر تحت تأثیر کمالات و سجایای عالیّه آن حضرت قرار گرفته بود حاجی سید جواد بعدها به بوشهر رفت و تقریباً بمدّت شش ماه در عمارتی که محلّ کسب حضرت باب و خال اعظم بود اقامت نمود وی در این مدّت بارها بحضور حضرت باب رسیده و منجذب آن حضرت شده بود ولی هرگز تصوّر نمی کرد که موعود اسلام بتواند شخصی خارج از حلقه علمای دین و اهل علم باشد.

در یک شرح تاریخی شفاهی که بوسیله دانشمند شهیر امر جناب میرزا ابوالفضل ثبت شده حاجی سید جواد با هیجان فراوان از وقایعی که منتهی به اقبال وی به امر حضرت باب در کربلا شده صحبت می کند.

چون در سنّه هزار و دو بیست و شصت (۱۲۶۰) هجریّه مرحوم ملاعلی بسطامی از شیراز بکربلا عودت فرمود و خبر تشرف خود و سایر اصحاب را بمعرفت باب* اعلان نمودشورش

و هیجانی عظیم

در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی

* مقصد از لغت باب اینست که حضرت باب واسطه بین مؤمنین و شخص موعود محسوب می شد،

و مکانت مرحوم بسطامی شائع و منتشرگشت ولکن جناب ملاعلی فقط بذکر لقب آن حضرت اکتفا می نمود و از ذکر اسم ابا و امتناع کلی می فرمود و می فرمود باب ظاهر شده و ما بخدمتش مشرف شدیم ولکن ما را از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش چیست نهی فرموده عمّا قریب ندای او مرتفع شود و اسم و سنّش بر کلّ معلوم گرد خلاصه ولوله غریبی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود و هرکس چیزی می گفت و هر نفسی در اینکه باب کیست گمانش بشخصی می رفت و جائی که هیچکس گمان نمی نمود نقطه اولی جلّ ذکره بود زیرا بسبب حوادث سنّ آن حضرت و اشتغال بتجارت احدی این گمانها را در حق ایشان نمی کرد همه بالاتفاق گمان می کردند و یا آنکه واثق و خاطر جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشد نه از صنوف اهل کسب و تجارت و اکثری خاصّه شیخیه گمان می نمودند که او البتّه یکی از اکابر و تلامذه حضرت سید رشتی اعلی الله مقامه است.

و بالجمله در این حال روزی جناب ملاعلی را به بیت خود دعوت نمودم و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکه حسینیّه است نشستیم و از هر طرف در این حادثه بدیعه صحبت داشتیم با وجود سابقه معرفت و استحکام روابط محبت هرچه خواستم از بیانات او مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم ابا فرمود اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی بجد آمیخته دو بازوی جناب ملاعلی را گرفتم و بقوت او را بدیوار کوبیدم و بمطایبه و تضرّع گفتم تو را بکشم جناب ملاعلی آخر نمی فرمائی که این حضرت کیست آخر نمی فرمائی تکلیف ما چیست جناب ملاعلی با صوتی رقیق فرمود، جناب سیدجواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند ما هردو در این حال که ناگاه در اثنا کلام بر لسان ملاعلی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مکاتیب و مراسلات من در کربلا نزد هرکس هست بشیراز بفرستید از شنیدن این کلام با آنکه بغایت دور می نمود خیال آن حضرت کالبرق الخاطف بخاطر گذشت با خود گفتم از کجا که آن

حضرت نباشد فوراً از بام بیابان دویدم و مراسلاتی را که از آن حضرت در محفظه محفوظ داشتم گرفتم و بام برآمدم چون چشم جناب ملاّعلی بمهر مبارک افتاد گریه بر او غالب شد و مرا نیز گریه فروگرفت هر دو می گریستیم و جناب ملاّعلی متّصل در عین بکاء می فرمود جناب آقاسیّد جواد من اسم مبارک را بشما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البتّه اسم حضرت را نزد احدی اظهار مدارید... دیری نگذشت که ندای ظهور باب از مکّه معظّمه ارتفاع یافت و اسم مبارک در عالم مشتهر گشت. (۱)

حاجی سیّد جواد اندکی بعد از این مصاحبه به شیراز رفت و در آنجا بحضور حضرت باب رسید ولی این بار بعنوان یک مؤمن مشتعل مشرفّ شد وی تمامی حیاتش را وقف خدمت بامرالله در کربلا نمود و در همین شهر بود که برای اوّلین بار در سال ۱۸۵۱ بملاقات حضرت بهاءالله فائز شد حاجی سیّد جواد در این ملاقات فوراً ببزرگواری شخص حضرت بهاءالله پی برد ولی بعظمت مقام آن حضرت در آن زمان عارف نشد و این شناسائی چندی بعد از این واقعه برایش حاصل گردید.

حاجی سیّد جواد شرح نخستین ملاقات خود را با حضرت بهاءالله چنین بیان می کند:
در کربلا بودم که خبر ورود مبارکش بدوستان رسید و اوّل کسی که مرا خبر داد حاجی سیّد محمد اصفهانی بود.* قبل از آنکه بحضور مبارک مشرفّ شوم حضرتش را از شبّان و وزیرادگان می شمردم یعنی گمان علم و فضل در ایشان نمی بردم چون با رفقا بحضور اقدس مشرفّ شدیم بر حسب عادت رفقا بر من در دخول سبقت نجستند لذا محلّ من در صدر مجلس واقع شد در آغاز تکلم بعد از ترحیب فرمودند شما اصحاب سیّد مرحوم** چون گردهم می نشینید در چه تکلم می کنید آیا در مباحث توحید و مسائل حکمیّه علیا بحث می نمائید خوب اگر حقّ ظاهر شود و این صفحه معارف را بیچند و در توحید و تفرید و مبدأ و معاد ورقی دیگر بگشاید آنوقت چه خواهید گفت و در چه طریق بحث خواهید نمود و در این مسئله بیاناتی فرمود که ساعتی نگذشت که دیدم ما که خود

* دجال دور بهائی * سیّد کاظم رشتی

را رجال علم و معرفت می دانستیم در ادنی درجات جهل ساقطیم و آن وجود اقدس که حضرتش را شاب و وزیرزاده می شمردیم در اعلی درجات علم و فضل واقف. پس از آن هروقت بحضورش مشرف می شدم در مقامی نازل می نشستم و در عین سکوت و خضوع از بیانات علمیّه بهره‌ور می گشتم چندانکه حاجی سیدمحمد از من مکدر می شد حتی روزی گفت جناب آقا سیدجواد غایت این است که جناب بهاءالله نیز یکی از ماهاست اینهمه سکوت و خضوع لازم نیست.

گفتم جناب حاجی سیدمحمد متغیر نشوید من نمی توانم رتبه برای ایشان معین کنم و العیاذبالله ایشان را از امثال ماها شناسم ایشان واحد بلامثلند و فرد بلاشبیه (۲) در اوایل سال ۱۸۵۲ حضرت بهاءالله از کربلا بوطن مألوف مراجعت فرمودند و چندماه بعد از آن در سیاه چال طهران مسجون گشتند و هنگامی که پس از خلاصی از زندان به عراق تبعید شدند حاجی سیدجواد هنوز در کربلا بود در مدت ده سالی که حضرت بهاءالله در عراق تشریف داشتند وی از اصحاب باوفا بشمار می رفت و کسی بود که فی الحقیقه مقام حضرت بهاءالله را قبل از اظهار امر شناخته بود.

وقتی که حضرت بهاءالله به ادرنه سرگون شدند حاجی سید جواد به ایران سفر کرد و در نقاط مختلفه آن سرزمین بخدمت قیام نمود و تا هنگام صعودش که در کرمان در حدود سال ۱۸۸۲ اتفاق افتاد بنحو احسن و بکمال ثبوت و استقامت بخدمت امر مالک قدم مشغول و مألوف بود.

چند دشمن قوی

در حینی که جامعه پیروان حضرت بهاءالله در عاصمه عراق از فیض حرارت وجود آن جمال بيمثال گرم و فعال بود و در حالی که آفتاب سعادت امرالله روز بروز بیشتر اوج می گرفت اقدامات دشمنانه بر علیه مؤسس امرنازنین هم در حال تشدید بود بعبارت دیگر دسیسه‌های تعدادی از علما که در رأس آنان شیخ عبدالحسین محیل و شریر قرار داشت و معاونت میرزا بزرگ خان سرقونسول حکومت ایران در بغداد که در فصل قبل ذکرش گذشت بتدریج آثار و نتایجش آشکار می گشت.

عرایض پر از بهتان و افترا که این معاندین بر علیه حضرت بهاءالله بدربار ایران تقدیم و در آنها امر آن حضرت را بنحو غیر واقع معرفی می نمودند سلطان ظالم ایران ناصرالدین شاه را تحت تأثیر قرار داده بود وزیر امور خارجه ایران میرزا سعیدخان هم که از مراتب جرأت و استقامت حضرت بهاءالله در برابر اقدامات روزافزون این معاندین سرسخت در حیرت و شگفت بود هیچ اقدامی برای رفع سوء تفاهم شاه بعمل نیاورد و در عوض بدون تردید فرامین وی را بموقع اجرا گذاشت وی حسب الامر شاه بسفیر ایران در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله دستور داد که از حکومت عثمانی بخواهد که چون وجود حضرت بهاءالله در بغداد که نزدیک بسرحدات ایران است اثرات سوئی در میان مردمان آن سرزمین می کند ایشان را از بغداد اخراج نماید امریّه مخصوصی هم از طهران بوسیله نماینده به اسلامبول ارسال و از سفیر ایران خواسته شد با عالی پاشا و فؤاد پاشا صدر اعظم و وزیر امور خارجه عثمانی ملاقات و این مسأله را با آنان مذاکره و فرمانی از سلطان عبدالعزیز برای انتقال حضرت بهاءالله از بغداد اخذ نماید.

میرزا سعید خان در این دستخطّ جامعه پیروان حضرت باب را "فرقه ضالّه خبیثه" خوانده و ادعا می کند که اساس آن جامعه با اقدامات مشترک دولت و شخص اعلیحضرت ریشه کن گردیده است وی در همین نامه لزوم قلع و قمع تمام بابیان را متذکر می شود و از استخلاص حضرت بهاءالله از سیاه چال طهران که بنظروی نتیجه بی تدبیری حکومت وقت بوده اظهار تأسف می کند میرزا سعیدخان در همین مکتوب حضرت بهاءالله را بعنوان منشأ فساد و نفسی که در خفا به گمراه ساختن جهّال و مستضعفین عباد پرداخته متهم می کند و از اعتلای صیت و شهرت ایشان در بغداد و از ازدیاد پیروانش که هر لحظه حاضرند در سبیل محبتش جان ایثار کنند اظهار نگرانی می نماید وی ضمناً برای نشان دادن خوف و وحشتش این شعر معروف عرب را نیز در نامه خود نقل می کند.

"اری خلل الرماد و میض نار و یوشک ان یکون لها ضرام"*

میرزا سعید خان در همین مکتوب به روابط دوستانه و نیات حسنه که

دو ملت اسلامی را در زمینه مصالح مشترک و حیاتی بهم پیوند می دهد اشاره می کند و اضافه می نماید که شخص اعلیحضرت به وی دستور داده است این مکتوب را بوسیله نماینده مخصوصی به اسلامبول ارسال و از سفیر ایران بخواهد که من دون تأخیر موضوع را با صدر اعظم و وزیر امور خارجه سلطان در میان گذارد و یکی از دو راه حل زیر را بآنان ارائه نماید راه حل اول که از نظر حکومت ایران مرجح محسوب می شد استرداد حضرت بهاءالله بدولت ایران بود بدین معنی که دولت عثمانی به نامق پاشا حاکم بغداد دستور دهد حضرت بهاءالله و تعدادی از پیروان ایشان را باولیای امور ایران در کرمانشاه تسلیم کند بدین ترتیب حکومت ایران می توانست جمال مبارک و همراهان بازگشته را در محل مناسبی بحال توقیف نگاه دارد و از اشاعه و نفوذ معتقدات آنان جلوگیری بعمل آورد راه حل ثانی این بود که در صورتیکه پیشنهاد اول مورد موافقت سلطان قرار نگیرد میرزا سعید خان از دولت عثمانی بخواهد که حضرت بهاءالله را از بغداد به نقطه دیگری در قلمرو آن حکومت که از حدود مرزهای ایران کاملاً دور باشد منتقل نماید.

میرزا سعید خان برای تأیید مطالب خود مکتوبی را که میرزا بزرگ خان سرقونسول ایران در بغداد بوسیله حکمران کرمانشاه برای شاه ارسال کرده بود و حاوی تقاریر دهشت انگیز. جعل اکاذیب و انحراف حقایق در باره جمال مبارک بود ضمیمه نمود و لکن گزارشاتی که گاه بگاه در باره خصائل ممتاز و صفات عالی حضرت بهاءالله بدربار عثمانی می رسید سلطان را چنان تحت تأثیر قرار داده بود که بکمال شدت از قبول تقاضای دولت ایران در خصوص تسلیم حضرت بهاءالله امتناع ورزید. سلطان بجای تحویل حضرت بهاءالله به ایران فرمانی بوسیله عالی پاشا صادر نمود که حضرت بهاءالله بعنوان مهمان دربار عثمانی و در معیت یک مستحفظ سواره که برای حفاظت آن حضرت تعیین شده بود به اسلامبول عزیمت نمایند.

اصحاب جمال مبارک در این زمان بی خبر از این تحولات کماکان به کسب فیض از محضر مبارک در مدینه بغداد خشنود و دلشاد بودند.

فصل چهاردهم لوح ملاح القدس

در ایام نوروز ۱۸۶۳ خیمه مبارک حضرت بهاءالله در کنار بغداد در مزرعه‌ای بنام وشناس که توسط برادر وفادار آن حضرت میرزاموسی اجاره شده بود افزاشته بود و هیکل اطهر با عده‌ای از اصحاب که در چادرهای دیگر قرب خیمه مبارک اقامت داشتند به برگزاری عید نوروز* مشغول بودند جمال مبارک زندگی در خارج از شهر را بسیار دوست داشتند و همیشه از مشاهده مناظر طبیعی لذت می‌بردند و مخصوصاً در این وقت از سال که فصل بهار تازه آغاز و هوا ملایم شده بود گردش در فضای آزاد بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

در یوم پنجم از نوروز این سال لوح ملاح القدس از قلم اعلی نازل گشت میرزا آقا جان کاتب حضرت بهاءالله پس از نزول این لوح مقدس از خیمه مبارک خارج و اصحاب را بدور خود جمع کرد و این لوح حزین را برایشان تلاوت نمود گرچه جمال اقدس ابهی در سال آخر اقامت در عراق در چندین مقام به امتحانات و بلیاتی که مقدر بود پیش آید اشاره فرموده بودند ولی اصحاب هیکل مبارک هرگز حالت حزن‌انگیزی را که در آن روز پس از تلاوت لوح ملاح القدس در خود یافتند پیش از آن احساس نکرده بودند نبیل که در این جریانات حاضر و ناظر بوده چنین حکایت می‌کند:

چون لوح ملاح القدس بصدای بلند تلاوت می‌شد دریای احزان به موج می‌آمد و قلوب مستمعین مالا مال غم و اندوه می‌گردید بطوری که جمیع اصحاب دریافتند که عنقریب دفتر حوادث بغداد منظوی و فصل جدیدی بجای آن مفتوح خواهد گردید.

باری در یوم مذکور پس از تلاوت آن لوح ابداع جمال قدم جلّ شأنه الاعظم به برچیدن خیام و معاودت به شهر امر فرمودند و

* نوروز جشن باستانی است که ایرانیان در اعتدال ربیعی که معمولاً ۲۱ مارچ است بعنوان سال نو برگزار می‌کنند تقویم بهائی نیز بانوروز که یکی از ایام متبرکه است آغاز می‌شود در سال ۱۸۶۳ (۱۲۷۹ قمری) نوروز مطابق با ۲۲ مارچ بود زیرا تحویل سال بعد از غروب ۲۱ مارچ واقع می‌شد.

در حینی که بجمع آوری خیمه و خرگاه مشغول بودند لسان عظمت به این بیان ناطق: ^۱ این سراپرده‌ها چون بساط فریبنده عالم امکان است همین قدر که گسترده شد باید منتظر انقضاء و انطواء آن بود ^۲ از این بیان مبارک حاضرین متوجه شدند که این خیمه‌ها دیگر در آن سرزمین برپا نخواهد گردید. (۱)

نبیل اضافه می‌کند که هنوز برچیدن خیمه‌ها تمام نشده بود که قاصدی وارد و پیامی به حضرت بهاءالله تسلیم نمود در این پیام که از نامق پاشا حکمران بغداد بود از جمال مبارک دعوت شده بود که در مقر حکومت با وی ملاقات کنند. حضرت بهاءالله این دعوت را قبول فرمودند ولی چون نمی‌خواستند با اولیای امور در مقر حکومت ملاقات کنند پیشنهاد نمودند که این مصاحبه در یکی از مساجد شهر در فردای آن روز انجام گیرد.

نامق پاشا هم مثل حکمرانان قبلی حضرت بهاءالله را می‌ستود و به علم لدنی و مقام متعالی آن حضرت کاملاً آگاه بود احترام وی به حضرت بهاءالله بحدی بود که تا سه ماه نتوانسته بود خود را راضی کند که فرمان سلطان را در باره انتقال آن حضرت به اسلامبول بایشان ابلاغ نماید ولی بالاخره پس از اینکه برای بار پنجم دستور صدر اعظم در تأکید اعزاز حضرت بهاءالله به پایتخت دولت عثمانی به وی رسید ناچار شد که برخلاف میل باطنی فرمان سلطانی را باستحضار هیکل اطهر برساند نامق پاشا که از روبرو شدن با جمال مبارک در این موقعیت ناگوار احساس شرمندگی می‌نمود خود در مصاحبه حاضر نشد و معاونش امین افندی را برای تسلیم فرمان به مسجد فرستاد چند هفته پس از آن هنگامی که حضرت بهاءالله در باغ رضوان تشریف داشتند نامق پاشا بحضور مبارک مشرف شد و نسبت به نفس مقدسی که بنظرش یکی از مشاعل هدایت عصر بود احترامات خود را ابراز نمود.

لوح مبارک ملاح‌القدس شامل دو قسمت است قسمتی از آن بلسان عربی و بخش دیگر بزبان فارسی است و تا کنون فقط قسمت عربی بانگلیسی ترجمه و طبع شده است.

موضوع اصلی این لوح مبارک در مسأله عهد و میثاق و بیوفائی انسان نسبت بآن دور می‌زند مطالب آن نه تنها در باره حوادث ایام جمال مبارک صادقست بلکه در وقایع

دوران قیادت حضرت عبدالبهاء و ولایت حضرت ولی امرالله و حتی عصر حاضر نیز مصداق دارد حضرت عبدالبهاء در باره این لوح مبارک چنین فرموده‌اند:

لوح ملاح القدس را بخوانید تا بحقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش بتمامه خبر دادند انّ فی ذلک لعبرة للمبتصّین و موهبة للمخلصین. (۲)
حضرت عبدالبهاء اهل بهاء را نه فقط در عهد میثاق که عهد و میثاق حضرت بهاءالله از طرف ناقضین مورد تخطی قرار گرفته بود به زیارت این لوح مبارک تشویق می فرمودند بلکه اندکی قبل از صعود خود نیز یاران را بار دیگر به تأمل در آیات آن لوح مبارک دلالت نمودند زیرا بخوبی می دانستند که در میان یاران نفوس معدودی بودند که بمخالفت حضرت شوقی افندی ولی امرالله قیام می نمودند.

لوح مبارک ملاح القدس بلسان رمز و تمثیل نازل شده و برای درک معانی و مفاهیم مودوعه در آن شخص باید با حقایق مکنونه در آثار نازله از قلم جمال مبارک آشنائی حاصل کند و در آن آیات مبارکه غور و تأمل نماید گرچه اصطلاحات استعاری که حضرت بهاءالله در این لوح مبارک بکار برده‌اند تعبیرات مختلفی ممکن است داشته باشد با وجود این بنظر می رسد که مقصد از آن عبارات پیشگوئی وقایع آتیه و اشاره به بعضی از جنبه های عهد و میثاق باشد.

در این مقام متن کامل این لوح اعلی زینت بخش این اوراق می شود:

هو العزيز المحبوب

ان یا ملاح القدس فاحضر سفینه البقاء فی ملاء الاعلی فسیبحان ربی الابهی ثم امسکه علی بحر القدم ببدیع من الاسماء فسیبحان ربی الابهی ثم اربک علیها هیاکل الروح باسم الله العلی الاعلی فسیبحان ربی الابهی اذا فاطلق زمام الفلک لتجری علی قلزم الکبریا لیصل اهلها الی مواقع القرب فی مکمن البقاء فسیبحان ربی الابهی و اذا وصلتہم الی شاطیء القدس ساحل بحر الحمراء فسیبحان ربی الابهی اذا فاخرجہم عن الفلک فی هذا المقام الالطف الاخفی فسیبحان ربی الابهی و هذا مقام الذی فیہ تجلی الله بنار الجمال فی سدرۃ البقاء فسیبحان ربی الابهی و فیہ خلعوا هیاکل الامر نعل النفس و الهوی فسیبحان ربی

الابهي وفيه يطوف موسى العزّ بجنود البقاء فسبحان ربّي الابهي وهذا مقام الذي خرج فيه
يدالله عن رداء الكبرياء فسبحان ربّي الابهي وهذا مقام الذي لن يحرك فيه سفينة الامر و
لو يقرء عليها كلّ الاسماء فسبحان ربّي الابهي اذاً يا ملاح القدس علم اهل السفينة ما
علمناك خلف حجابات العماء فسبحان ربّي الابهي لثلاً يعطلون في وادي الكثيب البيضاء
فسبحان ربّي الابهي ويطيرون بجناحين الروح الى مقام الذي قدسه عن الذكر في ممالك
الانشاء فسبحان ربّي الابهي ويتحركون في الهواء كطيور القرب في جبروت اللقاء فسبحان
ربّي الابهي ويطلعون بالاسرار في لجج الانوار فسبحان ربّي الابهي وانقطعوا منازل
التحديد حتى وصلوا الى مقام التوحيد في مركز الهدى فسبحان ربّي الابهي و ارادوا ان
يصعدوا الى مقام الذي جعله الله فوق مراتبهم اذاً اطردهم شهاب الدرّي من سكاّن ملكوت
اللقاء فسبحان ربّي الابهي وسمعوا لحن الكبرياء عن وراء سرادق الغيب في مكنم السنا
فسبحان ربّي الابهي بان يا ملائكة الحفظ ان ارجعوا هؤلاء الى مواقعهم في ناسوت
الانشاء فسبحان ربّي الابهي لانهم ارادوا ان يطيروا في هواء الذي ما طارت فيه اجنحة
الورقاء فسبحان ربّي الابهي ولن يحرك فيه سفائن الظنون ولا افئدة اولي النهي فسبحان
ربّي الابهي اذاً اخرجت حورية الروح رأسها عن غرفات الاعلى فسبحان ربّي الابهي و
اشارت بطرف حاجبها الى ملاء القدسا فسبحان ربّي الابهي و اشرفت انوار جبينها من
الارض الى السماء فسبحان ربّي الابهي ووقع اشراق الجمال على اهل الارض والتراب
اذاً اهتزت هياكل الوجود عن قبور الفناء فسبحان ربّي الابهي ثم نادى بلحن الذي ما
سمعه اذن السمع في ازل القدماء فسبحان ربّي الابهي وقالت تالله من لم يكن في قلبه
روايح الحب من الفتى العراقي النوراء فسبحان ربّي الابهي لن يقدر ان يصعد الى رفرف
الهاء في هذا الجبروت القصوى فسبحان ربّي الابهي اذاً امرت جارية من جواربها الاحلى
فسبحان ربّي الابهي فقالت انزلى من قصور البقاء على هيكل الشمس في هذا الفضاء
فسبحان ربّي الابهي ثم التفتى اليهم فيما اسروه في سرائر سرهم الاخفى فسبحان ربّي
الابهي فان وجدت روايح القميص عن غلام الذي ستر في سرادق النور من ايدى الاشقياء
فسبحان ربّي الابهي اذاً صيحي في نفسك ليطلع بذلك كلّ من سكن في غرفات

الفردوس من هياكل الفنا فسبحان ربّي الابهي و ينزلنّ كلّهم عن غرف البقاء فسبحان ربّي الابهي و يقبلنّ ارجلهم و ايديهم لما طاروا في هواء الوفا فسبحان ربّي الابهي و لعلّ تجدنّ روايح المحبوب عن قميص هؤلاء فسبحان ربّي الابهي اذا اشرفت حوريّة القرب عن افق الغرفات كاشراق وجه الغلام عن افق الرّداء فسبحان ربّي الابهي و نزلت بطراز اشرفت السموات و ما فيها فسبحان ربّي الابهي و حرّكت في الهواء اذا عطرت كلّ الاشياء في اراضى القدس و السنا فسبحان ربّي الابهي فلما بلغت الى المقام قامت كخطّ الاستواء في قطب البداء فسبحان ربّي الابهي ثمّ استنشقت منهم في زمان الّذى ما يجرى عليه حكم الابتداء و لا ذكر الانتهاء فسبحان ربّي الابهي و ما وجدت منهم ما ارادت و هذا من قصص العجبا فسبحان ربّي الابهي ثمّ صاحت و ضجّت و رجعت الى مقامها في قصرها الحمراء فسبحان ربّي الابهي ثمّ تكلمت بكلمة سرّيّة تحت لسانها الرّوحى فسبحان ربّي الابهي و نادت بين ملاء الاعلى و حوريّات البقاء فسبحان ربّي الابهي تالله ما وجدت من هؤلاء المدعين من نسمات الوفاء فسبحان ربّي الابهي و تالله بقى الغلام في ارض الغربة و حيداً فريداً بين ايادى الفسقا فسبحان ربّي فى لاهوت الحزنا و بعد ذلك اصرخت فى نفسها بصريخ الّذى اصرخت و تزلزلت اهل ملاء الاعلى فسبحان ربّي الّذى تردى برداء السّوداء و وقعت على التراب و ماتت كاتّها دعيت و اجابت من دعاها فى لاهوت العماء فسبحان من خلقها من جوهر الحبا فسبحان ربّي الابهي اذا اخرجن عن الغرفات حوريّات ما وقعت على جمالهنّ عيون احد من اهل جنان الاسنا فسبحان ربّي الابهي و جمعن عليها وجدن جسدها مطروحة على التراب الغبراء فسبحان ربّي الاعلى فلما شهدن حالها و علمن حرفاً من قصص الغلام رؤسهنّ و شققن ثيابهنّ و لطنن على وجوههنّ و بدلن عيشهنّ و بكين بعيونهنّ و ضرين بايديهنّ على حدودهنّ و هذا من مصائب الخفى الاخفى فسبحان ربّي الاعلى

هو العجمى الفارسى العراقى

چون اهل فلک الهی باذن ملاح قدسى در سفینه قدمی باسمی از اسماء تشبث نموده بر بحر اسماء روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید بیمن همت سلطان تفريد

بشاطی توحید درآیند و از جام تجرید بنوشند باری باعانت ربّانی آن فلک صمدانی بر آب حکمت روحانی حرکت مینمود و سیر میفرمود تا بمقامی رسیدند که اسم ساکن از مجری سبقت گرفت و غالب شد لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت ممنوع گشت در این وقت حکم محکم ربّانی از سماء قدس لایزالی نازل شد و ملاح بقاء مأمور گشت که حرفی از کلمه اخفی بر اهل فلک تعلیم فرماید تا باعانت غیبی از وادی حیرت نفسانی بگذرند و بفضای بافزای وحدت روحانی درآیند و بقاف بقای جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی بکلمه دوست معنوی فائز گشتند فی الفور پرمعنی گشودند و در هوای قدسی پرواز نمودند و بفضل الهی و رحمت سبحانی از عقبات نفس و هوی و درکات غفلت و عمی گذشتند و در اینوقت نسائم رضوان از مکنن رحمان بر هیاکلشان وزید و بعد از طیران در هوای قرب الهی و سیر مقامات معنوی در محل امن و امان و منتهی وطن عاشقان نزول نمودند و سگان این مقام بخدمت و احسان قیام نمودند و در اینوقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر یاقوتی ابذال فرمود بقسمی سکر خمر معارف الهیه و کأس حکمت صمدانیه جذب و وله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و بجمال دوست دل بستند و قرنهای و عهدها در آن مقام خوش روحانی و گلزار قدس رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقر داشتند تا آنکه نسائم امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امر لایزالی بوزید تا آنکه بجمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت نمودند بقسمیکه ظل را شمس و اشباح را نور انگاشتند و قصد معارج اسم اعظم نمودند که در آن هوا طیران نمایند و بآن مقعد و محل وارد شوند و چون عروج نمودند صرّافان الهی با محک قدسی بامر مبرم ربّانی بر ایشان نازل شدند و چون اریاح غلام معنوی استشمام نمودند جمیع را منع نمودند و بعد واقع شد آنچه در لوح محفوظ مسطور گشت.

پس ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای شاریان خمر رحمت صمدانی قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل ننمائید و از لقای او بلقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل مبندید لب محلّ ذکر محبوبست او را بآب کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است او را بتوجه اشیاء فانی مشغول ندارید آب حیات از کوثر جمال

سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان. باری این غلام فانی در منتهی مقام حبّ دوستان الهی را ببدایع نصیح احدیّه و جواهر حکمت سلطان صمدیّه متذکّر می نماید که شاید نفسی قد مردی و مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع و ودّ و ارتفاع سیر نماید اقلّاً اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند از علو تجرید و سموّ توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم حال سعی بلیغ و اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد از انفاق جان در سبیل جانان گذشتیم بانفاق عدل و انصاف بر نفوس خود قیام نمائید آخر یعنی قمیص حرص و آمال نفسانی از ثوب تقدیس رحمانی ترجیح می دهید و نغمه عندلیب بقا را بصوت منکر فنا از اهل بغی و بغضا مبادله می کنید فبئس ما انتم تستبدلون انا لله و انا الیه راجعون انشاء الله امیدواریم که هیاکل عزّ باقی بطراز قدسی و شئون الهی چون شمس صمدی روشن و لطیف و پاک و طاهر ظاهر شوند لیس هذا علی الله بعزیز. (۳)

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک بنفس مقدّس خود بعنوان "ملاح القدس" و به مؤمنین بنام "اهل السفینه" اشاره می فرماید در آثار مقدّسه حضرت بهاء الله اصطلاح سفینه یا فلک معمولاً به امر الله و عهد و میثاق اطلاق شده است نفوسی که در آن وارد شوند در کهف صون و حمایت الهی قرار می گیرند بسوی ساحل نجات پیش می روند و بکسب نورانیّت الهی نائل می شوند.

حضرت بهاء الله در آغاز لوح ملاح القدس به عظمت غیر قابل تصوّر ظهور مبارک اشاره می فرماید ظهوری که در آن "تجلّی الله بنار الجمال فی سدره البقا" و "یطوف موسی العزّ بجنود البقاء" و نیز شهادت می دهند که مکلمّ طور در این یوم ظاهر شده تا مؤمنین یعنی "اهل السفینه" و "هیاکل الروح" بتوانند با تطهیر قلوبشان به "مواقع القرب فی مکنن البقاء" واصل گردند.

برای درک اهمّیت این لوح مبارک باید بخاطر بیاوریم که با ظهور حضرت بهاء الله یوم الله طالع شده و اعظم موهبت الهی یعنی امر بهائی به عالم بشر ارزانی گردیده است.

در آثار حضرت بهاء الله اشارات زیادی در باره عظمت ظهور مبارک موجود است آیات مبارکه زیر نمونه ای از این بیانات عالیات می باشد.*

مقصود از آفرینش ظهور این یوم امع اقدس که در کتب و صحف و زبر الهی بیوم الله معروفست بوده و جمیع انبیاء و اصفیاء و اولیاء طالب لقای این یوم بوده اند ... آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل. (ص ۱۶۱ - ۱۶۰)

تالله الحق تلك ایام فيها امتحن الله كل النبیین والمرسلین ثم الذین هم كانوا خلف سراق العصمة و فسطاط العظمة و خباء العزة... اگر مقام این یوم ظاهر شود آنی از او را بصد هزارجان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن. (ص ۱۶۴)

* این آثار مبارکه از توقیع منیع ظهور عدل الهی نقل شده و شماره صفحات در ذیل هر بیان ذکر گردیده است.

لعمری ان الامر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم ... بشر كل نبی بهذا الیوم و ناح كل رسول حباً لهذا الظهور ... ظهوری که چون از آسمان اراده رحمان اشراق نمود السن کائنات باین بیان منادی گشت الملك لله العلی العظیم. (ص ۱۶۱)

براستی می گویم احدی از اصل این امر آگاه نه. در این یوم باید كل با عین الهی ببینند و با اذن رحمانی بشنوند من ینظرنی بعین غیری لن یعرفنی ابدأ مظاهر قبل هیچیک بر کیفیت این ظهور بتمامه آگاه نه الا علی قدر معلوم. (ص ۱۶۰)

امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف جمیع انبیاء و اصفیاء طالب لقای این یوم بدیع بوده اند و همچنین احزاب مختلفه ارض. (ص ۱۶۱)

هذا یوم فیه فازت الاذان باصغاء ما سمع الکلیم فی الطور و الحیب فی المعراج و الروح اذ صعد الی الله المهیمن القیوم. (ص ۱۶۳)

زندگی در یک چنین زمان و امکان استفاده از چنین مراحل اعظم موهبت حضرت رحمان برای انسان است ولی این نعم و مواهب مسئولیت های عظیمی هم با خود بهمراه می آورد وقتی انسان به عرفان مظهر الهی فائز می شود مکلف به اطاعت خالصانه از تعالیم و اوامر

وی می‌گردد و اگر شخص مؤمن اطاعتش قلبی و بی‌قید و شرط نباشد ثابت در عهد و میثاق الهی محسوب نمی‌شود سرنوشت مؤمن حقیقی و رفعت مقام و منزلت وی فی‌الحقیقه به درجه خلوص و وفاداریش در امر الهی منوط و وابسته است.

زمانیکه شخص بعرفان حضرت بهاء‌الله موقّق و در شناسائی مقام آن حضرت برتبه یقین و اطمینان می‌رسد در حقیقت بسفینه الهی وارد می‌شود شخص مؤمن از یک طرف در اثر استفاضه از قوای روحانی که بوسیله حضرت بهاء‌الله در عالم دمیده شده و نیز با استفاده از تعالیم حیات‌بخش آن حضرت در طریق ترقّی و تعمیق روحانی پیش می‌رود و از سوی دیگر با امتحانات روزافزون روبرو می‌شود در حقیقت ایمان مؤمنین بانحاء مختلف مورد آزمایش قرار می‌گیرد بعضی به مصائب و تضيیقات دچار می‌شوند و برخی در نبرد روحی می‌افتند که ممکن است تمام عمر ادامه یابد اگر انسان به سلاح ایمان واقعی مجهّز باشد و در تمام شئون و احوال اراده خود را تسلیم اراده حضرت بهاء‌الله کند می‌تواند از این امتحانات سربلند بیرون بیاید و لکن اگر کوچکترین اثر از انانیت و شهوت و تعلق به علائق دنیای مادی در شخص باشد مانع ترقّیات روحانی وی می‌شود و بالمآل ممکن است به اطفای کامل شعله ایمانش منتهی گردد.

مقام و رتبه‌ای که مؤمن حقیقی می‌تواند در این عصر بدان نائل شود فوق‌العاده بلند و عالی است چه که حضرت بهاء‌الله با ظهور خود یوم‌الله را آغاز نموده و شکوه و جلال خویش را بر سر اهل عالم گسترده است عالم خلقت در دریای ظهورش غوطه‌ور گشته و عالم بشر استعداد تازه و موهبت بی‌اندازه یافته است بیانات زیر نمونه‌ای از آیات مبارکه الهی است که در بیان مقام مؤمن حقیقی از قلم اعلی نازل گشته است.

یا اهل البهائم قد جرى كوثر الحيوان لانفسكم ان اشرىوا منه باسمى رغماً للذين كفروا بالله
مالک الاديان ... قد جعلناكم ابادى الامر ان انصروا المظلوم انه ابتلى بين ایدی الفجار
انه ينصر من نصره و يذكر من ذكره يشهد بذلك هذا اللوح الذى لاح من افق عنایة ربكم
العزیز الجبار.

طوبی لاهل البهاء حقّ شاهد و گواه که این جمع قرّه عین خلقت اند و نور دیده ابداع و فطرت بوجود آنان عوالم الهی زینت یافته و لوح محفوظ سبحانی بطراز بدیع مطرّز گردیده است. آنانند نفوسی که بر سفینه استقلال راکب اند و ابصارشان بمطلع جمال متوجّه. حبّذا لهم که بآنچه خداوند علیم و حکیم برای آنان اراده فرموده موقّق گشته اند. بروشنی ایشان آسمانها مزین و وجوه مقرّبین الی الله درخشنده و تابان گردیده است ... قسم بحزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مقدر شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند این است که در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده ... ولو كشف الغطاء لينصعق من فی الامکان من مقامات الذین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین. (۴)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

مؤمنین این ظهور بمقام انبیای بنی اسرائیل رسند اما نه انبیای اولوالعزم. (۵)

هر نفسی که باین مقام فائز شود مظهر محویّت، خضوع و خشوع و عبودیت می شود و نمونه "فناى از نفس و بقای بالله" * می گردد و در حقیقت مصداق این بیان مبارک در لوح ملاح القدس می شود که می فرمایند "و یطیرون بجناحین الرّوح الی مقام الذی قدّسه الله عن الذکر فی ممالک الانشاء ... و یتحرکون فی الهواء کطیور القرب فی جبروت اللّقاء ... و یطلعون بالاسرار فی لجج الانوار.

در میان اصحاب جمال مبارک کسانی بودند که بچنین مقام ارجمند رسیده بودند این نفوس مبارکه چنان روح ایمان و جانفشانی از خود ظاهر ساختند و چنان خضوع و انقطاعی بمنصّه ظهور رساندند که در شرایع سابقه کمتر نظیر و مانند داشته است.

افراد دیگری هم بودند که افتخار تشرفّ بحضور جمال اقدس ابهی را داشتند و بیانات الهی را که از لسان مبارک صادر می شد استماعی نمودند ولی بسبب خودخواهی و جاه طلبی موقّق باحراز خصایصی چون خضوع و حقارت و تسلیم و اطاعت که لازمه تقرّب به مظهر الهی است نشدند اینان از بصیرت لازم برای مشاهده مقام الهی جمال اقدس

ابهی محروم بودند، از ارتفاع صیت بزرگواری آن حضرت احساس غبطه می‌کردند و هوس احراز مقامی چون مقام حضرتش در دل می‌پروراندند.

انسان برای پرستش و نیایش خدای واحد و بجهت عرفان مظهر الهی و اطاعت از وی خلق شده‌است بالاترین مقامی که انسان می‌تواند بآن فائز شود سلوک در طریق بندگی و احراز خصایل روحانی است ولی همیشه افرادی بوده‌اند که با وجود شناسائی مظهر الهی بر علیه او قیام کرده و هشیارانه کوشیده‌اند خود را برتبه او رسانند اینگونه اعمال البتّه غضب الهی را برمی‌انگیزد و سبب هلاکت روحانی می‌شود نفوسیکه عهد

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله چاپ آلمان ص ۲۱۷

حضرت باب را شکستند و به مخالفت حضرت بهاءالله برخاستند و یا کسانیکه میثاق جمال مبارک را پشت سر گذاشتند و بر علیه حضرت عبدالبهاء قیام نمودند از اینگونه افراد بودند.

آیات مبارکه زیرکه از قلم اعلی در لوح ملاح القدس نازل شده در حقّ این نفوس صادق است.

ارادوا ان يصعدوا الى مقام الذى جعله الله فوق مراتبهم اذا اطردهم شهاب الدرّى من سكان ملكوت اللّقاء فسبحان ربّى الابهى و سمعوا لحن الكبرياء عن وراء سراق الغيب فى مكمن السنا فسبحان ربّى الابهى بان يا ملائكة الحفظ ان ارجعوا هؤلاء الى مواقعهم فى ناسوت الانشاء فسبحان ربّى الابهى لانهم ارادوا ان يطيروا فى هواء الذى ما طارت فيه اجنحة الورقاء.

حضرت بهاءالله با این کلمات عالیات برای نخستین بار بصراحت بیان می‌فرمایند کسانیکه بنقض عهد قیام‌کنند از جامعه اهل بهاء طرد خواهند شد.

اصطلاح "شهاب الدرّی" نازله در لوح مبارک ملاح القدس را ممکن است اشاره رمزى به عامل نیرومندی چون عهد و میثاق دانست که حضرت بهاءالله برای حفظ و صیانت امر الهی تأسیس فرموده‌اند در ایام حیات حضرت بهاءالله اختیار طرد ناقضین با نفس مقدّس آن هیکل مبارک بود در عهد میثاق این اختیار در دست حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق

الهی قرار گرفت و در دوران ولایت حضرت شوقی افندی ولیّ امرالله دارای این قدرت و اختیار بود در این ایّام هم اگر کسی به نقض عهد قیام کند طردش به تصمیم ایادی امرالله مقیم ارض اقدس و تصویب بیتالعدل اعظم الهی انجام می‌گیرد*

بشهادت تاریخ هیچیک از مظاهر مقدّسه ادیان سابقه وسایلی برای طرد نفوسیکه به نقض عهد قیام کنند یا کسانیکه در داخل جامعه بمخالفت مرکز امر پردازند ایجاد نکرده‌اند پیش‌بینی این امر یکی از خصایص بی‌نظیر امر جمال مبارک است و اجرای آن سبب می‌شود که امرالله از

* وظایف اساسی ایادی امرالله طبق نصوص مقدّسه الواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبهاء عبارت از تبلیغ امرالله و صیانت شریعةالله است ایادی امرالله که در این زمان بخدمت قائمند بوسیله حضرت ولیّ امرالله باین سمت برگزیده شده‌اند.

وجود نفوس غیرمخلصه که هر از چندی ممکن است در میان اهل بهاء داخل شوند پاک و مطهّر شود همچنانکه در هیکل انسانی عضو مخصوصی برای دفع متناوب سموم از جریان خون وجود دارد امر الهی نیز دارای مؤسّساتی است که برای تطهیر جامعه از عوامل ناسالمی که ممکن است در میان افراد آن یافت شوند بوجود آمده‌اند.

مقارن نزول لوح مبارک ملاح‌القدس میرزایحیی برادر ناتنی و بیوفای جمال مبارک و سیّد محمّد اصفهانی و چند نفر پیروان آنان هنوز با اصحاب معاشر بودند و با وجود تمام اقدامات سوئی که می‌کردند عضو جامعه بابیان محسوب می‌شدند حضرت بهاءالله سرنوشت این نفوس را در این لوح مبارک پیشگوئی فرموده بودند و چند سال بعد بطوری که بتفصیل در جلد بعدی این کتاب خواهد آمد این افراد از جامعه پیروان اسم اعظم طرد شدند و امر نوزاد الهی که از لوث این نفوس شریره پاک شده بود با قدرت و نیروی حیاتی بیشتر برشد خود ادامه داد.

در هر یک از ادوار دینی نفوسی بوده‌اند که عهد خدا را شکسته و به بیوفائی نسبت به فرستاده وی قیام کرده‌اند در ادیان قبل این ناقضین در اجرای نیّات سیئه خود موفق شده و ایجاد تفرقه در میان مؤمنین نموده‌اند ولی در این دور مبارک که مرحله ثمر و کمال تمام

ادیان و ادوار است نفوسی که از میان پیروان امر قیام و بمخالفت شارع آن اقدام کرده‌اند هرگز به ایجاد رخنه و تفرقه در میان مؤمنین موقّق نگردیده‌اند.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدّسه تصریح می‌فرمایند که چون امر الهی در این عصر نورانی عظیم و خطیر است مخالفت قوای نفی و هجوم بیوفایان نیز شدید و مهیب می‌باشد ناقضین عهد حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی بحدّی که در قوه داشتند در تخریب اساس دین‌الله کوشیدند ولی با وجود تمام مساعی متّفقانه نتوانستند در وحدت و یگانگی پیروان اسم اعظم رخنه ایجاد نمایند این کیفیت یعنی عدم حدوث انشقاق یکی از خصائص بی‌نظیر امرالله و نتیجه استقرار عهد و میثاق حضرت بهاءالله است که خود ضامن حفظ وحدت دائمی در جامعه بهائی می‌باشد.

هرکس که بر علیه میثاق حضرت بهاءالله برخاسته از جامعه پیروان اسم اعظم طرد شده‌است وقتی شاخهٔ مریمی از درخت بریده می‌شود در ابتدا زنده بنظر می‌رسد ولی پس از چندی در اثر جدا شدن از تنهٔ درخت پژمرده شده و از بین می‌رود این مثال در مورد ناقضین عهد این دور بدیع کاملاً صادق است این ناقضین بسبب حملات سخیفه‌ای که بر امر وارد ساخته‌اند ممکن است در ابتدا و بظاهر موقّق به ایجاد فتنه و آشوب شده باشند ولی بالمآل در اثر قطع شدن از شجر امر الهی دچار هلاکت و وبال گردیده‌اند و گرچه نامشان در صفحات تاریخ ثبت شده ولی از نفوذشان اثر و ثمری موجود نبوده و نیست.

ظاهر شدن حوریة الروح که در لوح مبارک ملاح القدس بدان اشاره گشته یک اصطلاح استعاری است حضرت بهاءالله در آثار خویش این تمثیل بدیع را برای معرفی ذات مقدّس خود یا یکی از صفات و اسماء الهی بکار برده و در بعضی از موارد هم از آن بعنوان تجسّم "روح اعظم" یاد فرموده‌اند نیز آفاق در این لوح پراحتراق نفس مبارکشان را با بیان "الفتی العراقی النوراء ... الذی ستر فی سرادق النور" معرفی می‌کنند و به بیان حزین "تالله بقی الغلام فی ارض الغربة وحیداً فریداً بین ایادی الفسقا" به مصائب وارده بر وجود اطهر اشاره می‌فرمایند.

جواهر ثمینة و فیره از علم و عرفان و حقایق عالیة کثیره در باره امر حضرت رحمان در این لوح مبارک نورا نهفته است که تنها با تعمیق در امرالله و تفکر در آیات جمال اقدس ابهی می توان بکشف و درک آنها موفق شد.

بخش فارسی لوح ملاح القدس نیز از لحاظ مضمون از بسیاری جهات مشابه قسمت عربی است با این تفاوت که حضرت بهاءالله در این لوح نورا دوستان الهی را "بدایع نصح احدیه و جواهر حکمت سلطان صمدیه" متذکر می نمایند آن جمال بیمثال یاران حضرت ذوالجلال را نصیحت می فرمایند که قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل نمایند و به لقائی غیر از لقای او تقرّب نجویند دل را منزل اسرار باقی دانند و آنرا از ورود غیر دوست محفوظ دارند از مرقد نفس و هوی بیرون آیند و بر شئون حبّ و وفا قیام کنند و اگر هم بر فوز به مقامات عالیة تقدیس و انقطاع موفق نمی شوند اقلأً "ظاهر و باطن خود را متحد نمایند"

خلوص و وفا از خصائص و صفات هر مؤمن حقیقی است مؤلم ترین مصیبت برای مظهر الهی مشاهده بیوفائی از نفوسی است که ادّعی حبّ و ایمان می کنند و هیچ ابتلائی حتی شکنجه جسم و ایثار جان باندازه این عمل برای مظهر الهی زجرآور و دردناک نیست.

وقتی اصحاب حضرت بهاءالله بر پیشگویی هیکل مبارک در لوح ملاح القدس در باره حدوث اینگونه مصائب بر ذات اقدس آگاهی یافتند دچار اضطراب و نگرانی فوق العاده ای شدند در حقیقت یک روز پس از نزول این لوح پراحتراق بود که خبر موحش صدور فرمان سلطان در باره انتقال جمال مبارک به اسلامبول وصول یافت و این خبری بود که یکباره ضربه هولناکی بر تمام محبّان جمال قدم در اقلیم عراق از مرد و زن و کوچک و بزرگ وارد نمود در شب اول پس از وصول این خبر یاران مصیبت زده بدون استثناء نه میل به طعام داشتند و نه خواب در چشم بعضی حتی عهد کرده بودند که اگر از مصاحبت جمال مبارک در این مهاجرت منع شوند بدست خود به حیاتشان خاتمه دهند ولی بالاخره این نفوس جانفشان بقدرت بیانات نصحیه و عواطف قلبیه حضرت بهاءالله آرام گشتند و راضی شدند که خود را تسلیم اراده الهی نمایند.

الواح نازله دیگر در این ایام

اولیای امور بغداد از اینکه حضرت بهاءالله با تصمیم حکومت در باره دعوت آن حضرت به اسلامبول مخالفتی ابراز نفرمودند در شگفت بودند نامه عالی پاشا که در مسجد به حضرت بهاءالله تسلیم شد لحن مؤدبانه‌ای داشت و حکمران بغداد هم آمادگی خود را برای مخابره هرنوع پیامی که حضرت بهاءالله ممکن بود برای صدر اعظم عثمانی داشته باشند حتی اگر مبنی بر ردّ دعوت حکومت باشد ابراز نمود ولی جمال مبارک دعوت به اسلامبول را قبول فرمودند بشرط اینکه عائله مبارکه و تعدادی از اصحاب در این سفر همراه باشند و یک ماه هم فرصت برای تهیه تدارک سفر داده شود.

در خلال این ایام مراحم و عواطف جمال مبارک به یاران علی‌الخصوص بر آنان که قرار بود در فراق مظهر یزدان در آن سامان بمانند چون باران بهاران ریزان بود در حقیقت نیت هیکل مبارک چنان بود که احباب را برای روزی که مقدر بود بحال خود گذاشته شوند آماده نمایند حضرت بهاءالله اصحاب را نصیحت می فرمودند که کمال و ایمان و بلندی همّت و نورانیت حقیقت را در حیات روزانه‌شان به اثبات رسانند و نیز در همین زمان بود که برای هریک از یاران از خرد و کلان بدست مبارک لوحی نازل فرمودند در این الواح مقدسه حضرت بهاءالله بکرات به میرزایحیی و طغیان آتی وی اشاره می کنند و حدوث شدیدترین بحران‌ها را در داخل امرالله پیش‌بینی و اصحاب را به ثبات و استقامت در ایام شدت و امتحان دلالت می فرمایند.

از الواح متعددی که در شهر بغداد در این دوره کوتاه از قلم اعلی نازل شده بدو لوح مبارک بلبل الفراق و سوره الله در این مقام اشاره می شود.

لوح بلبل الفراق یکی از الواح مقدسه ایست که بجمع اهل بهاء خطاب شده است حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به احباب یادآور می شوند که "بساط وصل و اتصال و قرب و لقا در هم پیچیده شد و سلطان قضا باقتضای تقدیر مقدره فراش فصل و انفصال و هجر و فراق گسترده" جمال مبارک همچنین اهل فتنه و آشوب را بسبب پیروی از "طیور لیل" * در زمانیکه "شمس در وسط زوال منیر و درّی و روشن" است مورد ملامت قرار می دهند.

عبارات این لوح با چنان شفقت و عطوفت نازل شده که تلاوتش قلوب مؤمنین را به اهتزاز می‌آورد و وجود دوستان را در تصوّر فراق محبوبشان از غم و اندوه لبریز می‌نمود. سوره الله بافتخار شخصی بنام محمدعلی نازل شده است در این لوح مبارک حضرت بهاءالله اهل بیان را مخاطب قرار داده و نفوسی را که از مشاهده عظمت مقام حضرتشان کور بودند و یا نسبت به وجود مبارک ابراز حقد و کینه می‌نمودند توبیخ می‌فرماید هیکل اطهر با اشاره به افکار و احوال این چنین نفوس یادآور می‌شوند که اگر نزول کلمات الهی جرم محسوب شود حضرت باب پیش از آن حضرت و قبل تر از آن حضرت محمد، حضرت مسیح و حضرت موسی که کلّ بقوه روح القدس مبعوث و نبّاض بوده‌اند مرتکب این جرم گشته‌اند.

این لوح مبارک عظمت مقام حضرت بهاءالله را بر بابیان آشکار می‌کند چه که در آن هیکل اطهر تأکید می‌فرماید که وجود مبارکش در

* اشاره به میرزا یحیی و اعوان اوست

سراسر عالم خلقت یگانه و حاکم مطلق است هرکس از او اعراض کند از حقّ اعراض کرده و آنکه منکر امرش شود منکر تمام انبیای قبل گردیده است.

حضرت بهاءالله مخاطب این لوح مبارک را نصیحت می‌فرماید که از اهل ارتیاب کناره گیرد از دنیا منقطع شود و نظر را در عظمت و جلال امر مبارک حصر کند و او را مطمئن می‌سازند که با اجرای این مواعظ می‌تواند در فضای قرب الهی طیران کند و به چنان علم و معرفت و حکمت فائز می‌شود که هیچ عالمی هر اندازه هم که بزرگ باشد نمی‌تواند با وی رقابت کند در این لوح مبارک حضرت بهاءالله بار دیگر به عداوت بیوفایانی که در میان بابیان وجود داشتند اشاره می‌کنند و از مخالفت آنان با وجود مبارکش صحت می‌نمایند

فصل پانزدهم

میرزایحیی و سید محمد اصفهانی

حضرت بهاءالله در بسیاری از آثار نازله در بغداد و سلیمانیه به بیوفائی میرزایحیی و به محرک اصلی اقدامات شیرانه وی یعنی سید محمد اشاره می‌فرمایند بحرانی که میرزایحیی در میان مؤمنین ایجاد کرد در ادرنه باوج خود رسید و این وقتی بود که انفصال قطعی بین اصحاب حضرت بهاءالله و یاران میرزایحیی واقع گردید قبل از آن یعنی در دوره بغداد بسبب قدرت نافذهای که از جمال اقدس ابهی بر جامعه پیروان اسم اعظم مشهود بود میرزایحیی قدرت آن نمی‌یافت که علم طغیان بلند کند و در این مدت اغلب در خفا و انزوا بسر می‌برد وی در حقیقت در لباس مبدل و بصورت ناشناس به بغداد وارد شد و با همان هیئت ناشناخته هم این شهر را دهسال بعد از آن ترک نمود.

مقارن رهائی حضرت بهاءالله از سجن طهران میرزایحیی که قریب دو سال بصورت ناشناس در نقاط مختلف گیلان و مازندران بسر برده بود به کرمانشاه رفت و برای اینکه در آن جا شناخته نشود به استخدام شخصی بنام عبدالله قزوینی که کارش ساختن کفن بود درآمد و به فروش محصولات وی مشغول شد.

حضرت بهاءالله در مسیر هجرت به عراق پس از طی مراحل مختلف در اوایل زمستان سال ۱۸۵۳ به کرمانشاه رسیدند آن حضرت گرچه از طرف شاه مورد اهانت قرار گرفته و از نظر متاع دنیوی دچار فقر گشته بودند برخلاف میرزایحیی با عظمت و جلال حرکت می‌فرمودند و حتی در میان راه تعدادی از نفوس عالی‌رتبه برای زیارت و ادای احترام حضور هیکل اطهر مشرف شدند در کرمانشاه شاهزاده‌ای بنام عمادالدوله پیامی به آنحضرت فرستاد و از اینکه بحضور پذیرفته نشد متأثر گردید.

ولی میرزایحیی می‌ترسید که با حضرت بهاءالله تماس گیرد و بشأنی مضطرب بود که وقتی برادر ناتیش میرزاموسی بملاقاتش رفت نگران بود که مبادا کسی هویت واقعی او را کشف کند سرانجام اینقدر جرأت پیدا نمود که به حضور حضرت بهاءالله برسد وی در این دیدار

اظهار نمود که مایل است به بغداد رود و در آنجا به شغلی مشغول شود و در خانه‌ای در نزدیکی بیت مبارک بحال منزوی و ناشناس زندگی نماید میرزایحیی پس از این ملاقات با وجه مختصری که حضرت بهاءالله عنایت کرده بودند چند عدل پنبه خرید و بلباس عربی و به هیئت مبدل بسوی بغداد رهسپار شد.

میرزایحیی چندی پس از ورود به بغداد به بیت مبارک حضرت بهاءالله رفت میرزاموسی که برای گشودن در رفته بود او را ابتدا بجا نیاورد چه که بلباس درویش در آمده بود و کَشکول درویشی نیز بر دوش داشت میرزایحیی چند روزی در بیت مبارک ماند ولی تقاضا نمود که از آمدن وی و هویتش هیچکس در بغداد مطلع نشود بعد از آن هم منزلی در محلهٔ عرب‌نشین بغداد که هیچ ایرانی در آن نمی‌زیست یافت و آن منتقل شد وی در طول روز از ملاقات با دیگران اجتناب می‌کرد و غروب‌ها پس از تاریک شدن معمولاً به بیت مبارک می‌رفت و با میرزاموسی ملاقات می‌نمود و سپس آخر شب در تاریکی بمنزل خود باز میگشت.

میرزایحیی ضمناً یک بازرگان ایرانی بنام ابوالقاسم را بعنوان رابط بین خود و اصحاب در بغداد تعیین کرد و در سمت رهبر ظاهری حزب بابی و با استفاده از این شخص واسطه شروع به انتشار افکار سوء خود در میان بابیان نمود.

در اوایل ورود میرزایحیی به بغداد بود که سیدمحمد اصفهانی با وی آشنا شد سیدمحمد، دجال دور بهائی اندکی پس از اظهار امر حضرت ربّاعلی به شریعت بیان گرویده بود و هنگامی که حضرت بهاءالله تقریباً یک سال پس از شهادت حضرت باب به کربلا تشریف بردند مقیم آن شهر بود در این سفر تعدادی از پیروان حضرت باب و نیز بعضی از افراد مکتب شیخی که همه از بزرگان علم و معرفت در کربلا بودند به سجایای عالیه و عظمت مقام حضرت بهاءالله عارف شدند و مراتب ارادت و اعجاب بیحدّ خود را بگفتار و کردار نسبت به وجود مبارک ابراز نمودند ولی سیدمحمد از روز نخست وجودش از حسد پر بود و عزّت و احترامی هم که دیگران نسبت به حضرت بهاءالله ابراز می‌کردند آتش این غبطه و کینه را که در وجودش افروخته بود بیشتر شعله‌ور می‌نمود.

این تحوّل و انقلاب روحی که حضرت بهاءالله در بابیان بوجود آورده بودند بر حسد و کینه سیدمحمد بیفزود وی که از اصول اخلاقی بی بهره ولی اهل تدبیر و دسیسه بود میرزایحیی را شخص مناسبی جهت اجرای نیات سوء خود و آماده برای مقابله با حضرت بهاءالله یافت این دو بدستگیری هم به ایجاد رخنه و اختلاف در میان مؤمنین پرداختند به نشر شبهات در باره حضرت بهاءالله و شریعت حضرت ربّ البریه برخاستند و با اوضاعی که بوجود آوردند سرنوشت امر مبارک بسوی انحطاط گرائید در چنین شرایط و مقتضیات بود که جمال مبارک بغداد را بقصد کوههای سلیمانیه ترک فرمودند.

در دوران غیبت جمال مبارک خبر شهادت یکی از احبّای نجف آباد از ایران به بغداد رسید این خبر میرزایحیی را به وحشت و هراس انداخت و ترسید که اولیای امور در طهران در جستجوی او باشند و با اطلاع از محل سکونتش او را در بغداد دستگیر کنند میرزایحیی در اثر این ترس و واهمه محلّ سکونت خود را تغییر داد و باستعانت شخصی بنام میرزا علی تبریزی تعدادی کفش خرید و به هیئت یک یهودی به بصره رفت و مدّتی در آن شهر اقامت گزید و به کفش فروشی مشغول شد بعد از آن هم یک محموله پارچه ابریشمی ابتیاع نمود و با خود به بغداد برد و در آنجا با تبدیل کلاه به عمامه بنام حاجی علی لاص فروش* بشغل جدید اشتغال ورزید.

میرزایحیی بدنبال این روش اختفا که نشانه جبن او بود بعمل شرم آوری دست زد که برای همیشه تاریخ امرالکه دارساخت بدینمعنی که در دوران هجرت حضرت بهاءالله در کردستان با ازدواج با حرم ثانی حضرت باب**

* دلّال ابریشم

** روش زندگی در ایران قرن نوزدهم با زندگی امروزی در عالم غرب تفاوت فاحش داشت شرایط و اوضاع اجتماعی و مذهبی در ممالک اسلامی چنین اقتضاء می نمود که یک مرد مخصوصاً اگر شخص معروفی بود بیش از یک زن داشته باشد حضرت باب در مسافرت شش ماهه اصفهان زوجه دیگری بنام فاطمه که خواهر ملا رجبعلی قاهر یکی از بابیان اصفهان بود اختیار نموده بودند.

دست تصرف و تعدی به عصمت مطهر حضرت اعلی دراز کرد و یک ماه بعد هم آن حرم محترمه را به سید محمد بخشید حزنی که در اثر استماع این خبر به حضرت بهاء الله دست داد خارج از حد تصور و احصاء بود هیکل مبارک در یکی از الواح می فرمایند که در اثر این خیانت عظیم تمام عالم امکان به نوحه درآمد و در لوح ابن ذئب نیز در باره این ماجرا به بیانات زیر ناطقند:

قدری در عصمت نقطه اولی تفکر کن ملاحظه نما چه ظاهر گشته. وقتیکه این مظلوم از هجرت دوساله که در صحاری و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که مدتها در بیابانها دویدند رجوع بدارالسلام نمود. میرزا محمد علی نامی رشتی بحضور آمد و امام جمعی بکلمه نطق نمود در باره عصمت آن حضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود. سبحان الله چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک جستند. باری از حق می طلبیم که عامل را توفیق بخشد بر توبه و انابه. انّه هوالمؤید الحکیم. (۱)

عمل دیگری که حزن تازه و الم بی اندازه بر حضرت بهاء الله وارد آورد قتل تعدادی از بابیان معروف بدستور میرزایحیی بود از همه ممتازتر در میان این نفوس، فاضل جلیل میرزا اسد الله خوئی بود که از طرف حضرت ربّ اعلی به لقب دیان مفتخر گشته بود حضرت باب همچنین به این نفس بعنوان "مکمن لآلی علم الهی" و "مخزن امانت حق" * اشاره و ضمناً با خطاب "ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله" ** به وی وعده داده بودند که سومین نفسی خواهد بود که به من یظهره الله ایمان بیاورد.

در دورانی که حضرت بهاء الله در کردستان تشریف داشتند دیان که در آن زمان در آذربایجان مقیم بود نامه ای به میرزایحیی مرقوم و مطالبی چند از او سؤال نمود جوابهای رسیده بقدری کودکانه و نامربوط بود که دیان را بر جهالت و فقدان روحانیت میرزایحیی مطمئن و متیقن نمود. می گویند که پس از این واقعه دیان که غرق در دریای تفکر بود چنان

* قرن بدیع - ص ۷۳ ۷۴ ۲۶۰

* قرن بدیع - ص ۲۶۰

دچار هیجان و آشفستگی شد که تصمیم گرفت خود ادعای من یظهره الله کند.

حضرت بهاءالله در کتاب بدیع این اتهام را تکذیب می‌کنند و تأکید می‌نمایند که دیان مدعی چنین مقامی نشده بود می‌فرمایند که دیان چند فقره مناجات نوشته و بین یاران توزیع کرده و یک نسخه هم برای آن حضرت فرستاده بود ولی در هیچیک از آنها مطلبی منافی تعالیم حضرت نقطه اولی و مخالف عهد و میثاق آن طلعت اعلی نبوده و برعکس بر خضوع و عبودیت، ایمان بذات الوهیت و اخلاص و وفاداری او به شمس حقیقت شهادت می‌داده است حضرت بهاءالله در این کتاب منیع اضافه می‌فرمایند که وقتی میرزایحیی این مناجات‌ها را دید شعله حسادت در درونش شعله‌ور شد و بر آزار دیان مصمم گردید.

دیان همچنین رساله‌ای تألیف و در آن نادانی میرزایحیی را برملا ساخته و ادعای او را در باره جانشینی حضرت باب ردّ نموده و شواهد بسیاری از آیات آن حضرت را در تأیید براهین خود نقل کرده بود میرزایحیی از مشاهده این رساله هم خشمگین شد و کتابی در جواب آن بنام مستیغظ نوشت در این کتاب میرزایحیی جناب دیان و سیدابراهیم را که یکی از مؤمنین دور بیان و از دوستان و هواخواهان وی بود بشدت مورد عتاب قرار داده، اقدامات آنان را محکوم ساخته جناب دیان را "ابوالشور" و سیدابراهیم را "ابوالدواهی" نام داده و به لحن شرم‌آوری بابیان را بقتل آن دو تشویق نموده بود* میرزایحیی ضمناً نوکرش میرزامحمد مازندرانی را با دستورات لازم به آذربایجان برای قتل جناب دیان فرستاد ولی وقتی میرزامحمد به آذربایجان رسید جناب دیان رهسپار بغداد شده بود.

وقتی دیان به بغداد رسید با تعدادی از بابیان که در اثر فتوای میرزایحیی به مخالفت وی برخاسته بودند روبرو گشت حیات وی مورد تهدید قرار گرفت و این تهدید بصورت جدی درآمد بطوری که یک روز حضرت بهاءالله از صبح تا غروب تمام آنهایی را که در این جریان داخل بودند به بیت مبارک احضار و آنان را یکایک بجهت رفتار نامناسبشان توبیخ نمودند و صریحاً از ارتکاب چنین جنایتی منع فرمودند.

دو روز بعد جناب دیان در بیت مبارک بحضور جمال مبارک مشرف شد و در این تشرّف
وعدۀ حضرت باب به وی در بارۀ شناسائی من یظهره الله به تحقّق پیوست دیان به عرفان
مقام حضرت بهاء الله فائز شد و به تصدیق امر مبارکش نائل گشت و بر روی اقدام هیکل
اطهر بسجده افتاد.

چند روز پس از حصول این موهبت کبری جناب دیان بدست همان میرزا محمد مازندرانی
در بغداد بقتل رسید و این واقعه سبب حزن فوق العادۀ جمال مبارک و اصحاب شد در آن
روز طوفان بیسابقه و شدیدی سراسر بغداد را فراگرفت و چنان گرد و خاک بلند شد که نور
آفتاب را حائل گردید ظلمت تمامی شهر را در بر گرفت و مردم از ترس و وحشت ناچار
شدند بمنازل خود پناه برند.

میرزایحیی پس از قتل جناب دیان توجّه خود را به یاران آن نفس جلیل معطوف ساخت و
دستوراتی برای کشتن آنان از جمله میرزا علی اکبر (پسر عموی حضرت باب) صادر نمود و
این شخص جلیل هم بوسیله همان خادم میرزایحیی بقتل رسید.

حضرت بهاء الله در لوح مبارک ابن ذئب ضمن بیاناتی که خطاب به میرزاهادی
دولت آبادی جانشین میرزایحیی صادر شده جریان واقعه را باین شرح بیان می فرمایند.

و همچنین خطاب بدیان مظلوم شهید می فرماید: **سَتَعْرِفَنَّ قَدْرَكَ بِقَوْلِ مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ ۝** و
همچنین او را حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله فرموده بقوله **۝** و **اِنَّكَ اَنْتَ يَا حَرْفَ الثَّالِثِ**
الْمُؤْمِنِ بِمَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ ۝ و همچنین می فرماید **۝** **وَلَكِنَّ اللهُ اِذَا شَاءَ لِيَعْرِفَنَّكَ بِقَوْلِ مَنْ**
يُظْهِرُهُ اللهُ حضرت دیان که بقول نقطه روح ماسواه فداه مخزن امانت حقّ جلّ جلاله و
مکمن لآلی علم اوست او را بظلمی شهید نمودند که ملأ اعلی گریست و نوحه نمود و
اوست نفسیکه علم مکنون مخزون را باو تعلیم فرموده و در او ودیعه گذاشته بقوله **۝** **اِنَّ**
اسْمَ الدِّيَانِ هَذَا علم مکنون مخزون قد اودعناک و آتیناک عزّا من عند الله اذ عین فؤادک
لطیف تُعرف قدره و تعزّبها و قد منّ الله علی نقطه البیان بعلم مکنون مخزون ما نزل الله قبل
ذلک الظهور و هو اعزّ من کلّ علم عند الله سبحانه و قد جعله حجّة من عنده بمثل ما قد
جعل الآيات حجّة من عنده **۝** **انتهی** آن مظلوم که دارای خزینۀ علم الهی بود مع جناب

میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزایحیی کل را شهید نمودند.

و جناب دیان علیه بهاء الله و رحمته بحضور فائز مطابق آنچه از قلم نقطه اولی ظاهر شد. نسأل الله ان یؤیّد الغافلین علی التّوجّه الیه و المعرضین علی الاقبال الی شطره و المنکرین علی التّصدیق علی هذا الامر الّذی اذْهَبَ نطقَ الاشیاء کلّها قد اتی من کان مکنوناً فی کنز العلم و مرقوماً من القلم الاعلی فی الکتب و الصّحف و الزّبر و الالواح. (۲)

اخبار سرگونی جمال مبارک به اسلامبول میرزایحیی را به ترس و وحشت انداخت حضرت بهاء الله او را دلالت فرمودند که به ایران رود و کتب و آثار حضرت باب را در آن سرزمین انتشار دهد ولی او به مصالح امر توجّهی نداشت و تنها به حفظ جانش اندیشه می کرد و بعلاوه ایران را محلّ امنی برای خود نمی دید چه که می دانست اولیای امور کشوری و مذهبی در آن سامان در قلع و قمع بابیان و ریشه کن ساختن امر حضرت رحمان همدم و همداستان بودند.

میرزایحیی ابتدا به فکر فرار به هند یا حبشه افتاد ولی بعداً تصمیم خود را عوض کرد و به جمال مبارک عرض نمود که می خواهد در هویدار در نزدیکی بغداد در باغی که متعلّق به شیخ سلطان از مؤمنین عرب و وفادار حضرت بهاء الله بود منزل کند و مخصوصاً از حضرت بهاء الله خواست که به شیخ سلطان* دستور دهند که کلبه کوچکی از نی برایش بسازد تا بتواند دور از همه در آن زندگی کند. حضرت بهاء الله با این تقاضا موافقت فرمودند و شیخ سلطان هم ساختن این کلبه را آغاز کرد ولی میرزایحیی که هنوز احساس ناامنی می کرد حضور مبارک مراجعه و از اینکه محل انتخابی بقدر کافی برای پنهان شدن مناسب نبود شکایت نمود و اظهار کرد که ترجیح می دهد قبل از عزیمت هیکل مبارک به موصل رود و تصریح کرد که نمی خواهد در هجرت جمال مبارک

* به صفحه ۶۹ مراجعه شود

به اسلامبول با اصحاب همراهی کند چه که می‌ترسید وقتی قافله مبارک از بغداد خارج شد اولیای امور دست به خیانت زدند و آنان را تسلیم دولت ایران کنند و یا تمام آنها را در راه بقتل رسانند.

میرزایحیی بالاخره تصمیم خود را گرفت و شخصی را بنام حاجی محمد کاظم که شباهت زیاد بوی داشت بنزد حکومت فرستاد تا تذکره برای او بگیرد گذرنامه بنام جدیدش میرزاعلی کرمانشاهی صادر شد و او بنام مستعار و به هیئت مبدل به‌مراه یک خادم عرب بغداد را به قصد موصل ترک کرد.

حضرت بهاءالله در لوح ابن ذئب ضمن شرح این واقعه چنین می‌فرمایند:

مخصوص چند نفر معین نمودیم بر جمع آثار نقطه. و بعد از جمع میرزایحیی و میرزاوهّاب خراسانی که بمیرزا جواد معروف بود این دو را در محلی جمع نمودیم و دو دوره کتب حضرت نقطه را حسب الامر نوشته و تمام نموده‌اند لعمرالله اینمظلوم از کثرت مراده با ناس کتب را ندیده و از آثار نقطه ببصر ظاهر مشاهده نموده و این آثار نزد این دو بوده که هجرت واقع شد و قرار شد میرزایحیی این نوشتجات را برداشته بشطر ایران توجّه نماید و در آن اراضی انتشار دهد. و این مظلوم حسب الاستدعای وزرای دولت علیه بآن شطر توجّه نمود بعد از ورود در موصل مشاهده شد میرزایحیی پیش از حرکت مظلوم رفته و منتظر است. باری کتب و آثار در بغداد ماند و او خود بشطر علیه توجّه نمود و جزء این عباد شد. حال حقّ شاهد است بر این مظلوم چه گذشت چه که بعد از زحمتهای زیاد آثار را گذاشت و خود بمهاجرین پیوست. مدتها این مظلوم باحزان نامتناهیه مبتلی تا آنکه بتدبیریکه غیر حقّ کسی آگاه نیست آثار را بمقام دیگر و ارض دیگر فرستادیم چه که در عراق عرب باید اوراق را در هر شهر ملاحظه نمود والاّ از هم میریخت و ضایع می‌شد. ولکن الله حفّظها و ارسالها الی مقام قدره الله من قبل انه هو الحافظ المعین. هر جا اینمظلوم رفت میرزایحیی از عقب آمد. خود تو گواهی و می‌دانی که آنچه ذکر شد صدقست. ولکن در سرّ سید اصفهانی* او را اغوا نمود و عمل نمودند آنچه را که سبب فرع اکبر شد. ایکاش از مأمورین دولت سؤال می‌نمودید عمل میرزایحیی را در آن ارض. (۳)

بطوری که حضرت عبدالبهاء بیان فرموده‌اند یکی از همراهان حضرت بهاء‌الله در سفر اسلامبول سیدمحمد اصفهانی بود که گرچه اغلب از میرزایحیی و رفتار وی بدگویی می‌نمود ولی صادق نبودن او در اظهار این مطالب کاملاً آشکار بود.

وقتی قافله حضرت بهاء‌الله به نزدیکی موصل رسید سید محمد باطلاع حضرت عبدالبهاء رسانید که میرزایحیی را در آن حوالی دیده‌است و اجازه خواست که او را با خود همراه بیاورد حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند وقتی که میرزایحیی آمد و بعضی اشخاص ناشناس در اطراف خود دید اینطور وانمود کرد که حضرت بهاء‌الله و هیچیک از همراهان آن حضرت را نمی‌شناسد وی خود را بنام حاجی علی معرفی کرد و اظهار نمود که از مکه مراجعت می‌کند پس از آن میرزایحیی بنحوی همراه قافله شد که در طول راه روزها با هیچیک از مسافری تماس نمی‌گرفت و فقط شبها به اصحاب ملحق می‌شد و بعد به تنهایی در چادری استراحت می‌نمود.

میرزایحیی بدین ترتیب به اسلامبول رسید در طول راه تنها مصاحبش سیدمحمد بود که بعدها حضرت بهاء‌الله او را از میان اصحاب طرد فرمودند در ادرنه سیدمحمد علناً به میرزایحیی پیوست و بطوریکه در جلد‌های بعدی این کتاب خواهیم دید این دو بکمک یکدیگر بحرانی ایجاد نمودند که در تاریخ امر بیسابقه و نظیر بود.

بهترین شاهد جهالت و کذب میرزایحیی را در نوشته‌های او می‌توان یافت وی که از سن هشت‌سالگی در ظل مراقبت حضرت بهاء‌الله بار آمده بود طبیعتاً از ایام نوجوانی مطالبی در باره امر می‌دانست در سنین جوانی هم بخش قابل ملاحظه‌ای از وقت خود را در مطالعه آثار حضرت ربّ‌اعلی گذرانده بود حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح می‌فرمایند که میرزایحیی همه چیز را طوطی‌وار یاد می‌گرفت بنابراین معلوم می‌شود که درک و فهم وی از امر الهی سطحی و کم‌مایه بوده و

* سید محمد اصفهانی

بسیاری از اصحاب جمال مبارک شاهد این قضیه بوده‌اند نفوسی از اهل بینش هم که با وی تماس پیدا کرده بودند از مراتب نادانی و کم‌عمقی وی دچار یأس و نومیدی شده بودند.

میرزایحیی که بعنوان مرجع اسمی از طرف حضرت اعلی تعیین شده بود پس از واقعه شهادت آن حضرت محلّ توجه مؤمنین گشت و همه در پی آن بودند که وی را ملاقات کنند از جمله این نفوس شیخ‌سلیمان بود که پس از تقاضاهای مکرر موفق به کسب موافقت میرزایحیی برای ملاقات گشت و این دیدار قرار شد در نقطه مرتفعی در نزدیکی بغداد انجام گیرد سخنان میرزایحیی در تمام مدت این مصاحبه به مطالب بی‌مایه و پیش‌پا افتاده محدود بود و شیخ‌سلیمان که از بصیرت واقعی بهره‌داشت نتوانست اثری از بزرگی و اهمیّت در او بیابد او هم مانند بسیاری از بابیان دیگر بزودی دریافت که میرزایحیی که شهرتش بعنوان قائد جامعه بابیان در آن سامان منتشر بود از روحانیّت و شرایط رهبری و قیادت بهره‌ای نداشت و جز مرجع اسمی چیز دیگری نبود.

حضرت بهاء‌الله یکوقتی از میرزایحیی خواسته بودند که تعدادی از توابع حضرت اعلی را استنساخ کند وی مدت چهارسال باین کار اشتغال داشت و در نتیجه یاد گرفته بود که سبک دستخط‌های آن حضرت را تقلید کند در ایام بعد وقتی بر مخالفت حضرت بهاء‌الله قیام کرد توانست با استفاده از همین روش عباراتی را که بظاهر از نظر لحن و خط مشابه آیات حضرت باب بود بهم بیامیزد و منتشر نماید میرزایحیی در این نوشته‌ها که بظاهر شکل الواح داشتند اظهارات نادرست زیادی در باره مقام و موقعیّت خود در امرالله وارد کرده بود میرزایحیی همچنین در بعضی موارد دست به تحریف متون توابع حضرت ربّ اعلی زده و عباراتی در تأیید مدّعی خود در جانشینی آن حضرت به آنها اضافه نموده بود.

اغلب نوشته‌های میرزایحیی از یک رشته کلمات بی‌تناسب و بی‌معنی تشکیل شده که خود روی هم جمله‌هائی بی‌معنی بوجود می‌آورند یک نگاه تنها به این نوشته‌ها مراتب جهالت، عدم صلاحیّت و فقدان بصیرت شخص جاه‌طلبی را نشان می‌دهد که سراسر حیاتش با شهوت ریاست و آرزوی قدرت هدایت شده بود.

فصل شانزدهم

اظهار امر حضرت بهاءالله در باغ رضوان

نفوذ حضرت بهاءالله در میان ساکنین بغداد

تفاوت بین حضرت بهاءالله و میرزایحیی در حقیقت تفاوت بین نور و ظلمت بوده است مظهر الهی مافوق عالم بشریست و مقایسه وی که مبدأ کلّ خیر است با نفوسی که به مخالفت وی برمی خیزند امکان پذیر نیست مظهر الهی نه تنها به مفهوم روحانی مصداق این حقیقت است بلکه بظاهر نیز با قدرت و اختیار ذاتی موهوب می باشد این نکته در مورد حضرت بهاءالله مخصوصاً صدق می کند چه که ظهور حضرتش نقطه اوج و ثمره تمام ظهورات گذشته است.

هیمنه و جلالی که از حضرت بهاءالله در ملأ عامّ مشهود بود و قدرتی که با آن در برابر دوست و دشمن ناطق بودند حقایقی هستند که حتی بزرگترین دشمنان آن حضرت تصدیق و تأیید نموده اند حضرت عبدالبهاء در مقامی می فرمایند که انبیای قبل در زمان ظهورشان مورد تمسخر و استهزای مخالفین خود بوده اند این معاندین حضرت موسی را بجهت لکنت زبان که داشت مسخره می کردند و حضرت مسیح را که بزعم آنان بی پدر بود مورد طعنه قرار می دادند اقوام وحشی عرب نیز حضرت محمد را بسبب اینکه به داشتن فرزند ذکور موفق نشده بود استهزاء می نمودند.

ولکن عظمت و جلال حضرت بهاءالله چنان شامل و نافذ بود که همه کس در محضر مبارکش احساس کهتری می نمود و حتی دشمنان آن حضرت بمجرّد مواجهه با وجود اطهرش خاضع و خاشع می شدند زمانیکه حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران در زیر زنجیر گران در قید و بند بودند مأمورین زندان تحت تأثیر جلال حضرتش قرار داشتند و وقتی هم از زندان آزاد شدند و در طهران با صدراعظم ایران در دفتر کارش ملاقات نمودند ابتکار صحبت با آن وجود مکرم بود نه صدراعظم چه که آن حضرت بودند که بکمال قدرت نخست وزیر را به تنگ نظری و عدم لیاقتش متذکر ساختند. در اسلامبول، ادرنه و

عگا هم دشمنان عنود و اولیای امور از شرعی و مدنی بنحو مشابهی با مشاهده قدرت روحانی آن جمال قدیم دچار بهت و تحیر می شدند.

پیش از ورود حضرت بهاءالله به بغداد مؤمنین به حضرت باب در آن سامان از بیم بروز تزییقات جرأت معاشرت علنی با یکدیگر نداشتند امر بدیع بعنوان بدعت و فساد عقیده شناخته می شد و پیروان آن در صورت اظهار ایمان آشکار ممکن بود باسانی جان خود را از دست بدهند و لکن حضرت بهاءالله از همان بدو ورود به بغداد با عظمت و جلال در بین ناس ظاهر شدند آن حضرت اغلب در کوچه و بازار شهر بگردش می پرداختند و از بعضی از قهوه خانه ها دیدن می نمودند و اگرچه بعنوان قائد امر جدیدالولاده در همه جا شهرت داشتند ولی اهالی بغداد مفتون عطوفت و وقار ذاتی ایشان شده و بسیاری از آنان زبان به تحسین و تمجیدشان می گشودند.

دشمنان امر با ملاحظه عظمت و جلال خدادادی جمال مبارک خاضع و خاشع می شدند از جمله در ایام اولیة ورود به بغداد روزی حضرت بهاءالله به همراه بعضی از اصحاب از ملک شاهزاده علی شاه ظلّ السلطان* عبور می فرمودند کلام اهانت آوری در باره امر مبارک از بعضی افراد متعلق به خانواده شاهزاده بگوششان رسید حضرت بهاءالله بلافاصله برگشتند و آن افراد را بسبب رفتار ناشایسته شان بشدت توبیخ نمودند و تقاضای تنبیه آنان را از طرف اربابشان خواستار شدند ضمناً به جمعیت فرمودند که به شاهزاده متذکر شوند که نه قدرت ناصرالدین شاه و نه تزییقاتی که وی به بابیان وارد نموده هیچکدام نتوانسته در آنان مؤثر شود و روحیه آنان را تضعیف کند و یقیناً اثر مخالفت شاهزاده نیز بمراتب کمتر خواهد بود بیانات جمال مبارک در آن روز بقدری قوی و نافذ بود که شاهزاده افراد خود را مجازات کرد و با تمام تکبر و غروری که داشت فرزندش شجاع الدوله را برای عذرخواهی بحضور مبارک فرستاد.

حضرت بهاءالله هشت سال به آزادی در میان اهالی بغداد زندگی نمودند

* این شاهزاده را نباید با شاهزاده مسعود میرزا فرزند ارشد ناصرالدین شاه که او هم به ظلّ السلطان معروف بود اشتباه کرد شاهزاده مسعود میرزا کسی است که حضرت بهاءالله از او بنام "شجره جحیم" یاد فرموده‌اند (قرن بدیع ۴۶۲)

در میان آنان مشی کردند در کنار آنان نشستند و مواهب و الطاف خود را بر آنان نثار فرمودند گرچه آن مظهر ظهور کلی الهی مقام خود را بر ساکنین بغداد ابراز نفرموده بودند با وجود این توده‌های مردم از طبقات مختلف مجذوب هیکل اطهر گشته بودند چه بسا مردمان که آرزوی تشرف بحضور مبارک می نمودند و اشتیاق مبرم به استماع بیانات آن حضرت داشتند و چه بسیار از نفوس که آرزو می کردند وقتی هیکل مبارک در کوچه و بازار حرکت و یا در حال تفکر در کنار دجله مشی می فرمودند یک لحظه آن حضرت را نظاره نمایند.

در این برهه از زمان تعداد زیادی از بابیان ایران در عاصمه عراق بحضور نیر آفاق رسیدند و بعضی از آنان در جرگه قهرمانان امر درآمدند در صفحات قبل به برخی از این فدائیان اشاره شد در این مقام نام دو برادر که از حواریون بنام حضرت بهاءالله بوده‌اند شایان ذکر است اینان دو نفس مقدسی هستند که از قلم اعلی بالقاب "سلطان الشهداء" و "محبوب الشهداء" مفتخر و متباهی گردیده‌اند.

عید اعظم رضوان

مراتب محبت و ارادت اهالی در روزی که جمال مبارک بیت مبارک را در بغداد ترک می فرمودند بنحو اکمل بمنصبه ظهور و بروز رسید و عظمت و جلالت آن جمال بیمثال بر دوست و دشمن هردو آشکار گشت خبر عزیمت قریب الوقوع آن حضرت به اسلامبول بسرعت در بین اهالی بغداد و شهرهای مجاور آن انتشار یافت و بسیاری از آنان می خواستند بحضور مبارک مشرف شوند و مراتب احترام خود را برای آخرین بار به هیکل اطهر ابراز نمایند ولی بزودی معلوم شد که بیت مبارک برای پذیرائی از آن همه جمعیت کافی نبود و وقتی این مسئله بگوش نجیب پاشا که یکی از بزرگان بغداد بود رسید بلافاصله مزرعه خود نجیبیه را در اختیار حضرت بهاءالله قرار داد این باغ زیبا که در میان اهل بهاء به

باغ رضوان معروف گشته در خارج بغداد و مقابل بیت مبارک در آنسوی دجله واقع شده بود.

سی و یک روز پس از گذشت نوروز در بعد از ظهر ۲۲ آپریل ۱۸۶۳ جمال مبارک به باغ رضوان نقل مکان نمودند و دوازده روز در آنجا تشریف داشتند* در روز اول ورود حضرت بهاءالله به اصحاب اظهار امر فرمودند و رسالت روحانی خود را اعلان نمودند** و بهمین مناسبت این دوازده روز در میان اهل بهاء بنام عید اعظم رضوان جشن گرفته می شود. عزیمت حضرت بهاءالله از بیت مبارک هیجانی بوجود آورد که نظیر آن در مدینه بغداد بندرت دیده شده بود اهالی شهر از طبقات و سطوح مختلف اجتماع از مرد و زن فقیر و غنی پیر و جوان از ارباب علم و هنر از شاهزادگان و مأمورین دولت از اهل صنعت و تجارت و در رأس آنان اصحاب آن مظهر عطوفت در نزدیکی بیت مبارک در معابر اطراف آن و در بام عماراتی که در مسیر حرکت آن حضرت بسوی دجله واقع شده بود اجتماع کرده بودند ناله و حنین این مجتمعین در مفارقت نفس مقدسی که بمدت ده سال حامی و هادی آنان بوده بعنان آسمان بلند بود نفس مقدسی که محبت و نورانیت وجود مبارکش همواره در این مدت شامل آنان بوده است.

وقتی هیکل مبارک حضرت بهاءالله در صحن بیرونی بیت مبارک پدیدار شد اصحاب غمزده در برابر اقدام آن جمال بیمثال بسجده افتادند هیکل اطهر دقیقی چند در میان محبان گریان و نالانش توقف نمودند و با بیانات تسلیت آمیز بدلداری آنان پرداختند و همگان را بوعده دیدار در باغ نجیب پاشا مطمئن ساختند حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه اشاره می فرمایند که وقتی که هیکل اطهر بجانب درب بیت مبارک مشی می نمودند طفل صغیری*** که چند سالی بیش از عمرش نمی گذشت از میان جمعیت بسوی آن حضرت دوید و در حالیکه گوشه ردای هیکل مبارک را گرفته بود بحال گریه و به لحن کودکانه اش رجا

* سی و یکم نوروز معمولاً با ۲۱ اپریل مقارن می شود و این در صورتیست که نوروز در ۱ مارچ واقع شود ولی بعضی سالها که تحویل سال بعد از غروب واقع می شود مراسم عید

نوروز در ۲۲ مارچ برگزار می‌گردد سال ۱۸۶۳ هم چنین کیفیتی داشته‌است (سال اظهار امر حضرت بهاء‌الله به تقویم هجری ۱۲۷۹ بود - مترجم)

** این نکته را حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای در بهجی در ۲۹ اپریل ۱۹۱۶ اظهار نمودند (رساله ایّام تسعه ص ۳۳۰)

*** این طفل آقاعلی فرزند حاجی میرزاکمال‌الدین نراقی بود (به صفحه ۵۶ کتاب.مراجعه شود)

نمود که آنحضرت آنان را ترک نفرمایند. بروز چنین احساساتی از یک کودک حقیر در چنان موقعیت پرهیجان و خطیر سبب رقت قلوب و مزید حسرت نفوس شد.

در صحن خارج بیت مبارک هم نفوسی وجود داشتند که گرچه در زمره مؤمنین نبودند ولی ناله و حنین‌شان همانند گریه و فغان اصحاب دل‌آزار و جالب انظار بود مردمی که در خیابان اجتماع کرده بودند هریک سعی داشتند به حضرت بهاء‌الله نزدیک شوند بعضی در برابر اقدام آن حضرت بسجده می‌افتادند برخی منتظر بودند کلامی از آن حضرت بشنوند و تعدادی هم به لمس دست‌های مبارک و به یک نگاه به چهره هیکل اطهر قانع بودند یک خانم ایرانی از عائله نجیبه شریفه که شخصاً مؤمن نبود راه خود را از میان جمعیت باز کرد و با حالتی که کیفیت فدا از آن نمودار بود طفل صغیر خود را بر اقدام جمال مبارک انداخت ابراز این گونه احساسات در سراسر راهی که به کناره شطّ ختم می‌شد ادامه داشت.

حضرت بهاء‌الله قبل از عبور از شطّ اصحاب را با این بیانات نصیحه مخاطب ساختند. ای دوستان من این مدینه بغداد را که در این حالت مشاهده می‌نمائید بشما می‌سپارم و می‌روم ملاحظه نمائید چگونه یار و اغیار بر فراز مساکن و در اسواق و معابر مجتمع گشته چون ابر بهاری از دیدگان‌شان سرشک حسرت جاری است حال بر شماست که با اعمال و افعال خود مگذارید نار محبتی که در صدور نفوس مشتعل است افسرده و مخمود گردد.

حضرت بهاءالله پس از ایراد این بیانات عالیات از شطّ عبور فرمودند در این سفر سه تن از فرزندان آن حضرت یعنی حضرت عبدالبهاء، حضرت غصن اطهر میرزامهدی و میرزامحمدعلی که بترتیب هجده و چهارده و ده سال از عمرشان می‌گذشت در ملازمت هیکل اطهر بودند کاتب و خادم جمال مبارک میرزا آقا جان نیز افتخار همراهی با هیکل اقدس را داشت هویت اشخاص دیگر که ممکن است همراه بوده باشند و یا آنانکه در باغ رضوان به برپاساختن خیمه مبارک و تهیه تدارک ورود آن حضرت مشغول بودند و یا نفوسی که ممکن است در همان روز بدنبال هیکل مبارک رفته باشند کاملاً معلوم نیست.

مقارن ورود سلطان جلال به باغ رضوان صدای اذان بعد از ظهر از مسجد بلند شد و ندای الله اکبر که بوسیله مؤذن ادا می‌شد در تمام باغ طنین انداز گشت حضرت بهاءالله در نهایت سرور و با شکوه و جلال موفور در خیابان‌های باغ که به گلها و درختان زیبا مزین بود مشی می‌فرمودند و عطر بوته‌های گل سرخ و صدای ترنم بلبلان هم محیط زیبا و پر جذب‌های ایجاد کرده بود.

اصحاب جمال اقدس ابهی از مدت‌ها قبل قرب اظهار امر آن حضرت را احساس می‌نمودند این احساس از یک طرف بر اثر اشارات و خطابات بود که آن حضرت در ماههای اخیر اقامت خود در بغداد می‌نمودند و از سوی دیگر نتیجه تغییرات محسوسی بود که در سلوک و رفتار آن حضرت مشهود می‌شد نشانه دیگری که بروشنی دلالت بر میقات اظهار امر می‌نمود استقرار تاج بر سر مبارک هنگام خروج از بیت مبارک در بغداد بود.

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که در ۲۹ آپریل ۱۹۱۶ در بهجی ایراد نمودند بیان می‌کنند که چگونه حضرت بهاءالله پس از ورود بباغ رضوان رسالت روحانی خود را به اصحاب حاضر در باغ اعلان و در نهایت بشاشت و سرور آغاز عید اعظم رضوان را اعلام فرمودند.

بر اثر استماع این بشارت کبری غم و اندوه از میان مؤمنین رخت بر بست و قلوب آنان از سرور و حبور سرشار شد حضرت بهاءالله می‌دانستند که بدیاری بعیده تبعید می‌شوند و بر امتحانات و ابتلائاتی که در انتظار آن حضرت و یاران‌شان بود وقوف کامل داشتند با وجود

این با این اعلان خطیر غم و اندوه را به شادی و سرور مبدل و خوشترین ایام دوران رسالت خود را در باغ رضوان سپری نمودند حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه ضمن اشاره به یوم اول عید رضوان از آن به روز فرح اعظم یاد می کنند و با این بیان مبارک اهل بهاء را به فرح و سرور می خوانند.

یا اهل الانشاء سروا فی انفسکم بما مرّت نسائم الغفران علی هیاکل الاکوان ... ان افرحوا
یا اهل الله بذکر ایام فیها ظهر الفرح الاعظم" (۲)

نحوه اظهار امر حضرت بهاءالله در آن روز پرسرور و هویت کسانی که افتخار استماع بیانات مبارکه را داشته اند بروشنی معلوم نیست ولی نکته ای که کاملاً آشکار است اینست که آن حضرت گرچه در طحّ دوران ده ساله اقامتشان در عراق به مقام خود اشاره و خود را با کلمات حقّ که در الواحشان نازل گشته بود مربوط قلمداد کرده بودند ولی هرگز ذکر من یظهره اللهی نفرموده بودند در باغ رضوان و در طحّ این اعلان تاریخی و خطیر بود که آن جمال بيمثال بصراحت بیان خود را "من یظهره الله" یعنی موعودی که حضرت باب بظهورش بشارت داده، خود را در راهش فدا نموده و در باره اش با پیروان خود عهد وثیق بسته بود معرفی نمودند حضرت بهاءالله در آن روز که در حیات مبارکشان روزی پرحادثه بود بامور مهمه ای اشتغال داشتند که به اعلان رسالت روحانی حضرتشان منتهی شد، اعلان امر خطیری که خود اعظم واقعه در دوران رسالت آن حضرت محسوب می شود.

یکی از تفاوت هائی که میان انسان و مظاهر مقدسه حضرت رحمان موجود است اینست که انسان وقتی با شدائد و مشاکل غیرقابل حلّ روبرو می شود بآسانی تحت تأثیر آن مشکلات از پا در می آید حتی نفوسی که از توانائی قابل توجهی برخوردارند در تحت چنین شرایطی ضعف و ناتوانی خود را نشان می دهند زیرا قوای متفکره و عاقله این نفوس نمی تواند در آن واحد به بیش از یک مشکل بیندیشد و آنان ناچارند حتی در بسیاری از موارد در اخذ تصمیم از متخصصین و مشاورین استمداد جویند.

در مورد مظاهر الهیه این امر متفاوت است اولاً این مظاهر مقدسه به استقلال ذاتی ممتاز و مخصصند و هیچ فردی یارای دستیاریشان ندارد ارواحشان به حدودات بشری محدود

نیست و مغزشان حین مواجهه با مسائل مشکله متعدده از کار نمی افتد در بحبوحه مشاکل و ابتلائات و در شرایطی که قابل ترین نفوس باسانی از پا در می آیند می توانند در کمال انقطاع باقی مانند و می توانند افکارشان را در هر جهتی که مایل باشند بکار اندازند این یکی از مشخصات بارزه مظهر الهی است حضرت بهاءالله در کتاب ایقان با نقل آیه اسلامی "لا یشغله شأن عن شأن" این حقیقت را تشریح می فرمایند (۳) مثلاً وقتی حضرت بهاءالله اظهار امر فرمودند نفوس که افتخار حضور داشتند افکارشان کلّ در آن واقعه خطیره متمرکز گشت، به وجد و سرور آمدند و غرق بحور جذبه و شور شدند ولی حضرت بهاءالله در همان احیان و در عین حال، توجهشان به وقایع ده سال قبل از آن در شهر کوچک نیریز در اقلیم فارس نیز معطوف بود.

لوح ایوب *

عطف توجه حضرت بهاءالله به این وقایع از زیارت سورة الصبر معلوم و آشکار می شود سورة الصبر که به لوح ایوب نیز معروفست از لحاظ حجم تقریباً معادل یک چهارم کتاب ایقان است و بافتخار حاجی محمد تقی نیریزی که از قلم اعلی به لقب ایوب ملقب گشته بلسان عربی نازل شده است.

حاجی محمد تقی شخصی ثروتمند و با فرهنگ بود و در میان همشهریان از احترام فوق العاده برخوردار بود اهالی شهر چنان اطمینانی باو داشتند که پس اندازهای نقدی خود را در اختیار وی می گذاشتند و اغلب اوراق رسید او را مانند پول رایج مبادله می نمودند وقتی در سال ۱۸۵۰ وحید وارد نیریز شد جنبش و انقلابی روحانی در آن شهر پدیدار گشت که اثرات و نتایج خطیره ای در پی داشت تعداد قابل ملاحظه ای از نفوس مخلصه عمیقاً تحت تأثیر این جنبش عجیب قرار گرفتند در اطراف وحید حلقه زدند و به امر حضرت باب مؤمن شدند** در رأس این گروه جانفشان حاجی محمد تقی قرار داشت که تدارک و وسایل انتشار امر بدیع را در آن منطقه تقبل نموده بود.

زین العابدین خان حاکم نیریز از استقبال پر سر و صدائی که از طرف اهالی شهر از وحید بعمل آمده بود مضطرب و نگران شده و از اینکه در طی تنها چند روز تعداد کثیری از

اهالی در ظلّ امر بدیع درآمده بودند دچار شگفتی و خشم گشته بود وی تصمیم گرفت که اقدام فوری در این مورد بعمل آورد و به ارتش خود دستور داد که جامعه تازه تأسیس بابی را قلع و قمع کند و قائد آن را بقتل رساند بزودی حمله

* این لوح مبارک به سوره صبر _ سورة الصّبر و مدینه الصّبر نیز معروفست _ مترجم.

** برای اطلاع بیشتر در باره جناب وحید به ضمیمه شماره سه مراجعه شود.

شدید علیه بابیان آغاز شد و پیروان حضرت باب ناچار گشتند به قلعه قدیمی و کهنه‌ای در خارج شهر که بنام خواجه معروف بود پناه برند مدافعین این قلعه گرچه تعدادشان در مقایسه با افراد ارتش بمراتب قلیل بود و با وجود اینکه ممارست در فنون حرب نداشتند به چنان شجاعت و بسالّتی قیام و بمدافعه پرداختند که قوای دشمن شکست مفتضحانه خورد و بناچار در نهایت وحشت و هراس صحنه کارزار را ترک نمود.

زین العابدین خان وقتی از غلبه بر بابیان به نیروی زور مایوس شد تدبیری اندیشید و به سلاح حيله و تزویر پناه برد. بکمال زیرکی فریاد صلح و سلام بلند کرد و طیّ پیام کتبی که بمدافعین قلعه فرستاد از جناب وحید و سایر زعمای بابی دعوت نمود که در اردوگاه ارتشی وی را ملاقات کنند و قول وثیق داد که حقیقت امر حضرت باب را تحرّی کند و به خونریزی و ستیزه پایان بخشد وی حتّی بقصد فریب بابیان ساده و پاکدل قرآن را بمهر خود و مأمورانش ممهور ساخت و به نشانه امانت و حقیقت پرستی خویش همراه آن نوشته بقلعه فرستاد جناب وحید با وجود اینکه از حيله زین العابدین خان مطلع بود ولی به احترام قرآن از قلعه خارج شد و به اردوی لشکر رفت جناب وحید در بدو ورود بنهایت احترام مورد استقبال قرار گرفت وی اولیای امور را بخاطر اعمال ظلم و عدم بصیرتشان مورد سرزنش قرار داد و آنان را به تحقیق در باره امر بدیع الهی و اقبال بآن دعوت نمود بیانات وحید چنان محکم و نافذ و استدلالش چنان قوی و کامل بود که حاکم و اطرافیان را دچار حیرت و شرمندگی نمود حاکم با مشاهده وسعت معلومات و قدرت ایمان وحید نگران شد که مبادا بعضی از افرادش از او روگردان شده به وحید پیوندند وی در عرض سه روز موفق شد بکمک حيله و تزویر قلعه را از مدافعین بابی خالی کند در حقیقت این مدافعین غیور

بدام افتاده و اغلب آنان بدست افراد لشکری قتل عام شدند خود جناب وحید را هم بطرز شرم‌آوری بقتل رساندند و جسد مطهرش را در کوچه و بازار نیریز در حالیکه مردان و زنان بصدای ساز و دهل در اطرافش به رقص و هلله دم‌ساز بودند بر خاک کشیدند.

شهادت جناب وحید فروغ لایزالی به امر الهی بخشیده و داستان حیاتش اوراق تاریخ امر بهائی را زینت مخصوص داده‌است سرمشقی که او از خود بیادگار گذاشت هادی و الهام‌بخش نسل‌های بیشماری در طول اعصار و قرون خواهد بود وحید در عالم علم و معرفت فرید، در ایمان راسخ و شدید، در خطابات عمومی مجاهدی رشید، در دفاع از امرالله قهرمان و جانفشان و در محبت به حضرت باب ممتاز و بی‌امان بود.

در سوره مبارکه صبر حضرت بهاءالله خدمات وحید را در ابلاغ امرالله و حوادثی را که منتهی به واقعه نیریز شد بیان می‌کنند و داستان گرفتار شدن مؤمنین و مراتب شجاعت فداکاری و بالاخره شهادت آنان را بتفصیل تشریح می‌فرمایند رنج و شکنجه‌ای را که بازماندگان شهدای نیریز پس از شهادت عزیزان خود تحمل نمودند تصویر می‌نمایند و بیان می‌فرمایند که چگونه رؤوس شهداء بر سر نیزه به شیراز برده شد و چطور بازماندگان آن شهیدان را که اغلب نسوان و کودکان بودند مجبور کرده بودند در این سفر حزین همراهی و پس از رسیدن به شیراز در کوچه و بازار آن سامان در کنار سرهای بریده عزیزانشان حرکت کنند* حضرت بهاءالله در همین لوح مبارک مرتکبین این اعمال وحشیانه را بشدت تقبیح و آنان را انداز می‌فرمایند که از کرده خود مسرور نباشند بلکه از غضب الهی بترسند و بدانند که خدای قهار و توانا در عالم بالا بعدالت غالبه‌اش آنان را بجهت بیرحمی‌هایی که در حق احبای عزیزش روا داشته‌اند بسختی مجازات خواهد نمود.

سه سال پس از این نخستین کشتار عظیم، مؤمنین نیریز با قتل عام دیگری بمراتب بیرحمانه‌تر روبرو شدند نبیل در یادداشت‌های خود بعضی از جزئیات مربوط باین واقعه را باختصار ثبت نموده‌است.

من نمی‌خواهم تمام وقایع را شرح دهم. خوانندگان را بمطالعه تاریخ میرزاشفیع نیریزی توصیه می‌نمایم.

صد و هشت نفر اسیر و همین قدرها هم مجروح بودند و از این جمله بطهران نرسید مگر ۲۸ نفر که ۱۵ نفر آنها را بمحض ورود به طهران اعدام نمودند و بقیه را در حبس انداختند و بعد از دو سال عدهٔ قلیلی از آنها که از حبس خارج شدند عازم وطن خود شده آنها هم باستثنای چند نفر در بین راه وفات یافتند. طهماسب میرزا در شیراز عده‌ای را شهید کرد و ۲۰۰ نفر از آن مؤمنین را سر برید

* به یادداشت ذیل صفحهٔ ۷۹ مراجعه شود

و آنها را بر نیزه کرده بطهران فرستاد. چون به آباده رسیدند بامر شاه سرها را در آنجا دفن کردند. ۶۰۰ نفر از زنها را گرفته بودند ۳۰۰ نفر آنها را در نیزه گذاشتند و ۳۰۰ نفر را دوتا دوتا بر مرکبهای برهنه سوار کرده بشیراز بردند. در آنجا بعضی مردند و بعضی قبل از خلاصی بعباد شدید گرفتار شدند تا جان سپردند قلم از نگارش این وقایع عاجز است.

(۴)

در احادیث اسلامی علامات بسیاری در بارهٔ ظهور قائم موعود موجود است در یکی از این احادیث پیشگوئی شده که سرهای بعضی از پیروان وی از تن قطع شده و بعنوان هدیه مورد استفادهٔ دشمنانش قرار خواهد گرفت این وعده حتی بظاهر در جریان دو کشتار نیزه به تحقیق پیوست حضرت بهاءالله این حدیث را در کتاب ایقان بدین نحو نقل فرموده‌اند:

چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید: **عَلِيهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءِ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَنْدُلُ أَوْلِيَاءَهُ فِي زَمَانِهِ وَتَتَهَادَى رُؤُسُ التَّرِكِ وَالدَّيْلِمِ فَيَقْتُلُونَ وَيَحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرَعُوبِينَ وَجَلِينَ تَصْبِغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالزَّنَةُ فِي نَسَائِهِمْ أَوْلِيَاءُ حَقًّا. (۵)**

حضرت بهاءالله در سورة الصبر در معرفی مقام و مرتبت جناب وحید به کلماتی ناطقند که توصیف شایستهٔ آنها با هیچ قلمی امکان‌پذیر نیست قلم اعلی در این لوح مبارک نورا ایمان راسخ و بصیرت واسع وحید را با عبارات تابناک می‌ستایند و به وفاداری وی به عهد و میثاق الهی شهادت می‌دهند و تأیید می‌فرمایند که آن نفس جلیل به وعده‌ای که به مولایش داده بود وفا نمود هیکل مبارک وحید را به فرح و شادمانی در بین ملأ اعلی نوید

می دهند چه که قلم اعلی در این لوح منیع که تمام کتب مقدسه قبل از آن هستی یافته اند بذکرش ناطق گردیده است.

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک احبای نیریز را نیز با بیانات شورانگیز می ستایند و آن یاران جانفشان را به تفکر در باره ایام سابقه که کل در دریای غفلت و جهالت مستغرق بودند می خوانند و به فیوضات آسمانی که از طریق وحید بر آنان ساری و جاری گشته و آنها را به عرفان مظهر الهی و نیل به دریای معرفت رحمانی موقّق ساخته متذکر می نمایند نصیحت می کنند که قدر این هدیه گرانمایه را بدانند و از اینکه مورد فیض و عنایت خداوند قرار گرفته اند شکرانه بجای آورند و به مقام عالی که حق به آنان عنایت کرده فرح و شادمانی نمایند حضرت بهاء الله سپس توضیح می دهند که اگر عظمت این مقام بر مؤمنین آشکار شود بی شک و درنگ برای نیل بآن جان نثار خواهند کرد حکمت ستر این مقام در اینست که مردم مورد امتحان قرار گیرند تا خوب از بد و شریف از شیر شناخته شود ضمناً حضرت بهاء الله در کمال محبت و ملامت مؤمنین نیریز را به اتّصاف به خصائل حضرت رحمان، تنزیه و تقدیس از آلودگیهای عالم امکان و ثبات و استقامت در امر حضرت یزدان در برابر حملات دشمنان تشویق و ترغیب می فرمایند.

داستان شهدای نیریز نشانه خدمات قهرمانی و مخلصانه یاران آن دیار است احبای این شهر در طی چندین نسل گاه و بیگاه در معرض تضییقات شدید از طرف دشمنان سرسخت و بیرحم قرار گرفته و لکن همیشه در تمام مصائب وارده نمونه و سرمشق صبر و استقامت بوده و در امر عزیز الهی ثابت و استوار باقی مانده اند.

نکته جالب توجه اینکه جناب وحید و یارانش درست ده روز قبل از واقعه شهادت حضرت باب در نیریز بشهادت رسیدند و تقریباً شصت سال بعد از آن یعنی در نوروز ۱۹۰۹ هنگامی که رمس مطهر آن پیامبر شهید در کوه کرمل استقرار می یافت هیجده نفس مقدس در همان شهر در اثر حملات شیرانه شیخ زکریای خونخوار* بقتل رسیدند حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح بیان می فرمایند که استقرار ودیعه مقدسی چون جسد مطهر حضرت ربّ اعلی در کوه کرمل به قربانی نیاز داشت که با شهادت این یاران در نیریز تحقّق

پذیرفت در همین لوح مبارک حضرت عبدالبهاء احبای نیریز را که با فداکاری و جانبازی بکسب این افتخار عظیم نائل شده‌اند مورد عنایت قرار می‌دهند.

در سورة الصبر حضرت بهاء الله جناب حاجی محمد تقی را با عبارات * شیخ زکریّا با تعدادی مرد مسلح وارد نیریز شد شهر را بتصرف خود درآورد و بموازات اقدامات دیگر حمله وحشیانه‌ای را بر علیه بهائیان آغاز کرد مردان وی نه تنها بقصد کشتن در جستجوی احبّاء برآمدند بلکه اعلان کردند که هرکس سر بریده یک بهائی را تحویل دهد مبلغ یکصد تومان بعنوان جایزه دریافت خواهد نمود.

شوق انگیز ستایش می‌کنند و نقش خطیری را که آن نفس جلیل در واقعه نیریز ایفا نمود یادآور می‌شوند و به مساعدت مادی که وی به جناب وحید کرد، ثروتی که در اختیار مدافعین قلعه گذاشت و مصائبی را که در نهایت فداکاری و تسلیم تحمّل نمود اشاره می‌فرمایند هنگامی که احبّاء در واقعه نیریز به قلعه خواجه پناه بردند خوراک و سایر مایحتاج آنان به کرامت جناب حاجی محمد تقی تأمین می‌شد و بدون کمک‌های مادی آن شخص کریم بایمان هرگز نمی‌توانستند در برابر قوای دولتی از خود دفاع نمایند حاجی محمد تقی یکی از بازماندگان قلعه بود و حاکم نیریز که او را یکی از عوامل مؤثر و مسئول در انتشار امر بدیع در آن شهر می‌دانست حکم به مصادره اموال و املاکش نمود و خود این نفس نفیس را با چند نفر از مؤمنین از جمله سید جعفر که از علمای روحانی یزد بود و قبلاً شرح حالش مذکور گشته به زندان انداخت و بقصد خاتمه دادن به حیاتشان تحت شکنجه و آزار قرار داد.

داستان مسجونیت حاجی محمد تقی، رهائیش از زندان پس از تحمّل مصائب فراوان سفرش به بغداد و بالاخره تشرّفش بحضور حضرت بهاء الله قبلاً در فصول گذشته مذکور گشته است * حضرت بهاء الله در این لوح مبارک به مراتب تسلیم و رضا و صبر و تحمّل در بلایا که در جریان کشتار نیریز از حاجی محمد تقی مشهود شده بود اشاره و تصریح می‌فرمایند که خداوند متعال نفوسی را که بمیل و رغبت اموالشان را در سیل پیشرفت امرالله ایثار می‌کنند و با صبر و بردباری متحمّل مصائب در راه حقّ می‌شوند همیشه تأیید

می‌کند جمال مبارک بیان می‌فرمایند که این چنین نفوس مقدّسه در برابر ناملایمات هرگز شکوه نمی‌کنند بلکه تزییقات و مشقّات وارده در سیل ربّ را با تسلیم و رضا استقبال می‌نمایند**

* به صفحات 41-139 مراجعه شود.

* حاجی محمّدتقی در سفر به بغداد همسر و پسر و دخترش را به‌مراه داشت پسر ایشان محمّدعلی در سنّ جوانی در بغداد کشته شد و خودش هم چندسال بعد در آن شهر وفات یافت و حضرت بهاءالله با شرکت در مراسم دفن وی او را به افتخار عظیمی متباهی فرمودند و با توجّه به اینکه زوجه حاجی محمّدتقی در اثر ضایعه درگذشت همسر و فرزند دچار غم و اندوه شدید بود پسر جوان خوش سیرتی را بنام احمدعلی برای همراهی و زندگی با آن خانم محترمه بعنوان پسرخوانده تعیین فرمودند.

در خلقت الهی اسرار و رموز بسیاری نهفته است که یکی از آنها حکمت حدوث شدايد و مصائب است انسان در سراسر زندگی با ناملایمات و امتحانات زیادی روبرو می‌شود ولی بندرت به مقصد و حکمت آنها پی می‌برد گرچه اهمیّت امتحانات در این حیات فانی کاملاً قابل درک نیست ولی اثرات آنها بر وجود انسان بسهولت مشهود و آشکار است.

در عالم طبیعت اغلب اشیاء با عوامل خارجی تحت تأثیر قرار می‌گیرند مثلاً اگر یک قطعه آهن بحال خود گذاشته شود همچنان سرد می‌ماند و بتدریج زنگ می‌زند ولی در اثر اصطکاک ایجاد حرارت می‌کند و صیقلی می‌شود و حتی اگر تحت تأثیر اصطکاک بیشتر قرار گیرد بشکل یک شیء نورانی در می‌آید و تنها در اثر اعمال این فشار خارجی است که خواصّ نهفته در قطعه آهن ظاهر و آشکار می‌شود.

در انسان هم خصایص و خصایل زیادی بصورت نهانی وجود دارد و اغلب فشار مصائب و شدايد سبب می‌شود که این استعدادهاى باطنی که در حال عادی بصورت نهفته باقی مانده‌اند بمنصّه ظهور و بروز درآیند تاریخ عالم شاهد ظهور مردان بزرگ زیادی است که تنها در اثر مواجهه با سختی‌ها و مشکلات به موفقیّت‌های عظیم نائل گشته‌اند این مردان موفّق به نیروی استقامت و پشتکار توانسته‌اند خصایص ذاتی خود را آشکار کنند قوای

نهفته مودوعه در درون خویش را عیان سازند و بر مشاغل موجوده پیروز گردند برعکس اشخاصی که در مقابله با مشاغل دچار عجز و ضعف شده‌اند اغلب از پا درآمده و از بین رفته‌اند فی الحقیقه تحمل شدايد قدرت باطنی، خصایص ذاتی و ایمان واقعی انسان را ظاهر و آشکار می‌کند هر اندازه مقصد بلندتر بهمان درجه امتحاناتی که شخص با آنها روبرو می‌شود سخت‌تر و بزرگتر است در این دور بدیع قهرمانان بزرگی در میادین شهادت و فدا مبعوث گشته‌اند که حیاتشان و شهامت و از خودگذشتگی‌شان تاریخ امرالله را زینت و جلای مخصوص بخشیده‌است.

حضرت بهاءالله در سوره صبر بتفصیل داستان ایوب را که یکی از انبیای اسرائیل بود نقل و بیان می‌فرمایند که چگونه خداوند او را بردای نبوت ملبس فرمود ایوب از ثروت بهره وافی داشت و مالک مقدار زیادی زمین بود و با زن و فرزندان در نهایت تجمل و راحتی بسر می‌برد آن حضرت بسبب اینکه از طرف خداوند جهت هدایت مردم به حقیقت و راستی برگزیده شده بود حیات خود را برای تحقق این مقصد در میان امتش وقف کرد و مردم را به شریعت الهی دعوت نمود ولی آنان راه حسد در پیش گرفتند و او را به دورویی و ریا متهم ساختند و چنین انتشار دادند که تنها سبب تقرب و اخلاص وی بخدا ثروت و مکنت مادّیش بود.

خداوند برای اینکه صداقت، توکل و انقطاع ایوب را بر مردمان ثابت کند او را از هر جهت بشداید و امتحانات مبتلا نمود و هر روز بلای تازه‌ای بروی نازل فرمود پسرانش اخذ شدند تمام دارائیش از بین رفت و همه خرمش طعمه آتش گردید سپس به بستر بیماری افتاد و جسم نحیفش با عوارض و جراحات بسیار آزرده شد حضرت ایوب با وجود تمام این مشقات بدرگاه مولای خود شاکر بود و همه آن شداید را در کمال صبر و شکیبائی و با روح تسلیم و انقطاع تحمل می‌نمود مشکلات ایوب همچنان ادامه داشت و بعد هم او را از وطن مألوف اخراج نمودند و هیچکس به کمک وی برنخواست مگر زوجه وفادارش که باو مؤمن بود و برای تسکین آلام وی از هیچ کوششی مضایقه نمی‌کرد بالاخره بینوائی ایوب بجائی رسید که ناچار شد روزهای زیادی را بدون طعام گذران نماید.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک تصریح می‌فرمایند که حضرت ایوب در برابر اراده الهی همچنان راضی و صابر بود و هرچه امتحاناتش بیشتر می‌شد شکرانه و ثنایش به آستان حق فزونی می‌یافت سرانجام وقتی مراتب انقطاع ایوب از متاع دنیوی ثابت و محقق شد خداوند تمام آنچه را که از وی گرفته بود باو عنایت نمود تعالیمش منتشر شد و کلامش در قلوب نفوس مخلصه نفوذ یافت و آنان را بر شناسائی و قبول مقام رسالتش موفق نمود.

حضرت بهاءالله در سوره مبارکه صبر با نقل داستان فوق سجدیه صبر را که یکی از مهم‌ترین خصائلی است که خداوند در انسان بودیعه گذاشته است توجیه می‌کنند و مقام مؤمنینی را که در برابر شداید و مشقّات با روح صبر و رضا استقامت نمودند مورد ستایش قرار می‌دهند و تصریح می‌فرمایند که این نفوس مقدّسه با پایداری و بردباری و ثبات و استقامت خود بچنان مقام متعالی نائل شدند که ملأ‌اعلی لقای آنان را آرزو می‌کنند و برکت و عنایت‌شان را راجی و طالبند.

حضرت بهاءالله اهل بیان را باین خصلت حمیده دعوت می‌کنند و آنان را نصیحت می‌فرمایند که وجود خود را به ردای تسلیم و رضا زینت دهند در امر الهی ثابت و مستقیم مانند و در مقابله با مصائب و بلاهای خائف و دل‌سرد نگردند جمال مبارک بایان را باین حقیقت متذکر می‌دارند که خداوند برای تمام حسنات به نسبت استحقاق جزای محدودی در کتاب معین نموده و لکن بمصداق آیه مبارکه "انّما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب" * اجر صبر و تحمّل بی حدّ و حساب می‌باشد.

حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که خداوند ضمن میثاقی که با هر یک از مظاهر الهیه بسته این سجدیه را به آنان عنایت کرده است و شایسته چنانست که بندگان الهی هم از آن هیاکل مقدّسه در این باره پیروی نمایند انسان اولاً باید در نفس خود صبور باشد و سعی کند خود را از هواهای نفسانی و شهوات حیوانی و اعمالی که از طرف خداوند نهی شده برکنار دارد ثانیاً بلایائی را که در این حیات فانی بر وی نازل می‌شود با شکیبائی تحمّل کند و در دین الهی ثابت و مستقیم بماند و بالاخره در برابر ناملایماتی که از احبّا بر وی وارد می‌شود صبور و بردبار باشد و بخاطر خدا و دین آنها را تحمّل کند.

این لوح مبارک که در آستانه حرکت حضرت بهاءالله از عراق نازل گشته بود بر یاران آن سامان تأثیر فراوان گذاشت آنان را برای روزهای پرفتنه و امتحان که حضرت بهاءالله از چندی قبل پیشگوئی فرموده بودند آماده نمود و به آنان جرأت و ایمان و قوت قلب داد تا رنج فراق مولایشان را با روح توکل و بردباری تحمل کنند.

جمال مبارک ضمن بیان عزیمت خویش از عراق و فرارسیدن روز فراق به طغیان میرزایحیی در آینده زمان اشاره و انداز می فرمایند که پس از غروب شمس طیور لیل بحرکت خواهند درآمد یعنی در غیبت آن جمال بيمثال نفوس شیطان صفت قیام خواهند کرد و به نشر وساوس شیطانی در میان مؤمنین خواهند پرداخت و اصحاب را نصیحت می فرمایند که

* قرآن ۱۰ : ۳۹

امرالله را از انشقاق صیانت کنند و چون جبل راسخ ثابت و مستقیم بمانند.

حضرت بهاءالله در این لوح مبارک عقیده بشرساخته خاتمیت ادیان را رد می کنند. معنی واقعی "خاتم النبیین" را توضیح می دهند اصل استمرار شرایع الهیه را تأکید می فرمایند و این حقیقت را متذکر می شوند که خداوند مظاهر مقدسه خویش را تا روز آخر که آخری برای آن متصور نیست همچنان مبعوث خواهد نمود جمال مبارک در این سوره مبارکه رؤسا و علمای اسلام را بسبب عدم بصیرتشان محکوم می کنند و شهادت می دهند که آن علما هرگز از چشمه معرفت حقیقی ننوشیده و اسرار الهی را درک نکرده بلکه در صحراهای نفس و هوی سرگردان بوده اند حضرت بهاءالله رؤسای اسلام را بسبب رد حقیقت رسالت حضرت باب و ریختن خون مطهر آن حضرت سرزنش می کنند، مقام آن مظلوم عالم را می ستایند، شهادت می دهند که به ظهورش جمال الله ظاهر شده و وعده می فرمایند که تمام عالم در آینده قریب مقام حضرتش را خواهد شناخت.

حضرت بهاءالله در قسمت دیگر از همین سوره مبارکه ضمن اشاره به فتوحات امرالهی در آینده زمان نفوسی را که به اعراض و انکار پرداخته و علیه آن برخاسته اند مورد ملامت قرار می دهند انداز می فرمایند که تمام مساعی آنان برای ریشه کن ساختن امرالهی به شکست

خواهد انجامید و بشارت روزی را می‌دهند که قاطبهٔ اهل عالم به امرالله اقبال خواهند نمود.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح می‌فرمایند که خداوند این وظیفه را برای خود مقرر داشته که نفوسی را که بخدمت امرش قیام می‌کنند تأیید رساند. توجه به این نکته که خداوند برای خود وظیفهٔ مخصوص معین کرده واقعاً محیر عقول و افکار است ولی آن جمال مبین در مقام دیگری از همین لوح مبارک به نمونهٔ دیگری از وعدهٔ الهی اشاره و بیان می‌فرمایند که خداوند عهد کرده که تمام ابناء نوع بشر را در ظلّ شجرهٔ الهی درآورد و تصریح می‌فرمایند که این امر محتوم است.

سورهٔ صبر مانند بسیاری دیگر از الواح مقدسهٔ جمال مبارک بحرست که

* به صفحهٔ ۶۸ مراجعه شود

جواهر بدیعهٔ علم و حکمت در خود نهفته دارد این سورهٔ مبارکه در موقعیتی بس خطیر و بی‌نظیر نازل شده یعنی در زمانی که منزل آن در برابر احباب نقاب از عظمت مقامش برگرفته، وقتی که آمال و نوایای انبیای بیشمار در اعصار و ادوار تحقق یافته و روزی که رنج و اندوه اصحاب جای خود را به سرور و حبور بخشیده است بهمین جهت این صحیفهٔ الهی چون یادگاری جاودانی از آن روز تاریخی ممتاز و مشخص گردیده است.

در این لوح مبارک در چند مقام اشاراتی در بارهٔ اظهار امر حضرت بهاءالله موجود است که به تلویح از کشف نقاب از عظمت و جلال حضرتش در باغ رضوان حکایت می‌کند در یکی از این فقرات آن حضرت خطاب بنفس مقدس خود می‌فرمایند که نقابی را که تاکنون جمال بيمثالش را از انظار عالمیان پنهان داشته خرق کند، نفعهٔ مشکبار روح را که از روز ازل مختوم مانده بود منتشر نماید و عظمت و جلال خویش را بقدرت خداوند متعال ظاهر و آشکار سازد و در مقام دیگر با اشاره به مصائبی که بر هیکل مبارک مهاجم بوده از نفس مقدس خویش بعنوان ظهور نفس الله یاد می‌کنند.

حضرت بهاءالله یوم و ساعت و آن اظهار امر خویش را می‌ستایند و تصریح می‌فرمایند که در آن حین حضرتش تمامی مخلوقات را از مدینهٔ السلام مخاطب ساختند تا هر موجودی از

موجودات بتواند آن سهمی از جلال الهی را که خداوند برایش مقدر نموده بدست آورد و اضافه می‌فرمایند که در آن روز تمام آفاق با حلول شمس حقیقت از شطر عراق نورانی شد.

اهمیت ایام رضوان

جمال اقدس ابهی در الواح متعدده تقدس و جلال ایام رضوان را مورد ستایش قرار داده‌اند عبارات عالیات زیر منتخباتی از یکی از این الواح مقدسه است:

يَا قَلَمَ الْاَعْلَى قَدْ اَتَى رَبِيعَ الْبَيَانِ بِمَا تَقَرَّبَ عَيْدُ الرَّحْمَنِ قُمْ بَيْنَ الْمَلَأِ الْاِنْشَاءِ بِالذِّكْرِ وَالْثَنَاءِ
عَلَى شَأْنٍ يُجَدِّدُ بِهِ قَمِيصُ الْاِمْكَانِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّامِتِينَ قَدْ طَلَعَ نِيرُ الْاِبْتِهَاجِ مِنْ اُفْقِ
سَمَاءِ اسْمِنَا الْبَهَاجِ بِمَا تَزَيَّنَ مَلَكُوتُ الْاَسْمَاءِ بِاسْمِ رَبِّكَ فَاطِرِ السَّمَاءِ قُمْ بَيْنَ الْأُمَمِ بِهَذَا
الِاسْمِ الْأَعْظَمِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ.

هذا يَوْمٌ فِيهِ يَقُولُ الْاَلَاهُوتُ طُوبَى لَكَ يَا نَسُوْتُ بِمَا جُعِلْتَ مُوْطِئِي قَدَمِ اللَّهِ وَمَقَرَّ عَرْشِهِ
الْعَظِيمِ وَيَقُولُ الْجَبْرُوتُ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ بِمَا اسْتَقَرَّ عَلَيْكَ مَحْبُوبُ الرَّحْمَنِ الَّذِي بِهِ وَعْدَ
مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ اسْتَعَطَرَ كُلُّ عَطْرِ مِنْ عَطْرِ قَمِيصِ الَّذِي تَضَوَّعَ عَرْفُهُ بَيْنَ
الْعَالَمِينَ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ فَاضَ بَحْرُ الْحَيَوَانِ مِنْ فَمِ مَشِيئَةِ الرَّحْمَنِ هَلَمُّوا وَ تَعَالَوْا يَا مَلَأَ الْاَعْلَى
بِالْاَرْوَاحِ وَ الْقُلُوبِ قُلْ هَذَا مَطْلَعُ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ لَوْ اَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَ هَذَا مَظْهَرُ الْكَنْزِ
الْمَخْزُونِ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْقَاصِدِينَ وَ هَذَا مَحْبُوبٌ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ لَوْ اَنْتُمْ مِنَ الْمُقْبِلِينَ.

قَدْ اَتَى الْمَحْبُوبُ بِيَدِهِ الْيُمْنَى رَحِيْقُ اُسْمِهِ الْمِخْتُومُ طُوبَى لِمَنْ اَقْبَلَ وَ شَرَبَ وَ قَالَ لَكَ
الْحَمْدُ يَا مُنْزِلَ الْاَيَاتِ تَاللهِ مَا بَقِيَ مِنْ اَمْرِ الْاَلَا وَ قَدْ ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَ مَا مِنْ نِعْمَةٍ اِلَّا وَ قَدْ نَزَلَتْ
بِالْفَضْلِ وَ مَا مِنْ كَوْثَرٍ اِلَّا وَ قَدْ مَاجَ فِي الْكُثُوبِ وَ مَا مِنْ قَدَحٍ اِلَّا وَ اَدَارُهُ الْمَحْبُوبُ اَنْ اِقْبَلُوْ
وَ لَا تَوَفَّقُوا اَقْلَ مِنْ اَنْ.

اَنْ اَفْرَحُوا يَا اَهْلَ اللَّهِ بِذِكْرِ اَيَّامِ فِيهَا ظَهَرَ الْفَرْحُ الْأَعْظَمُ بِمَا نَطَقَ لِسَانُ الْقِدَمِ اِذْ خَرَجَ مِنْ
الْبَيْتِ مُتَوَجِّهًا اِلَى مَقَامِ فِيهِ تَجَلَّى بِاسْمِهِ الرَّحْمَنِ عَلَى مَنْ فِي الْاِمْكَانِ تَاللهِ لَوْ نَذَكَّرُ اسْرَارَ
ذَاكَ الْيَوْمِ لَيَنْصَعِقُ مَنْ فِي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ الْمُقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ اِذْ
اَخَذَ سُكْرَ خَمْرِ الْاَيَاتِ مُظْهَرِ الْبَيِّنَاتِ وَ خَتَمَ الْبَيَانَ بِذِكْرِ اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْمُتَعَالَى الْمُقْتَدِرُ

الْعَزِيْزُ الْعَلَامُ. (٦)

حضرت بهاءالله دوازده روز در باغ رضوان تشریف داشتند و در این مدت تعداد زیادی از نفوس برای ادای احترام بحضور مبارک رسیدند که در میان آنان اعیان و بزرگان بغداد و ارباب علم و هنر دیده می شدند توده های مردم نیز که ستایشگران آن حضرت محسوب می شدند دسته دسته بزیارت هیکل مبارک می شتافتند احباب هم از فیض تشرّف بهره مخصوص داشتند حضرت بهاءالله همه روزه تعدادی از اصحاب را بحضور می پذیرفتند و مقارن غروب آنان را مرخص می فرمودند کسانی هم که تعلقات خانوادگی نداشتند شب را در حضور مبارک می ماندند و بعضی از آنان به مراقبت خیمه مبارک می پرداختند.

نبیل توصیف روشنی از محیط پرسرور آن روزهای تاریخی را برای نسل های آتیه بیادگار گذاشته است.

هر روز صبح باغبانها گل های زیادی از چهار خیابان باغ می چیدند و در میان خیمه مبارک خرمن می نمودند چنان خرمنی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می نشستند آن خرمن گل مانع از آن بود که یکدیگر را ببینند و بدست مبارک بجمیع نفوسی که بعد از صرف چای مرخص می شدند گل عنایت شده برای اهل حرم و سایر احباب عرب و عجم نیز گل می فرستادند. شب نهم بنده در رضوان توقّف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک می کشیدم قرب سحر جمال ابهی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پرگل شب مهتاب مشی می فرمودند و مرغان بوستان و بلبان گلستان نیز مانند سرو روان در تغنی بودند. در وسط یک خیابان توقّف نمودند و فرمودند ملاحظه کنید این بلبها که محبت باین گلها دارند از سر شب تا صبح از عشق نمی خوابند دائم در تغنی و سوز و گدازند پس چگونه می شود که عاشقان معنوی و شیدائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند. سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور می نمودم هیکل قیوم را لاینام می دیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه. (۷)

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که در نهم رضوان سال ۱۹۱۶ در بهجی ایراد کرده‌اند بیان می‌فرمایند که دشمنان امر که قصدشان خاموش کردن شعله امرالله بود هرچه در قوه داشتند برای تبعید حضرت بهاءالله از بغداد بکار بردند آنان از این حقیقت غافل بودند که این تبعید فتح و ظفر امر الهی را در پی داشت ولی هنگامی که حضرت بهاءالله باغ رضوان نزول اجلال فرمودند آنان متوجه عظمت امرالله شدند و از مشاهده عزت و احترامی که ساکنین بغداد و اعیان آن شهر نسبت به آن حضرت ابراز می‌کردند به ترس و وحشت افتادند حضرت عبدالبهاء اضافه می‌کنند که گرچه تبعید معمولاً حادثه حزن‌انگیز و دردناکی است ولی حضرت بهاءالله آن را به پرمسرت‌ترین واقعه حیات مقدس خود تبدیل نمودند و ایام رضوان برای پیروان امر حضرت یزدان بصورت عید اعظم و جشن افخم اظهار امر آن هیکل مکرم درآمد.

اظهار امر حضرت بهاءالله را در باغ رضوان می‌توان نقطه اوج دوره ده‌سال اولیه و اكمال نخستین مرحله از رسالت روحانی آن حضرت محسوب داشت در آن روز مبارک ید قدرت الهی "الف الف حجاب من النور" از چهره آن جمال بی‌مثال برگرفت، به اهل عالم فرصت عطا نمود که بمشاهده قدرت و جلال حضرتش نائل شوند و فصل تازه‌ای برای آنان در حیاتشان بر روی کره ارض افتتاح فرمود حضرت بهاءالله می‌فرمایند که در یوم اول رضوان "قد انغمست الاشياء فی بحر الطهارة" و "مرت نسائم الغفران علی هياكل الاکوان" (۱)

در لوح مبارکی که زینت بخش صفحات قبل شد حضرت بهاءالله ضمن این بیانات عالیات عظمت عید اعظم رضوان را ستایش می‌کنند و اهمیّت آن را توصیف می‌فرمایند:
 قد قبضنا الارواح بسلطان القدرة و الاقتدار و شرعنا فی خلق بدیع فضلاً من عندنا و انا الفضال القديم. (۹)

حضرت بهاءالله در یکی از مناجات‌هایی که در ادرنه نازل شده در باره این خلق بدیع چنین می‌فرمایند:

ما اعلى قُدرتکَ و ما اعلى سَاطنتکَ و ما اعلى اِقتدارکَ و ما اعلى عَظمتکَ و ما اعلى کبریاتکَ الذی ظهر منه و اعطیتُهُ بجدکَ و کرمکَ. فیا الهی اَشهدُ بِأَنِّ بِهِ ظَهَرْتَ آیاتکَ

الْكُبْرَى وَ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ الْأَشْيَاءَ لَوْلَاهُ مَا هَدَرَتِ الْوُرُقَاءُ وَ مَا غَنَّ عِنْدَلِيبُ السَّنَاءُ فِي جَبْرُوتِ الْقَضَاءِ وَ أَشْهَدُ بَانَ مِنْ أَوَّلِ كَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ فَمِهِ وَ أَوَّلِ نِدَاءِ أَرْتَفَعَ مِنْهُ بِمَشِيَّتِكَ وَ إِرَادَتِكَ أَنْتَقَلَبْتَ الْأَشْيَاءَ كُلُّهَا وَالسَّمَاءَ وَ مَا فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ بِهَا أَنْتَقَلَبْتَ حَقَائِقُ الْوُجُودِ وَ اخْتَلَفْتَ وَ تَفَرَّقْتَ وَ أَنْفَصَلْتَ وَ ائْتَلَفْتَ وَ اجْتَمَعْتَ وَ ظَهَرْتَ الْكَلِمَاتُ التَّكْوِينِيَّةُ فِي عَالَمِ الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ الظُّهُورَاتُ الْوَّاحِدِيَّةُ فِي عَالَمِ الْجَبْرُوتِ وَ الْآيَاتُ الْإِحْدِيَّةُ فِي عَالَمِ اللَّاهُوتِ. (١٠)

قوای روحانی که با اظهار امر جمال مبارک در عالم دمیده شد استعداد جدیدی به ابناء بشر عنایت کرد و بهر فردی از افراد انسانی بدون توجه به تفاوت نژادی، رنگ ظاهری، روش تربیتی و سابقه فردی فرصت آن را عطا نمود که به پیام الهی برای این یوم بدیع اقبال کند و نقش خود را در ساختن مدنیتی الهی و جهانی برای عالم انسانی ایفاء نماید.

سه بیان مهم از لسان جمال اقدس ابھی

گرچه جریان اظهار امر حضرت بهاءالله کاملاً آشکار نیست ولی لوحی بخط میرزا آقاخان موجود است که بشخصی بنام آقامحمدرضا خطاب شده و بعضی از خطابات حضرت بهاءالله را در آن روز مبارک روشن می کند مطابق نص این لوح مبارک حضرت بهاءالله در روز اول رضوان به بیان سه مطلب مهم خطاب به اصحاب خود ناطق بوده اند*

مطلب اول منع استعمال سلاح در این دور بدیع است** در دور بیان مؤمنین بحضرت باب در برابر مهاجمین خود بدفاع برمی خاستند ولی حضرت بهاءالله این عمل را بصراحت نهی فرمودند آن حضرت در بسیاری از الواح مؤمنین را نصیحت می فرمایند که امرالله را با حکمت و تدبیر تبلیغ کنند، از تحریک عرق عصبیت دشمنان متعصب احتراز جویند و درتبلیغ نفوسی که قصد تخریب اساس امرالله و تعذیب پیروان دین الله را دارند احتیاط نمایند در یک مرحله از رسالت خود مخصوصاً بمؤمنین امر فرمودند که سعی کنند خود را از افتادن بدست دشمنان حفظ کنند ولی اگر با شهادت روبرو شدند جان خود را در سبیل امرالله ایثار کنند و از آلودن دست خود بخون معاندین اجتناب نمایند حضرت بهاءالله در یکی از الواح می فرمایند که کسی که به تبلیغ امر قیام می کند لسانش برنده ترین شمشیر

برای وی محسوب می‌شود چه که در بیان او قدرتی بودیعه گذاشته شده که می‌تواند حجاب جهل را از قلوب نفوس برکنار کند در اثر این نصایح و مواعظ حکیمانه تغییر شدیدی در روش و اطوار بابیان ایجاد شد و شمشیر و دیگر سلاحهای * معلوم نیست که این خطابات مبارکه ضمن اظهار امر بعنوان من یظهره الله بوده یا نه. ** مقصد همه نوع اسلحه بوده.

برنده‌شان بغلاف راجع گردید در دوران رسالت حضرت بهاء الله و قیادت حضرت عبدالبهاء بهائیان به تعداد بسیار در کشور ایران بشهادت رسیدند ولی هرگز بزور متوسل نشدند و به مقابله برخاستند* این نفوس جانفشان برغبت و رضا جان خود را نثار نمودند و بسیاری از آنان در حین فدا شهادت دادند که خون خود را برای اعلان امر الهی که برای این عصر رحمانی تشریح گشته ایثار می‌کنند.

ولی نباید تصور نمود که مقصد از این تعلیم این بوده که اهل بهاء در مقابل اقدامات دشمنان دست روی دست گذاشته و اقدامی در حفظ جان خود بعمل نیاورند عدل یکی از تعالیم اساسی این امر اعظم است و بهائیان در موارد لزوم در حفظ و صیانت خود در برابر حملات دشمنان بتمام وسائل قانونی متوسل گردیده‌اند البتّه در زمان حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء دست بهائیان در این زمینه خیلی باز نبود چه که اولیای امور حکومت خود غالباً در این حملات ظالمانه شرکت داشتند و یا از آنها حمایت می‌نمودند ولی در حال حاضر که اغلب ملل دنیا بر اصل رعایت و حفظ حقوق بشر توجه و آگاهی یافته‌اند هر زمان که بهائیان بعلت عقاید دینی تحت تضيیقات قرار گرفته‌اند جامعه بین‌المللی بهائی به دادخواهی برخاسته است و در بسیاری از موارد حکومت‌های مربوطه در حفظ و صیانت بهائیان اقداماتی بعمل آورده‌اند.

مطلب دیگری که طبق نصّ لوح مبارک فوق حضرت بهاء الله در روز اوّل رضوان بیان فرموده‌اند این بوده که تا انقضای یکهزار سال ظهور جدیدی مبعوث نخواهد شد جمال مبارک در کتاب بدیع که در ادرنه از قلم اعلی نازل گشته این مطلب را تصریح نموده‌اند و بعد هم در کتاب مستطاب اقدس بار دیگر با عبارت زیر تأیید فرموده‌اند:

من يدعى امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسل الله بان يؤيده على الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انه شديد العقاب من ياؤل

* اين روش عدم مقابله را نبايد با فلسفه پاسيفيسم كه بر تعاليم بهائى منطبق نيست اشتباه نمود حضرت بهاءالله استعمال زور را در سطح بين المللى در صورت لزوم براى جلوگيرى از تهاجم شخص ظالم تأييد مى كنند از جمله خطاب به سلاطين ارض چنين مى فرمايند "... ان قام احد منكم على الآخر قوموا عليه ان هذا الا عدل مبين..." (۱۱).

هذه الآية او يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله و رحمته التي سبقت العالمين خافوا الله و لا تتبعوا ما عندكم من الاوهام اتبعوا ما يأمركم به ربكم العزيز الحكيم ... (۱۲)

موضوع سومى كه حضرت بهاءالله در روز اول رضوان بان نطق فرموده اند اين بوده كه در حين ابلاغ اين بيانات احلى كليته اسماء و صفات حق در تمام عالم خلق بكمال تمام ظهور نمود اين بيان مبارك اشاره به طلوع يوم جديد و حلول روح بديع در تمام موجودات عالم امكان مى باشد.

تحقق بشارات حضرت باب

با اظهار امر حضرت بهاءالله بشارات حضرت رب اعلى در باره ظهور "من يظهره الله" تحقق يافت حضرت باب در آثار مقدسه خويش به اظهار امر حضرت بهاءالله در "رضوان" و هبوب نسيم ظهور حضرتش از بغداد اشاره نموده بود آن حضرت در بيان فارسى بشارت داده بودند كه ظهور من يظهره الله پس از اكمال واحد اول يعنى گذشت نوزده سال از دور بيان كه در سال ۱۸۴۴ آغاز شد واقع خواهد گشت حضرت باب در نخستين فصل از كتاب قيوم الاسماء كه مقارن اظهار امر آن حضرت به ملا حسين نازل گشته به اهل بهاء بعنوان تنها راكبين سفينه حمراء كه بر بحر احمر حركت مى كند اشاره مى فرمايند سفينه حمراء اشاره به امر مقدس حضرت بهاءالله بود كه در روز اول رضوان اعلام شد در آن روز مبارك يعنى زمانى كه اصحاب هيكل مبارك به مقام آن حضرت عارف شدند جامعه اسم

اعظم بوجود آمد از دوازده روزی که حضرت بهاءالله در باغ رضوان تشریف داشتند سه روز آن بعنوان ایام متبرکه محسوب می شود روز اول یعنی روزیکه آن جمال بیمثال اظهار امر فرمودند روز نهم یعنی روزیکه افراد عائله مبارکه بآن حضرت ملحق شدند و در شادی و سرور و اظهار امر حضرتش شرکت نمودند و روز دوازدهم یعنی روزیکه جمال مبارک باغ رضوان را ترک فرمودند.

حرکت حضرت بهاءالله از باغ رضوان

حضرت شوقی افندی ولی امر دیانت بهائی این واقعه را با شرحی فراموش نشدنی توصیف فرموده اند:

حرکت حضرت بهاءالله از باغ رضوان یوم ۱۴ ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری (مطابق سوم مه ۱۸۶۲ میلادی) مقارن زوال شمس واقع گردید. اصحاب مانند موقع عزیمت مبارک از بیت اعظم در نهایت هیجان و انقلاب بودند بلکه از بعضی جهات تعلقاتشان شدیدتر و تأثراتشان عمیقتر مشاهده می شد. یکی از نفوس که شاهد آن منظره پرشور و انجذاب و ناظر مراتب شوق و اشتیاق احباب بوده می نویسد رستاخیز عظیمی را که در باره یوم حشر و روز قیامت تصور می نمودیم در آن یوم رهیب مشاهده کردیم. یار و اغیار هردو گریان و نالان و رؤسا و اکابر قوم که افتخار حضور داشتند از این حالت حیران و سرگردان. غلیان احساسات بدرجه ای بود که زبان از وصفش عاجز و بیان از تقریرش قاصر است.

جمال اقدس ابهی بر اسبی قزل از بهترین جنس اصیل که تابعان و محبان حضرتش مخصوص این سفر تهیه نموده بودند سوار و در حالی که گروهی از عشاق روی مبین و منجذبان خلق و خوی نازینش را ترک می فرمود عازم نخستین مرحله سفر مبارکش به مدینه کبیره گردید. نبیل که خود ناظر آن صحنه پر جلال و منظره پر عظمت بوده می نویسد چه سرها که از هرسو به تکریم و تعظیم خم می شد و بیای مرکوب که چنین راکب عظیمی را در بر داشت بوسه می زد و چه دستها که از هرجانب برای اخذ رکاب مبارک بحرکت می آمد و برای حصول افتخار بر یکدیگر سبقت می جست. یکی دیگر از اصحاب که در سفر بملازمت هیکل اطهر مفتخر بوده می نویسد چه بسا جواهر حب و

ایقان و هیاکل و د و ایمان که خود را بیای حصان افکنده موت را بر فراق دلبر آفاق ترجیح می دادند و گوئی اسب بر روی آن نفوس مخلصه حرکت می کرد^{۱۱}. حضرت بهاء الله بنفسه المهیمنه علی الکائنات می فرماید: ^{۱۲} او است خداوندی که مرا بخروج از مدینه موفق ساخت و بطراز قدرت و خلعت عظمتی مطرز و مخّلع فرمود که احدی را مجال انکار نه الا المغلین و المبغضین^{۱۳}

فصل هفدهم

سفر حضرت بهاءالله به اسلامبول

در لحظاتی که حضرت بهاءالله باغ رضوان را ترک می نمودند صدای مؤذن در خارج از آن باغ باصفا مرتفع شد و ندای الله اکبر که در حین ورود مقدم آن حضرت را استقبال کرده بود دوباره در آن فضای جان فزا طنین انداز گشت تعداد زیادی از مردمان از جمله غیربهایان با مشایعت آن حضرت که سوار بر اسب در حال حرکت بودند آخرین احترامات خویش را ابراز نمودند.

در آن میان شخصی بنام شیخ عبدالحمید بود که محبت خاصی به جمال مبارک داشت این شیخ مسلمان بود و هرگز هم مؤمن نشد ولی ارادت و اخلاصش به آن حضرت حدّ و حساب نداشت وی برای اینکه مراتب تکریم و تعظیم خود را نسبت به هیکل مبارک نشان دهد مسافتی در حدود ده میل در جلوی موکب مبارک دوید و باین ترتیب آنحضرت را از بغداد مشایعت نمود یکی از پسران همین شخص بنام شیخ محمدعرب بامر مبارک اقبال کرد و چندسال بعد پای پیاده به عکا شتافت و بحضور حضرت بهاءالله مشرف شد شیخ محمد سپس به ایران رفت و در آن سرزمین بعنوان مبلغ بخدمات ممتازه موفق گردید.

یکی از اصحاب برگزیده که در این سفر افتخار همراهی با جمال مبارک را داشت میرزا آقای کاشانی بود که بلقب اسم الله المنیب از طرف آن حضرت متباهی گشته بود جناب منیب در جوانی به امر حضرت باب علاقمند شده و در جرگه بابیان درآمد پدرش یکی از تجار سرشناس کاشان بود و نسبت به امر جدید خصومت شدید داشت و وقتی شنید که پسرش بآن مؤمن شده نقشه قتل او را کشید پدر در اجرای این طرح روزی پسر را به محلّ خلوتی در خارج شهر برد و در آنجا در شرف آن بود که نیت شوم خود را عملی کند میرزا آقا پیدرش بصراحت اخطار کرد که اگر بکشتن او اقدام کند بابیان ساکت نخواهند نشست بلکه در قبال این جنایت به مجازات او قیام خواهند نمود پدر با شنیدن این تهدید او را رها کرد بشرط اینکه برای همیشه خانه پدر را ترک نماید.

جناب منیب پس از این واقعه به بغداد سفر نمود و در آنجا بحضرت بهاءالله مشرف شد و اجازه یافت که تا مدتی در آن بلد اقامت کند وی یک جوان کامل و فاضل محسوب می شد از فراست و ذکاوت بهره داشت نمونه صباحت و ملاححت شمرده می شد از حسن صورت و سیرت برخوردار بود و در هنر خطاطی و شعر هم امتیاز و استعداد شاخصی داشت شخصیت نورانی که با استعداد روحانی در وجود او آمیخته بود و پیرا موفق نمود که قابلیت اخذ و درک فیوضات امر عظیم حضرت بهاءالله را در بغداد کسب کند قلب این جوان چنان از عشق جمال مبارک سرشار بود که افکار و اعمالش تمام در حول آن هیکل انور دور میزد منیب به تنهایی در خانه محقری زندگی می کرد باندک طعام قانع بود و اوقاتش را در استنساخ آثار مبارکه می گذرانید نوشته هایش روان، الهام بخش و پرروح و ثمرات خدمات تبلیغیش واقعاً نمایان و برجسته بود.

جناب منیب پس از مدتی اقامت در بغداد در حدود سال ۱۸۵۹ بدستور حضرت بهاءالله به ایران سفر کرد و در آن کشور مقدس یاران الهی را در طهران، قزوین و تبریز ملاقات نمود وی سپس به بغداد بازگشت و در ایام رضوان در آن شهر بود وقتی شنید که افتخار همراهی جمال مبارک را در سفر اسلامبول پیدا کرده است بر آن شد که بجای آنکه سواره در جوار مولای خود حرکت کند پیاده تمام راه را طی نماید حضرت عبدالبهاء بیان می فرمایند که چگونگی آن حضرت و جناب منیب بسیاری از شبها در دو طرف هودج* مبارک طی طریق می کرده اند خدمت دیگری که جناب منیب به انجام آن افتخار می کرد حمل فانوس در جلو کجاوه حامل هیکل مبارک بود.

کسانی که در سفر اسلامبول افتخار همراهی جمال مبارک را داشتند افراد عائله مبارکه از جمله آقای کلیم و میرزا محمدقلی برادران مؤمن آنحضرت و بیست و شش نفر از اصحاب بودند دو نفر دیگر هم یعنی

* اصل این کلمه عربی است و آن عبارت از تخت روان یا کجاوه بوده که دو صندوق یا زنبیل داشته که در آن دو نفر می توانسته اند سوار شوند و بوسیله یک حیوان بارکش و در این مورد بخصوص بوسیله قاطر حمل می شده است.

نبیل اعظم و میرزا یحیی چنانکه در صفحات پیشین گذشت در عرض راه به قافله مبارک پیوستند.

حضرت ولی امرالله سفر اسلامبول را با عبارات زیر توصیف فرموده اند:

کاروان مهاجرین با پنجاه رأس قاطر و ده سوار محافظ مع فرمانده آنها در هفت دستگاه کجاوه (هودج) که هر دستگاه آن با چهار چتر آفتابی مجهز بود بحرکت افتاد و فاصله بغداد تا بندر سامسون در کنار دریای سیاه را که از صحاری و جبال و اودیه و تلال مستور و شامل مراتع و مناظر زیبای آناتولی شرقی بود در مدت یکصد و ده روز با قطع منازل کوتاه طی نمود. در این سفر که مصادف ایام بهار بود هیکل مبارک گاهی سوار بر اسب و هنگامی در کجاوه مخصوص حرکت می فرمودند و اصحاب غالباً در اطراف رکاب مبارک پیاده طی طریق می نمودند. در عرض راه بر حسب دستورات مؤکد نامق پاشا کلیه ولایه و متصرفین و قائم مقامان و مدیران و شیوخ و مفتیان و قضاة و مأمورین دولت و رجال و اعظام مملکت در هر محل کمال احترام و رعایت را مجری داشتند. در کرکوک و اربیل و موصل که هیکل اطهر سه روز توقف فرموده و در نصیبین و ماردین و دیار بکر که اقامت مبارک ده روز بطول انجامید و همچنین در خارپوط و سیواس و سایر قراء و قصبات هیأتی از جانب اهالی تعیین گردید که هنگام ورود مبارک پیشباز آمده و در حین ترک محل نیز آن کاروان الهی را بدرقه نمایند. در پاره ای از نقاط بافتخار هیکل اقدس ضیافت برپا کردند و ساکنین بسیاری از قراء برای تأمین آسایش مهاجرین تمهید وسائل نمودند و اطعمه و اشربه تهیه و به محضر مبارک آوردند. این احساسات و عواطف خاطرۀ ایام بغداد و احتراماتی که مردم آن مدینه در موارد شتی نسبت به وجود اقدس ابراز می داشتند در صفحه ضمیر مرتسم می ساخت

(۱).

نفوسی که در بیابانها، درهها و تپه های خاورمیانه سوار بر اسب و قاطر سفر کرده اند بخوبی واقفند که حرکت بدین طریق تا چه حد کند و یکنواخت است تا مسافات بعیده جنبه ای دیده نمی شود و برای مسافری هم در همه وقت امکان صحبت و گفتگو با یکدیگر وجود ندارد در چنین شرایطی چیزی فرج بخش تر از شنیدن آهنگ خوش سرودهای زیبا تصور

نمی‌توان کرد جناب منیب کسی بود که این فرح و حبور را برای مسافرین فراهم می‌نمود صدای رسا و موزون وی هنگام خواندن قصاید و اشعار در کوهها و دشت های گسترده خاک ترک طنین می‌انداخت و سبب آرامش و سرور خاطر همراهان جمال مبارک می‌گشت اشعاری که بلحن بدیع می‌خواند نشانه‌ای از عشق او به جمال مبارک بود و مناجات‌هایی که در دل تاریک شب تلاوت می‌نمود بر اشتیاق قلبی وی بر خدمت مولایش شهادت می‌داد. جناب منیب مدتی همراه اصحاب حضرت بهاءالله در اسلامبول اقامت داشت تا مسئله تبعید هیکل مبارک به ادرنه پیش آمد حضرت بهاءالله منیب را بحضور خواستند و وی را مأمور فرمودند به ایران سفر کند و در آنجا به تبلیغ امر پردازد و بشارت اظهار امر آن حضرت را در میان بایان منتشر نماید در حقیقت مدتی طول کشیده بود تا خبر پرمسرت اظهار امر حضرت بهاءالله بگوش مؤمنین بیان در کشور ایران برسد چه که اولاً وسائط مخابره در آن زمان بسیار ابتدائی و محدود بود و ثانیاً انتشار چنین بشارت پر عظمت احتیاج به حکمت فوق‌العاده داشت که تنها از حواریون حضرت بهاءالله که بزبور بصیرت و اخلاص آراسته بودند ساخته بود و برای همین بود که حضرت بهاءالله تعدادی از قابل‌ترین مبلغین را برای تبلیغ امر اعظمش انتخاب و به ایران اعزام فرمودند.

وقتی جناب منیب به طهران رسید عظمت مقام حضرت بهاءالله را با تعدادی از بایان باشاره و با احتیاط در میان گذاشت پس از اندک مدتی حضرت بهاءالله لوحی خطاب به وی و در هدایت و حمایتش از ادرنه ارسال فرمودند که به سوره اصحاب معروف است جناب منیب پس از وصول و زیارت این لوح مبارک پرده از سر مکتوم برداشت و بیان حقیقت مقام حضرت بهاءالله را به عامه مؤمنین در آن سرزمین آغاز کرد سوره اصحاب لوح مفصلی است که در آن حضرت بهاءالله عظمت امر الهی را بیان و با اشاره به میرزایحیی بایان را انداز می‌فرمایند که از نفوسی که بانکار آن برخاسته‌اند بر حذر باشند*

* توضیحات بیشتر درباره سوره اصحاب در جلد بعدی این کتاب داده خواهد شد.

جناب منیب در مدت اقامتش در ایران خدمات فراموش‌نشده‌ای به امر مبارک در آن سامان مخصوصاً در طهران نمود وی پس از انجام این خدمات به ادرنه توجه کرد دوباره بحضور

مبارک مشرف شد و تا زمانیکه حضرت بهاءالله به عکا تبعید شدند در آن شهر مقیم بود منیب همزمان با حرکت جمال مبارک به عکا بسختی بیمار شد و بشدت احتیاج به درمان پیدا نمود ولی وی با وجود مریضی اشتیاق زیادی داشت که در معیت مولای محبوبش باشد و از حضرت بهاءالله رجا نمود که اجازه فرمایند در این تبعید افتخار همراهی با حضرتشان را داشته باشد استدعای وی مورد قبول قرار گرفت و او توانست همراه دیگران تا گالیپولی سفر کند ولی در آنجا دچار ضعف شدید شد بطوری که سه نفر لازم بود او را بداخل کشتی که قرار بود مهاجرین را به عکا ببرد حمل کنند و بعد هم وضع مزاجیش چنان به اختلال گرائید که ناخدای کشتی وی را مجبور ساخت که در از میر کشتی را ترک کند جناب منیب بارها بعرض هیکل مبارک رسانده بود که بزرگترین آرزویش فدا شدن در سبیل آن حضرت بود و حال بنظر می رسید که زمان نیل بآن آرزو فرا رسیده بود وی قبل از اینکه از کشتی خارجش کنند با تمام ضعفی که داشت بزحمت خود را بحضور هیکل اطهر رساند خود را با اقدام مبارک انداخت و با چشمان گریان برای آخرین بار رجا نمود که فداشدنش را قبول فرمایند حضرت بهاءالله رجایش را اجابت فرمودند و بالاخره آرزو و آمالش برآورده شد و اندکی پس از انتقال به بیمارستان در از میر روحش به ملکوت جاودانی صعود کرد.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مقدسه ضمن ذکر این وقایع بیان می کنند که وقتی روح جناب منیب به مقر خود در عوالم جاودانی الهی عروج کرد تمام ارواح مقدسه و اهل ملامت اعلی با شور و وله باستقبال آن شتافتند حضرت عبدالبهاء هم که از جمله کسانی بودند که جسم نحیف منیب را از کشتی به بیمارستان منتقل نمودند بعداً از مؤمنین خواستند که مدفن او را پیدا کنند تا زائرین بتوانند مرقدش را زیارت و از حیات پرافتخارش سرمشق و الهام بگیرند (۲)

در میان حواریون حضرت بهاءالله که در سفر اسلامبول افتخار همراهی داشتند یکی هم آقامحمد صادق اصفهانی بود این شخص در بغداد به امر بدیع اقبال کرده بود و در نزدیکی بیت مبارک زندگی می نمود آقامحمد صادق از قوه مدرکه روحانی فوق العاده ای

بهره داشت و بمحض استماع بشارت ظهور مبارک بحقّانیت آن پی برده و مؤمن گشته بود
(۳)

از همراهان دیگر آقامحمدعلی اصفهانی از مؤمنین فداکار بود که حضرت بهاءالله را تا ادرنه و عکا هم همراهی نمود (۴) همچنین می توان آقامحمدعلی صباغ یزدی را نام برد که برای تمشیت عبور و مرور احباب در حدود دو سال در اسلامبول اقامت گزید سپس به ادرنه رفت و بالاخره در جریان تبعید جمال مبارک به عکا نیز افتخار همراهی با آن حضرت را پیدا نمود (۵)

عبدالغفار اصفهانی یکی دیگر از همراهان در سفر اسلامبول بود او تنها شخص در میان تبعیدشدگان بود که بخوبی بزبان ترکی صحبت می نمود و بنابر این در تمام طول سفر بعنوان مترجم خدمت می کرد عبدالغفار یکی از همراهان جمال مبارک در ادرنه بود و در تبعید به عکا هم در معیت آن حضرت سفر نمود ولی هنگامی که کشتی به بندر حیفا رسید اولیای امور او را بعنوان یکی از چهارنفر بهائی که قرار بود همراه میرزایحیی به قبرس تبعید شوند تعیین نمودند عبدالغفار بقدری از این جریان آزرده شد که مرگ را به مفارقت از مولای خود ترجیح داد و بلافاصله خود را از فراز کشتی بدریا انداخت ولی مأمورین مسئول او را از دریا بیرون کشیدند و با وجود مخالفت شدیدی که می کرد بزور او را به قبرس فرستادند عبدالغفار در فاماگوستا بزندان سپرده شد ولی پس از چندی از زندان فرار کرد و به عکا شتافت و باز در ظلّ اشعه آفتاب جهانتاب جمال مبارک مسکن گرفت. (۶)

آقامحمدابراهیم امیر یکی دیگر از مؤمنین جانفشان و از بازماندگان واقعه نیریز بود که در معیت جمال مبارک به اسلامبول رفت وی از جرأت و شجاعت بهره وافری داشت و شب و روز به خدمت حضرت بهاءالله قائم بود و با آن حضرت به ادرنه و عکا تبعید شد. (۷)

آقامیرزا محمود کاشانی و آقارضا شیرازی دو نفر دیگر از مؤمنین بودند که با پای پیاده تا بندر ساسون در پیشاپیش کجاوه جمال مبارک طی طریق می کردند و در هر محلی که قافله توقف می نمود وظیفه آشپزی و تدارک خوراک مسافرین را برعهده داشتند این دو نفس نفیس بحدی خود را وقف خدمت کرده بودند که با وجود خستگی و رنج سفر تا نیمه های

شب و بی وقفه و انقطاع بخدمت اصحاب مشغول بودند و علاوه بر پختن غذا و شستن ظرفها در راحتی همه می‌کوشیدند و سعی می‌کردند هرکسی استراحت کافی داشته باشد شب‌ها از همه دیرتر می‌خوابیدند و صبح‌ها از همه زودتر بیدار می‌شدند آقامیرزا محمود و آقارضا در تمام طول راه بین بغداد و اسلامبول این خدمات ارزنده را همه‌روزه با چنان صمیمیت و صفا انجام می‌دادند که واقعاً سرمشق و نمونه بود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که این دو وجود محترم مجسمه انقطاع از ماسوی‌الله بودند و الطاف و عنایات حضرت بهاء‌الله همواره شامل حالشان بود این دو در بغداد در کمال فقر و مسکنت با پنج تن دیگر از مؤمنین در اطاق محقری زندگی می‌کردند این هفت نفر ناچار بودند هر روز درآمد خود را رویهم بریزند تا بتوانند برای شام طعامی تهیه نمایند حضرت عبدالبهاء از یک روزی یاد می‌کنند که فقط یکی از این هفت نفر آنهم درآمد مختصری بدست آورده بود و برای آن شب توانسته بودند تنها مستی خرما ابتیاع نمایند آقامیرزا محمود و آقارضا با وجود این فقر فاحش راضی و خوشحال بودند و جوهشان از سرور ابدی پرنور و قلوبشان از عشق جمال ابهی سرشار بود تنها خواسته‌شان کسب رضای هیکل اطهر و یگانه مقصدشان خدمت به آن وجود اقدس انور بود.

آقامیرزا محمود و آقارضا عاقبت به عگا تبعید شدند و در آنجا بکمال حبّ و وفا به خدمت در آستان مولایشان ادامه دادند این دو نفس جلیل پس از صعود جمال مبارک نیز با همان وفاداری و خلوص بخدمت حضرت عبدالبهاء پرداختند و از بندگان امین آن حضرت شمرده می‌شدند و در تاریک‌ترین ایام دوران میثاق محلّ اعتماد حضرت مولی‌الوری بودند حضرت عبدالبهاء ضمن ستایش از مراتب فروتنی و افتادگی این دو خادم صمیمی امرالله بیان فرموده‌اند که این دو در طیّ سالیان دراز خدمت‌شان کلمه‌ای که دلالت بر وجود کند هرگز از لسانشان صادر نگشته بود (۸)

نفس نفیس دیگری که براستی شیفته و شیدای حضرت بهاء‌الله بود درویش صدقعلی بود او در بغداد از حضرت بهاء‌الله رجا کرد اجازه فرمایند در سفر اسلامبول همراه هیکل اطهر باشد و وقتی هیکل مبارک موافقت فرمودند کار مهتری اسبان را در سفر بر عهده گرفت

روزها پیاده در کنار قافله حرکت می‌کرد و با خواندن اشعار بلحن خوش سبب سرور احباب می‌شد و شب‌ها به تیمار اسب‌ها می‌پرداخت درویش صدقعلی در سرگونی از اسلامبول به ادرنه و بعدها از ادرنه به عکا نیز در خدمت جمال مبارک بود وی که ابتدا در جرگه درویشان قرار داشت در بغداد در ظلّ امر درآمد و از دنیا و مافیها منقطع شد وی از آن پس تمام اوقات خود را به خدمت احبّای الهی وقف کرد و تا خاتمه حیاتش مورد عنایت و الطاف حضرت بهاءالله بود (۹)

میرزا جعفر یزدی هم که قبل از ایمان در زمره علمای اسلام محسوب می‌شد در سفر اسلامبول همراه بود و خدمت سختی بر عهده داشت میرزا جعفر پس از اقبال به امر مبارک به بغداد رفت بحضور حضرت بهاءالله مشرف شد و روح جدیدی یافت وی از رتبه و مقامش گذشت لباس روحانیت را از تن بدر کرد کلاه معمولی بر سر گذاشت و حرفه نجاری را در پیش گرفت میرزا جعفر با وجود اینکه از علم بهره‌ و افری داشت بسیار متواضع و از خود گذشته بود و مدّتی در بیت مبارک بخدمتگزاری اشتغال داشت در سفر اسلامبول هم بهر طریق که ممکن می‌شد در خدمت احباب کوشش می‌نمود وقتیکه مسافری در وسط راه برای استراحت توقّف می‌کردند میرزا جعفر در معیت حضرت عبدالبهاء برای خرید کاه و سایر مایحتاج اسبان و قاطران بدهات مجاور می‌رفتند این کار بعضی اوقات ساعت‌ها طول می‌کشید زیرا در آن منطقه در آن زمان قحطی وجود داشت و تهیه مواد غذایی باسانی ممکن نبود میرزا جعفر در ادرنه نیز بخدمت جمال مبارک اشتغال داشت و در معیت آن حضرت به سجن اعظم در عکا تبعید شد.

حضرت عبدالبهاء ضمن اشاره به میرزا جعفر داستان زیر را نقل فرموده‌اند:

زندان را گلستان می‌دید و تنگی سجن رافضای بوستان می‌یافت در سرباز خانه زمان حبس به مرض شدید مبتلا گشت و اسیر بستر

* این شخص را نباید با سید جعفر یزدی که شرح احوالش در صفحات 143-140 آمده اشتباه کرد.

سربازخانه زمان حبس بمرض شدید مبتلا گشت و اسیر بستر امراض متعدده گردید عاقبت طبیب جواب داد و دیگر حاضر نشد جناب آقامیرزا جعفر دم درکشید و نفس اخیر برآورد میرزا آقا جان بساحت اقدس شتافت و خبر فوت میرزا جعفر عرض کرد و گذشته از نفس اخیر بعضی از اعضاء را قوت ماسکه نمانده بود و بکلی باز شده بود و متعلقینش بگریه و زاری انباز جمال مبارک فرمودند بروید مناجات یا شافی بخوانید میرزا جعفر زنده می شود و بنهایت سرعت بحالت اول می آید بر سر بالین او آمدم در حالتیکه سرد شده بود و جمیع آثار موت ظاهر و مشهود بود اندک اندک بحرکت آمد و اعضاء بحالت اصلی عود نمود یک ساعت نگذشت که میرزا جعفر برخاست و نشست و بنای مباحثه و مطایبه گذاشت باری بعد از آن واقعه مدت مدیدی زیست نمود همواره بخدمت یاران سپرداخت و این خدمت را مدار مفخرت مدانست یعنی هر نفسی را خادم بود در نهایت تبذل و تذکر بود و در منتهای ایمان و ایقان و اطمینان عاقبت در سجن اعظم عالم ناسوت بگذاشت و بجهان لاهوت پرواز کرد علیه التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ وَ عَلَيْهِ الْبَهَاءُ الْاِبْهِي. (۱۰)

چند سال بعد واقعه مشابهی برای میرزا جعفر پیش آمد حاجی محمد طاهر مالگیری که در آن واقعه حاضر و ناظر بوده در خاطرات خود چنین یادداشت کرده است.

باری اوقاتی که جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در مزرعه تشریف داشتند، آقا میرزا جعفر دهجی که بخدمت درب بیت مبارک مشغول بود، معمولاً شبها هنگامیکه جمال قدم استراحت می فرمودند یک سطل آب نزدیک اطاق خواب مبارک که بالای قصر واقع بود می گذاشت که اگر احیاناً شب بیرون تشریف بیاورند آب موجود باشد.

جلوی عمارت قصریک قطعه ایوان وسیعی بود* که بیشتر اوقات جمال قدم روی این خروجی جلوی عمارت مشی می فرمودند. اتفاقاً آن شب هوا تاریک بود و آقامیرزا جعفر تقریباً چهار ساعت از شب گذشته سطل آب را برسم عادت معمول برداشته و هنگامی که از

* اطاق هائیکه در سالهای بعد بقصر اضافه شده اند شکل ساختمان را از آنچه که در زمان حیات جمال مبارک بوده تغییر داده است.

پله‌های قصر بالا می‌آمد، ملتفت نشده و از لب بام با سطل آب در دست می‌افتد پائین توی باغ مجاور که محل عبور و مرور نبود.

مشارالیه همیشه صبح زود اول گاوها را می‌دوشید و بعد به کارهای دیگر می‌پرداخت. چون صبح می‌شود، هر جا جستجو می‌کنند آقامیرزا جعفر را پیدا نمی‌کنند. ناچار گاوها را دوشیده، قدری شیر درب بیت مبارک می‌برند و باقی کارهایی که بعهده او بوده انجام می‌دهند.

قریب سه ساعت از روز برآمده جمال مبارک از قصر بیرون تشریف آورده و روی خروجی مشی می‌فرمایند، ضمناً بمحلی که میرزا جعفر از آنجا افتاده بود تشریف برده او را با اسم صدا می‌زنند. فوراً برخاسته سطل خالی را برداشته در کمال سلامتی از باغ خارج می‌شود و هروقت احباب از میرزا جعفر شرح این واقعه را می‌پرسیدند، می‌گفت: همینکه از بام با سطل آب افتادم دیگر هیچ نفهمیدم تا وقتیکه جمال قدم مرا صدا زدند آنوقت بهوش آمدم*. (۱۱)

بجز سید محمد اصفهانی که در معیت حضرت بهاءالله سفر می‌کرد و میرزایحیی که بعداً در وسط راه به آن حضرت ملحق شد بقیه اصحاب در این سفر مانند سایر مواقع چنان عشق و اخلاص و خضوع و خشوع بآن هیکل مقدس ابراز می‌نمودند که قلم از وصفش عاجز است افتخار غیر قابل احصای مصاحبت با جمال مبارک در آن سفر آنان را چنان در دریای سرور و حبور غوطه‌ور ساخته بود که سختی و رنج سفر چه پیاده و چه سواره کوچکترین اثر در احوالشان نداشت.

تعظیم و تکریم مردم عادی هم نسبت به حضرت بهاءالله در سراسر طول راه در این سفر همچنان ادامه داشت وقتی هیکل مبارک به بندر سامسون رسیدند سفر از آنجا تا اسلامبول از طریق دریا ادامه یافت حضرت ولی‌امرالله این وقایع را با عبارت زیر توصیف فرموده‌اند:

در سامسون بازرس کل ایالت که حوزه مأموریتش از بغداد تا

* این واقعه و وقایع نظیر آن را نباید بعنوان معجزه تلقی کرد و یا دلیل بر حقانیت رسالت حضرت بهاءالله گرفت جمال مبارک خود نسبت دادن معجزات را بوجود اطهر غیرقابل

اهمیت معرفی فرموده‌اند چه که نسبت معجزات به مظهر امر در حقیقت از ارزش و مقام او می‌کاهد.

اسلامبول بسط داشت بمعیت چندتن از پاشاها بحضور حضرت بهاءالله تشرّف حاصل کرده و نهایت تکریم و احترام مبذول داشت و ناهار را در خدمت مبارک صرف نمود. هیکل انور پس از هفت روز توقّف در محلّ بطوری که در لوح ملاح القدس اخبار شده بود بوسیله یک سفینه ترک بجانب اسلامبول رهسپار شدند و پس از سه روز حرکت هنگام ظهر با سایر مهاجرین به بندر ورود فرمودند و آن تاریخ مقارن غره ربيع الاول ۱۲۸۰ هجری (مطابق با اوت ۱۸۶۳ میلادی) بود. بمجرّد خروج کشتی جمال اقدس ابهی با اهل بیت بوسیله دو دستگاه عرابه مخصوص که در کنار اسکله انتظار موب مبارک را می‌کشید بخانه شمسی بیک مهماندار دولت قرب مسجد خرقة شریف نزول اجلال فرمودند و پس از مدّت مختصری اقامت در آن محلّ به بیت ویسی پاشا که در جوار مسجد سلطان محمد واقع و بالنسبه وسیعتر و راحت تر بود منتقل گردیدند.

با ورود حضرت بهاءالله به اسلامبول پایتخت دولت آل عثمان و مقرّ خلافت عظمی که در نزد مسلمین به «قبة الاسلام» معروف و جمال اقدس ابهی آن را بخطاب «قد استقرّ علیک کرسی الظلم» مخاطب فرموده‌اند تاریکترین و پرمصیبت‌ترین فصل تاریخ قرن اول بهائی که در عین حال مجلل‌ترین و مشعشع‌ترین آن محسوب می‌گردید مفتوح شد. رزایای شدیدة مؤلمه که شبه و مثل آن از قبل مشاهده نشده بود با فتوحات بهیّه روحانیّه و مواهب و عنایات لاریبیّه صمدانیّه مقرون و متعاقب گردید و شمس منیر طلعت اعزّ ابهی به ذروه علیا و وسط السّماء متقارب شد. مهمّترین سنین عصر رسولی آغاز گردید و حوادث جسیمه و مخاطرات عظیمه که از سنه ستین، آغاز ظهور امر مبین از کلک مبشّر اعظمش در قیوم الاسماء اخبار شده بود رو بظهور و بروز نهاد.

امری که تحقیقاً در دو دهه قبل در مدینه شیراز از طرف حضرت باب اظهار و با وجود نفی و اسارت آن سلطان احدیه داعیه فخیم و مهیمنش در مجلس بزرگ تبریز، عاصمه آذربایجان علناً و صریحاً اعلام و شرع بدیع و دور جدیدش در ارض بدشت از طرف

مبارزین غیور و مدافعین پرشور و نشورش بی‌پرده و حجاب اعلان گردید در سنهٔ تسع در
حینی که ابواب امید از هر جهت مسدود و اسقام و آلام سیاه‌چال باشد احوال مشهود و
محسوس، ثمر و نتیجهٔ غائیش نمودار و هدف و مقصد متعالیش با تجلی روح اعظم بر
قلب اصفای سلطان قدم ظاهر و آشکار گردید. سپس غیوم کثیفهٔ انحراف و انحطاط
بتدریج در آسمان امر الهی مرتفع و در ایام هجرت جمال اقدس ابهی به صفحات
کردستان تقویت و تشدید پذیرفت تا آن نور یزدانی و هیکل سبحانی بمیدان خدمت رجوع
فرمود و بتقدیرات ربّانی و اشراقات جلیلهٔ رحمانی ابرهای تیره منقش گردید. آثار علوّ و
امتناع و سموّ و ارتفاع کلمهٔ الله پدیدار گشت و اصول و مبادی روحانی جامعهٔ جدیدالولاده
هنگام اقامت آن طلعت ازلیّه در بغداد بر اساس متقن و متین بنیان گردید و بالاخره در سنهٔ
ثمانین در حین تبعید نیر آفاق از شطر عراق و عزیمت مبارک به مدینهٔ کبیره مهلت مقرر و
میقات مقدر منقضی و امر مالک قدر جهرّاً و علانیهٔ اعلام شد و اسرار الهیه که منشأ و مبدأ
وحدت اصلیه و اخوّت عمومیّه بشریه محسوب جلوّهٔ محیرالعقول بنمود. (۱۲)

فصل هیجدهم

من یظهره الله

در سراسر تاریخ عالم انسانی سابقه نداشته است که یک مظهر مستقل الهی به ظهور مظهر الهی دیگری در عصر خود بشارت داده باشد این امری بود که با ظهور حضرت باب برای نخستین بار در تاریخ دیده شد حضرت باب تنها دو سال از حضرت بهاء الله کوچکتر بودند* و بفاصله تقریباً پانصد میل از ایشان می زیستند حضرت باب در شیراز اقامت داشتند و حضرت بهاء الله در طهران زندگی می نمودند. حضرت باب مظهر الهی مستقلی بودند که دور بیان را افتتاح کردند قوانین اسلامی را نسخ و احکام تازه ای وضع نمودند و مانند مظاهر مقدسه قبل شریعت مستقلی تأسیس فرمودند که بسرعت در سراسر ایران و عراق انتشار یافت با ظهور آن حضرت از یک طرف کور نبوت که در آن انبیای الهی یکی پس از دیگری مبعوث و به حلول یوم الله بشارت داده بودند خاتمه یافت و از سوی دیگر کور جدیدی آغاز شد که کور تحقق آن بشارات محسوب می شود و مرکز اصلی آن هیکل مقدس حضرت بهاء الله است حضرت بهاء الله در آثار مقدسه خویش حضرت باب را "سلطان الرسل" و "النقطة الاولى التي تدور حولها ارواح النبیین والمرسلین" معرفی نموده و از آن حضرت بعنوان مظهر مقدسی که "قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از این عرفان و ادراک کل اولیاست" یاد فرموده اند (۱) رسالت حضرت رب اعلی عبارت از این بود که مردم را برای ظهور حضرت بهاء الله، مظهر ظهور کلی الهی که آمدنش در تمام کتب مقدسه قبل وعده داده شده بود آماده سازد.

* حضرت باب که نامشان سیدعلیمحمد بود در یوم اول محرم ۱۲۳۵ هجری متولد شدند و حضرت بهاء الله در دوم محرم ۱۲۳۳ متولد شدند این تاریخها بتاریخ قمری است که در ممالک اسلامی متداول و معمول است حدیثی در اسلام است که به حضرت علی جانشین حضرت محمد نسبت داده می شود این حدیث می گوید "من دوسال از مولای خود جوانترم"

مقام حضرت بهاءالله بدرجه‌ای عظیم و متعالی است که حضرت باب که خود از مظاهر مقدّسه محسوب می‌شوند راه را برای ظهورشان هموار ساختند، عهد محکم و میثاق متینی با پیروان خود در باره امرشان بستند و خلق جدیدی که لایق لقای آن حضرت و شایسته اقبال باو باشد تربیت نمودند.

بشارتی که حضرت باب به ظهور "من یظهره‌الله" دادند بشارتی قاطع و محتوم بود، وعده‌ای بود صریح‌تر و اکیدتر از آنچه که هر یک از مظاهر مقدّسه در اعصار پیشین نموده بودند. در ادیان قبل علامات آمدن نبی بعدی در پرده‌ای از رمز و کنایه مستور و در لفافه‌ای از کلمات متشابهاست مکنون بود ولی بشارات حضرت ربّ اعلی فارغ از اینگونه اشارات و آزاد از چنین کنایات بود. بشهادت بیانات آن حضرت عظمت "من یظهره‌الله" آنچنان برجسته و آشکار بود که نیازی باین چنین علامات نداشت حضرت باب در عین حال انداز فرمودند که هیچکس نخواهد توانست من یظهره‌الله را با معلومات خود بشناسد یا او را با موازین خویش قضاوت کند و یا دلایلی از خود برای اثبات حقیقت او اقامه نماید چه که آن حضرت اعلی و اجلّ از عرفان عباد است و تنها بذات خود و بنفس ظهورش شناخته می‌شود یگانه شاهد حقانیتش آیتی است که خود بنفسه ظاهر می‌کند نه آثاری که خلق ممکن است ارائه نمایند. حضرت باب در یکی از آیات مقدّسه خویش در ستایش از حضرت بهاءالله می‌فرمایند که "یستحیی الیقین ان یوقن فیہ ... و یستحیی الدلیل ان یدلّ علیه". (۲)

حضرت باب در سراسر دوران رسالتشان به بیان فضیلت مظهر ظهور کلتی الهی که مقدر بود پس از ایشان ظاهر شود ناطق بوده اند در یکی از مناجات‌های مبارکه در حال راز و نیاز با حضرت بهاءالله این عبارات عالیات نازل گشته.

سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الا اذا ارید ان انسبه الیک فلتقبلنی و ما ینسب الی بفضلک (۳)

در مقام دیگر می‌فرمایند:

قد کتبت جوهره فی ذکره وهو انه لا یستشار بشارتی ولا بما نزل فی البیان. (۴)

رسالت نقطه اولی و تعالیم، احکام و بیانات آن جمال اعلی کلّ در حول "من یظهره الله" دور می زد آن حضرت در بیان یعنی امّ الكتاب دور بیان می فرمایند که قصدشان از نزول هر حرف از آن کتاب این بوده که پیروانشان به من یظهره الله عارف شوند و اطاعت امر او را نمایند در جای دیگر از همان سفر جلیل این آیات بیّنات نازل شده:

بیان از اوّل تا آخر مکنم جمیع صفات اوست و خزانه نار و نور او. (۵)

حضرت باب تصریح فرمودند که کتاب بیان منوط به اراده من یظهره الله بوده که می تواند با نزول یک کلمه از فم مطهرش تمام احکام نازله در آن را قبول یا رد نماید و اضافه فرمودند که اهمّیت و عظمت کتاب بیان از من یظهره الله ناشی می شود و او منزل حقیقی آن بوده و او تنها می تواند معانی مکنونه در آن را بطور کامل کشف کند حضرت باب در مقام دیگر تصریح فرموده اند که تنها من یظهره الله و کسانی که او تعلیم می دهد قادر خواهند بود که اهمّیت کتب مقدسه ادیان قبل را درک کنند.

حضرت باب بصراحت تأکید فرمودند که رسولی است که از جانب من یظهره الله مبعوث شده و عبد حقیری در آستان اوست آن حضرت پیروان خود را انداز کردند که اگر به من یظهره الله عارف نگردند نسبت به کتاب بیان وفادار نبوده و در نظری بی ارزش محسوب خواهند شد حضرت باب در کتاب بیان بیان نمودند که آنان که به ایشان گرویده اند و از احکام الهی که در آن کتاب نازل گشته اطاعت می کنند مؤمنین حقیقی بخداوند شمرده می شوند ولی وقتی من یظهره الله ظاهر می شود روح ایمان از تمام مؤمنین سلب خواهد شد مگر نفوسی که بعرفان او فائز شوند و به امر او اقبال نمایند آن حضرت در مقام دیگر بعنوان مثال از نفسی یاد می کنند که مطّلع بر آیات بیان بوده و تمام آنها را بخاطر سپرده بود از علم بهره کامل داشت و حائز هر خصلت پسندیده بود ولیکن می فرمایند اگر همین شخص حتی یک لحظه در قبول حقیقت امر من یظهره الله تردید کند ایمانش به کتاب بیان بی نتیجه خواهد ماند و اعتقادش به وحدانیت الهیه بی اعتبار خواهد گشت حضرت باب جناب وحید را که یکی از اصحاب ممتاز آن حضرت بود باین بیانات مخاطب ساخته اند.

فوالذی فلق الحبة و برا النسة لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم
الايمن ... ولو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قرّة عيناي و احكمت عليه في
ذلك الظهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شىء. (٦)

حضرت باب از تصوّر اینکه ممکن است بعضی از پیروانشان بانکار موعود بیان قیام کنند
احساس حزن و آزدگی می نمودند و این حقیقت در بسیاری از آثار مقدّسه آن حضرت
منعکس گردیده است از جمله ضمن اشاره به ظهور من يظهره الله این عبارات عالیات از
قلم آن حضرت نازل شده است.

و ان يؤمننّ به يوم ظهوره كلّ ما على الارض فاذاً يسرّ كينونتي حيث كلّ قد بلغوا الى ذروة
وجودهم ... والاّ يحزن فؤادى و ائى قد ربيت كلّ شىء لذلك فكيف تحجب احد على
هذا. (٧)

حضرت باب بردای رسالت روحانی مرتدی و بالهامات غیبی الهی ملهم بودند و بهمین
سبب بمقام حقیقی حضرت بهاء الله که درکش از حیطة علم بشری خارجست عارف بودند
منظره عظمت و قدرت مطلقه مظهر مقدّسی که مقدر بود بعد از ایشان ظاهر شود در نظر آن
حضرت چنان عظیم و باشکوه بود که هیچ مغز انسانی تصوّر نیل بآن را نمی تواند کند از
اینروست که بیانات حضرت باب در مدح و ستایش حضرت بهاء الله کسانی را که بر
عظمت مقام آن حضرت آگاهی ندارند دچار حیرت می کند حضرت باب در آثار مقدّسه
خود امر حضرت بهاء الله را بنحو باشکوه و مهمی تصویر فرموده اند و هیچ عذری را برای
انکار آن جایز ندانسته اند حقیقت ظهور حضرت بهاء الله در نظر حضرت باب مانند آفتاب
روشن و آشکار بود و بدین جهت به پیروانشان توصیه نمودند که وقتی خبر ظهور من
يظهره الله بگوششان رسید بهیچوجه شک و تردید بدل راه ندهند زیرا اگر فتور به قلبشان راه
یابد غضب الهی بر آنان نازل خواهد شد و تا وقتی که آن شک و ریب از دلشان زایل
نگردد بعذاب خداوندی همچنان گرفتار خواهند ماند.

حضرت باب در آثار مقدّسه خویش بکرات پیروان خود را انداز فرمودند که مبدا شیئی از اشیاء عالم امکان از جمله کتاب بیان و کتب مقدّسه سایر ادیان سدّی بین آنان و من یظهره الله شود کلمات مبارکه زیر نمونه‌ای از آن آیات مقدّسه است:

بیان و آنچه در او نازل شده شما را از آن ساذج وجود و مالک غیب و شهود منع ننماید.

(۸)

ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّه فان ذلک الواحد خلق عنده. (۹)

ان یا کلّ شیء فی البیان فلتعرفن حدّ انفسکم فانّ مثل نقطه البیان یؤمن بمن یظهره الله قبل کلّ شیء و ائنی انا بذلک افتخرن علی من فی ملکوت السموات و الارض. (۱۰)

حضرت باب در مواضع کثیره به سنه تسع بعنوان میقات ظهور من یظهره الله اشاره فرمودند رسالت آن حضرت در سال ۱۲۶۰ هجری مطابق ۱۸۴۴ میلادی آغاز شد بنا بر این سنه تسع سال ۱۲۶۹ بود که تقریباً در اواسط ماه اکتبر سال ۱۸۵۲ شروع شد و این مقارن زمانی بود که حضرت بهاء الله دو ماه در زندان سیاه چال طهران که صحنه رسالت خطیر روحانی آن حضرت بود گذرانده بودند.

آیات مبارکه زیر نمونه‌های دیگر از کلمات مقدّسه حضرت باب است که در بیان عربی و یا رسالات دیگر خطاب به حواریون دوره بیان نازل شده است.

وفی سنة التسع انتم کلّ خیر تدرکون.

فی سنة التسع انتم بلقاء الله تزرقون.*

فانّ لکم بعد حین امر ستعلمون.**

و من اولّ ذلک الامر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهور وانّ کلّ ما قد رأیت من النطفة الی ما کسونه لحما ثمّ اصبر حتّی تشهد خلق الآخر اذاً قل فتبارک الله احسن الخالقین. اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة فاذاً قل فتبارک الله احسن المبدعین. (۱۱)

* حضرت باب در آثار مبارکه خود تصریح فرموده‌اند که مقصد از لقاء الله که در کتب مقدّسه وعده داده شده لقاء من یظهره الله بوده است.

* حین به حساب ابجد ۶۸ است یعنی سال ۱۲۶۸ و سنه بعد حین معرف شروع سال ۱۲۶۹ می باشد این بشارت که مربوط به ظهور حضرت بهاءالله است از آثار شیخ احمد احسائی می باشد.

از طرف دیگر حضرت باب به سال نوزده اشاره فرمودند که آنهم مقارن با اظهار امر حضرت بهاءالله بود که پس از گذشت نوزده سال قمری از آغاز دور بدیع در بغداد انجام گرفت.

حضرت باب در این باره چنین مرقوم فرمودند:

مالک یوم الدین در انتهای واحد* وابتدای ثمانین** ظاهر خواهد گشت. (۱۲)

حضرت باب در کتاب مستطاب بیان در بیان میقات ظهور "من یظهره الله" از پیروان خود خواسته اند که از مبدأ ظهور امر بدیع تا انقضای واحد مراقب باشند و هر زمان مظهر ظهور جدید ظاهر شد باو اقبال کنند حضرت باب ضمن اینکه در بیان میقات ظهور من یظهره الله به سنه نه و نوزده غالباً اشاره کرده اند تصریح فرموده اند که زمان ظهور آن وجود اقدس کاملاً در ید اقتدار خود اوست و هر زمان اراده ظهور کند کل باید بوی اقبال کنند و اوامرش را اطاعت نمایند در قلعه ماکو این بیانات خطیره از لسان مبارک حضرت باب صادر گردیده است.

اگر در این حین ظاهر شود من اول عابدین و اول ساجدینم. (۱۳)

حضرت باب عظمت ظهور حضرت بهاءالله را با بیانات جلی مورد ستایش قرار داده و بیان نموده اند که هیچ چیزی در عالم امکان باندازه استماع و ادراک کلمات صادره از لسان من یظهره الله لذت بخش نمی تواند باشد آن حضرت بصراحت بیان فرموده اند که "اگر یک آیه از آیات من یظهره الله را تلاوت کنی اعزتر خواهد بود از آنکه کل بیان را ثبت کنی" (۱۴) و نیز در یکی از فصول کتاب بیان اخبار نموده اند که بارزترین حجت برای اثبات حقانیت من یظهره الله نزول آیات

خواهد بود ضمناً برای اینکه پیروان خود را به عظمت ظهور جدید متذکر و آنان را برای روز ظهور من یظهره الله آماده سازند مقرر فرمودند که این فصل بخصوص را هر نوزده روز یکبار تلاوت کنند و در معانی و مفاهیم آن تفکر و تمعن نمایند.

حضرت باب با اطمینان کامل بیان نمودند که اگر کسانی قیام کنند و خود را موعود بیان معرفی نمایند موفق به تثبیت ادعای خود نخواهند شد
* واحد معادل نوزده است

** سنه ۱۲۸۰ هجری (۱۸۶۳ میلادی)

چه که این مدعیان کاذب از نزول آیات که بزرگترین برهان حقیقت من یظهره الله است عاجز و قاصر خواهند بود آن حضرت ضمناً بخاطر اعزاز مقام من یظهره الله از مؤمنین خواستند که اگر نفسی هم بکذب مدعی این مقام شد او را بحال خود گذارند و از ابراز مخالفت به شخص او و اعتراض به کلامش خودداری نمایند.

حضرت باب بقصد حفظ و صیانت حضرت بهاء الله پیروان خود را از درگیر شدن در مباحثه و مجادله که در میان علمای اسلام معمول بوده و ثمری جز ایجاد نفاق و شقاق در بین آنان نداشته منع فرمودند و توصیه نمودند که در نوشتن عفت قلم و در گفتار ادب کلام را مراعات کنند و مخصوصاً در بحث و مذاکره هنگام اظهار عقاید و بیان دلایل این اصول را در خاطر داشته باشند آن حضرت این تعلیمات را صادر فرمودند برای اینکه می خواستند مطمئن شوند که گفتار و کردار پیروانشان بهیچوجه خاطر من یظهره الله را آزرده نخواهد ساخت علاوه بر این به نشانه تعظیم و تکریم مظهر ظهور کلی الهی که مافوق سؤالاتی است که ممکن است خلق از او کنند سؤال از آن ذات مقدس را بجز در مواردی که در شأن مقام آن حضرت باشد بر پیروانشان حرام کردند و لکن حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس این حکم را نسخ و اجازه فرمودند که مؤمنین هر مطلبی دارند آزادانه از حضور مبارک سؤال نمایند.

با زیارت آثار مقدسه حضرت اعلی مخصوصاً کتاب بیان این حقیقت آشکار می شود که آن حضرت بهر طریق ممکن پیروان امر بدیع را برای ظهور من یظهره الله آماده نموده بودند

حضرت باب نه تنها مقام من یظهره الله را به بابیان تعلیم دادند و شرایط روحانی و شایستگی معنوی لازم را برای قبول امر آن جمال بيمثال بیان نمودند بلکه از نظر طرز رفتار و سلوک نیز آنان را هدایت و ارشاد کردند از آنان خواستند که نه فقط درون خود را از تعلقات دنیای فانی پاک کنند بلکه علاوه بر آن مواظب صورت ظاهر و لباس خود نیز باشند تا مبادا خاطر من یظهره الله را آزرده سازند.

حضرت باب در مواضع متعدده از کتاب بیان و سایر آثار نازله نام بهاء الله را ذکر و بآن حضرت بعنوان من یظهره الله اشاره فرموده اند تمام این مآخذ بصراحت حضرت بهاء الله را بعنوان موعود بیان و معبود حضرت باب معرفی می کند یک نمونه جالب توجه نص بیان فارسی است که در آن ضمن اشاره به ظهور من یظهره الله به تأسیس نظم بدیع بهاء الله بشارت داده شده است.

طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانه یظهر و لا مرد له من عند الله فی البیان.
(۱۵)

در آثار نازله از قلم حضرت اعلی نصوص زیادی در باره عظمت غیرقابل تصوّر ظهور من یظهره الله و شواهد بسیاری در اظهار محویت و اخلاص در آستان شارع آن ظهور مکرم موجود است حضرت باب که من یظهره الله را منشأ الهام، مبعث ظهور و معبود حقیقی خود می شناختند همواره تمنای فدا شدن در سبیل حضرتش را می نمودند در کتاب قیوم الاسماء* که بشهادت حضرت بهاء الله "اول و اعظم و اکبر جمیع کتب" (۱۶) حضرت باب است آیات مقدسه زیر در باره من یظهره الله نازل گردیده است.

یا سید الاکبر ما انا بشیء الا و قد اقامتنی قدر تک علی الامر ما اتکلت الا علیک و ما اعتصمت فی الامر الا الیک ... یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً، و هنالک فاظهر من السرّ سرّاً علی قدر سمّ الابره فی طور الاکبر لیموتن الطوریون فی السیناء عند مطلع رشح من ذلک النور المهیمن الحمراء باذن الله الحکیم. (۱۷)

حضرت باب در آثار مقدّسه خویش نفس مقدّس من یظهره الله را با شخصیتی مهیمن، عظیم و بی نظیر توصیف فرموده‌اند مطالعه این آثار مبارکه عدم توانائی انسان را در درک کامل اهمّیت ظهور حضرت بهاءالله بر ملا می‌کند، عجز او را در فهم قدرت نفوذ کلمات مقدّسش نشان می‌دهد و قصور وی را در شناسائی عظمت مقام مبارکش آشکار می‌سازد با وجود تمام اینها زیارت این آیات مقدّسه سبب می‌شود که شخص حقایق عالیّه امر حضرت بهاءالله را بهتر درک کند.

* نخستین فصل این کتاب از قلم حضرت باب در شب اظهار امر آن حضرت به ملاّحسین در ۲۲ ماه می ۱۸۴۴ نازل شده است.

شاید بسبب همین عدم کفایت بود که در زمانی از دوران رسالت حضرت بهاءالله دو نوع اعتقاد اساسی در باره مقام حضرت بهاءالله در میان مؤمنین وجود داشت بعضی آن حضرت را مظهر ظهور کلی الهی می‌شناختند در حالیکه بعضی دیگر فراتر از آن می‌رفتند. حضرت بهاءالله در جواب به سؤالی که در این باره از حضورشان شده بود فرمودند که اگر افراد در اعتقادات خود صمیمی و خالص باشند هر دو گروه صادقند ولی اگر معتقدین باین دو اعتقاد به مباحثه و مجادله در میان خود پردازند و بخواهند عقیده خود را بر یکدیگر تلقین کنند هر دو مردود و خاطی شمرده می‌شوند.

این نشان می‌دهد که انسان بعّلت محدودیت قوّه ادراک هرگز بر درک مقام حقیقی مظهر الهی توانا نیست تنها میزان در اینجا خلوص و ایمان شخص است و خداوند هم که به محدودیت‌های بشری واقف است از انسان همان اندازه که بر انجامش قادر است انتظار دارد.

با وجودی که در میای مؤمنین اولیّه به نسبت مراتب استعدادشان در درک عظمت مقام حضرت بهاءالله این تفاوت نظر وجود داشت ولکن نکته مهمّ در اینست که هدف اساسی امر الهی یعنی استقرار وحدت و یگانگی در جامعه انسانی هرگز از جهت اصلی خود انحراف نیافت جامعه بهائی از بدو تأسیس از انشعاب و انشقاق محفوظ بوده و در سراسر تاریخ پرحادثه اش آن روح همبستگی و اتحاد را که محرک واقعی کلیّه مشروعات آن بوده و

هست از خود بمنصّه ظهور و بروز رسانده است نفوسی که به عرفان حضرت بهاءالله فائز می‌شوند و بامر مبارک او اقبال می‌کنند در ظلّ خیمه وحدت و یگانگی وارد می‌شوند وحدتی که اساسش روحانی، فارغ از همه حدودات انسانی و ناشی از قوه عهد و میثاق الهی برای این عصر نورانی است.

در آثار مبارکه هیاکل مقدسه امر بهائی شواهد بسیاری در باره عظمت ظهور حضرت بهاءالله موجود است از جمله از قلم معجزشیم حضرت ولی امرالله مطالب زیادی در باره این موضوع مهم صادر گردیده است فی الحقیقه می‌توان گفت که یکی از خدمات خطیره آن حضرت در تقویت اساس امر حضرت احدیت توضیحات صریح و روشنی است که در تبیین این مسئله اساسی یعنی عظمت ظهور حضرت بهاءالله ارائه فرموده‌اند آن مولای عزیز در توقیع منیع دور بهائی حقایق اصلیه این ظهور اعظم را یک بیک تشریح و توصیف نموده و مقام شارعین مقدسه، مؤسّسات بهیه، اصول و تعالیم مبارکه، اهداف و نوایای عالیّه و مقدرات آتیه امر عزیز الهی را بنحوی دقیق و ترتیبی بدیع تبیین و تشریح فرموده‌اند در حقیقت پیش از صدور این تبیینات الهام‌بخش روش و جهت جامعی برای تحصیل معارف امری بنحو صحیح و مرتّب در دسترس اهل بها وجود نداشت حضرت ولی امرالله بودند که حقایق عالیّه ظهور عظیم حضرت بهاءالله را بمقتضای استعداد محدود انسان عصر حاضر در اختیار اهل عالم گذاشتند، قوه قدسیّه ناشیه از آن ظهور خطیر را در مجاری و قنوات بدیعه بجریان انداختند و انظار اهل بها را در امرالله متمرکز ساختند و آنان را با طرز کار شریعت الله آشنا نمودند.

عبارات زیر قسمتی از یکی از آثار حضرت ولی امرالله در توصیف عظمت ظهور مبارک و مقام حضرت بهاءالله است.

این مظهر کلی الهی و مطلع انوار سبحانی که در چنین موقع خطیر حامل چنین پیام عظیم و جلیل گردید ذات اقدس است که نسلهای آینده بشر همان نحو که اکنون جم غفیری از پیروان حضرتش بدان مقرر و معترفند او را بالقاب و نعوت فخیمه قاضی القضاة، شارع اعظم و منجی امم، محرک عالم، متحد کننده ابناء بشر و موجد الف سنه منتظر، مؤسس کور

جدید، رافع بنیان صلح اعظم، منشأ عدل اتمّ اقوم، منادی وحدت انسان و بانی نظم جهان آرای الهی و مبدع و مبشر مدنیت سرمدی الآثار یزدانی تجلیل و تکریم خواهند نمود. ظهور مبارک نزد ابناء کلیم ظهور "پدر سرمدی" و "ربّ الجنود" است که "با هزاران هزار مقدّسین" ظاهر گشته و نزد ملت روح مجیء ثانی مسیح در "جلال اب سماوی" و در نظر شیعه اسلام "رجعت حسینی" و به اصطلاح اهل سنت و جماعت نزول "روح الله" و به اعتقاد زردشتیان ظهور شاه بهرام موعود و نزد هندوها رجوع کریشنا و نزد بودائیها بودای پنجم محسوب می شود.

نام مبارک ترکیبی از اسم حضرت سیّد الشهداء (حسین) بزرگترین امام از ائمه هدی و درخشنده ترین "کوکب" از "اکلیل" مذکور در مکاشفات یوحنا و نام امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام یکی از دو "شاهد" مذکور در همان سفر جلیل است. حضرتش در کتاب بیان فارسی بلقب مقدّس "بهاء الله" که به معنی جلال و روشنی و مجد الهی است مذکور و موصوف و همچین به القاب عظیمه ربّ الارباب، اسم اعظم، جمال قدم، قلم اعلی، اسم مکنون، کنز مخزون، من یظهره الله، نیر اعظم، افق اعلی، بحرا اعظم، سماء علیا، اصل قدیم، قیوم الارض و السماء، نیر آفاق، نبأ عظیم، مکلم طور، ممتحن الحقائق، مظلوم العالم و مقصود الامم، ربّ الميثاق و سدره المنتهی ملقب و منعت می باشد.

نسب خاندان حضرتش از یک طرف بحضرت ابراهیم از زوجة قطوره و از طرف دیگر بحضرت زرتشت و یزدگرد آخرین شهریار سلسله ساسانی منتهی می شود. بعلاوه حضرتش از دودمان یسی و از جانب پدر حضرت وزیر جناب آقا میرزا عباس معروف بمیرزا بزرگ که از رجال دولت و بزرگان مملکت محسوب و در دربار فتحعلی شاه مقام وزارت داشته بیکی از مهمّترین خاندانهای قدیم و مشهور مازندران منتسب می باشد.

اشعیای نبی اعظم و اقدم جمیع انبیای بنی اسرائیل ظهور مبارک را به "جلال ربّ" و "اب سماوی" و "شاهزاده صلح" توصیف نموده و می فرماید: "و یدعی اسمه عجیباً مشیراً رئیس السلام" و "یخرج قضیب من جذع یسای و ینبت غصن من اصوله" و "یضرب الارض بقضیب فمه یمیت المنافق بنفحة شفّیه" و نفسی که "برکسی داود جالس و بقوت عظیم

ظاهر خواهد گردید" و "بین امّتها داوری خواهد نمود" و "رانده شدگان اسرائیل را جمع نموده پراکنده شدگان یهود را از چهارطرف عالم فراهم خواهد آورد.

حضرت داود در مزامیرش این ظهور اعظم را "ربّ الجنود" و "سلطان جلال" می خواند حکمی او را "مقصود امم و محبوب عالم" می نامد. زکریّا او را باسم "غصن" که "از مکانش خواهد روئید و هیکل خدا را بنا خواهد فرمود" تسمیه می نماید. حزقیال او را بنام "ربّ" که "بر تمامی ارض سلطنت خواهد نمود" می ستاید. یوئیل و صفنیای نبی یوم ظهورش را "یوم الربّ" و صفنیا آن روز را "روز سخط، روز تنگی و سختی، روز خراب و دمار، روز تاریکی و ظلام، روز ابر و مه و غبار و روزی که صیحه و وحشت بلاد محصور و قلاع مرتفع را احاطه می نماید" تعبیر نموده و حزقیال و دانیال نیز هردو آن روز بزرگ را "روز خداوند" نامیده و ملاکی "یوم عظیم و مخیف ربّ" و "یوم تشرق شمس البرّ و الشفا فی احتجبها" ستوده و بالاخره دانیال ظهور مقدّسش را به خاتمه دوران "رجاست ویرانی" توصیف نموده است.

این دور مبارک که در کتب مقدّسه زرتشتیان به توقّف آفتاب در وسط السّماء در مدّت سی روز که نهایت مدّت استقرار شمس در یک برج تمام است تعبیر گردیده و بشارت حضرت زرتشت که در اخبار باستانی مذکور و می فرماید "مدّت سه هزارسال جنگ و ستیز استمرار یابد تا شاه بهرام منجی عالم ظاهر شود و بر اهریمن غلبه نماید و بساط صلح و سلام بگستراند" اشاره به همین ظهور مبارک است. گوتاما بودا خبر می دهد که "بودائی بنام میترا بودای محبّت و اخوّت جهانی" در یوم آخر قیام خواهد نمود و "مجد لانهایه" خویش را ظاهر خواهد ساخت. در باگاواد گیتای هندو ظهور مبارک به "روح اعظم" و "آواتار دهم" و "مظهر کامل کریشنا" نام برده شده است.

حضرت مسیح این ظهور اعظم را "رئیس این جهان" و "معزّی" و "والذی یبکّ العالم علی خطیئة و علی برو علی دینونة" توصیف فرموده و همچنین او را "روح الحقّ فهو یرشدکم الی جمیع الحقّ" و "لا یتکلّم من نفسه بل کلّ ما یسمع یتکلّم به" و "صاحب الکرّم" و "پسر انسان که در جلال پدر ظاهر خواهد گردید" خوانده و به بیان "یرون ابن الانسان آتیا علی

سحاب السماء مع قوّة و مجدّ كبير و يرسل ملائكته مع صوت السّافور العظيم" جلالت قدر و مرتبتش را ستوده و باين بشارت بزرگ اخبار فرموده كه "جميع ملل حول سريرش مجتمع مى شوند".

صاحب مكاشفات در باره اين ظهور اعظم به "مجد الرّب" و "والالف و الياء و الاوّل و الآخر و البداية و النّهاية" تكلمّ نموده و ظهور مباركش را به "واى سوم" تعبير كرده و شريعت مقدّسش را به "سماجدديد" و "ارض جديد" و "هيكل الرّب" و "مدينة مقدّسه" و "اورشليم جديد نازل از سماجد كه چون عروسى خود را براى همسرش تزئين كرده باشد" تشبيه كرده است. حضرت مسيح يوم ظهور را "يوم تجديد و احياء هنگاميكه پسر انسان بر سرير عزّت جالس خواهد گرديد" ناميده است.

بولس قدّيس ميعاد ظهورش را به "نفحة اخرى" و "صور الهى" موسوم نموده و پطرس حواري از آن روز عظيم به "يوم الرّب الذى به تنحلّ السموات ملتهبة و العناصر محترقة تذوب" ياد نموده و همچنين يوم اشراق را يوم "احياء و بيدارى" و يوم تحقّق و اكمال كلمات الهى كه از بدو خلقت به لسان انبيا و رسل مقدّسه نازل گرديده مى شمارد.

حضرت رسول اكرم در قرآن مجيد ظهور مبارك را به "نبا عظيم" تعبير و آن يوم فخيم را يوم "يا تيهم الله فى ظلل من الغمام" و "جاء ربك و الملك صفاف صفاً" و "يقوم الروح و الملائكة صفاف" توصيف فرموده و در سورة مباركة "يس" كه به قلب فرقان موسوم و موصوف اين ظهور اعظم را به "رسول" ثالثى كه لاجل اكمال و اعزاز رسولين سابقين ظاهر گشته ستوده و به بيان "فعزّزنا بثالث" توصيف فرموده است و نيز در صفحات همان سفر جليل اين يوم كريم بالقاب مهيمنة "يوم عظيم"، "يوم آخر"، "يوم الله"، "يوم القيامة"، "يوم الدين"، "يوم التغابن"، "يوم الفصل"، "يوم الحسرة"، "يوم التلاق"، يوم "قضى الامر" و "نفخ فيه اخرى" و "يقوم الناس لرّب العالمين" و "ترى الجبال تحسبها جامدة و هى تمرّ مرالسحاب" و "يوم الحساب" و "يوم الآزفة اذ القلوب لدى الحناجر كاظمين" و "صعق من فى السموات و من فى الارض الا من شاء الله" و "تذهل كلّ مرضعة عمّا ارضعت و تضع كلّ ذات حمل

حملها" و "اشرقت الارض بنور ربها و وضع الكتاب و جیء بالتبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون" خوانده شده است.

و نیز به موجب شهادت حضرت بهاء الله حضرت رسول اکرم ظهور مبارک را از لحاظ عظمت و جلال و جلوه و کمال به ماه تشبیه نموده می فرماید: "سترون ربکم كما ترون البدر فی لیلۃ اربعة عشر" و باز طبق تأیید مبارک، حضرت امیرالمؤمنین این ظهور اعظم را ظهور مکلم طور شمرده و به بیان "فتوقعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة علی الطور" مقام شامخش را می ستاید و حضرت سیدالشهداء در بیان ابّتهت و جلالت امرش می فرماید: "ایکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هوالمظهر لک". شیخ جلیل احسائی مبشر دوره بابی که به حوادث و تطورات عجیبه خطیره بین سنین شصت و شصت و هفت اشاره نموده و قیام مبارک را امری محترم و مسلم دانسته راجع به میقات ظهور بطوری که از قبل مذکور گردیده می نویسد "لابد لهذا الامر من مقرّ و لكلّ نبأ مستقرّ و لا یحسن الجواب بالتعین و ستعلمنّ نبأه بعد حین".

سیدکاظم رشتی تلمیذ بزرگوار و جانشین عالم ربّانی شیخ احسائی می فرماید "قائم شهید خواهد شد و بعد از شهادت آن وجود مقدّس عالم به سنّ هیجده یعنی به مرحله بلوغ واصل خواهد گردید" و نیز در شرح قصیده لامیه به کلمه "بهاء" اشاره نموده و در اواخر ایام حیات به تلامیذ خود بصراحت بیان می گوید "براستی می گویم بعد از قائم قیوم ظاهر خواهد شد یعنی چون آن کوکب درّی الهی از افق عالم امکان غارب گردد شمس جمال حسین طالع شود و جهان را به نور ظهور خویش منور سازد در آن حین اسرار و رموز مکنونه در کلمات شیخ به کمال جلوه و عظمت ظاهر و آشکار خواهد گردید. درک آن یوم الاّیام وصول به تاج و هاج اعصار گذشته است. یک عمل پاک در آن دور بدیع با عبادت الهی در دهور و احقاب نامتناهی برابری می نماید".

حضرت باب در آثار و الواح مقدّسه ظهور مبارک را بکمال تجلیل و تعظیم نعت و ستایش می فرماید و آن جمال ازلی را "ساذج وجود" و "بقیة الله" و "سیدالاکبر" و "النور المهیمن الحمراء" و "مالک غیب و شهود" می خواند و "یگانه منظور و مطلوب حقیقی خود و کافّة

مظاهر مقدّسه الهیّه" می‌شمارد و آن وجود اقدس را به لقب بدیع "من ینظره الله" مذکور و به بیان لطیف "انّی انا الحیّ فی الافق الابهی" به اشراق شمس حقیقت از مطلع اعظم ابهی اشاره می‌نماید و در بیان فارسی معروفترین آثار مبارکه‌اش لقب مظهر مقدّس را تصریح و به "نظم" بدیعی بشارت می‌دهد و نام مبارک را به اشاره خفیّه "فرزند علی قائد حقیقی و مسلّم ناس" معرفی می‌نماید و نیز تاریخ ظهورش را در الواح و آثار مقدّسه و همچنین در بیانات شفاهیّه خویش خالی از تردید و ابهام تعیین و اهل بیان را به این بیان فصیح "ایاک ایاک فی یوم ظهوره ان تحتجب بکلمات نزلت فی الیّان" تحذیر می‌فرماید تا در ظهور بعد محتجب نمانند و از شمس حقیقت محروم نشوند و همچنین در ذکر احاطه و عظمت و ابّهت ظهور می‌فرماید "انّی اوّل عبد قد آمنت به" و "نقطه الیّان یؤمن بمن ینظره الله قبل کلّ شیء" و همچنین اشاره بظهور بعدی می‌فرماید "لایستشار باشارتی" و "نطفه یک ساله ظهور او اقوی است از کلّ بیان" و نیز بکمال صراحت می‌فرماید "قد اخذ عهد ولایه من تظهرته عن کلّ شیء قبل عهد ولایتی" و "من از آن کتاب اعظم حرفی و از آن بحر بی پایان شبندی هستم" و "جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او" و "کلّ ما رفع فی الیّان کخاتم فی یدی و انّی انا خاتم فی یدی من ینظره الله جلّ ذکره یقلب کیف یشاء لما یشاء بما یشاء" و نیز می‌فرماید "یا بقیّه الله قد فدیت بکلیّی لک و رضیت السّبّ فی سبیلک و ما تمّیت الاّ القتل فی محبّتک" و نیز بکمال صراحت می‌فرماید "امروز بیان در مقام نطفه است و در اوّل ظهور من ینظره الله آخر کمال بیان است" و همچنین "من اوّل ذلک الامر الی ان تکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلّ ما قد رأیت من النطفه الی ما کسونه لهما ثمّ اصبر حتّی تشهد خلق الآخر اذا قلّ فتبارک الله احسن الخالقین".

حضرت بهاء الله بنفسه المهیمنه علی الکائنات راجع به عظمت امر و امتناع ظهور مقدّس خویش می‌فرماید "قد ظهر من طاف حوله نقطه الیّان" و نیز می‌فرماید "اگر الیوم کلّ من فی السّموات و الارض حروف بیانیه شوند که به صد هزار رتبه از حروفات فرقانیّه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در این امر توقّف نمایند از معرضین عند الله محسوبند و از احرف نفی

منسوب" و در کتاب مستطاب ایقان اشاره به رفعت مقام من يُظهره الله می فرماید "آن سلطان هوّیه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را بحرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید" و نیز در مقام عظمت و جلال یوم ظهور می فرماید "لأنّ یوم الله هو نفسه قد ظهر بالحقّ و لن یعقبه اللیل" "امروز سید روزها و سلطان ایامها است" "این یوم را مثلی نبوده و نیست چه که بمثابة بصر است از برای قرون و اعصار" "قد بشر کلّ نبیّ بهذا الیوم و ناح کلّ رسول حباً بهذا الظهور" و همچنین می فرماید "بهاری است که آن را خزان از پی نباشد" "و یومی که ملل و اقوام ارض در حسرت وصالش ایام میگذرانند" "تلک ایام فیها امتحن الله کلّ النبیین و المرسلین ثمّ الذین هم کانوا خلف سرادق العصمة و فسطاط العظمة و خباء العزة" "قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم" و نیز می فرماید "مظاهر قبل هیچیک بر کیفیت این ظهور بتمامه آگاه نه الا علی قدر معلوم" و در تبیین علو امر و ارتفاع ظهور می فرماید "لولا ه ما ارسل رسول و ما نزل کتاب یشهد بذلك کلّ الاشیاء"

همچنین از کلک اطهر میثاق راجع به عظمت و اصالت این ظهور مقدّس این کلمات دریات نازل قوله عزّ بیانه "قرنها بگذرد و دهرها بسرآید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع و سطوع نماید" و نیز می فرماید "اولیاء پیشینیان چون تصوّر و تخطّر عصر جمال مبارک می نمودند منصعق می شدند و آرزوی دقیقه ای می کردند" (۱۸)

در آثار مبارکه امر بهائی نصوص متعدّده ای موجود است که در آنها به مقام حضرت بهاء الله بعنوان مظهر کلی امر الهی و مؤسس کور جدید در تاریخ عالم انسانی اشاره شده است حضرت عبدالبهاء در جواب یکی از سائلین در این باره چنین فرموده اند:

باری دوره کلیّ وجود را گوئیم آن عبارتست از مدّتی مدیده و قرون و اعصاری بیحدّ و شمار و در آن دوره مظاهر ظهور جلوه بساحت شهود نمایند تا ظهور کلیّ عظیمی آفراقاً مرکز اشراق نماید و ظهور او سبب بلوغ عالم گردد دوره امتدادش بسیار است مظاهری در ظلّ او بعد مبعوث گردند و بحسب اقتضای زمان تجدید بعضی احکام که متعلّق

بجسمانیات و معاملاتست نمایند ولی در ظلّ او هستند ما در دوره‌ای هستیم که بدایتش آدم است و ظهور کلیّه‌اش جمال مبارک. (۱۹)

حضرت بهاءالله از یک طرف مؤسس دور بهائی است که مدّتش بنصّ مبارک آن جمال بیمثال کمتر از یک هزار سال نخواهد بود و از سوی دیگر مؤسس کور بهائی است که دوره‌اش بشهادت حضرت عبدالبهاء تا لااقل پنج هزار قرن امتداد خواهد یافت در این مدّت مظاهر الهیّه یکی پس از دیگری ظهور خواهند کرد و گرچه شرایع مستقلّی تأسیس خواهند نمود و لکن کلّ از حضرت بهاءالله الهام خواهند گرفت حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار مبارکه در این باره چنین می‌فرماید:

أما المظاهر المقدّسة الّتی تأتي من بعد فی ظلل من الغمام من حیث الاستفاضه هم فی ظلّ جمال القدم و من حیث الافاضه یفعل ما یشاء" (۲۰)

بیانات عالیات فوق مبین این حقیقت است که حضرت بهاءالله با ظهور خویش منشأ حیات روحانی برای عالم انسانی در سراسر دور بهائی شده و در ادوار دینی آینده نیز همچنان بعنوان قوه محرکه الهام‌بخش ظهورات آتیه خواهند بود و از طریق مظاهر مقدّسه که در طول کور بهائی مبعوث خواهند شد قوای روحانی لازم را برای پیشرفت نوع بشر در عالم انسانی خواهند دمید یکی از اصول عقاید اهل بهاء اینست که حقیقت مظاهر مقدّسه واحد و یکسان است و تنها تفاوت بین آنان در شدّت ظهورشان می‌باشد و هر یک از آن مرایای صافیه صفات الهی را بمقتضای استعداد و پذیرش نفوس معاصر خویش منعکس می‌کنند در نگاه اوّل ممکن است این عقیده با بیان قبلی در باره اینکه مظاهر آتیه در ظلّ حضرت بهاءالله خواهند بود و در عین حال احکام و تعالیم جدیدی برای بشر تشریح و هر یک دور جدیدی را در کور بهائی افتتاح خواهند کرد، منافی بنظر رسد ولی وقتی خوب دقت کنیم حقیقت امر روشن‌تر می‌شود.

ظهور مظاهر مقدّسه را می‌توان به حلول فصل بهار تشبیه نمود همچنانکه در فصل ربیع عالم طبیعت حیات جدید پیدا می‌کند عالم انسان نیز در اثر ظهور مظاهر الهیّه به حیات تازه و طراوت بی‌اندازه فائز می‌شود در طبیعت ملاحظه می‌شود که یک درخت در اثر

تجدید بهار هر سال بیشتر رشد می‌کند تا اینکه برای نخستین بار بمرحلهٔ ثمر می‌رسد و میوه
ببار می‌آورد این مرحله در حیات یک درخت بسیار مهمّ شمرده می‌شود چه که هنگام بلوغ
آنست و از آن پس در تمام طول عمرش همه ساله همان میوه را بار خواهد آورد.

انسان نیز بنحو مشابهی در اثر ظهور انبیای الهی قدم بقدم بسوی کمال در حرکت
بوده‌است و اکنون مقارن ظهور حضرت بهاءالله مقدرّ است بدرجهٔ بلوغ رسد و این مشابه
مرحله‌ایست که در آن درخت شکوفه می‌کند و برای نخستین بار میوه بار می‌آورد بنابراین
هرچه که عالم بشر در اثر فیوضات ظهور حضرت بهاءالله ممکن است بدست آورد و هر
ثمری که شجر عالم انسانی در قرن ذهبی دور بهائی ممکن است بار آورد اساسی برای
پیشرفت و تعالی بشر در دوره‌های آینده خواهد بود مطالعهٔ آثار بهائی نشان می‌دهد که
هدف نهائی حضرت بهاءالله تا آنجا که به زندگی در این کرهٔ خاکی ارتباط دارد تأسیس
وحدت عالم انسانی است و این در حقیقت ثمرهٔ ظهور آن حضرت در ارتباط با هیکل
جامعهٔ انسانی خواهد بود و این عالی‌ترین هدفی است که بشریت می‌تواند در این کرهٔ
خاکی بدست آورد.

انسان در ادوار آتیه در نتیجهٔ ظهور مظاهر الهیه به ترقّی و تکامل خود ادامه خواهد داد،
باکتساب کمالات و سجایای حمیده موفق خواهد شد و از نظر روحانی بدرجه‌ای ترقّی
خواهد نمود که در حال حاضر هیچکس به پیش‌بینی آن توانا نیست با وجود این انسان در
قالب وحدت عالم انسانی که بوسیلهٔ حضرت بهاءالله تأسیس شده انجام وظیفه خواهد
نمود و مظاهر الهیهٔ آتیه که در اعصار مختلفهٔ کور بهائی مبعوث می‌شوند در ظلّ حضرت
بهاءالله خواهند بود.

حضرت بهاءالله خطاب به نسل حاضر در بارهٔ اساس پاینده‌ای که برای عالم انسانی برپا
کرده‌اند چنین می‌فرمایند.

حضرت موجود می‌فرماید ای پسران انسان دین‌الله و مذهب‌الله از برای حفظ و اتّحاد و
اتّفاق و محبّت و الفت عالم است او را سبب و علّت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا

منماید اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا
اورا حرکت ندهد و طول زمان اورا از هم نریزند. انتهی (۲۱).

عبارات پرجلای زیر که در باره ظهور حضرت بهاءالله و عظمت آن با نقل بیانات مبارکه آن
ذات اقدس از قلم حضرت ولیّ امرالله صادرگشته مبین فضیلت این ظهور اعظم است.
هرگاه به حقایق و معانی عالیّه امر حضرت بهاءالله کما هو حقّه توجه و تعمق نمائیم باید
آئین بهائی را در اعلی رتبه یک کور عظیم و آخرین مرحله یک سلسله ظهوراتی قرار دهیم
که بر حسب استعداد و تکامل نوع بشر یکی پس از دیگری ظاهر گردیده و کلاً مقدمه این
ظهور اعظم بوده‌اند.

این ظهورات که از آدم شروع و به حضرت باب منتهی می‌شوند همواره طریق را صاف و
هموار کرده و بنهایت تأکید حلول یوم الاّیام را که میقات ظهور موعود کلّ اعصار است
بشارت داده‌اند.

الواح و آثار حضرت بهاءالله کاملاً شاهد و گواه این حقیقت است و مختصر توجه به
بیاناتی که حضرت بهاءالله کراراً در وصف ظهور خود به کمال هیمنه و قدرت اظهار
فرموده‌اند اهمّیت این ظهور اعظم را که آن حضرت واسطه ابلاغ آن بوده‌اند کاملاً روشن و
مبرهن خواهد نمود. بنابراین برای آنکه اهمّیت و مفهوم این ظهور اعظم بهتر درک گردد
باید نظر را به آثار و الواح صادره از کلک جمال اقدس ابهی که مبدأ و منشأ این ظهور
مهیمن خطیر است معطوف داشت.

جمال اقدس ابهی و همچنین حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء در ذکر این ظهور بی‌مثیل
و عدیل و قوای عجیبه دافعه آن و در وصف این یوم که اهل عالم قرن‌ها در انتظار آن بسر
می‌برده و نیز در بیان علوّ مقام نفوسی که معترف بر حقایق مکنونه این ظهور گردیده‌اند
چنان گنجینه نفیسی از آثار مقدّسه برای اخلاف به یادگار گذاشته‌اند که نسل حاضر کما
یبنغی و یلیق پی به ارزش آن نبرد. این قبیل آیات و الواح بقدری مهیمن و لطیف است که
فقط نفوسی که در لسان نزولی تبخّر دارند ممکن است به قدر و ارزش آن پی برند و
به حدّی زیاد است که برای جمع‌آوری قسمت‌های مهمّه آن باید به تنهائی کتابی تألیف گردد.

آنچه فعلاً مقدر است ذکر منتخباتی است که از الواح کثیره استخراج گشته: حضرت بهاءالله می فرماید: "تالله الحق ان الامر عظیم عظیم هذه كلمة كررها في اكثرالواحد لعل يتنبه بهاالعباد"

و نیز به اصرح بیان می فرماید: "و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذاالظهورالاعظم"، "آنچه در این ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد"

و نیز مخاطباً لنفسه می فرماید: "انه هوالذی سمی فی التوراه بیهوه و فی الانجیل بروح الحق و فی الفرقان بالنبا العظیم"، "قل هذا لهوالذی لولاه ما ارسل رسول و ما نزل کتاب یشهد بذلك کل الاشیاء"

و نیز: "کلام الله ولو انحصر بكلمة لا تعادلها كتب العالمين"، "اکثری از ناس به بلوغ نرسیده اند و الا بابی از علم بوجه عباد مفتوح می فرمود که کل من فی السموات والارض به افاضة قلمیه او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقر می شدند"، "قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسک علی جبینی الیضاء بخط ابهی ان یاملاً الارض والسماء ان هذا لهوالمحجوب الذی ماشهدت عین الابداع مثله ولا عین الاختراع شبهه و انه لهوالذی قرّت بجماله عین الله الملك العزیز الجمیل". (۲۲)

توجه به بیانات حضرت بهاءالله در باره عظمت امر الهی و تفکر در استعدادات و فیهرة نهانی که در اثر این ظهور اعظم در عالم انسانی بودیعه گذاشته شده احساس هیبت و اعجاب در قلوب مؤمنین ایجاد می کند نور این ظهور عظیم مقدر است بر قرون و اعصار بیشمار بتابد و برگوشه ها و زوایای دوردست زمان گسترده گردد مبشر این ظهور اعظم، حضرت باب نقطه اولی، "التقطة الاولى الی الی تدور حولها ارواح النیین و المرسلین" (۲۳) نفخة حلول یوم بدیع را بصدا درآورد و با نثار خون خود جلای فناپذیری بان بخشید مؤسس آن حضرت بهاءالله با تحقق بیان "فاظهر من السرراً علی قدر سم الابره فی طور الاکبر" (۲۴) که از قلم آن مبشر افخم صادر شده بود حلول یوم الله را مژده داد خلق جدیدی را خلق نمود، حیات تازه ای در عالم دمید، تعالیم و احکام لازم را برای پیش برد مصالح نوع بشر و حفظ

وحدت و یگانگی آن تشریح فرمود و اساس پایداری برای هزاره‌های آتیه برپا نمود. مرکز میثاق آن امر عظیم حضرت عبدالبهاء "جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی" (۲۵) امرالله را از حملات دشمنان بیوفا صیانت کرد، نور آنرا بر عالم غرب تابان نمود و اصول نظم اداری آنرا تبیین فرمود نظمی که نمونه و هسته مرکزی نظم جهانی آینده‌ایست که بر کره خاک تأسیس خواهد شد.

اکنون مؤسّسات نظم اداری بهائی از محلی و ملی و بین‌المللی بوسیله پیروان اسم اعظم بر روی خرابه‌های انظمه عتیقه مرتفع می‌شوند و اهل بها یقین کامل دارند که قوای خلاقه مودوعه در ظهور حضرت بهاءالله بمدد تأییدات غیبیه الهیه بالمآل جامعه انسانی را که در حال حاضر دچار بی‌ثباتی و سرخوردگی شده بیک جامعه جهانی متحد تبدیل و تقلیب خواهد نمود، جامعه‌ای که مقدر است در قرون آتیه یعنی عصر ذهبی دور بهائی شاهد استقرار ملکوت الهی بر روی زمین شود همان ملکوتی که عالم انسانی قرن‌ها در انتظارش بوده‌است.

ضمیمه شماره یک

میرزا آقا جان

متعاقب صعود حضرت بهاء الله و بر اثر طغیان میرزا محمد علی * تعدادی از مبلغین امر از جمله بعضی از اصحاب بنقض عهد قیام کردند این نفوس علیه حضرت عبدالبهاء برخاستند و بایجاد فتنه ای عظیم در جامعه بهائی پرداختند ولی قوه عهد و میثاق بمانت و رزانت استوار بود و بسیاری از مؤمنین غیور و باوفا بدور حضرت عبدالبهاء گرد آمدند و بدفاع از عهد و میثاق در برابر حملات بیوفایان اقدام نمودند.

در میان اصحاب جمال قدم میرزا آقا جان از همه به آن حضرت نزدیکتر و بسمت کاتب بخدمت در حضور مبارک مفتخر بود ولکن با وجود این افتخار عظیم که بوی اعطا شده بود بسبب جاه طلبی و غرور نتوانست در عهد الهی ثابت بماند بر ضدیت حضرت عبدالبهاء قیام کرد و به القای شبهه در اذهان احبباً پرداخت.

دکتر یونس خان افروخته یکی از احببای جانفشان دوره میثاق که چندین سال بعنوان منشی حضرت عبدالبهاء خدمت نموده خاطرات جالبی از وقایع دوران نه ساله خدمتش در عگا برشته تحریر درآورده و از خود بیادگار گذاشته است عبارات زیر قسمتی از خاطرات او در باره سالهای اخیر حیات میرزا آقا جان در عگا در حدود سال ۱۸۹۷ میلادی است.

وقتی که صعود جمال مبارک اقدس ابهی واقع شد میرزا آقا جان مطرود و در نظر مردود بود و چندی به خفت و ذلت می زیست اما در اثر بذل و بخششهای جمال مبارک مختصر بضاعتی داشت، ناقضین سرّاً در صدد هلاکت او برآمدند یا برای اینکه اموالش را تصرف کنند یا برای آنکه چون جمال ابهی از او راضی نبودند خوبست که دیگر در "ارض الهی بکمال خرمی مشی ننماید" میرزا آقا جان این مطلب را دریافت و از این توطئه خبردار شد خود را به دامان مرکز میثاق انداخت و اظهار ندامت نموده تائب شد و در بیت مبارک متحصّن

* برای مطالعه بیشتر در باره جزئیات این وقایع به قرن بدیع فصل پانزدهم مراجعه شود.

گردید و اما ناقضین بیشتر عصبانی شده شهرت دادند که میرزا آقاخان بواسطهٔ دو دانهٔ حَب در هنگام کسالت، جمال مبارک را مسموم نموده است و ضمناً خواستند که از شخص میرزا آقاخان سوء استفاده نموده هنگامه‌ای برپا کنند اگر ثمری حاصل شود خودشان دریابند و اگر خطری بروز نمود بخود او متوجه گردد لهذا سرّاً با او رابطه پیدا نموده او را بفساد تشویق نمودند، ناقضین مذبذب که قبلاً مذکور شد با او راه یافتند مدّت مدیدی تعلیمات باو دادند و او را تحریک نمودند که چون کاتب وحی بوده است مدّعی وحی و الهام شود تا آشوبی برپا کند و انقلابی ایجاد نماید، بیچاره میرزا آقاخان مدّت مدیدی اوراقی تهیه نموده مشعر بر اینکه در عالم رؤیا بحضور جمال ابهی مشرف شده مورد وحی و الهام گردیده است و بیانات و کلماتی که دلالت بر غضب الهی می نماید یادداشت نموده بنام هریک از مؤمنین بفرستد حتی در یک مقام لوحی بخط سبز از آسمان بدست او رسیده مأمور است که امر را از دست مشرکین نجات دهد و همان تهمت‌ها و افتراها که ناقضین در حق مرکز میثاق روا می داشتند همه آنها را بمراتب شدیدتر نسبت داده و این اوراق را جمع کرده برای روز معینی که یوم انقلاب است به ناقضین تسلیم نماید و آنها این خطوط نزولی را بهمان خطوطی که سابقاً الواح جمال قدم نوشته می شد یعنی بخط میرزا مجدالدین* پانویس نموده منتشر سازند. (۱)

دکتر یونس خان در خاطراتش اضافه می کند که ناقضین تصمیم داشتند نقشه‌های شوم خود را در سالگرد صعود حضرت بهاءالله بموقع اجرا گزارند آنها می دانستند که تمام احبّاً قرار بود در آن روز در خارج روضه مبارکه اجتماع کنند بنا بر این با میرزا آقاخان قرار گذاشتند که او علناً در آن احتفال بر ضدّ حضرت عبدالبهاء صحبت کند و ناراحتی و اغتشاش در بین یاران ایجاد نماید ناقضین ضمناً ترتیبی دادند که یحیی طابور آقاسی هم در آن اجتماع حاضر باشد طابور آقاسی یکی از

* میرزا مجدالدین پسر میرزا موسی آقای کلیم برادر وفادار حضرت بهاءالله بود که تا چندی بکار استنساخ الواح مبارکه حضرت بهاءالله اشتغال داشت ولی بعدها به محمدعلی ناقض

اکبر پیوست میرزا مجدالدین از دشمنان خطرناک حضرت عبدالبهاء و از حامیان سرسخت محمدعلی بود.

اولیای بلندمرتبه دولتی بود که نسبت به حضرت عبدالبهاء خصومت شدید داشت ولی با ناقضین دوست و همراه بود قرار بر این بود که وی ابتدا دور از انظار منتظر بماند تا صحبت‌های آقا جان تمام شود و شورش که قرار بود ایجاد کنند آغاز گردد بعد او با مأمورین خود وارد صحنه کارزار شود و بر علیه احباً اقدام کند و بالاخره گزارشی بر علیه حضرت عبدالبهاء تهیه و به مرکز حکومت در اسلامبول بفرستد و تقاضای تبعید آن حضرت را از ارض اقدس نماید.

دکتر یونس خان داستان نخستین ملاقات خود را با میرزا آقا جان و جریان وقایعی که در روز سالگرد صعود جمال مبارک روی داد با عبارات زیر توصیف و بیان می‌کند که چگونه آن فتنه بزرگ بملايِمَت و متانت منتهی شد.

در این سفر هروقت ما را در اطاق مهمانخانه بالا احضار می‌فرمودند غالباً می‌دیدم بعد از همه یکنفر پیرمرد ریش سفید قد کوتاه گندم‌گون می‌آید و در مقابل اطاق بسجده افتاده آستانه را می‌بوسید بعد داخل شده تعظیم عظیمی می‌نمود و با اشاره مبارک در همان آستانه می‌نشست، مکرر خواستم در هنگام بیرون آمدن از آقایان مجاورین هویت این شخص را سؤال نمایم موفق نمی‌شدم زیرا در هنگام تشرف بقدری سرمست باده الطاف و مرحام مبارک بودیم که در هنگام مرخصی حال جواب و سؤال نداشتیم. یک روز اتفاقاً در هنگام تشرف نزدیک در اطاق نشسته بودم دیدم این پیرمرد وارد شد اول آستانه اطاق کفش‌کن را بوسید بعد نزدیک شده آستانه در اطاقی که ما مشرف بودیم مجدداً بسجده افتاده بوسید آن وقت داخل اطاق شده تعظیم تمام عیاری بجا آورد و ایستاد بعد از اشاره اذن جلوس در مدخل در دخول جالس شد، سر بزیر افکند و من متحیر بودم این کیست چرا در بین احبای شهر هیچوقت او را ندیده‌ام خلاصه بعد از نیمساعت که فرمایشات مبارک تمام شد، باو فرمودند مناجات بخوان فوراً کتابچه‌ای از جیب خود بیرون آورده یکی از مناجاتهای غرای جمال مبارک را با لحن و صوتی که متناسب با چهره و اندام او بود

تلاوت نمود همینکه از حضور مرخص شده پائین آمدم این شخص بطرف اندرون رفت، فوراً از یکنفر پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند میرزا آقاجان، پرسیدم میرزا آقاجان کدام؟ گفتند جناب خادم الله یا جناب عبد حاضر که شنیده‌اید این است. گفتم وای بر ذاتش نهلت. یکدم نشد که بی سرخر زندگی کنم؟ خادم الله که در ایام مبارک مردود شده بود و اغصان قصد هلاکت او را داشتند اینجا چه می‌کند؟ گفتند در بیت مبارک پناهنده شده و باصطلاح بست نشسته‌است. در آنوقت در حال این شخص مردود متفکر و متحیر بودم و نمی‌دانستم که تا دو هفته دیگر یک رل مهمی در صحنه امر بازی خواهد نمود که ذکرش تا ابد در اذهان باقی خواهد ماند و من خود یکی از تماشاچیان معرکه خواهم بود. (۲)

دکتر یونس خان در خاطرات خویش بیان می‌کند که در لیلۀ سالگرد صعود جمال مبارک تمام احبای الهی آن منطقه مانند سالهای پیش در عکا مجتمع شدند و قبل از طلوع آفتاب در معیت حضرت عبدالبهاء بسوی روضه مبارکه شتافتند یاران حضرت رحمان در آن مقام مقدس تا طلوع آفتاب بدعا و مناجات مشغول بودند و بعد در مسافرخانه بهجی اجتماع نمودند.

دکتر یونس خان وقایع آن روز را بشرح زیر توصیف می‌کند:

بعد از صرف غذا ساعتی راحت کردیم اما جانها خسته دلها افسرده و افکار متشتت و پریشان است، ناقصین در اطراف در تکاپو هستند گاهی هم اغیار ایاب و ذهاب در اطراف می‌نمایند، طولی نکشید که دانستیم چه فتنه در زیر سر دارند بعد از صرف چای عصر که باید بار دیگر بروضه مبارک برویم صندلیها را در زیر ایوان قصر چیدند چه خبر است؟ آقامیرزا آقاجان می‌خواهد نطق کند، میرزا آقاجان همان پیرمرد قدکوتاه که در هنگام تشرف همیشه راکع و ساجد بود اینک روی چهارپایه خطابه ایستاده تا بهتر عرض اندام نماید و قامت غیر موزون خود را نشان دهد و شروع بصحبت کرده صغری و کبری ابدأ معلوم نیست منتظر نتیجه هستم، حوصله من سرآمد رشته مطلب از دست رفت، تماشای هیولائی می‌کنم که ارکانش متزلزل و مرتعش و جانش در اضطراب است همینقدر شنیدم که می‌گفت در هنگام سجود خواب رفتم ... جمال مبارک بمن فرمودند ... این کاغذ خط

سبز بدستم آمد، چرا غافل نشسته ای ... آقا چرا؟ ... خلاصه کسالت بیخوابی شب و شنیدن الفاظ غیر مربوط و نامرتب مرا بی تاب کرد، از جای برخاستم، جناب آقامیرزا محمود کاشانی که یکی از مهاجرین و طائفین بودند اعتراض کردند، هیاهو بلند شد. (۳)

دکتر یونس خان اضافه می کند که بعد یکی از احبّای جریان را بعرض حضرت عبدالبهاء رسانید و بمجرّد اینکه حضرت عبدالبهاء در میان جمعیت ظاهر شدند میرزا آقا جان پا بفرار گذاشت و بسوی روضه مبارکه دوید و داخل مقام شد یکی از احبّای ثابت بنام میرزا علی اکبر فوراً بدنبال وی شتافت و توانست او را که میرزا آقا جان در بقچه ای دور کمر بسته و زیر عبایش مخفی کرده بود از او بگیرد این اوراق که به حضرت عبدالبهاء تسلیم شد بسبک آثار حضرت بهاء الله نوشته شده و بسیاری از آنها حاوی حملات سختی بر علیه حضرت عبدالبهاء بود و قرار بود بین احباب توزیع شود.

ببرکت حضور حضرت عبدالبهاء در این اجتماع احبّای بفاصله چند دقیقه آرامش یافتند آقا جان بسوی ناقضین رفت و مأمورین هم که پشت پنجره اطاق میرزا محمد علی منتظر فرصت بودند مجال نیافتند نقشه شوم خویش را عملی نمایند پس از این واقعه آقا جان رسماً به ناقضین پیوست و بصورت یکی از حامیان مهمّ آنان درآمد وی در سال ۱۹۰۱ وفات یافت.

ضمیمه شماره دو

حاجی محمد طاهر مالمیری *

مرحوم ابوی، حاج محمد طاهر معروف به مالمیری در حدود سال ۱۲۶۹ هجری قمری برابر با ۱۸۵۲ میلادی در یزد تولد یافت، و در مکتب خانه، مختصری رسم خواندن و نوشتن را فراگرفت و از بدو طفولیت از ثدی محبت الله نوشید و در دامن امرالله تربیت یافت و از سن صباوت بکسب شعرافی اشتغال جست و در امور امری بسیار منجذب و خدوم و فعال بود.

مرحوم ابوی علاقه مفراطی به تحصیل کمالات و کسب معارف امری و روحانی داشت و بعد از مراجعت از ارض اقدس ایام و لیالی را صرف مطالعه الواح و آثار مبارکه و تمعن در کتاب مقدسه می نمود. مقدار زیادی از آیات قرآن را از حفظ می دانست و نیز قسمتی از تورات را نزد یکی از آشنایان کلیمی بزبان عبری فراگرفت و محفوظات وی از احادیث و اخبار اسلامی و بشارات کتب زردشتیان بسیار وسیع بود و همیشه در طی مذاکرات امری در تأیید مطالب مورد بحث آیات و احادیث مختلفه پی در پی بیان می کرد، باندازه ای که سبب حیرت مستمعین می شد. در شهر یزد مرحوم ابوی مشهور خاص و عام بود و کمتر کسی بود که ایشان را شخصاً شناسد یا ذکرشان را از دهان عالم یا عامی نشنیده باشد. همیشه در کوچه و بازار و محلات یزد با عبا و عمامه و لباس مرغوب به نهایت وقار و متانت حرکت می کردند و احدی از اغیار و دشمنان جرأت نمی کرد روبرو کلمه ناسزا ادا کند، بلکه اطفال و جوانان را تحریک می کردند که از پشت سر هرزگی نموده و

* در متن انگلیسی کتاب در این قسمت شرحی که جناب حبیب طاهرزاده در شرح حیات جناب حاجی محمد طاهر مالمیری برای چاپ در کتاب عالم بهائی جلد دوازدهم مرقوم نموده اند عیناً ضمیمه شده است ولی چون در زمان ترجمه این بخش کتاب خاطرات مالمیری منتشر گردیده است بجای ترجمه متن انگلیسی مذکور قسمتی از مقدمه آن کتاب که حاوی شرح حیات آن نفس نفیس بقلم جناب حبیب طاهرزاده است عیناً درج می شود. مترجم (خاطرات مالمیری _ ص ۱۴ _ ۷)

سنگ پرتاب کنند. ولی وی ابداً اعتنا نمی‌کرد و با همان حال سکون وقار براه رفتن ادامه می‌داد. در خاطر هم هست یکمرتبه موقعی که در بازار جلو درب دکانی ایستاده بودند مرد شریری فحاشی کرده و یک ضربه شدید زنجیر بکمرشان زده بود بطوری که عبا پاره شده و اثر آن زخم در پوست بدن تا مدتی نمایان بود.

معمولاً اکثر شبها نفوسی برای مذاکرات امری بمنزل مال میر می‌آمدند و گاهگاهی هم ایشان بجلسات تبلیغی منزل احباً می‌رفتند و چون مذاکرات خیلی طول می‌کشید همیشه تنها و دیروقت شب بمنزل بر می‌گشتند. مکرراً افراد غیر بهائی با تأکید تمام ابوی را از سوء قصد دشمنان بر حذر می‌داشتند ولی ایشان تبسمی می‌کردند و می‌گفتند این مسئله مهم نیست هرچه خدا بخواهد همان است.

معهدا اشخاصی در اوقات معینه حتی در خود جلسات تبلیغی مصمم بر قتل ایشان می‌شدند ولی اجرای نقشه بلااثر و معوق می‌ماند و همواره اراده الله فائق بود. در این قبیل جلسات مرحوم ابوی اول طبق دستور جمال مبارک به ذکر انبیای قبل می‌پرداختند و از غفلت و ضلالت ناس سخن می‌گفتند و بلایا و صدمات وارده بر مظاهر الهی را شرح می‌دادند و علت اعراض و انکار مردمان را در هر ظهور بیان می‌کردند و همیشه از آیات و احادیث و اخبار دلائل بسیار نقل می‌نمودند بطوری که شرح این مطالب دو سه ساعت طول می‌کشید. بعد که زمینه مستعد می‌شد مفصلاً بذکر این ظهور اعظم می‌پرداختند و آیات و احادیث دال بر امر مبارک بحد و فور بیان می‌نمودند بطوریکه دیگر مجال تردید و انکار برای احدی باقی نمی‌ماند. همیشه تأیید الهی شامل بود و عنایات ربّانی چون امواج پی در پی می‌رسید و این جلسات ساعتها گاهی تا موقع طلوع آفتاب طول می‌کشید و در تمام این مدت مرحوم ابوی عبا پوشیده بطور دوزانو دم درب اطاق روی فرش بسیار ساده می‌نشستند و بدون اینکه تغییر وضع بدهند و یا ابراز خستگی کنند به گفتگو ادامه می‌دادند. در حقیقت خود را فراموش می‌کردند گوئی که در این دنیا نبودند. صحبت‌های ایشان تأثیر کَلّی در روحیه شنوندگان داشت. بنفوسی که بی‌غرض و منصف بودند حالت توجه دست می‌داد، مکرراً می‌آمدند و کم کم بشریعه الهیه وارد می‌شدند، و احبائی که در

این جلسات حضور داشتند پرشور و مشتعل بودند و چون سراج می درخشیدند در صورتیکه همان کلمات و بیانات در معرضین و مبغضین اثر مخالف داشت و مزید بر بغض و انکار آنها می گشت و مثل مار بر خود می پیچیدند و در آتش عدوان می سوختند.

در خصوص اندارات بمعرضین، مرحوم ابوی حکایات عدیده ذکر می کردند که یکی دو فقره در این کتاب مذکور است. منجمله اینکه شبی در یکی از قراء بلوک نزدیک منشاء منزل کلانتر محلّ می روند و با او بصحبت امری می پردازند و مطلب بطول می انجامد و موقع شام خوردن فرا می رسد پسر کلانتر که در حدود ۲۵ سال داشته ضمن شام شروع به هتّاک می کند و نسبت به امر مبارک هرزه گوئی می نماید و هر قدر ابوی او را منع می کنند اعتنا نمی کند بالاخره هنگام رفتن بصدای بلند که آن پسر هم بشنود بکلانتر می گویند این پسر تو چون امشب نسبت بدیانت بهائی جسارت کرد سال بسر نمی برد و بدان هر چه گفتم واقع می شود. خلاصه پس از چند ماه پسر گلودرد می گیرد و بزودی در اثر دیفتری فوت می کند.

در جلسات مناظره با علماء آنها معمولاً چند نفر از تبعه و پیروانشان را هم با خود می آوردند و مقصودشان این بود که بوسیله ایرادهای بی معنی و مغالطه مرحوم ابوی را مغلوب و محکوم کنند و در حضور پیروانشان خودنمایی نمایند ولی خداوند همواره قدرت و شعور را از آنها سلب می کرد و بکلی برعکس نتیجه می گرفتند گوئی که زبان آنها قفل می شد و یا مشاعرشان مختل می گشت، و بالتّیجه یا مثل مجسمه ساکت ساعتها در گوشه ای می نشستند و یا حرفی بی معنی می زدند که مشت خود را باز می کردند و سبب مضحکه می شدند در حالیکه مرحوم ابوی با تأیید الهی در نهایت متانت و قوّت با براهین قاطعه از آیات قرآن و احادیث و ادلّه عقلیه در اثبات امرالله ید بیضا می کردند و با بیانات کافیه سؤالات و ایرادات سخیفه آنها را طوری رد می کردند که جز خجلت و شرمساری برای آنها نتیجه ای نداشت. بطوری که آن اشخاص همواره می خواستند سوراخی در زمین پیدا شود که در آن فروروند. ولی هیهات مرحوم ابوی باین آسانی آنها را رها نمی کردند و راه فرار را از هر جهت بر آنها فرومی بستند، و این جلسات درس عبرتی بود از برای پیروان آنها که در

آن محضر حاضر بودند چه که بخوبی ملتفت می‌شدند که این علما و مجتهدین که اینقدر ادّعی علم می‌کنند از معلومات و سواد عادی هم بی‌بهره هستند و هدف اصلیشان حفظ مقام و مسند و درآمد است و بس و از دین و ایمان و حقیقت بکلی فارغ و بی‌نصیب می‌باشند. چه بسا بعضی از این تبعه فریب‌خورده به خود می‌آمدند و پس از تحقیق بشارع امرالله وارد می‌شدند و از کأس ایقان مرزوق می‌گشتند بعضی اوقات همان شخصی که شب قبل مخدول و خجل در گوشه اطاق لب فرو بسته بود روز بعد می‌رفت بالای منبر و بر ضدّ امر هیاهو می‌کرد که وای وای دین از دست رفت، حاجی نجس در محله مال میر هر شب در منزلش علناً دین بابی را تبلیغ می‌کند. ولی غافل از اینکه همین هیاهو و تبلیغات منفی خود سبب انتباه نفوس می‌شد و نفوس بیشتری برای تحقیق و کسب اطلاع بمنزل مال میر می‌آمدند بطوری که گاهی اوقات اطاق بالاخانه پر می‌شد و جلسات عموماً تا بعد از نیمه‌شب ادامه داشت. اخوی حقیر جناب ادیب در بعضی از این مجالس تاریخی حاضر و شاهد این قضایا بوده‌اند. بعضی شبها در که جلسات تبلیغی در کار نبود ابوی ساعتهای طولانی بمطالعه و نوشتن میپرداختند و چراغ نفتی اطاقشان تا نزدیکی صبح روشن بود و گاهی شبها در حیاط خانه مدّتی قدم می‌زدند و بذکر حقّ مألوف بودند و روزها چند ساعت در کارخانه جنب منزل مال میر بشغل شعرافی می‌پرداختند و یک پارچه ابریشمی مخصوصی می‌بافتند که مصرف آن خیلی محدود و منحصر به یزد بود.

مرحوم ابوی در غذا خوردن خیلی دقیق بودند و در کیفیت سردی و گرمی اغذیه دقت می‌کردند و هروقت غذای متضاد موجود بود بیک نوع غذا اکتفا می‌شد. از صفات ممتاز ابوی جرأت و شجاعت ایشان بود که ابداً ترس و ملاحظه‌ای از احدی نداشتند، با کمال بیباکی در دهان افعی می‌رفتند بدون اینکه خطری از آن متوجّهشان شود بلکه افعی در آن حال روش مسالمت و همراهی در پیش می‌گرفت. در برابر معاندین و علما و حکام پرکین مانند ظلّ السلطان و مجتهدینی نظیر میرزا اسدالله و شیخ محمد حسن سبزواری که از دشمنان امر بودند با نهایت شجاعت و قدرت حاضر می‌شدند و بکمال صراحت و جرأت مطلب خود را بیان می‌کردند.

در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی برابر با ۱۹۳۹ میلادی هنگامیکه با عده‌ای از احباب یزد در زندان طهران محبوس بودند هر روز در حیاط زندان در حضور عده زیادی راجع به امر علناً صحبت می‌کردند و همچنین هنگام دفاع در محکمه دادگستری در احقاق حقّ مظلومین طوری تکلم کردند که جمیع حضار مبهوت و منقلب شدند. در ایّام قدیم محافل یاران همواره پرانوار بود و قلوب منجذب به محبة الله، و در این مجالس مرحوم ابوی چون شمع می‌درخشیدند و بکمال عبودیت و روح و ریحان به تشویق و تعلیم و راهنمایی و خدمت احباء الله قائم بودند. مطالب تبلیغی و روحانی بیان می‌نمودند، از تاریخ و تعالیم و احکام توضیح می‌دادند و در آن محافل انس از ترتیل آیات و مناجات و اشعار، جام محبت الله سرشار می‌شد و قلوب رشک گلزار می‌گشت، چه که در آن ایّام یک روحانیت و نورانیتی در بین احبّاء دیده می‌شد که فی الحقیقه نظیر نداشت. همه دوستان با شور و اشتیاق زاید الوصف روزشماری می‌کردند تا شب دیدار فرا رسد و در این مجالس که با کمال احتیاط و حکمت در منازل احبّاء تشکیل می‌شد بطوری قلوب منجذب و نفوس پرجوش و خروش بودند که گویا عاشقی بمعشوق رسیده باشد. همه از دیدن یکدیگر لذت می‌بردند و از شنیدن شرح اقدامات تبلیغی، قلوب پر نشئه و حبور می‌شد.

از جمله مطالبی که احبّاء عاشق شنیدن آن بودند شرح تشرف ابوی حضور جمال مبارک بود که صدها مرتبه تکرار شده بود و باز هم هر دفعه که ذکر می‌شد لذتی جدید می‌بخشید. اشک اشتیاق از دیده‌ها جاری می‌شد و دلها بیقرار می‌گشت و این محافل تا دیروقت شب ادامه داشت و سپس در نهایت شکرانه و سرور و حکمت متدرجاً احبّاء متفرق می‌شدند و هر دسته بدنبال شخصی که حامل چراغ بادی بود بسوی محله خود مراجعت می‌کردند.

یکی از وظایفی که حضرت عبدالبهاء در طیّ الواح عدیده بر عهده ابوی محوّل فرموده بودند رسیدگی به احوال بازماندگان شهدا بود که در طیّ سالیان متوالی با مساعدت و همکاری احبّاء باین خدمت جلیل موفق بودند و همواره در تأمین منزل و معیشت آن بازماندگان و ترتیب شغل و صنعت و تعلیم و تربیت اطفال شهدا سعی موفور مبذول

می‌داشتند و نیز از مراعات حال فقرا خصوصاً احبّای بی‌بضاعت خودداری نمی‌کردند و همیشه حتی المقدور مقداری آذوقه به آنها میرساندند.

مرحوم ابوی آثار عدیده‌ای از خود بیادگار گذاشتند که حقیقتاً قابل تقدیر است. در طیّ سالهای قبل از جنگ عمومی اوّل "تاریخ شهدای یزد" را تألیف نمودند و نیز در همان زمان موفق به تألیف کتاب اثباتیه موسوم به "فصول اربعه" شدند که محتوی چهار فصل است. فصل اوّل در اثبات حقانیت امر حضرت مسیح و حضرت محمّد و این ظهور اعظم برای قوم بنی‌اسرائیل و در این فصل بسیاری از آیات تورات را به زبان عبری ولی به حروف فارسی نوشته‌اند. فصل دوم در اثبات حقانیت اسلام و امر بهائی از برای زردشتیان است که حاوی براهین از کتب مقدّسه آنانست با متن فارسی خالص. فصل سوم در اثبات ادیان اسلام و بهائی از برای مسیحیان است و فصل چهارم که قریب نصف کتاب را تشکیل می‌دهد در اثبات این امر اعظم برای قوم اسلام است. تمام فصول دارای ادلّه زیاد از آیات قرآن و احادیث و اخبار و براهین عقلی می‌باشد. این دو کتاب طبق دستور حضرت عبدالبهاء برای طبع به مصر ارسال شد اما چون وجوه کافی برای چاپ دو کتاب فراهم نبود فقط بطبع "تاریخ شهدای یزد" اکتفا گردید. در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی برابر با ۱۹۲۹ میلادی که حضرت ولیّ امرالله امر فرمودند تاریخ عمومی امر در ایران برحسب ایالت تدوین شود، مرحوم ابوی از طرف محفل مرکزی مأمور شدند که تاریخ جامعی مربوط به ولایت یزد در ذکر احوال مؤمنین و شهدای دوره اوّلیه و کلیّه وقایع راجع به عصر دلاوران، یعنی دوره ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء تهیه کنند. ایشان مدّتی مشغول تألیف این تاریخ بودند که نسخه آن اکنون موجود است. آخرین تألیف ابوی این مجموعه خاطرات است که در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی برابر با ۱۹۴۲ میلادی هنگامی که به طهران آمده بودند در سن نود سالگی برشته تحریر درآوردند. در اینجا باید معروض گردد که علاوه بر محتویات اصلی این مجموعه، بعضی مطالب دیگر که در تاریخ عمومی یزد ذکر شده. بهمت اخوی حقیر جناب ادیب باین خاطرات اضافه شده که در حقیقت بر ارزش آن افزوده است.

خلاصه مرحوم ابوی اقلأ صدسال عمر کردند یعنی در حدود سال ۱۲۶۹ هجری قمری برابر با ۱۸۵۲ میلادی در یزد متولد شدند و در ۱۴ خردادماه ۱۳۳۲ شمسی برابر با چهارم جون سنه ۱۹۵۳ به ملکوت ابهی صعود کردند و در دور مشعشع ایام الله که فخر جمیع ادوار سابق و لاحق است بشرف حضور مظهر ظهور الهی فائز و بزیارت مرکز میثاقش مشرف شدند و از بحر فیوضات ربّانی نصیب موفور بردند و بوصول بیش از پنجاه لوح و توقیع مبارک مفتخر گشتند و بقوه ملکوتی و انجذابات رحمانی قریب هشتاد سال ایام حیات را در یزد و قراء اطراف و نیریز و قصبات فارس و کاشان و مازندران به تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله و تعلیم و تربیت جوانان و تألیف کتب و مساعدت بازماندگان شهدا و مقاومت اعدا صرف نمودند و همواره بصرف تأیید الهی در برابر بلایا و صدمات لاتحصی چون کوه استقامت کردند.

در یکی از الواح که از کلک میثاق بافتخار وی نازل گشته حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند: "ای ثابت بر پیمان انصاف اینست که خیلی در مشقت و زحمت افتادی ولی رحمتت زیرا در راه حضرت احدیتست. تلخی شیرین است، زهر دریاقت، بلا صفاست، جفا وفاست، محزون مباح مسرور و مشعوف گردد که الحمدالله لیاقت آنرا داشتی که در سبیل الهی گرفتار زحمت بی شمار شوی ..."

همچنین در لوح دیگر می فرمایند:

ای ثابت نابت از ملاً اعلی ندای احسنت احسنت بلند است و دلها خشنود و خرسند زیرا ثبوتی بنمودی که اهل ملکوت تحسین نمودند... "طوبی له ثم بشری.

ضمیمه شماره سه

وحید دارابی

سیدیحیی دارابی ملقب به وحید که از طرف حضرت بهاءالله به "وحید عصر و فرید زمان"* توصیف شده یکی از علمای ممتاز بود که به امر حضرت باب اقبال نمود و یکی از ستارگان درخشان دور بیان شد جناب وحید عالمی متبحر و ارجمند بود و مخصوصاً از حافظه قوی بهره ذاتی داشت وی بشهادت منابع موثق تقریباً تمام قرآن و بیش از سی هزار از احادیث اسلامی را از بر داشته است وحید در میان مردم احترام خاص داشت و در تشکیلات درباری نیز طرف ثقه و اطمینان بود.

اثر و نفوذ پیام حضرت باب در مردم ایران چنان عظیم و خطیر بود که اندکی پس از مراجعت آن حضرت از مکه تمامی مملکت از تأثیر آن بحرکت و هیجان آمده بود نبیل اعظم در یادداشت های خود شرح آن ایام را چنین نگاشته است:

استدلال پیروان حضرت باب و تبیین علامات ظهور و تفسیر آیات که برای مردم بیان می کردند سبب حیرت نفوس می گشت و وضع و شریف را در پایتخت ایران و سایر نقاط آن مملکت بجستجوی و بحث و اداری می نمود حتی سلطان ایران محمدشاه نیز از استماع قیام باب و اصحاب متوجه اهمیت مطلب شد و در صدد تحقیق موضوع برآمد. برای این منظور سیدیحیی دارابی را که از دانشمندان زمان و دارای فصاحت بیان بود بشیراز فرستاد تا از حقیقت حال دعوت باب اطلاع یابد و نتیجه را بدرگاه سلطنت بنویسد. شاه نهایت اعتماد را بسیدیحیی داشت شهرت سید در بین عموم باندازه ای بود و احترامش بدرجه ای که چون در مجلسی ورود می فرمود و لب بسخن می گشود احدی را یارای تکلم نبود. (۱)

وحید که در آن زمان در طهران مهمان شاه بود از طرف وی مأمور شد به شیراز سفر کند و با حضرت باب ملاقات نماید می گویند که شاه یک

* حضرت بهاءالله _ کتاب ایقان چاپ مصر ص ۱۷۴

اسب، یک شمشیر و یکصد تومان وجه برای انجام این سفر در اختیار وحید گذاشت وحید در اجرای خواسته شاه بلافاصله بسوی شیراز رهسپار شد و در میان راه سری هم به خانه

خویش در یزد که همسر و چهار پسرش در آن می‌زیستند زد* در یزد تعداد زیادی از نفوس بملاقات او آمدند تا در بارهٔ مأموریتش بشنوند شرح مختصری در بارهٔ این ملاقات در کتاب تاریخ شهدای یزد ثبت شده است.

ایشان از طهران حرکت فرموده وارد یزد شدند در حالتیکه شمشیر در دست گرفته و سوار بر اسب شده و چند نفر از مقدّسین در رکاب ایشان تشریف بردند بمصلای صفدرخان که معروف است و در آنوقت چندین هزار خلق جمع بودند فرمودند ای اهل یزد سید بزرگواری در شیراز اظهار امر قائمیت فرموده و من می‌خواهم بشیراز روم و او را ملاقات کنم اگر باطل است با این شمشیر با او مقاتله کنم و اگر حق است در سبیلش جهاد نمایم. حال هرکس میل دارد بهمراه من بیاید من روانه هستم آن جمع به یک قول گفتند شما از جانب جمیع ماها از عالم و جاهل و ضعیف و شریف و فقیر و غنی وکیل هستید بروید و آنچه بر شما محقق گشت ما تماماً شما را قبول داریم و مطیع رأی شما هستیم و علم و عقل و تقوی و ایمان و ادراک ورد و قبول شما در این امر بر تمام ما حجت است. (۲)

جناب وحید در یکی از نوشته‌های خود تاریخ ملاقاتش را با حضرت باب در شیراز ماه جمادی الاوّل از سال ۱۲۶۲ هجری (اپریل _ می سال ۱۸۴۶ میلادی) ثبت نموده است نبیل در تاریخ خود شرح ملاقات وحید را با حضرت باب چنین بیان نموده است:

سید دارابی در منزل جناب حاج میرزا سیدعلی خال بحضور مبارک مشرف شد و برحسب سفارش عظیم** نهایت احترام را مراعات نمود جلسهٔ اوّل دو ساعت در محضر مبارک مشرف بود و سؤالاتی را که در نظر داشت یکایک بحضور مبارک عرض می‌کرد حضرت باب

* خانهٔ اجدادی وحید در داراب بود که در آنجا متولّد شده بود وی در نیریز هم خانه داشت.

** عظیم یکی از شاگردان حضرت باب، از روحانیون عالم و دوست نزدیک وحید بود و به او سفارش کرده بود که در ملاقات با حضرت باب نهایت ادب را رعایت کند تا مبادا در غیر اینصورت بعداً احساس پشیمانی نماید.

بیانات او را کاملاً استماع می فرمودند و در مقابل هر سؤالی جواب مقنع مختصری از لسان مبارکش جاری می شد که سید دارابی را دچار تعجب و حیرت می کرد. متدرجاً بضعف خود و قدرت باطنی حضرت باب پی برد. وقتیکه می خواست مرخص شود عرض کرد انشاءالله در جلسه دیگر بقیه سئوالات خودم را عرض خواهم کرد و بحث را پایان خواهم برد. وقتیکه از منزل جناب خال بیرون آمد عظیم را ملاقات نمود و جریان حال را برای او نقل کرد و گفت من هرچه در قوه داشتم بمعرض عمل گذاشتم ولی آن بزرگوار با بیانی ساده و مختصر تمام سئوالات مرا جواب فرمودند و مشکلات مرا حل نمودند چون چنین دیدم خود را در محضرش ذلیل و بیمقدار مشاهده کردم و همین مسئله سبب شد که زودتر از حضور مبارک مرخص شدم.

چون جلسه دوم سید دارابی بحضور مبارک رسید از کثرت دهشت جمیع مسائلی را که می خواست از حضرتش سؤال نماید فراموش کرد ناچار مسائلی دیگر را که مربوط به موضوع جاری نبود مطرح کرد دید که حضرت باب نهایت فصاحت و رعایت اختصار سئوالاتی را که فراموش کرده بود یکایک جواب می فرمایند و مسائل فراموش شده پس از استماع جواب و بیان آن حضرت یکایک یادش می آمد.

بعداً برای بعضی حکایت کرده بود که از مشاهده این مطلب عجیب حالت غریبی در خود احساس کردم حس می کردم که در خواب سنگینی فرورفته ام و جواب هر مسئله ای را که از آن مسائل فراموش شده می شنیدم مرا از خواب بیدار می کرد از طرفی متعجب بودم از طرف دیگر فکر می کردم که شاید این مطلب از راه تصادف باشد. خیلی پریشان بودم دیگر نتوانستم بنشینم بی اختیار برخاستم و اجازه مرخصی خواستم. پس از خروج شیخ عظیم را در راه دیدم چون بر حال من وقوف یافت و گفتار مرا راجع بتصادف شنید بی محابا ابرو در هم کشید و گفت ایکاش آن مدرسه هائیکه من و تو در آنها درس خواندیم خراب می شد و ایکاش من و تو هرگز بمدرسه نمی رفتیم تا امروز بواسطه ضعف عقل و غرور جاهلانیه ای که از آن مدرسه ها بما رسیده از فضل الهی محروم نمی ماندیم. بهتر آنستکه بخدا پناه ببری و قلباً

از او بخواهی تا انقطاع و توجهی بتو عطا کند و بفضل و رحمت خود ترا از این شک و حیرت برهاند.

جلسه سوم که بحضور مبارک رفتم تصمیم گرفتم که قلباً رجا کنم از قلم مبارک تفسیری بر سوره کوثر مرقوم فرمایند و در نظر گرفتم که این سؤال را قلباً بخواهم و شفاهاً چیزی در این خصوص بمحضر مبارک عرض نکنم اگر از نیت قلبی من مطلع شدند و تفسیر مزبور را مرقوم فرمودند بطوریکه بیانات مبارکه در تفسیر سوره مزبوره با سایر کتب تفسیر فرق داشته باشد بی درنگ صحت رسالتش را تصدیق نمایم و بامر مبارک اذعان کنم و گرنه راه خود پیش گیرم و خاطر از تشویش بپردازم.

چون بمحضر مبارک رسیدم خوفی عجیب و ترسی شدید سراپای مرا فرو گرفت که سبب آنرا ندانستم با اینکه چند مرتبه بحضور مبارک مشرف شده بودم هیچ این حالت برای من دست نداده بود ولی این مرتبه سرتاپا میلرزیدم بطوری که نمی توانستم بایستم. حضرت باب چون مرا بآن حالت دیدند از جای خود برخاستند دست مرا گرفتند و پهلوی خود نشاندند فرمودند: هرچه می خواهی بخواه هرچه دلت می خواهد بپرس تا جواب بدهم. من مثل طفلی که قادر بر تکلم نباشد و چیزی نفهمد حیرت زده و بی حرکت نشسته بودم حضرت باب تبسمی فرمودند و بصورت من نظر انداخته گفتند اگر سوره کوثر را برای تو تفسیر کنم دیگر نخواهی گفت سحراست و بصحت رسالت من اعتراف خواهی کرد؟ از شنیدن این مطلب گریه شدیدی بمن دست داد هرچه خواستم چیزی بگویم نشد فقط این آیه قرآن را خواندم:

"رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا اِنْفُسَنَا فَاِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَكِن مِّنَ الْخَاسِرِيْنَ"

حضرت باب قبل از وقت عصر از جناب خال کاغد و قلم خواستند و بتفسیر سوره کوثر مشغول شدند من هیچوقت آن منظره عجیب را فراموش نمی کنم سیل آیات از نوک قلمش با سرعت حیرت آوری جاری بود* با صوتی لطیف و آوازی ظریف آیات مبارکه را تغنی می فرمود** یکسره تا غروب آفتاب این حال استمرار داشت و بدون تائنی و سکون قلم آیات نازل می شد. در هنگام غروب تفسیر سوره کوثر تمام شد آنگاه قلم را بر زمین گذاشته

و فرمودند چای بیاورند بعد شروع بتلاوت آیات نازل نمودند و با صوت مؤثری مشغول تلاوت شدند. قلب من بشدت می طپید مثل دیوانه بودم ظرافت لحن مبارک سوز و گدازی در وجود من ایجاد کرده بود که نمی توانم بیان کنم از بلندی مطالب و تابندگی جواهر ثمینه ای که در مخزن آن آیات بود نزدیک بود دیوانه شوم سه مرتبه می خواستم بیهوش شوم باب گلاب بصورت من پاشید قوای من تجدید شد و توانستم تا آخر بآیاتیکه تلاوت می فرمودند گوش بدهم.

پس از اینکه تلاوت تفسیر کوثر تمام شد هیکل مبارک برخاستند و تشریف بردند و بجناب خال فرمودند جناب سید یحیی و ملا عبدالکریم قزوینی مهمان شما هستید از آنها پذیرائی کنید تا تفسیر سوره کوثر را که اکنون نازل شد استنساخ کنند و بعد با کمال دقت با اصل نسخه مقابله نمایند.

حاج سید یحیی می گوید من و ملا عبدالکریم سه شبانه روز طول کشید تا آنرا استنساخ کردیم و مقابله نمودیم مخصوصاً در باره احادیثی که در این تفسیر از قلم مبارک ذکر شده تحقیق کامل بعمل آوردیم و تمام آنها را در نهایت درجه متانت یافتیم. من از مشاهده این مطلب بدرجه اطمینان رسیدم بطوری که اگر جمیع قوای عالم جمع می شدند ممکن نبود ایمان و اطمینان مرا سلب کنند یا تقلیل دهند. (۳)

وحید داستان مفصل ملاقات خود را با حضرت باب به میرزا الطغلی پیشکار شاه نوشت تا بحضور شاه تقدیم کند می گویند وقتی شاه از اقبال وحید بامر حضرت باب مطلع شد به صدراعظم خود چنین گفته بود:

* بشهادت حضرت باب در شش ساعت تعداد هزار آیه از قلم آن حضرت صادر می شده است.

** طبق مندرجات کشف الغطاء ص ۸۱ در آن جریان متجاوز از دو هزار آیه از قلم حضرت باب نازل شده سرعت حیرت بخش نزول آیات در نظر سید یحیی بهمان اندازه زیبایی و ملاحظت و معانی مودوعه در آیات آن تفسیر جالب توجه بود

"بطوری که اخیراً اطلاع یافته‌ایم سیدیحیی دارابی بامر باب مؤمن شده است اگر این خبر درست باشد برماست که از تحقیر امر آن سید دست برداریم. جناب وحید نامه‌ای نیز خطاب به اهل یزد مرقوم و آنان را از حقیقت امر حضرت باب باخبر نمود. عرفان وحید بمقام حضرت باب قلبی و کامل بود وی از لحظه‌ای که از حضور حضرت باب مرخص شد تا آخرین دقائق حیات پرحادثه‌اش وجود خویش را وقف خدمت بامر مبارکش نمود و با چنان شور و شوقی بانتشار امر حضرت باب قیام کرد که فی الحقیقه نمونه و در نهایت کمال بود وحید در سراسر مملکت سفر کرد و امر بدیع را بطور علنی در میان توده مردم تبلیغ نمود.

در جریان این سفرها بود که وحید در طهران بحضور حضرت بهاءالله مشرف شد وی از طهران بطرف جنوب رهسپار گشت تا به شهر یزد رسید وحید در حالیکه شمشیر خود را حمل می نمود سوار بر همان اسبی که در سفر شیراز با آن به یزد وارد شده بود و در همان محلی که در سفر قبل اهل یزد را ملاقات کرده بود یعنی مصلائی صفدرخان ورود نمود وحید در آن محل در حضور هزاران نفر ظهور موعود اسلام را اعلان کرد و در همان جا گروه زیادی از مستمعین بامر حضرت باب پیوستند در میان این نفوس شخصیت‌های مهمی وجود داشتند مانند ملا محمد رضا معروف به رضی‌الروح و سه برادرانش که بعداً در منشاء بشهادت رسیدند حاجی ملامهدی عطری، پدر ورقا از شهدای بنام امرالله، میرزا جعفر یزدی که بطوری که در فصل گذشته ذکر شد از همراهان حضرت بهاءالله در سفر بغداد به عکا بود و سید جعفر یزدی از علمای بنام که به همراهی وحید به نیریز رفت و خدماتش قبلاً مورد اشاره قرار گرفت این رجال نامدار با جمعی دیگر از نفوس فداکار ارکان امر الهی در شهر یزد شدند و با مساعی تبلیغی و اخلاص و جانفشانی خویش سبب شکوفائی امر الهی در آن مدینه گشتند.

جناب وحید سرانجام بدست دشمنانش از یزد اخراج شد و از آنجا به نیریز رفت و در آن محل با جرأت و شهامت و صبر و متانت بابلاغ امرالله قیام نمود و عاقبت جان خویش را در سبیل اعلای امر مولایش نثار کرد.

ضمیمه شماره چهار

حاجی میرزا کریم خان

حاجی میرزا کریم خان* که پس از فوت استاد بزرگوارش سیدکاظم رشتی ریاست فرقه شیخیه را بدست گرفت یکی از علمای اسلام بود که در کتاب مستطاب ایقان مورد خطاب و انذار حضرت بهاءالله قرار گرفته است.

تصدی این چنین مقامی با وصایا و نصایح سیدکاظم منافات کامل داشت چه که آن استاد ارجمند بارها بشاگردان خویش توصیه نموده بود که پس از وفاتش تحصیلات خود را ترک کنند از علایق دنیوی منقطع شوند و در جستجوی موعود در عرض و طول آن سرزمین منتشر گردند ولکن حاجی میرزا کریم خان مانند بعضی دیگر از نفوس جاه طلب این توصیه استاد را نادیده گرفت فی الحقیقه عدم خلوص و ایمان وی برای بسیاری از نفوس علی الخصوص سیدکاظم در ابتدا هم کاملاً آشکار بود نبیل اعظم داستان زیر را در یادداشت های خود ثبت کرده است:

از شیخ ابوتراب** شنیدم می گفت که من و چند نفر دیگر از شاگردان سید از بیانات آن بزرگوار دانستیم که حضرت موعود دارای عیوب جسمانی نیست و فهمیدیم که اگر از اینگونه نفوس کسی مدعی مقامی شود ادعایش باطل است زیرا چند نفر در بین شاگردان سید بودند که با وجود دارا بودن عیوب جسمانی چنان می پنداشتند که بعد از سید رشتی قائم مقام و جانشین او خواهند شد یکی از آنها میرزا کریمخان پسر ابراهیم خان قاجار کرمانی بود این شخص اعور و کوسه بود. دیگری میرزا حسن گوهر بود که بی اندازه فربه و سمین بود. سومی میرزا محیط شاعر کرمانی که خیلی دراز و بی اندازه باریک بود. این سه نفر از همه بیشتر آرزوی خلافت سید را

* نام کامل او حاجی میرزا محمد کریم خان کرمانی است

** شیخ ابوتراب از شاگردان طراز اول سیدکاظم بود که بعنوان بابی در زندان طهران محبوس شد و در همانجا هم درگذشت

داشتند با آنکه هر سه دارای عیب جسمانی بودند. سید هم غالباً بکنایه مطالبی بآنها می‌فرمود و اشاره می‌کرد باینکه اینها ایمانی ندارند مغرورند ادعاها خواهند کرد نادانی و حماقت خود را بزودی آشکار خواهند ساخت اما حاجی کریمخان چند سال در محضر سید استفاده کرد بالاخره از او اجازه خواست که در کرمان اقامت کند و بیاری اسلام و ارتقای مرتبه آن و انتشار احادیث ائمه هدی مشغول شود من یکروز در کتابخانه سید رشتی بودم شخصی وارد شد و کتابی را که حاجی کریمخان تألیف کرده بود بسید رشتی داد که آن را بخواند و تقریظی باو بنویسد سید رشتی بعضی از فصول آن کتابرا مطالعه فرمود و بان شخص رد کرد و گفت به کریمخان بگو که خود او از دیگران برای تقدیر و تقریظ کتابش تواناتر و سزاوارتر است. چون آن شخص از حضور سید مرخص شد و رفت سید با صدای غم‌انگیزی فرمود خدا کریمخان را لعنت کند. چندسال با من بسر برد حالا که از من جدا شده یگانه غرضش اینست که بعد از چند سال درس و بحث کتابی را که شامل قواعد بی‌دینی و کفر است منتشر سازد و از منم می‌خواهد که او را تقریظ بنگارم و تمجید نمایم. با بعضی از اشخاص بی‌دین همدست شده که در کرمان مرکز ریاست خود را استوار کند تا چون من از این عالم بروم زمام ریاست را بدست بگیرد. چه کار خطائی می‌کند چه خیال باطلی دارد. نسیم وحی الهی در فصل بهار هدایت خواهد وزید و آتش او را خاموش خواهد کرد. نتیجه‌ای جز خسران نخواهد دید. من بتو ای شیخ ابوتراب حالا می‌گویم که تمام این مطالبی را که گفتم از کریمخان خواهی دید از خدا می‌خواهم که ترا از شر این دجالی که با حضرت موعود در آینده مخالفت خواهد کرد محافظت فرماید. (۱)

بمجرد اینکه حاجی میرزا کریم خان قیادت خود را به فرقه شیخی اعلام کرد تعداد قابل توجهی از شیخی‌ها در سراسر ایران به پیروی او برخاستند و به مخالفت امر نوزاد الهی قیام نمودند.

این نفس جاه طلب که هوس شهرت و شهوت ریاست در دل می‌پروراند مدعی مقام بزرگی در عالم اسلام شد بدینمعنی که خود را رکن رابع نامید* این ادعای بی‌اساس که ناشی از

خودستائی وی بود خشم و غضب علمای اسلام را برانگیخت و او ناچار شد ضمن بیانیه‌ای در دوفقره از رسالاتش این ادعا را پس بگیرد.

حضرت باب پس از اظهار امر نماینده‌ای برای ملاقات حاجی میرزا کریم خان اعزام و او را از مقام خود بعنوان باب مطلع فرمودند و باقبال بامر الهی دعوت نمودند ولکن وی به انکار امر بدیع ادامه داد و کتب چندی در رد آن منتشر کرد و تا خاتمه حیات در اجرای نیات شوم خود در ریشه‌کن کردن شجر امر الهی بجد تمام کوشش نمود حاجی میرزا کریم خان در نظر اهل بیان مظهر ظلمت محض در برابر لشکر نور محسوب می شد.

حضرت بهاءالله در مواضع متعدده از آثار خویش به حاجی میرزا کریم خان اشاره و اعمال وی را مورد ملامت قرار داده‌اند از جمله لوح مبارک قناع** است که در آن بلحن عتاب آمیزی او را مخاطب ساخته‌اند در کتاب ایقان نیز حضرت بهاءالله از وی بنام "... یکی از عباد که مشهور بعلم و فضل است و خود را صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را رد و سب نموده ... " *** یاد کرده و او را بعنوان کسی که "در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن" مورد ملامت قرار داده‌اند. ****

حضرت بهاءالله ضمن اشاره به علمی که میرزا کریم خان بدان مشهور بوده چنین فرموده‌اند:

با وجود اینکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندک گردد با وجود این اقوال سخیفه‌ای بیمعنی چه دعویهای زیاده از حد نموده سبحانالله چقدر متعجبم از مردمی که با و گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند بتراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند و

* سه رکن دیگر از ارکان اربعه عبارتند از الله _ پیغمبر اکرم و ائمه اطهار.

** این لوح مبارک در جلد های بعدی کتاب مورد مطالعه قرار خواهد گرفت

*** کتاب ایقان _ ص ۱۴۲

**** کتاب ایقان _ ص ۱۴۳

از ربّ الارباب معرض گشته‌اند و از نغمهٔ بلبل و جمال گل بنعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده‌اند. (۲)

تعبیر جالب توجّهی که حضرت بهاءالله از بعضی از آیات قرآن فرموده‌اند نشان می‌دهد که تقریباً یکهزار و دو بیست سال قبل حضرت محمّد، حاجی میرزا کریمخان را محکوم نموده بوده‌است اینست آیاتی که در این باره از قلم اعلی صادر گردیده‌است.

و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتاب* که ترک نشد از آن امری ذکر شده اینست که می‌فرماید: «انَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْاِثِمِ»** و بعد بیانات دیگر می‌فرماید تا اینکه منتهی می‌شود باین ذکر: «ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ»*** ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد ائیم ذکر نموده ائیم فی الکتاب و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم. (۳)

حاجی میرزا کریم خان چندین کتاب نوشته‌است که تمام آنها حاکی از طبیعت لافزن و متکبر اوست و نشان می‌دهد که چگونه بعلم خود مغرور و از فهم و عقل واقعی بی‌بهره بوده است خصومت شدید وی نسبت بامر حضرت باب نیز در تمام این کتاب‌ها بطور کامل آشکار و نمودار است حاجی میرزا کریم خان در سال ۱۲۸۸ هجری مطابق ۱۸۷۳ میلادی در سفری که باعتبار مقدّسهٔ ائمهٔ اطهار در عراق می‌نمود وفات یافت.

* قرآن

** ائیم بمعنی گناهکار است (قرآن ۴۴ - ۴۳ . ۴۴) حاجی کریم خان با تظاهر به تواضع خود را در نوشته‌هایش ائیم نامیده‌است.

*** قرآن ۴۹ . ۴۴ لغت کریم که معانی مختلفی مانند شریف_ محترم و بخشنده دارد بنظر مفسّرین قرآن بمعنی یک صفت خوب آمده ولی به بیان حضرت بهاءالله در این آیه از قرآن مقصد از کریم اسم خاص است.

مآخذ و یادداشت‌ها

مقدمه

۱_ کتاب ایقان ص ۷۴ _ ۷۳

فصل اوّل _ ولادت امر بهائی

۱_ حضرت بهاء الله _ لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی ص ۱۷

فصل دوم _ آغاز سرگونی حضرت بهاء الله

۱_ لیدی بلامفیلد Chosen Highway ص ۴۵ (ترجمه)

۲_ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۲۴۸

۳_ لیدی بلامفیلد Chosen Highway ص ۴۰ (ترجمه)

۴_ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۳۷۲

فصل سوم _ کلمه الله

۱_ حضرت بهاء الله _ الواح خطاب بملوک و رؤسای ارض _ ص ۱۴۹ _ ۱۴۸

۲_ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۳۴۶.

۳_ حاجی میرزا حیدرعلی _ بهجت الصدور ص ۲۴۷

۴_ حضرت بهاء الله _ ادعیه حضرت محبوب ص ۷۶

۵_ حضرت بهاء الله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۷۴

۶_ حضرت بهاء الله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۲۰

۷_ حضرت بهاء الله _ مآخذ شماره ۵ نمره ۸۹

۸_ عزیزالله سلیمانی _ مصابیح هدایت جلد ششم ص ۴۴۷ _ ۴۴۶

۹_ آهنگ بدیع جلد ۲۴ شماره ۷ _ ۸ ص ۲۱۲

۱۰_ مآخذ شماره ۹

۱۱_ حاج محمد طاهر المیری _ خاطرات المیری ص ۸۰ و ۱۰۴

۱۲_ مآخذ بالا ص ۱۱۶ _ ۱۱۵

۱۳_ عبدالحمید اشراق خاوری _ محاضرات جلد اوّل ص ۴۵۳

- ۱۴ _ فاضل مازندرانی _ اسرار الآثار جلد اول ص ۳۳
- ۱۵ _ حضرت بهاء الله _ کتاب ایقان ص ۳۶
- ۱۶ _ حضرت بهاء الله _ کتاب اقدس بند ۱۷۳
- فصل چهارم _ نخستین تجلیات قلم اعلیٰ
- ۱ _ حضرت بهاء الله _ کتاب ایقان ص ۷۳
- ۲ _ حضرت بهاء الله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره های ۵۶ و ۶۳ و ۶۴
- ۳ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا _ نمره ۵۶
- ۴ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا _ نمره ۶۳
- ۵ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا _ نمره ۵۵
- ۶ _ حضرت بهاء الله _ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی ص ۱۲۵ و ۱۲۷
- ۷ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۳ _ ۲۳۲
- فصل پنجم _ نخستین الواح نازلہ در عراق
- ۱ _ حضرت بهاء الله _ کتاب ایقان ص ۱۹۴
- ۲ _ قرآن ۹۳: ۳
- ۳ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۲۴۸
- ۴ _ حضرت بهاء الله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۳۰
- ۵ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا
- ۶ _ حدیث اسلامی نقل از لوح شیخ محمد تقی اصفهانی ص ۳۳
- ۷ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۲۵۱ _ ۲۵۲
- ۸ _ حضرت بهاء الله _ کتاب ایقان ص ۱۹۴
- ۹ _ حضرت بهاء الله _ نقل از ترجمه توقیع ظهور عدل الهی _ ص ۱۶۰
- ۱۰ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا
- ۱۱ _ حضرت بهاء الله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۳۳
- ۱۲ _ حضرت بهاء الله _ لوح احمد عربی _ نقل از تسبیح و تهلیل ص ۲۱۸

۱۳ _ حضرت بهاء الله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۱۸

۱۴ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۱۹ _ ۱۸

۱۵ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۲۷۶

۱۶ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۲۸۵

فصل ششم _ کلمات مکنونه

۱ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه عربی _ قسمت مقدمه.

۲ _ حضرت بهاء الله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۱۵۳

۳ _ حضرت بهاء الله _ نقل از توقیع ظهور عدل الهی ص ۶۹

۴ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه فارسی نمره ۵۳

۵ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه فارسی قسمت خاتمه

۶ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه _ بترتیب نمره ۱ عربی _ ۲۶ و ۵۷ فارسی _ ۱۴ و

۱۲ و ۳۲ عربی _ ۳۲ و ۳۷ و ۸۲ و ۸۱ و ۱۷ و ۶۴ و ۶۳ و ۵۳ و ۷۶ فارسی

۷ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه عربی نمره ۱۳

۸ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه فارسی نمره ۱۹

۹ _ حضرت عبدالبهاء _ نقل از قرن بدیع ص ۴۷۲

۱۰ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه فارسی نمره ۷۱

۱۱ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه فارسی نمره ۷۹

۱۲ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه فارسی آیات مبارکه قبل از قطعات نمره ۲۰ و ۴۸

۱۳ _ حضرت بهاء الله _ کلمات مکنونه فارسی نمره ۷۷

۱۴ _ حضرت عبدالبهاء _ نقل از اسرار الآثار جلد ۵ ص ۴۰ _ ۳۶ و مائده آسمانی جلد ۲

ص ۳۷

۱۵ _ حضرت بهاء الله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۳۷ _ ۳۶

فصل هفتم _ یادی از مؤمنین اولیّه

۱ _ عزیزالله سلیمانی _ مصابیح هدایت جلد اول ص ۲۱۶

۲_ مأخذ بالا ص ۲۴۲_۲۲۲

قسمت هائی که از این کتاب نقل شده با علامت گیومه مشخص گردیده است بقیه مطالب این قسمت عیناً از متن کتاب ترجمه شده است.

۳_ حضرت عبدالبهاء _ نقل از قرن بدیع ص ۲۹۵

۴_ شرح حال جناب ملاّصادق خراسانی در کتاب تذکرةالوفاء ص ۱۳ بقلم حضرت عبدالبهاء و نیز در کتاب مطالع الانوار اثر نبیل زرنندی مندرج است. (مترجم)

۵_ عزیزالله سلیمانی _ مصابیح هدایت جلد اول ص ۶۴۹_ ۶۴۴

فصل هشتم _ هفت وادی

۱_ حضرت بهاءالله _ هفت وادی _ آثار قلم اعلى جلد ۳ ص ۹۶

۲_ مأخذ بالا _ ص ۹۸

۳_ مأخذ بالا _ ص ۱۰۲

۴_ مأخذ بالا _ ص ۱۰۷

۵_ مأخذ بالا _ ص ۱۰۳

۶_ مأخذ بالا _ ص ۱۰۹

۷_ مأخذ بالا _ ص ۱۲۲

۸_ حضرت عبدالبهاء _ ترجمه

۹_ حضرت بهاءالله _ هفت وادی _ آثار قلم اعلى جلد ۳ ص ۱۲۴

۱۰_ مأخذ بالا ص ۱۲۵_ ۱۲۴

۱۱_ مأخذ بالا ص ۱۳۴ و ۱۲۹

۱۲_ مأخذ بالا ص ۱۲۹

۱۳_ حضرت بهاءالله _ نقل از قرن بدیع ص ۲۸۳

۱۴_ حضرت بهاءالله _ چهار وادی _ آثار قلم اعلى جلد ۳ صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۲

فصل نهم _ بعضی الواح مهمه نازلہ در بغداد

۱_ خاطرات مال میری _ ص ۹۸_ ۹۶

- ۲ _ حضرت بهاء الله _ مناجات ص ۲۱۸
- ۳ _ مأخذ بالا ص ۱۰۲
- ۴ _ حضرت بهاء الله _ مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۲۲
- ۵ _ حضرت عبدالبهاء _ مجموعه خطابات عبدالبهاء ص ۱۹
- ۶ _ حضرت بهاء الله _ نظم جهانی بهائی ص ۱۰۸
- ۷ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۱۱۰
- ۸ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۱۱۰
- ۹ _ حضرت بهاء الله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۷۴
- ۱۰ _ حضرت بهاء الله _ نقل از گنجینه حدود و احکام ص ۱۴۵
- ۱۱ _ خاطرات مالیری _ ص ۷۹ _ ۷۸
- ۱۲ _ حضرت ولی امر الله _ قرن بدیع ص ۴۹۴ _ ۴۹۳
- ۱۳ _ حضرت بهاء الله _ نقل از توفیق دور بهائی ص ۵۹
- ۱۴ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۶۰ _ ۵۹
- ۱۵ _ نبیل زرنندی _ مطالع الانوار ص ۵۳۴ _ ۵۳۳
- ۱۶ _ خاطرات مالیری _ ص ۳۰ _ ۲۶
- قسمتهائی که از این کتاب نقل شده با علامت گیومه مشخص گردیده و بقیه مطالب این قسمت عیناً از متن کتاب اصلی ترجمه شده است.
- ۱۷ _ حضرت ولی امر الله _ قرن بدیع ص ۲۹۳ _ ۲۹۲
- ۱۸ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۲۹۶
- ۱۹ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۲۹۷
- ۲۰ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۲۹۱ _ ۲۹۰
- ۲۱ _ حضرت بهاء الله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۴۵
- ۲۲ _ حضرت بهاء الله _ لوح شکرشکن نقل از دریای دانش ص ۱۵۰ _ ۱۴۹
- ۲۳ _ حضرت بهاء الله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله نمره ۴۵

- ۲۴_ حضرت بهاء الله _ كلمات مكنونه عربى نمره ۵۱
- ۲۵_ حضرت بهاء الله _ لوح خطاب به شيخ محمد تقى اصفهانى ص ۴۰ _ ۳۹
- ۲۶_ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۶۳
- ۲۷_ حضرت بهاء الله _ كتاب ايقان ص ۲۰
- فصل دهم _ كتاب ايقان
- ۱ _ محمد على فيضى _ خاندان افنان ص ۲۶ _ ۲۵
- ۲ _ مأخذ بالا ص ۳۵ _ ۳۲
- ۳ _ مأخذ بالا ص ۴۳ _ ۴۲
- ۴ _ حضرت بهاء الله _ كتاب ايقان ص ۱۹۵
- ۵ _ حضرت ولي امر الله _ قرن بديع ص ۲۸۵
- ۶ _ دانيال _ ۹ : ۱۲
- ۷ _ حضرت بهاء الله _ كتاب ايقان ص ۲ و ۳
- ۸ _ مأخذ بالا ص ۱۰
- ۹ _ مأخذ بالا ص ۱۲
- ۱۰ _ مأخذ بالا ص ۱۲۸
- ۱۱ _ مأخذ بالا ص ۲۰ _ ۱۷
- ۱۲ _ مأخذ بالا ص ۲۵ _ ۲۳
- ۱۳ _ مأخذ بالا ص ۳۲ _ ۲۶
- ۱۴ _ مأخذ بالا ص ۴۹ _ ۴۸
- ۱۵ _ مأخذ بالا ص ۵۰
- ۱۶ _ مأخذ بالا ص ۵۱
- ۱۷ _ مأخذ بالا ص ۵۲ _ ۵۱
- ۱۸ _ مأخذ بالا ص ۵۵
- ۱۹ _ مأخذ بالا ص ۶۱

- ٢٠ _ مأخذ بالا ص ٦٣ _ ٦٢
- ٢١ _ مأخذ بالا ص ٦٤ _ ٦٣
- ٢٢ _ مأخذ بالا ص ٥٣
- ٢٣ _ مأخذ بالا ص ٣٨
- ٢٤ _ مأخذ بالا ص ٤٠ _ ٣٨
- ٢٥ _ مأخذ بالا ص ٤٣ _ ٤١
- ٢٦ _ مأخذ بالا ص ٤٤ _ ٤٣
- ٢٧ _ مأخذ بالا ص ٧٤٠ _ ٧٣
- ٢٨ _ مأخذ بالا ص ٧٥ _ ٧٤
- ٢٩ _ مأخذ بالا ص ٧٧
- ٣٠ _ مأخذ بالا ص ١٢ _ ١١٨
- ٣١ _ مأخذ بالا ص ١٣٧
- ٣٢ _ مأخذ بالا ص ١٢٤
- ٣٣ _ مأخذ بالا ص ١٣٩ _ ١٣٧
- ٣٤ _ مأخذ بالا ص ٨١ _ ٨٠
- ٣٥ _ مأخذ بالا ص ٩٤
- ٣٦ _ مأخذ بالا ص ١٠٢
- ٣٧ _ مأخذ بالا ص ٨٥
- ٣٨ _ مأخذ بالا ص ٨٦
- ٣٩ _ مأخذ بالا ص ٩١ _ ٩٠
- ٤٠ _ مأخذ بالا ص ١١٢ _ ١١١
- ٤١ _ مأخذ بالا ص ١٤٥
- ٤٢ _ مأخذ بالا ص ١٦٣
- ٤٣ _ مأخذ بالا ص ١٥٢ _ ١٤٨

- ۴۴ _ مأخذ بالا ص ۱۵۸ _ ۱۵۶
- ۴۵ _ مأخذ بالا ص ۱۵۴
- ۴۶ _ مأخذ بالا ص ۱۶۸ و ۱۶۹
- ۴۷ _ مأخذ بالا ص ۱۷۳ و ۱۷۴
- ۴۸ _ مأخذ بالا ص ۱۸۰ _ ۱۷۹
- ۴۹ _ مأخذ بالا ص ۱۸۲ _ ۱۸۱
- ۵۰ _ مأخذ بالا ص ۱۸۲
- ۵۱ _ مأخذ بالا ص ۷۲ _ ۷۱
- ۵۲ _ مأخذ بالا ص ۱۳۶
- ۵۳ _ مأخذ بالا ص ۱۹۳
- ۵۴ _ مأخذ بالا ص ۱۹۴ _ ۱۹۳
- ۵۵ _ مأخذ بالا ص ۴۷

فصل یازدهم _ بعضی دیگر از مؤمنین صدر امر

- ۱ _ محمد علی فیضی _ خاندان افغان ص ۱۱۲ _ ۱۱۱
- ۲ _ حضرت عبدالبهاء _ نقل از توفیق نوروز ۱۱۳ بدیع
- ۳ _ نبیل زرنندی _ مطالع الانوار _ مقدمه مؤلف
- ۴ _ حضرت ولی امر الله _ قرن بدیع ص ۲۸۰ _ ۱۷۹
- ۵ _ نبیل زرنندی _ نقل از قرن بدیع ص ۲۸۳
- فصل دوازدهم _ در آستانه اظهار امر حضرت بهاء الله
- ۱ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۷۲۳
- ۲ _ جرج تاوونزند _ مسیح و بهاء الله _ ترجمه
- ۳ _ حدیث اسلامی _ نقل از کتاب ایقان ص ۱۸۹
- فصل سیزدهم _ دوست و دشمن

- ۱ _ عزیز الله سلیمانی ، مصابیح هدایت جلد دوم ص ۴۹۱ _ ۴۹۸

- ۲ _ عزیزالله سلیمانی ، مصابیح هدایت جلد دوم ص ۵۰۶ _ ۵۰۴
فصل چهاردهم _ لوح ملاح القدس
- ۱ _ نبیل زرندی _ نقل از قرن بدیع ص ۳۰۲
- ۲ _ حضرت عبدالبهاء _ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد اول ص ۳۰۴
- ۳ _ حضرت بهاء الله _ لوح ملاح القدس نقل از مائده آسمانی جلد ۴ ص ۳۳۵
- ۴ _ حضرت بهاء الله _ نقل از توفیق ظهور عدل الهی ص ۱۵۹ و ۱۶۰
- ۵ _ حضرت عبدالبهاء _ نقل از توفیق دور بهائی ص ۲۶
فصل پانزدهم _ میرزایحیی و سیدمحمد اصفهانی
- ۱ _ حضرت بهاء الله _ لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی ص ۱۳۱
- ۲ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۱۳۰ و ۱۳۱
- ۳ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ بالا ص ۱۲۵ _ ۱۲۳
- فصل شانزدهم _ اظهار امر حضرت بهاء الله در باغ رضوان
- ۱ _ حضرت عبدالبهاء _ نقل از رساله ایام تسعه ص ۳۳۰
- ۲ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۳۰۵
- ۳ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۳۱۴.
- ۴ _ حضرت بهاء الله _ ایقان ص ۵۲
- ۵ _ نبیل زرندی _ مطالع الانوار ص ۳_ ۶۷ _ ۶۷۲
- ۶ _ حضرت بهاء الله _ کتاب ایقان ص ۱۹۰
- ۷ _ حضرت بهاء الله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله چاپ آلمان نمره ۱۴
- ۸ _ نبیل زرندی _ نقل از قرن بدیع ص ۳۱۴ _ ۳۱۳
- ۹ _ حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بدیع ص ۳۱۴
- ۱۰ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ شماره ۷ نمره ۱۴
- ۱۱ _ حضرت بهاء الله _ مناجاة ص ۱۹۷ شماره ۱۷۸
- ۱۲ _ حضرت بهاء الله _ مأخذ شماره ۷ نمره ۱۱۹

- ۱۳- حضرت بهاء الله _ كتاب اقدس بند ۳۷
- ۱۴- حضرت ولي امرالله _ قرن بديع ص ۳۱۶ _ ۳۱۵ .
فصل هفدهم _ سفر حضرت بهاء الله به اسلامبول
- ۱- حضرت ولي امرالله _ قرن بديع ص ۳۱۸ _ ۳۱۷
- ۲- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۲۲۲
- ۳- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۱۲۲
- ۴- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۴۳
- ۵- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۹۳
- ۶- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۹۶
- ۷- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۱۴۶
- ۸- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۶۷
- ۹- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۶۳
- ۱۰- حضرت عبدالبهاء _ تذكرة الوفاء ص ۲۴۲ _ ۲۴۱
- ۱۱- خاطرات مالمیری _ ص ۸۶ _ ۸۵
- ۱۲- حضرت ولي امرالله _ قرن بديع ص ۳۱۹
فصل هجدهم _ من يُظهره الله
- ۱- حضرت بهاء الله _ نقل از قرن بديع ص ۱۴۳ و لوح مبارك احمد
- ۲- حضرت اعلى _ نقل از قرن بديع ص ۹۱
- ۳- حضرت اعلى _ نقل از توقيع دور بهائى ص ۸
- ۴- حضرت اعلى _ نقل از توقيع دور بهائى ص ۷
- ۵- حضرت اعلى _ نقل از قرن بديع ص ۹۰
- ۶- حضرت اعلى _ نقل از توقيع دور بهائى ص ۸
- ۷- حضرت اعلى _ نقل از قرن بديع ص ۹۲
- ۸- حضرت اعلى _ نقل از قرن بديع ص ۹۰

- ۹ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از قرن بدیع ص ۹۰
- ۱۰ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از قرن بدیع ص ۹۰
- ۱۱ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از قرن بدیع ص ۹۰
- ۱۲ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از قرن بدیع ص ۹۱
- ۱۳ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از قرن بدیع ص ۹۱
- ۱۴ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۸
- ۱۵ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۷۶
- ۱۶ _ حضرت بهاءالله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۹
- ۱۷ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۹
- ۱۸ _ حضرت ولیّ امرالله _ قرن بدیع ص ۲۱۵ _ ۲۰۷
- ۱۹ _ حضرت عبدالبهاء _ مفاوضات ص ۱۲۱
- ۲۰ _ حضرت عبدالبهاء _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۲۶
- ۲۱ _ حضرت بهاءالله _ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله چاپ آلمان نمره ۱۱۰
- ۲۲ _ حضرت بهاءالله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴
- ۲۳ _ حضرت بهاءالله _ نقل از توقیع قد ظهریومالمیعاد ص ۱۰
- ۲۴ _ حضرت اعلیٰ _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۹
- ۲۵ _ حضرت ولیّ امرالله _ نقل از توقیع دور بهائی ص ۵۸
- ضمیمه شماره یک _ میرزا آقاخان
- ۱ _ دکتر یونس خان افروخته _ خاطرات نه ساله ص ۹۰ _ ۸۰
- ۲ _ دکتر یونس خان افروخته _ خاطرات نه ساله ص ۵۶ _ ۵۵
- ۳ _ دکتر یونس خان افروخته _ خاطرات نه ساله ص ۸۴
- ضمیمه شماره دو _ وحید دارابی
- ۱ _ نبیل زرنندی _ مطالع الانوار _ ص ۱۶۰
- ۲ _ حاجی محمد طاهر المیری _ تاریخ شهدای یزد ص ۵

- ۳_ مآخذ شماره (۱) ص ۱۶۵ - ۱۶۱
ضمیمه شماره چهار_ حاجی میرزا کریم خان
۱_ نبیل زرندی_ مطالع الانوار ص ۳۸ - ۳۶
۲_ حضرت بهاء الله_ کتاب ایقان ص ۱۴۶
۳_ حضرت بهاء الله_ مآخذ بالا ص ۱۴۷